

# افشاک عزت

دکتر سید محمد بنی هاشمی

۱۳۸۵



## فهرست نویسی پیش از انتشار (فپا)

---

بنی هاشمی، سید محمد  
آفتاب در غربت / تألیف سید محمد بنی هاشمی. - تهران: میقات،  
۱۳۸۰، ۴۶۴ ص.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

ISBN : 964-6934-08-0

شابک: ۰-۰۸-۶۹۳۴-۶۶۴

۱. مهدویت - انتظار ۲. حجت بن الحسن (عجل) - امام

دوازدهم - ۲۵۵ ق. - الف. عنوان

۲۹۷/۴۶۲

ب ۹ آ ۲۲۴ BP

---

## آفتاب در غربت

---

تألیف: دکتر سید محمد بنی هاشمی

ناشر: انتشارات میقات

حروچینی: محمد سعید آقا محسن تاجر

لیتوگرافی: سپند

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ و نوبت چاپ: اول: ۱۳۸۰

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۳۰۰ تومان

شابک: ۰-۰۸-۶۹۳۴-۶۶۴

تلفن مرکز پخش: ۶۴۸۰۰۲۶

# آفتابِ درِ غربت

دکتر سیّد محمّد بنی هاشمی

شرکت انتشارات میقات

۱۳۸۰

## تقدیم به :

بانوی بزرگواری که تحمل غربت امام  
حسین علیه السلام قامتش را خمید و گیسوانش را سپید  
کرد.

همو که غریب الغرباء بودن امام زمانش علیه السلام را  
چشید و شریک غمهای برادر شد.

بزرگ زاده امیر عالم، نور چشم فاطمه زهرا علیها السلام  
صدیقه صغری عقيله بنی هاشم،

«حضرت زینب کبری علیها السلام»

## بخش اول: شکر نعمت‌های الهی

### فصل اول: اهمیت شکر پروردگار

۲۵	حکمت عطا شده به لقمان
۲۷	اولین سفارش لقمان حکیم
۲۸	شکر خدا، لازمه اخلاص در بندگی او
۲۹	رسیدن به مرز انسانیت به وسیله شکر
۳۰	نعمت «معرف حمد»
۳۲	دو نعمت بزرگ خداوند
۳۲	و جوب شکر مُنعم
۳۵	جملاتی از دعای جوشن صغیر
۳۷	کمک گرفتن از خداوند برای شکر نعمت
۳۸	نعمت کفران شده

### فصل دوم: انواع شکرگزاری

۴۱	معنای شکر
۴۲	مراتب شکر
۴۴	شکر قلبی
۵۰	شکر زبانی
۵۲	شکر حضرت نوح <small>علیه السلام</small>
۵۳	دعای خیر برای مُنعم

۵۳	ذکر « الحمد لله »
۵۸	سجده شکر
۶۰	شکر عملی
۶۲	شکر عملی نعمت زبان
۶۳	خودداری از معصیت
۶۴	اطاعت خدا، وظیفه عقلی انسان
۶۵	کمترین مرتبه شکر عملی
۶۶	مراتب بالای شکر عملی
۶۸	همراهی شکر عملی با اظهار زبانی

### فصل سوم: بالاترین درجه شکر

۷۱	عجز از شکر
۷۲	تقصیر در معرفت نعمت‌های خدا
۷۸	اعتراف به ناتوانی از شکر خدا
۷۹	شکر امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۸۱	شکر امام حسین <small>علیه السلام</small> در دعای عرفه
۸۴	نگاهی به « دعای شکر » صحیفه سجادیه

### فصل چهارم: نتیجه شکر و کفران نعمت

۸۷	شکر، سبب فزونی نعمت
۹۰	نعمت بیشتر، مسؤولیت بیشتر
۹۱	شکل‌های گوناگون « ازدیاد نعمت »
۹۲	شکر، سبب بقاء نعمت
۹۳	سلب نعمت پروردگار

### فصل پنجم: شکر واسطه‌های نعمت

۹۷	لزوم شکر واسطه نعمت
۹۹	چگونگی شکر واسطه‌های نعمت

- ۱۰۱ ..... محبت و اسطه نعمت
- ۱۰۳ ..... غفلت از شکر و اسطه‌های نعمت
- ۱۰۴ ..... شکر نعمت والدین

## بخش دوم: شکر نعمت امام عصر علیه السلام

### فصل اول: نعمت بودن امام عصر علیه السلام

- ۱۰۹ ..... امام علیه السلام، نعمت سوال خداوند

### الف - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تکوینی

- ۱۱۱ ..... امام غائب نعمت، باطنی
- ۱۱۲ ..... فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین
- ۱۱۵ ..... زمین و همه محصولات آن ملک امام علیه السلام است
- ۱۱۸ ..... همه دنیا برای امام علیه السلام خلق شده است
- ۱۱۹ ..... امام علیه السلام مالک آخرت هم هستند
- ۱۲۰ ..... وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق
- ۱۲۳ ..... توضیحی در معنای وساطت فیض
- ۱۲۹ ..... ولی نعمت بودن امام علیه السلام

### ب - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی

- ۱۳۰ ..... تفاوت جنبه تشریحی و تکوینی نعمت امام علیه السلام
- ۱۳۱ ..... هدف نهایی از انعام خدا به بندگان
- ۱۳۳ ..... تبدیل نعمت به نعمت
- ۱۳۵ ..... معرفت امام علیه السلام تنها راه معرفه الله
- ۱۴۰ ..... معرفت امام علیه السلام، میوه و نشانه معرفت خدا
- ۱۴۴ ..... شکر نعمت‌های الهی فقط با معرفت امام علیه السلام ادا می‌شود
- ۱۴۵ ..... تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام
- ۱۴۶ ..... امام علیه السلام و معرفت ایشان «خیر کثیر» است



فصل دَوَم: شُکر قلبی نعمت امام عصر (عج)

۱۴۹	..... معرفت قلبی
۱۵۰	..... حد واجب معرفت امام <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	..... معرفت به اسم و صفت
۱۵۴	..... مراتب معرفت به صفت
۱۵۷	..... مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)
۱۶۰	..... راه شناخت صفات امام <small>علیه السلام</small>
۱۶۲	..... طیب دَوَارِ بَطْنِهِ
۱۶۴	..... طیب جسم
۱۶۵	..... نمونه اوّل
۱۶۶	..... نمونه دَوَم
۱۷۰	..... نمونه سوّم
۱۷۳	..... نمونه چهارم
۱۷۶	..... طیب روح
۱۷۷	..... علم مصبوب
۱۸۰	..... دستگیری علمی امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۸۰	..... نمونه اوّل
۱۸۱	..... نمونه دَوَم
۱۸۳	..... کرامتی از مرحوم شیخ انصاری
۱۸۴	..... کرامتی دیگر از شیخ انصاری
۱۸۷	..... کُهِفِ حَصِیْن
۱۸۹	..... سفینه نجات
۱۹۰	..... داستان دعای مشلول
۱۹۶	..... فریاد رس بیچارگان
۲۰۰	..... تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی
۲۰۵	..... استعاذه
۲۰۹	..... شاهد خدا بر خلق
۲۲۱	..... ساقی تشنگان
۲۲۳	..... رفیق مونس

۲۲۵	پدر دلسوز و مادر مهربان
۲۳۰	برادر فداکار
۲۳۱	معرفت نعمت و محبت منعم

### فصل سوّم: شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام

۲۳۷	ذکر نعمت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۴۲	معرفی امام <small>علیه السلام</small> به اسم صفت
۲۴۴	شناگویی از منعم
۲۴۶	اظهار زبانی نعمت
۲۴۷	دعا
۲۵۰	برپایی مجالس ذکر
۲۵۰	تشکر از خداوند
۲۵۱	اثر ذکر زبانی
۲۵۲	سجده شکر

### فصل چهارم: شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

۲۵۳	معنای شکر عملی نعمت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۵۵	شکر عملی وصف طبابت
۲۵۷	شکر عملی شاهد بودن امام <small>علیه السلام</small>
۲۵۸	شکر عملی «رفیق مونس»
۲۵۹	شکر عملی نسبت به دستگیری امام <small>علیه السلام</small>
۲۶۰	شکر عملی «علم مصبوب»
۲۶۱	شکر عملی «الوالد الشفیق»
۲۶۵	تجدید بیعت با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۶۶	عجز از شکر عملی

### بخش سوّم: غربت امام عصر علیه السلام

۲۶۹	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، نعمت گفزان شده
-----	--

### فصل اوّل: امام ناشناخته

۲۷۳	معنای اوّل غریب
۲۷۵	ناشناخته بودن امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۷۷	ناشناخته بودن صفات امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۷۸	امامت
۲۷۹	ب) ولایت
۲۸۱	ج) عصمت
۲۸۴	د) نصر بر امامت
۲۸۵	بی اعتقادی به امام <small>علیه السلام</small> و راه نجات از آن

### فصل دوّم: امام از یاد رفته

۲۹۳	معنای دوم غریب
۲۹۵	چگونگی یاد کردن از امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۹۷	امام زمان <small>علیه السلام</small> از یاد رفته

### فصل سوّم: امام فرو نهاده

۳۰۹	معنای سوّم غریب
۳۱۰	مهجور بودن امام عصر <small>علیه السلام</small>
۳۱۰	علم مصبوب
۳۱۱	کشتی نجات
۳۱۲	ریشه هر خیر
۳۱۳	آب شیرین و گوارا
۳۱۴	شاهد بر امت
۳۱۵	رفیق مونس
۳۱۶	پدر دُسوز
۳۱۷	مقایسه « بنر معطله » با « ماء معین »

### فصل چهارم: امام دور از اهل و دیار

۳۲۵	.....	معنای چهارم غریب
۳۲۵	.....	عزالت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۳۲۷	.....	سکونت امام عصر <small>علیه السلام</small> در نقاط دور دست

### فصل پنجم: امام بی یار و یاور

۳۳۱	.....	معنای پنجم غریب
۳۳۱	.....	اندک بودن یاران امام عصر <small>علیه السلام</small>
۳۳۴	.....	یاری امام عصر <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت و ظهور

### فصل ششم: منتقم خون امام حسین علیه السلام

۳۳۷	.....	امام غریب
۳۳۸	.....	خونخواه سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۳۴۱	.....	انتقام الهی از قاتلین امام حسین <small>علیه السلام</small>

## بخش چهارم: یاری غریب

### فصل اول: اهمّیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن

۳۵۹	.....	اهمّیت یاری غریب
۳۶۰	.....	معرفی امام غریب
۳۶۳	.....	اقسام یاری امام عصر <small>علیه السلام</small>

### فصل دوم: یاری امام عصر علیه السلام به قلب

۳۶۷	.....	دین شناسی
۳۶۸	.....	فقاہت، تنها راه بصیرت در دین
۳۷۱	.....	تفقه در دین
۳۷۴	.....	ثبات در دینداری

۳۷۷ ..... یاری امام علیه السلام با محبت به ایشان

### فصل سوم: یاری امام عصر علیه السلام به زبان

۳۷۹ ..... وظیفه تبلیغ دین

۳۸۴ ..... دفاع فرهنگی از دین

۳۸۵ ..... وصف یاران حضرت مهدی از زبان امام عسکری علیه السلام

۳۸۷ ..... احتجاج با مخالفان امام علیه السلام

۳۹۰ ..... حفظ دین تا لحظه مرگ

۳۹۱ ..... حمایت از دین در برابر دشمنان

### فصل چهارم: یاری امام عصر علیه السلام با عمل

۳۹۷ ..... تبلیغ عملی دین

۴۰۱ ..... پیام امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان

۴۰۲ ..... حسن معاشرت با مردم

۴۰۴ ..... یاری امام علیه السلام یا ظلم به امام علیه السلام ؟

۴۰۵ ..... ورع و احتیاط در دین

۴۰۸ ..... ورع و عفت خانم‌ها

۴۱۱ ..... نظر شرع مقدس در مورد عبادات بانوان

۴۱۳ ..... کلام حضرت زهرا علیها السلام در مورد قرب زن به پروردگار

۴۱۵ ..... ضرورت تعلیم و تعلم برای زنان

۴۱۷ ..... ارزش کانون خانواده

۴۲۱ ..... رعایت عفاف در ارتباط با نامحرم

۴۲۱ ..... دست دادن با نامحرم

۴۲۲ ..... نگاه شهوت آمیز

۴۲۳ ..... شوخی با نامحرم

۴۲۴ ..... ملاقات با زن نامحرم بدون اجازه ولی او

### فصل پنجم: یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام

۴۲۷	..... یاری امام حسین <small>علیه السلام</small> بالاترین درجه یاری امام عصر <small>علیه السلام</small>
۴۲۹	..... یاری سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> در زمان ما
۴۳۴	..... شعار امام عصر <small>علیه السلام</small> و یارانش
۴۳۶	..... احوال یاران امام عصر <small>علیه السلام</small>
۴۳۸	..... سعید بن عبدالله حنفی
۴۳۹	..... برادران غفاری
۴۴۰	..... عابس بن ابی شیب
۴۴۱	..... عمرو بن جناده
۴۴۲	..... حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه
۴۴۳	..... عمرو بن قرظہ انصاری
۴۴۴	..... غلام تُرک
۴۴۶	..... فداکاری های بانوان کربلا
۴۴۷	..... نمونه اول
۴۴۸	..... نمونه دوم
۴۴۸	..... نمونه سوم
۴۵۰	..... نمونه چهارم
۴۵۰	..... یاری سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> از طریق زیارت ایشان
۴۵۷	..... زیارت عاشورا
۴۶۱	..... فهرست منابع

## باسمه تعالی

هر چند سخن درباره خاتم الاوصیاء، حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه با وسعت دید و ظرفیت کوچک و محدود ما زمینیان کاری است دشوار، اما باید پایه‌های آن را دقیق و استوار بنا کرد.

هر چند در باره آن آفتاب سپهر امامت و علت ایجاد دایره خلقت، به هر زبان سخن گفتن، دل‌نشین و زیباست، اما بایسته است این معرفتی در پرتو زبان وحی باشد و آن سان که خود به معرفتی حضرت خویش زبان مبارک گشوده‌اند، قلم را چرخانند و شیوه سخن را استوار ساخت.

گاهی انسان، سالها متن دعا یا فرمایشات ائمه معصومین علیهم‌السلام را می‌خواند ولی هرگز با دقت و فراست به آن نمی‌اندیشد. و گاهی یک جمله از فرازهای زیبای مناجاتهای آن بزرگواران یا فرمایشات پر بهای آنان دریچه نوینی را به روی انسان می‌گشاید و سیر اندیشه‌های او را تغییر می‌دهد و او را در برابر جهان جدیدی از دانش و بینش قرار می‌دهد. و زمانی با توجه به ژرفای عمیق یکایک کلمات آنان، روزنه‌ای به گستره ناشناخته دانش و بینش گشوده می‌شود و آن چنان معنایی نهفته در هر کلمه را در بلندای دانش می‌بیند که هر چه آن را بیشتر می‌کاود، به گستردگی آن بیشتر پی می‌برد و در جان و روانش و در تار و پود وجودش رسوخ می‌کند.

«آفتاب در غربت» حکایتی است جانسوز از غربت آفتاب در پشت ابر مانده، آن مایه معین الهی، آن منتظر مقتدر ارواحفداء.

حکایتی است از غربت، تنهایی و طرد شدن عزیزی که امام باقر علیه السلام در توصیف حضرتش می فرمایند: «إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْوَحِيدَ الْفَرِيدَ»  
تذکاری است با سوختگان محبت آل رسول صلی الله علیه و آله تا آن اقیانوس بی کرانه علم و قدرت الهی، در بعد غربت و تنهاییش بیشتر مورد تأمل قرار گیرد.  
باشد تا دلدادگان آستان قدس ولایت علوی و سرسپردگان ولایت مهدوی را در یاری و خدمت و عرض ارادت به حضرتش مددکار باشد و روان پاک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را خرسند سازد. به قول قانئی شیرازی:  
غمگین شود بهر چه تو غمگین شوی، رسول      شادان شود بهر چه تو شادان شوی، خدا

ناشر



## پیشگفتار

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاحُ الْمَهْدِيِّ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ

سلام بر تو ای امام، ای جان جانان، ای عزیز عزیزان، ای ماه تابان، و ای خورشید پشت  
ابر.  
سلام بر جدّ غریب و مظلومت، سرور شهیدان عالم، همو که در زیارتش « غریب  
الغرباء » خوانده می‌شود.<sup>(۱)</sup> و تو « غُربت » را از آن شهید مظلوم به ارث برده‌ای!  
مولای من، گمان نمی‌کردیم روزی فرا رسد که بخواهیم از « غُربت » شما سخن  
بگوئیم. مگر می‌شود کسی که همه هستی به طفیل او و برکت و جودش برپاست، و مؤمن  
و کافر از کنار سفره او روزی می‌خورند، ناشناخته بماند؟! مگر ممکن است آن‌که همه  
انبیاء و اولیای خدا چشم انتظار قدومش هستند، فراموش گردد؟! مگر می‌توان باور کرد  
که سرچشمه آب حیات و اقیانوس بیکران رحمت الهی، بی‌استفاده بماند؟! و مگر  
می‌توان پذیرفت که انتقام گیرنده خون خدا، همچون جدّ شهیدش، غریب و مظلوم واقع

---

(۱) « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ » یک جمله از زیارت امام حسین علیه السلام است که مرحوم سید بن طاووس آن را در آداب  
حرم مطهر سیدالشهداء علیه السلام نقل کرده است. رجوع شود به مفاتیح الجنان، آداب حرم مطهر امام حسین علیه السلام، آداب  
بیستم.

شود؟

سخن گفتن از غربت شما چقدر سخت و دشوار است! ای کاش، خورشید عالم تاب وجود شما از پس ابرهای غیبت آشکار می شد تا دیگر کسی شما را غریب نمی خواند و این کتاب هم هرگز منتشر نمی شد!

ای کاش چنین روزی فرا نمی رسید که دوستان شما دور هم جمع شوند و در غربت شما اشک ماتم بریزند!

خدایا چه می شود که آن محبوب دلها و آن غریب الغرباء را آشکار کنی تا دلباختگانش در سالروز میلادش به جای اشک غم، گریه شوق بردیدگانشان ظاهر شود و در جشن های میلاد پرشکوهش به جای آن که از غربت او سخن بگویند، به تماشای جمال دلربایش بنشینند و به عزت و سربلندی مولایشان برجهانیان افتخار کنند و به زبان مترنم شوند: « دیدید بالاخره مولای ما آمد! » سپس همه عالم را دعوت کنند که: « بیائید مولای ما را مشاهده کنید! آیا چنین مولایی تاکنون دیده اید؟! » و بدین سان زمان مظلومیت آن یگانه دوران و جان جانان بسر آید و همه جا صحبت از آقایی و عزت آن عزیز بر زبانها افتد.

هنوز هم امیدواریم که خجسته ظهور مولای سربلند ما، اشکهای دیدگان ماتم زده در غم غربت ایشان را بخشکاند و لبخند شوق را بر لبان شیفتگانش بنشانند. بارالها! این امید را در مالحظه به لحظه افزون گردان و حسرت درک چنین روزی را بر دلهای ما مگذار.

مولای من، وقتی سخن از غربت شما به میان می آید، بسیاری آن را صرفاً امری احساسی و مبالغه آمیز تلقی می کنند، دریغا! که بعضی شیعیان هم از غربت شما غافل هستند و لازم است برای آنها اثبات شود که شما غریب هستید! و این خود نشانه دیگری از « غریب الغرباء » بودن شماست. پس شما در میان غریبان هم غریب هستید! و قلم تاب آن را ندارد که درباره این حقیقت تلخ چیزی انگارد.

اما چه می توان کرد؟ باید این تلخی ها را بازگو کرد تا خفتگان بیدار شوند، فکرها زنده گردد، دلها بسوزد، اشکها بر گونه ها بغلند و دستها به سوی پروردگار عالم برآید

که: **اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.**  
خدایا درد محرومیت از امام زمان علیه السلام و یتیمی در زمان غیبت چنان خو گرفته ایم که به تدریج مولایمان را فراموش می‌کنیم! بارالها ما آبرویی نداریم، اما بر غربت و تنهایی محبوب خودت رحم کن و ایشان را از این مظلومیت و بی‌کسی خارج گردان!

\* \* \*

مدتها بود که حدیثی درباره امام عصر علیه السلام مرا به تأمل وامی‌داشت. این حدیث از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که در توصیف فرزند عزیزشان فرموده‌اند:

**هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ... (۱)**

او طرد شده تنهای غریب است...

در این اندیشه بودم که آیا واقعاً امام زمان ما تنها و غریب هستند؟ و اگر نخواهیم فرمایش معصوم علیه السلام را حمل بر مسامحه و مبالغه گویی کنیم، چه معنی یا معانی می‌توانیم برای آن قائل شویم؟

آنچه در این کتاب ملاحظه می‌کنید، نتیجه لطف و عنایت خود امام عصر علیه السلام درباره این موضوع است که به برکت دستگیری آن امام عزیز از دوستان و همکاران اینجانب حاصل شده است. امیدوارم خداوند توفیق شکرگزاری نسبت به این نعمت گران‌قدر را به همه ما عنایت فرماید.

کتاب مجموعاً در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول درباره شکر نعمت‌های بی‌شمار پروردگار است که در آن معنای دقیق شکر و مراتب آن، و نیز شکر واسطه‌های نعمت و عجز از شکر خداوند، مورد بحث قرار گرفته است. این بخش مستقلاً از سایر مباحث کتاب، قابل مطالعه و تدریس است.

در بخش دوم، نخست تذکراتی درباره نعمت وجود امام عصر علیه السلام به عنوان بزرگترین نعمت پروردگار، داده شده است و سپس مطالب بخش اول را بر این نعمت بی‌نظیر تطبیق داده‌ایم و انواع شکرگزاری را نسبت به ایشان مطرح کرده‌ایم.

بحث درباره معانی مختلف غربت امام زمان علیه السلام، بخش سوم کتاب را تشکیل می‌دهد.

هر یک از فصول این بخش به یکی از معانی « غریب » اختصاص یافته، سپس ارتباط آن معنا با یکی از مراتب شکر بیان شده است، تا معلوم شود که هر مرتبه از ناشکری نسبت به نعمت امام عصر علیه السلام، منتهی به یکی از معانی غربت ایشان می‌گردد. بحث انتقام گرفتن حضرت مهدی علیه السلام از کشتندگان سیدالشهداء علیهم السلام هم به مناسبت توضیح حدیث امام هفتم علیه السلام در این بخش آمده است.

بخش پایانی کتاب، به « یاری امام غریب » اختصاص دارد. در این بخش متناظر با مراحل مختلف شکر، انواع یاری کردن امام عصر علیه السلام به منظور خارج کردن ایشان - به طور نسبی - از غربت، مورد بحث قرار گرفته و در انتهای آن، بالاترین مرتبه یاری امام غریب از طریق یاری کردن امام حسین علیه السلام مطرح شده است.

امید است مطالعه دقیق کتاب برای همه ما، نتایج زیر را در برداشته باشد:  
اول - این که قدر نعمت وجود امام عصر علیه السلام و راههای ادای شکر آن را بیش از گذشته بشناسیم.

دوم - اعتراف و اقرار کنیم به این که قدرشناسی از آن امام عزیز بسیار کم و ناچیز بوده است. و در نتیجه « غریب » بودن حضرت را به همه معانی آن وجدان و احساس کنیم.  
سوم - بدانیم که از چه راههایی می‌توانیم با اعتقاد و عمل صحیح خود، از غربت ایشان بکاهیم، و از این طریق قدمی در راه تعجیل فرج امام خود برداریم.  
چهارم - از طریق آشنایی و عمل به آنچه در وصف یاران امام زمان علیه السلام آمده است، بکوشیم تالیقات یاری ایشان را در زمان غیبت و ظهورشان پیدا کنیم.

پنجم - با الگو قرار دادن شهدای کربلا، سعی کنیم خود را در زمره فدائیان سیدالشهداء علیهم السلام قرار دهیم و از این طریق به صف یاران مخلص حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پیوندیم.



لازم به ذکر است که مطالب کتاب ابتدا در جمع عده‌ای از دلسوختگان و شیفتگان امام غریب علیه السلام، به صورت تدریس مطرح گردید و سپس با همیاری و تحمل زحمات توانفرسای بعضی از ایشان، به صورت فعلی تهیه و تنظیم شده است. خداوند ان شاء الله اجر

و پاداش این مشتاقان با اخلاص امام عصر علیه السلام را، معرفت و محبت و نصرت آن عزیز قرار دهد و چنین توفیقاتی را روز بروز بر آنها بیفزاید.

از خوانندگان عزیز تقاضا می‌کنم برای همه کسانی که در تدوین این مجموعه همکاری داشتند - که بنده کمترین آنها هستم - از خداوند توفیق اعتقاد و عمل به مطالب این کتاب را طلب کنند و از جان و دل بخوانند:

يا صَاحِبَ كُلِّ غَرِيبٍ يا مُؤَيِّسَ كُلِّ وَحِيدٍ يا مُلْجَأَ كُلِّ طَرِيدٍ <sup>(۱)</sup> عَجَّلْ فَرَجَ  
الغَرِيبِ الْوَحِيدِ الطَّرِيدِ

واجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ و أَنْصَارِهِ و الذَّابِّينَ عَنْهُ و الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَائِ حَوَائِجِهِ  
حَوَائِجِهِ و الْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ و الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ و السَّابِقِينَ إِلَى إِزَادَتِهِ و  
الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ

فاطمیه ۱۴۲۱

شهریور ماه ۱۳۷۹

سید محمد بنی هاشمی

## بخش اوّل:

### شُکر نعمت‌های الهی

- فصل اوّل : اهمّیت شکر پروردگار
- فصل دوّم : انواع شکرگزاری
- فصل سوّم : بالاترین درجه شکر
- فصل چهارم : نتیجه شکر و کفران نعمت
- فصل پنجم : شکر واسطه‌های نعمت

## فصل اول

### اهمیت شکر پروردگار

#### حکمت عطا شده به لقمان

وصف حکمتی که خداوند متعال به جناب لقمان بخشیده، در آیات و روایات، مکرر به چشم می خورد. هم چنین سخنان و مواعظ لقمان در قرآن - معجزه جاوید پیامبر ﷺ - بیان شده است. این امر، اهمیت و شرافت حکمتی را که خدا به جناب لقمان بخشیده، نشان می دهد. بنابراین باید به کتاب و عترت مراجعه کنیم، تا ببینیم حکمتی که به ایشان عطا شده چیست؟

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ<sup>(۱)</sup>

ما به لقمان حکمت بخشیدیم که خدا را شکر کن. و کسی که شکرگزار باشد، صرفاً به نفع خودش شکر کرده است. و هر کسی کفران کند، خداوند، بی نیاز و در خور ستایش است.

خداوند در این آیه فرموده است که ما به لقمان « حکمت » دادیم. و خود در تفسیر حکمت، تعبیر « أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ » را آورده است. یعنی « خدا را شکر کن » را به او بخشیدیم. این نحوه بیان، به زیبایی هر چه تمامتر، هم موهبت الهی به لقمان و هم نحوه بخشیدن آن را توضیح می دهد. « خدا را شکر کن » چگونه قابل بخشش است؟ مسلماً به صرف گفتن

و امر کردن، این بخشش صورت نمی‌گیرد. امر به شکر کردن، در مورد کسی مفید و نافذ است که در مرتبه‌ای از معرفت و عقل و فهم باشد که هم اهمّیت آن امر را بشناسد، و هم حُسن آن را تا حدّ وجوبِ عملی به آن تشخیص دهد. در آن صورت، چه بسا اصلاً نیازی به گفتن و امر کردن نباشد. و او با همان عقل و فهم عطا شده، به ضرورتِ شکر خداوند برسد.

در بیان همین آیه مبارکه، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که خطاب به «هشام» فرمودند:

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... قَالَ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ  
قَالَ: الْفَهْمُ وَالْعَقْلُ<sup>(۱)</sup>

یعنی منظور از حکمت داده شده به لقمان در آیه شریفه، «فهم» و «عقل» است. به این ترتیب، نحوه اعطاء «خدا را شکر کن» به لقمان فهمیده می‌شود. در حقیقت، خدای متعال، فهم و معرفت و عقلی به او بخشید، تا به برکت آن، لقمان خود تشخیص دهد که باید خدا را شکر کند. و او در این کار، احتیاج به امری که امثال آن برایش مشکل و تکلف‌آور باشد، نداشته است.

نکته ظریفی که در ظاهر این آیه باید مورد توجه قرار گیرد، کلمه «آتینا» است. خدای سبحان می‌فرماید: «حکمت را ما دادیم». پس معلوم می‌شود که باید لطف خدا شامل حال انسان شود تا یاد بگیرد «شکر» خدا را به جای آورد. و این فهم شکر، چیزی نیست که هر کس به اختیار خودش بتواند به آن نائل شود. بلکه این لطف خداست که انسان به حدّی از فهم و عقل برسد که بفهمد، باید خدا را شکر کند و بدین ترتیب از درجه حیوانیت عبور کرده و به مرتبه واقعی انسانیت برسد. از این جا معلوم می‌شود که مُسأله شکر خدا و رسیدن انسان به درجه فهم آن، چه اندازه اهمّیت دارد. چرا که همه حکمت در این امر خلاصه شده و خدای متّان، به خاطر این لطف و احسان، بر جناب لقمان منّت نهاده است. بنابراین باید موضوع «شکر خداوند» بسیار جدّی و اساسی تلقی شود، و به عنوان یک حکم فرعی و جزئی، نباید به آن نگاه کرد.



## اولین سفارش لقمان حکیم

وقتی چنین حکمتی به جناب لقمان داده شد، ایشان به موعظه پسر خود پرداخت. در آیه بعدی، خدای متعال موعظه لقمان به پسرش را چنین بیان کرده است:

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ<sup>(۱)</sup>

و هنگامی که لقمان، در حالی که پسرش را موعظه می‌کرد به او گفت: ای پسرکم به خدا شرک نوز، همانا شرک ظلم بزرگی است.

لقمان در مقام موعظه به پسرش گفت: کسی را با خدا شریک نکن و از شرک به خدا دوری کن. آیا این توصیه، با آن حکمتی که خدا به لقمان بخشیده ارتباطی ندارد؟ این سفارش لقمان به فرزندش، دقیقاً برخاسته از آن حکمت عطا شده به اوست. چون ایشان به درجه‌ای از فهم و عقل رسیده بود که لزوم شکر پروردگار را با همه وجودش می‌یافت. لذا در مقام موعظه به پسرش، او را به نفی شرک سفارش کرد، تا او را متذکر کند که شاکر بودن در پیشگاه خداوند، اقتضا می‌کند که انسان فقط بنده او باشد و سر به آستان دیگری نساید.

این مطلب کاملاً روشن است که حقی را که خدا برگردن ما دارد، هیچ کس ندارد. چون همه نعمت‌های ما و دیگران از اوست و اگر هم توانایی انجام کاری و خدمتی نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند، به برکت نعمت‌های او است. شکرگزاری به پیشگاه خداوند منان اقتضا می‌کند که انسان به این حقیقت توجه داشته باشد، و بنابراین برای هیچ کس در عرض خدا و مانند او احترام و ارزش قائل نشود. در دوست داشتن قلبی، در خضوع کردن و اطاعت نمودن و... کسی را شریک خداوند قرار ندهد. این حقی است که او بر ما بندگان دارد. و اگر کسی به این واقعیت توجه نکند یا در عمل کوتاهی نماید، در واقع، حق خدا را ضایع کرده و به او «ظلم» نموده و نسبت به او کفران نعمت کرده است. از این رو، شکر گزارنده به پیشگاه خدای متعال از هر نوع شرکی نسبت به او پرهیز می‌کند. و این همان سفارش لقمان به فرزندش می‌باشد. و در حقیقت تجلی حکمتی است که خدا از روی فضل خود به ایشان عطا نموده است. پس در

شُکر خدا، پرهیز از مصادیق شرک الزامی است. چه، اساس شُکر، توحید در بندگی خدا است.

## شُکر خدا، لازمهٔ اخلاص در بندگی او

پایه و اساس شُکر خداوند این است که انسان، اخلاص در بندگی او داشته باشد و در هیچ شرایطی به خضوع در غیر پیشگاه خدا راضی نشود. چنین کسی می‌تواند به مرتبهٔ شُکر پروردگار نائل شود. در حقیقت، شُکر، از اعتقاد عمیق به توحید برمی‌خیزد. و هر مقدار این اعتقاد در انسان سُست باشد، کمتر شُکرگزار خدا خواهد بود.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ<sup>(۱)</sup>

شُکر کنید خدا را، اگر فقط او را بندگی می‌کنید.

یعنی: لازمهٔ این که انسانی فقط خدا را عبادت کند، این است که او را شُکر کند. «عبادت» منتهای خضوع و اطاعت محض از معبود است. نهایت خواری و تذلل در پیشگاه او، به خاطر خود او، نه به فرمان دیگری است. شُکر نیز برخاسته از همین بندگی خالصانه است. و هر قدر این اخلاص در بندگی ناقص باشد، تحقق شُکر هم ناقص می‌شود. لذا به توصیهٔ جناب لقمان، برای این که شاکر خدای متعال باشیم، نخست باید اعتقاد به توحید واقعی در ما محقق گردد. زیرا طبق بیان قرآن، لازمهٔ بندگی کردن خدا، شُکرگزاری از نعمت‌های او می‌باشد.

وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ<sup>(۲)</sup>

شُکرگزار نعمت خدا باشید، اگر فقط او را عبادت می‌کنید.

پس اخلاص در بندگی خدا - که حکمت آفرینش است - از شُکر نسبت به نعمت‌های او برمی‌خیزد و به شُکرگزاری بیشتر در پیشگاه او می‌انجامد.

## رسیدن به مرز انسانیت به وسیله شکر

پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام - که مربیان توحید هستند - در ابتدای هر کاری لب به ثنای الهی گشوده و خدا را حمد نموده، و اهمیت و راه شکرگزاری او را به ما آموزش داده‌اند. امام سجاده علیه السلام صحیفه سجادیه را با حمد و ستایش خدای یکتا آغاز نموده‌اند. در عنوان اولین دعای صحیفه آمده است:

كَانَ مِنْ دُعَائِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ  
الثَّنَاءِ عَلَيْهِ

همه این دعا درباره حمد و ستایش خداست. در قسمتی از دعا - که شاهد بحث ما می‌باشد - آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنِ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ - عَلَىٰ مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ  
الْمُتَابِعَةِ وَاسْتَبَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ - لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ  
تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ. وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ  
إِلَىٰ حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ، فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ  
أَضَلُّ سَبِيلًا»<sup>(۱)</sup>، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ<sup>(۲)</sup>

حمد، مخصوص خدائی است که اگر شناخت حمد و سپاسگزاری خود را نسبت به عطایای بی دریغ خود - که وسیله آزمایش آنهاست - و نیز نعمت‌های پیوسته‌ای که بر ایشان به طور کامل از رانی داشته، محروم می‌ساخت، در آن صورت، از مواهب و نعمت‌های الهی استفاده می‌کردند، اما خدا را حمد نمی‌کردند، و در روزیش گشایش می‌یافتند (با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا استفاده می‌کردند) ولی شکر او را به جانمی آوردند. و اگر چنین می‌بودند، آن وقت از مرزهای انسانیت خارج شده و به جرگه چارپایان می‌رفتند، و آن گونه می‌شدند که خدا در کتاب محکم خود (قرآن) وصف کرده است:

« آنها نیستند مگر چون چارپایان بلکه گمراه‌تر از آنان » و حمد و سپاس خدای را که خود را به ما شناسانده و شکر خود را به ما الهام نموده است.

از بیان نورانی و روشن امام سجاده علیه السلام می فهمیم که اگر خدای متعال، فهم و شناخت «حمد» خودش را به بندگان عطا نکرده بود، آنها از این نعمت بزرگ محروم می ماندند. پس این که انسان بفهمد و عقلش برسد که باید خدا را حمد کند، اکتسابی نیست و مانند همه معرفت‌های دیگر، صنوع خود خداست<sup>(۱)</sup> و اگر خدا باب حمد خودش را بر بندگانش نمی‌گشود تا آنها بفهمند که باید او را شکر کنند، این باب برای همیشه بسته می‌ماند. البته حمد کردن، فعل اختیاری ماست، ولی معرفت حمد، صنوع خداست. و تا این معرفت برای ما حاصل نشود، زمینه‌ای برای حمد اختیاری ما به وجود نمی‌آید.

### نعمت « معرفت حمد »

معرفت « حمد »، از بزرگترین نعمت‌های خدا بر ما انسانهاست که اکثراً مورد غفلت و بی‌توجهی قرار می‌گیرد، و کمتر کسی به نعمت بودن آن توجه می‌کند. برای تنبّه به این موهبت الهی، باید بدانیم که ممکن بود خداوند انسان را بیافریند و نعمت‌های بی‌شماری هم به او ببخشد، اما معرفت حمد و سپاس مُنعم را به او ندهد. این معرفت، چیزی غیر از معرفت خدا و غیر از معرفت نعمت‌های خداست. لازمه شناخت خدا و نعمت‌های او، این نیست که انسان، لزوم حمد خدا و حُسن این کار را بفهمد. به عنوان مثال «سلامتی» از نعمت‌های بزرگ خداست که بسیاری اوقات، مورد غفلت و بی‌توجهی انسان قرار می‌گیرد. اما فهمِ نعمت بودن سلامتی یک مطلب است، و فهم این که انسان سزاوار است به خاطر این نعمت، شکرگزار خدای مهربان باشد، مطلب دیگری است. ممکن بود خدای تعالی فهم نعمت سلامتی را به انسان ببخشد، ولی فهم این که شکرگزار نعمت الهی باشد به او عطا نکند.

بنابراین « معرفت حمد خدا » نعمت بسیار بزرگ و در عین حال لطیفی است که فهم نعمت بودن آن، با تذکر امام زین‌العابدین علیه السلام، به فضل الهی برای انسان روشن می‌گردد. امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که اگر خدا این معرفت را به بندگان عطا نمی‌کرد چه می‌شد؟ بیان بسیار زیبا و روشنی فرموده‌اند: مردم از نعمت‌های بیکران الهی - که از

(۱) برای روشن شدن این که هر معرفتی صنوع خداست، به کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همین نویسنده رجوع کنید.

سرمشت و بدون هیچ استحقاقی به آنها عطا کرده است - پی در پی استفاده می‌کردند، و غافل از این که خدا می‌خواهد به این وسیله بندگان را امتحان کند، از ستایش و شکرگزاری نسبت به او دریغ می‌ورزیدند. و در این صورت، مانند چارپایان و بلکه گمراهتر از آنان می‌شدند.

تعبیری که در بیان عطای نعمت در این دعا به کار رفته، فعل «ابلاهم» است. «ابلی» مانند «ابتلی» معنای امتحان را در بردارد، همان طور که در قرآن کریم درباره امتحان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام تعبیر «ابتلی» به کار رفته است.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ<sup>(۱)</sup>

وقتی خدا ابراهیم را به کلماتی امتحان کرد.

خداوند چون می‌خواست حضرت ابراهیم علیه السلام را امتحان کند، تعبیر «ابتلی» را به کار برده است.

در اینجا نیز امام علیه السلام، واژه «ابلی» را استفاده فرموده‌اند که معنای امتحان الهی را می‌رساند. پس اگر خدا «معرفت حمد» خودش را به بندگان عطا نمی‌کرد، هرگز در این امتحان پیروز نمی‌شدند، و نعمت‌های بی‌دریغ الهی را صرف می‌کردند، بدون این که حمد او را به جا آورند. و چه بسا حتی از این نکته که خدا به آنها این نعمت‌ها را ارزانی کرده، نیز غافل می‌ماندند.

انسانی که «معرفت حمد» به او تفضل نشده است، با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا بهره می‌گیرد، ولی شکر خدا را نمی‌کند. و بدین ترتیب، از مرزهای انسانیت خارج شده و به حد بهیمیت می‌رسد، یعنی به درجه چارپایان تنزل نموده و چه بسا از آنان هم پست‌تر گردد.

إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا<sup>(۲)</sup>

آنها نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنان.

طبق فرمایش امام علیه السلام «معرفت حمد»، وجه تمایز انسان و حیوان است. این که انسان بفهمد که باید خدا را شکر کند، او را به حد انسانیت می‌رساند. این بیان به خوبی اهمیت

مسأله فهم شکر را روشن می‌کند.

## دو نعمت بزرگ خداوند

در ادامه دعا، امام سجّاد علیه السلام دو نعمت بزرگ خدا را مطرح کرده و به خاطر آنها به درگاه الهی شکر می‌گزارد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ

خدا را حمد که خود را به ما شناسانده، و شکر خود را به ما الهام نموده است.

بدون شک، بزرگترین نعمت خدا بر بندگانش، این است که خود را به آنها شناسانده است. و پس از آن، نعمت «الهام شکر» به آنهاست.

اگر خدا معرفت حمد خود را به ما نداده بود و شکرش را به ما الهام نکرده بود، همین «معرفت خدا» را هم نعمت نمی‌دانستیم، و نمی‌فهمیدیم که خدای سبحان، چه لطفی به ما کرده و چه منّی بر ما نهاده، که معرفتش را به ما عطا کرده است. و در نتیجه، شکر این نعمت بزرگ را به جا نمی‌آوردیم. بنابراین باید فهم و درک انسان به حدی برسد که معرفت حمد خدا را پیدا کند. البتّه با تکلف و به صورت مصنوعی، نمی‌توان به این معرفت دست یافت، بلکه این معرفت، میوه درخت وجود انسان است که ریشه‌اش همان فهم و عقل اوست، و ثمره این درخت، ارزش قائل شدن برای شکر خدا می‌باشد. کسی که معرفت حمد پروردگارش به او عطا شده، نعمت بودن نعمت را تشخیص می‌دهد، و به لطف الهی در مرتبه انسانیّت قرار می‌گیرد، چرا که دارای فهم و عقلی می‌شود که حیوان فاقد آن است و برای ولی نعمت خود ارزش قائل شده، و شکر او را بر خود، لازم و واجب می‌شمارد.

## وجوب شکر مُنعم

انسان با تأمل در حال خود می‌یابد که همه کمالاتی که نصیب او شده، از جانب خداست. و پروردگار مهربان - بدون این که استحقاقی در کار باشد - نعمت‌های بسیاری به او ارزانی کرده است. نفسی که همواره باعث رسیدن اکسیژن به اعضا و جوارح

می شود، اگر اندک زمانی دیر برسد، انسان متکبر را خوار و ذلیل می سازد. ما به خوبی می یابیم که آمد و شدِ نفس ها در اختیار ما نیست. و اگر خدای مهربان، لحظه ای این لطف خویش را از ما دریغ نماید، و مقداری آب، راه تنفس ما را مسدود گرداند، آن گاه متوجه می شویم چه نعمتی از ما سلب شده و نفس هایی که تاکنون کشیده ایم، جز عنایتی از طرف خدا نبوده است.

هم چنین انسان، خود را عاقل می یابد، ولی خوب می داند که عاقل بودنش به اختیار خودش نیست، و عقل نیز نعمتی است که بدون استحقاق نصیب او شده است. به همین ترتیب، در سراسر زندگی خود، نعمت های بیکران الهی را می یابیم و متذکر می شویم که او به معنای دقیق کلمه، «مُنْعِم» است، چرا که او مالک همه نعمت هایی است که به ما عطا شده است، و ما امانتدار این نعمت ها هستیم. اعتقاد به همین واقعیت و پذیرش قلبی آن، اولین و مهمترین درجه شکر مُنْعِم است که عقل، به خوبی آن حکم می کند و حتی به لزوم آن فتوی می دهد؛ و بی توجهی و انکار و ندیده گرفتن این حقیقت را بد می شمارد و مرتکب آن را نکوهش می کند. از این رو لزوم شکر مُنْعِم، یک حکم عقلی است. و اگر خدای تعالی هم امر به شکر نعمت نکرده بود، عاقل - به حکم عقل - خود را مکلف به شکرگزاری می یافت. البته خداوند ضمن توجه دادن به نعمت هایی که در اختیار بندگان قرار داده است، آنها را نسبت به وظیفه شان در برابر خدای خود متنبه ساخته است:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ<sup>(۱)</sup>

پس، از روزی پاک و حلالی که خدا به شما عطا کرده بخورید. و شکر نعمت خدا را به جای آورید، اگر فقط او را بندگی می کنید.

خدا به انسان، روزی حلال و طیب عطا کرده، و اجازه استفاده از نعمت های خود را به انسان داده است. هر انسان عاقلی می فهمد که در استفاده از این نعمت ها نباید از شکر مُنْعِم خود غافل شود. وقتی ما یک وعده مهمان کسی می شویم، بعد از انجام پذیرایی بارها از میزبان تشکر می کنیم و در صدد جبران محبت او بر می آئیم. به همین گونه، باید بدانیم که همواره بر سرخوان پروردگاری نشسته ایم که نعمت های بسیار نصیب ما کرده

است، و ما هر چه داریم از همین خوان نعمتی است که خدا به ما عطا نموده است. پس حتی اگر خدا امر هم نکرده بود که:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ...<sup>(۱)</sup>

هر انسان عاقلی تشکر از مُنعم اصلی را بر خود واجب می‌داند. از این رو، امر خدا به انجام شکر در آیات مختلف، امری است که ارشاد و راهنمایی به حکم عقل می‌کند. و کاملاً روشن است که لحن خدای تعالی در این موارد با اوامر دیگری - مانند حکم به گرفتن روزه و شبیه آن - تفاوت دارد. در قرآن به آیات زیادی برخورد می‌کنیم که خدای سبحان، با توجه دادن به نعمت‌ها، بندگان را به وجوب شکر خود تذکر داده است:

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>(۲)</sup>

و برای شما گوش و چشمان و قلوب قرار داد، شاید شکر گزار باشید.

همین توجه کردن به نعمت بینایی و شنوایی و فهم مطالب - که هیچ کدام به اختیار انسان نیست، و بسیاری از اوقات، مورد بی توجهی واقع می‌شود - انسان را نسبت به وظیفه خود در قبال پروردگارش متذکر می‌سازد.

بدین ترتیب، ما در همه زوایای زندگی خویش، لطف و مرحمت الهی را می‌یابیم. به راستی ولی نعمت بنده، حجت را بر او تمام کرده است. و حال، این بنده است که باید وظیفه خود را شناخته و به آن عمل کند.

... لِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>(۳)</sup>

(خدا می‌خواهد) تا نعمت خود را بر شما تمام کند، شاید که شکر گزارید.

روشن است که عقل، سرپیچی کردن از شکر این مُنعم را زشت می‌داند، و ناشایست بودن آن بر هر انسان عاقلی روشن است.

توجه به شکر مُنعم، در روابط اجتماعی انسان نیز کاملاً مشهود است. و کسی که از این قاعده عقلی تخلف کند، مورد بازخواست قرار گرفته و یا حداقل از الطاف دیگران بی بهره می‌ماند. به عنوان مثال، کسی که به دوست خود در یادگیری دروس کمک می‌کند،

(۲) سوره نحل / آیه ۷۸

(۱) سوره نحل / آیه ۱۱۴

(۳) سوره مائده / آیه ۶



از او انتظار دارد که به طریقی از زحماتش قدردانی کند. و اگر در این وظیفه خود کوتاهی نماید، در موارد بعدی، نمی‌تواند به لطف او امیدوار باشد.

اگر دوستی به ما پولی قرض دهد یا از او هدیه‌ای دریافت کنیم و یا مشکل ما را به طریقی حل کند، هرگز این احسان‌ها را وظیفه او نمی‌دانیم و به شکرگزاری از او اهتمام می‌ورزیم و سعی می‌کنیم از این وظیفه خود کوتاهی نکنیم، و اگر حق شکر او را ادا نکنیم، خود را در مقابل او مقصر می‌دانیم. هر انسان عاقلی هم که شاهد کوتاهی ما در ادای شکر باشد، آن را مذمت می‌کند.

بنده اگر متنبه به الطاف الهی باشد، می‌یابد که چقدر در مقابل خداوند بی‌نیاز، ناچیز و ذلیل است. و چقدر باید شکرگزار او باشد. چرا که نعمت‌های بیکرانی به او عطا کرده، و امور ناپسند بسیاری را از او دفع کرده است.

### جملاتی از دعای جوشن صغیر

امام کاظم علیه السلام در دعای جوشن صغیر، ما را نسبت به این وظیفه تنبه داده‌اند:

إِلٰهِي وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ سَقِيًّا مُوجِعًا مُدْنِفًا فِي أَنْبِيٍّ وَعَوِيلٍ، يَتَقَلَّبُ فِي غَمِّهِ وَلَا يَجِدُ مَخِيصًا وَلَا يُسِيغُ طَعَامًا وَلَا يَسْتَعْدِبُ شَرَابًا وَلَا يَسْتَطِيعُ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا، وَهُوَ فِي حَسْرَةٍ وَنَدَامَةٍ، وَ أَنَا فِي صِحَّةٍ مِنَ الْبَدَنِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ الْعَيْشِ، كُلُّ ذَلِكَ مِنْكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يُعْجَلُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ<sup>(۱)</sup>

الهی چه بسیار است بنده‌ای که صبح و شام را با شدت بیماری و درد، در ناله و شیون به سر می‌برد. در غم و غصه‌های خود می‌غلطد، بدون آن که راه فراری از آنها پیدا کند. غذای لذیذ و آب‌گوارایی از گلویش پائین نمی‌رود، نه ضرری را می‌تواند از خود دفع کند و نه این که فایده‌ای برای خویش جلب نماید. و در پشیمانی و حسرت به سر می‌برد. و این در حالی است که من بدن سالم و زندگی راحت و بدون درد دارم. حمد

سزاوار توست ای توانای شکست‌ناپذیر و بردبار بدون شتاب، بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست و مرا از شکرگزاران نسبت به نعمت‌هایت و از یادکنندگان الطاف خود قرار بده.

و در فراز دیگری از این دعا چنین عرضه داشته‌اند:

إِلٰهِي وَ كَمْ مِنْ سَحَابٍ مَكْرُوهٍ قَدْ جَلَّيْتَهَا، وَ سَمَاءٍ نِعْمَةٍ أَمْطَرْتَهَا وَ جَدَاوِلٍ كَرَامَةٍ  
أَجْرَيْتَهَا وَ أَعْيُنٍ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا وَ نَاشِئَةٍ رَحْمَةٍ نَشَرْتَهَا وَ جَنَّةٍ عَافِيَةٍ أَلْبَسْتَهَا وَ  
غَوَامِرٍ كُرْبَاتٍ كَشَفْتَهَا وَ أُمُورٍ جَارِيَةٍ قَدَّرْتَهَا إِذْ لَمْ يُعْجِزْكَ إِذْ طَلَبْتَهَا وَ لَمْ تَمْتَنِعْ  
عَلَيْكَ إِذْ أَرَدْتَهَا، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يُعْجَلُ،  
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَائِكَ مِنَ  
الذَّاكِرِينَ<sup>(۱)</sup>

الهی چه بسیار امور ناپسندی که چون ابرهای متراکم در آمده بود، ولی تو آنها را برطرف نمودی. و چه بسیار نعمت‌هایی که از آسمان بر من فرو باریدی، و جویبارهای کرامتی که جاری کردی و چشمه‌های حوادث (ناگواری) که خشک نمودی، و نهال رحمتی که نشر دادی، و سپر عافیتی که (بر تن ما) پوشاندی، و گردابهای گرفتاری که برطرف ساختی، و امور جاری که مقدر کردی، چون هر یک را خواستی از قدرت و توان تو خارج نبوده و هیچ کدام از اراده تو سرپیچی نکردند. پس سپاس تو را سزااست ای توانای شکست‌ناپذیر و بردبار بی‌شتاب، بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا از شکرگزاران نعمت‌هایت و از یادکنندگان الطاف خود قرار بده.

در فرازهای فوق، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام با تذکر دادن به بعضی از نعمت‌های الهی، ما را نسبت به لزوم شکر متنبه ساخته‌اند. هر انسان عاقلی که متذکر به این الطاف الهی شود، خود را نسبت به منعم خویش مدیون یافته و به نور عقلش می‌یابد که باید شکرگزار او باشد.

در این دعا امام علیه السلام، صرفاً با اتکاء به دلیل نقلی و از روی تعبد محض فرموده‌اند که

بندگان باید شکر خدا را به جا آورند، و گرنه مستحق عذاب دردناک می شوند. بلکه به گونه‌ای به نعمت‌ها و الطاف پروردگار تذکر داده‌اند که هر انسان عاقلی، در درجه اول، معرفت بالاتری نسبت به نعمت پیدا کرده، و سپس به حکم عقل خویش، متنبه می شود که به جا آوردن شکر این مُنعم واجب است و اگر نسبت به این وظیفه خود کوتاهی کند، جا دارد که مورد اعتراض قرار گیرد.

## کمک گرفتن از خدا برای شکر نعمت

بعد از این که شناخت نعمت نصیب فرد شد، باید از خدا بخواهد که او را در انجام وظیفه شکرگزاری یاری کند. و این درسی است که عملاً از دعای امام هفتم علیه السلام گرفته می شود. چرا که ایشان پس از هر قسمتی که متذکر به نعمت‌های خدا شده‌اند، از خدا خواسته‌اند که به برکت محمد و آل محمد علیهم الصلوٰة و السلام ایشان را از شکرگزاران قرار دهد. این خیلی مهم است که انسان نسبت به نعمت‌هایی که خدا بر او ارزانی کرده، غفلت نداشته باشد و با تذکر و توجه به الطاف الهی، شکر آنها را بر خود واجب و لازم ببیند. اگر انسان به لطف خدا و راهنمایی و دستگیری اهل بیت علیهم السلام در زمره شاکرین قرار نگیرد، در حقیقت ایمانش کامل نمی شود، چرا که شکر، جزء تفکیک‌ناپذیر ایمان می باشد. و تأیید این مطلب در روایت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

الْإِيمَانُ نِصْفَانِ: نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ<sup>(۱)</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان به دو نیمه تقسیم می شود: نیمی از آن در صبر و نیم دیگر در شکر است.

البته می دانیم که صبر « عندالبلاء » و شکر « عندالرخاء » می باشد، یعنی در سختی‌ها باید صبر کرد<sup>(۲)</sup> و در آسودگی‌ها باید شاکر بود.

(۱) بحارالانوار / ج ۷۷ / ص ۱۵۱ / ح ۹۹

(۲) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ:

صَبْرٌ عِنْدَ الْمُضِیْبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ... (اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب

الصبر / ح ۱۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: صبر بر سه قسم است: صبر در هنگام مصیبت، صبر بر طاعت، و صبر نسبت به گناه.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا - عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: رُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَوْمٌ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ، فَقَالَ: مَنْ الْقَوْمُ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: وَ مَا بَلَغَ مِنْ إِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: خُلَاءُ عُلَمَاءٍ كَادُوا مِنَ الْفِقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ<sup>(۱)</sup>

امام رضا علیه السلام فرمودند: گروهی در یکی از جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت ایشان رسیدند. حضرت فرمودند: اینها چه کسانی هستند؟ به حضرت گفتند: اینها مؤمنانند. حضرت سؤال فرمودند که شما ایمانتان به چه درجه‌ای رسیده است؟ عرضه داشتند: صبر در هنگام بلا و مصیبت، و شکر در وقت راحتی و آسودگی (آرامش و آسایش خاطر) و رضا به قضای خدا. حضرت فرمودند: اینها دانشمندانی بردبار هستند که به خاطر فهم عمیق خود چیزی نمانده که به پیغمبران برسند.<sup>(۲)</sup>

## نعمتِ کفران شده

اهمیت شکر به اندازه‌ای است که نصف ایمان فرد را می‌سازد و اگر مورد بی توجهی قرار گیرد، ایمان فرد کامل نمی‌شود. و سرپیچی او از ادای شکر مُنعم، گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید.

امام جواد علیه السلام فرموده‌اند:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسِيئَةٌ لَا تُغْفَرُ<sup>(۳)</sup>

نعمتی که شکرش گزارده نشود، مانند گناهی است که بخشوده نشود.

کفران یک نعمت، مانند گناه نابخشوده است، از این جهت که خداوند در هر مورد،

بنابراین برای این که شخص در زمره صابریین قرار گیرد، در مقابل معاصی باید به گونه‌ای جلوی خودش را بگیرد، و هم چنین در انجام واجبات استقامت داشته باشد، و در بلا یا خوددار باشد.

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب خصال المؤمن / ح ۴

(۲) البته توجه داریم که مقام «اصطفاء» و «عصمت» بندگان، چیزی نیست که کسی بتواند با انجام عبادت به آن نائل شود. اینجا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صرفاً حالات صبر و شکر و رضای ایشان را ستوده‌اند و از این جهت آنها را نزدیک به انبیاء دانسته‌اند.

(۳) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۳۶۵ / ح ۵

حجّت خویش را بر بنده تمام کرده، و جایی برای عذر آوردن او باقی نگذاشته است. خداوند در باب وجوب اجتناب از گناهان، و هم درباره لزوم قدردانی از مُنعم، عقلاً و نقلاً حجّت را بر بندگان تمام کرده است. لذا به حکم عقل، تخطی از آنها جایز نیست. امام صادق علیه السلام در تذکر به این مطلب می فرماید:

ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ: إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَ إِمَّا فِي نِعْمَةٍ قَصَرَ عَنْ شُكْرِهَا<sup>(۱)</sup>

هیچ بنده‌ای نیست مگر این که خدا را بر او حجّتی است: یا در مورد گناهی که انجام داده و یا نعمتی که در اداء شکرش کوتاهی کرده است.

وقتی انسان بفهمد که عملی گناه است، حجّت بر او تمام می شود، زیرا خدا به او فهم و درک تشخیص گناه را داده و وجوب ترک معصیت را هم به عنایت الهی می داند. بنابراین اگر آن گناه را مرتکب شود خدای عزّوجلّ دلیل قاطع و بُرنده‌ای دارد که می تواند او را - به حقّ - مؤاخذه و عقاب نماید.

این مطلب در باب کوتاهی از شکر نعمت نیز صدق می کند، چرا که خدا به سبب اعطای شناخت نعمت و معرفت حمد خود، حجّت را بر بندگان تمام کرده، و بدین ترتیب، فرد عاقل به وجوب شکر مُنعم پی می برد. علاوه بر این، پروردگار عالم با تذکرات فرستادگان خود - پیامبران و امامان علیهم السلام - انسانها را نسبت به حکم عقل خود تنبّه داده، و بدین گونه خدای سبحان، از هر جهت، حجّت را بر انسان عاقل تمام کرده است.

پس کسی که از این وظیفه عقلی و شرعی کوتاهی کند، عذر و بهانه‌ای در پیشگاه الهی ندارد. از طرفی ترک شکر نعمت، خود معصیت است. چه گناهی بزرگتر از این که انسان، مُنعم خود را بشناسد، ولی انکار نموده و کفران بورزد؟! در این صورت، چه بسا خدا نعمت‌های خود را از بنده سلب کند، و نعمتی را که - بدون هیچ استحقاقی - به او عطا فرموده به جهت عقوبت گناه کفران، از او دریغ نماید.

پس با توجه به اهمیت شکر مُنعم و عواقب سرپیچی از آن، باید آیات و روایات را بررسی کنیم، تا معنای دقیق شکر و مراتب انجام آن کاملاً روشن شود.

## فصل دوم

### انواع شکرگزاری

#### معنای شکر

برای رسیدن به معنای صحیح کلمه شکر، از قرآن کریم بهره می‌گیریم. در قرآن، آیات زیادی در بحث شکر وارد شده است. در سوره نمل آیه ۴۰ آمده است که وقتی «آصف بن برخیا» تخت بلقیس را برای حضرت سلیمان علی نبیا و آله و علیه السلام حاضر کرد، پیامبر الهی متذکر شد که این نعمت از جانب خدای متعال است:

فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ؕ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ؕ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ<sup>(۱)</sup>

وقتی حضرت سلیمان عليه السلام آن (تخت) را نزد خود یافت، فرمود: این فضل و عطای پروردگار من است، تا مرا بیازماید که شکرگزار هستم یا کفران می‌کنم. و هر که شکر کند، برای (نفع) خودش شکر کرده، و هر کس کفران کند، خدای من بی‌نیاز (و) بزرگوار است.

بندگان مؤمن، در هر نعمتی اول خدا را می‌بینند و متذکر می‌شوند که نعمت از جانب ولی نعمت اصلی به آنها رسیده است. و لذا می‌گویند: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي». البته خدا از شکر ما نفعی نمی‌برد و فایده شکر تنها به بنده می‌رسد. و کسی که کفران نعمت‌های الهی را کند، تنها خودش زیان می‌بیند، و خداوند نیازی به او ندارد.

در این آیه، حضرت سلیمان علیه السلام «شکر» را مقابل با «کفر» قرار داده‌اند. در آیات دیگر قرآن نیز این دو واژه مقابل هم به کار رفته‌اند:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ<sup>(۱)</sup>

مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و شکر مرا بگذارید و به من کفر نورزید.

معنای این که ما خدا را یاد کنیم، روشن است. ولی این که خدا ما را یاد کند، بدین معناست که خدا نعمت و لطف و رحمت خود را بر ما، افزون سازد.

در ادامه آیه نیز در نقطه مقابل «شکر کردن» آمده: «لَا تَكْفُرُونِ». و در اینجا نیز کفر در مقابل شکر به کار رفته است.

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ<sup>(۲)</sup>

اگر شکر گزارید، قطعاً نعمت‌های خود را برای شما زیاد می‌کنم. و اگر کفران کنید، همانا عذاب من سخت است.

از تقابل دو واژه «شکر» و «کفر» در این آیات و آیات دیگر، می‌توان در بیان معنای «شکر» استفاده کرد. یعنی برای روشن شدن معنای «شکر»، باید به معنی «کفر» توجه شود. «کفر» به معنی «پوشاندن» است. کافر، کسی است که حقیقتی را که خدا بر او روشن ساخته، می‌پوشاند و انکار می‌کند. «شکر» در مقابل «کفر» است. پس معنای شکر، باید در مقابل «پوشاندن» - یعنی: «اظهار»، «آشکار کردن» و یا «کتمان نکردن» - باشد. پس شکر نعمت، همان اظهار نعمت می‌باشد.

اگر بخواهیم خدا را به خاطر نعمتی شکر کنیم، باید آن نعمت را «نپوشانیم» و «کتمان نکنیم». به عبارتی آن را «ظاهر» کنیم. لذا باید بدانیم که «اظهار نعمت» چگونه است و چه مراتبی دارد.

## مراتب شکر

طبق ادله نقلی، ایمان سه مرحله دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

(۲) سوره ابراهیم، آیه ۷

(۱) سوره بقره / آیه ۱۵۲

## الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ<sup>(۱)</sup>

ایمان عبارت است از معرفت قلبی و اعتراف زبانی و عمل به جوارح.

می دانیم که شکر، نیمی از ایمان است. و مراحل این رکن مهم نیز، با همان مراحل ایمان تحقق می یابد. پس اظهار نعمت، سه مرحله دارد: اظهار قلبی، اظهار زبانی و اظهار عملی. هر کدام از این مراحل، مرتبه‌ای از شکر است که با هر یک از مراحل ایمان تناظر دارد.

بنابراین شکر سه مرتبه پیدا می کند. البته در تعریف این مراتب، دلایل نقلی کافی داریم، ولی همه آنها عقلی و وجدانی است، و ما نمونه‌های آن را در اطراف خود مشاهده می کنیم. مثلاً اگر کودک شما به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا شده باشد و پزشکی تشخیص درستی داده و او را درمان کند، می دانید که شفا به دست خداست، ولی با توجه به این که خدا به واسطه آن پزشک، کودک شما را شفا داده است، در مرحله اول، قلباً از آن پزشک متشکر خواهید بود و با همه وجود، قدر دان زحمت او می شوید. در مرحله بعد، همواره از او به نیکی یاد می کنید و فضائل و کمالات او را بر زبان می آورید و برای دیگران نقل می کنید.

چرا؟ زیرا انسان فطرتاً دوست دارد که منعم او را همه بشناسند. به همین دلیل، دائماً از آن پزشک تعریف می کنید، و می خواهید که همه بفهمند او چه گوهر گرانبهائی است. از گفتن فضائل او - که مرحله دوم شکر است - لذت می برید و یاد آن پزشک برای شما آرامش بخش است.

در مرحله سوم، شکر آن نعمت را در عمل ظاهر می کنید. یعنی با مراقبت صحیح از کودک، دقت می کنید که آن مشکل دوباره پیش نیاید. و اگر باز مرتکب اشتباه و عدم دقت شوید و آن بیماری دوباره برگردد، همه معترض می شوند. بالاتر از همه، خود آن پزشک زبان به شکایت باز می کند که: « شما زحمات مرا به هدر داده‌اید و این شکر زحمت من نبوده است! » چون در واقع از این نعمت استفاده درستی نکرده‌اید.

اگر پدر و مادری برای فرزند خود یک جعبه مداد رنگی بخرند، رضایت و شکر قلبی



فرزند نسبت به این عمل والدین، نشانه بلوغ عقلی اوست. در مرحله بعد، اگر کودک به زبان هم از پدر و مادرش تشکر کند و از زحمت ایشان تقدیر نماید، در این صورت هر انسان عاقلی او را تحسین می‌کند، و بر شاگرد بودن او صحه می‌گذارد. چنین کودکی به این مرحله از رشد عقلی رسیده که نعمت بودن نعمت را تشخیص داده و می‌فهمد که باید با دل و زبان از پدر و مادر خود سپاسگزاری کند. لذا از او انتظار نمی‌رود که مدادها را شکسته و به اطراف پراکنده سازد و یا به در و دیوار بکشد و اسباب زحمت و ناراحتی پدر و مادرش را فراهم آورد.

بدین ترتیب در درجه سوم، فرد عاقل باید از نعمت در جهتی استفاده کند که بخشنده آن مدنظر داشته است. مثلاً پدر و مادر دوست دارند فرزندشان با آن مداد رنگی‌ها نقاشی‌های زیبا بکشد و سرگرم شود.

اگر کودکی، از هر یک از مراتب فوق سرپیچی کند، افراد عاقل یا عمل او را زشت دانسته و یا نتیجه می‌گیرند که هنوز «عقلش» نمی‌رسد.

کسانی که نعمت عقل به آنها عطا شده است، می‌فهمند که باید همه مراحل شکر را در مقابل منعم خود انجام دهند. و کوتاهی در هر مرحله حمل بر ناسپاسی می‌شود و عقلاً ناپسند است. بنابراین قطعاً باید نسبت به ولی نعمت حقیقی خود، مقید به انجام هر سه مرحله شکرگزاری باشیم.

## شکر قلبی

خداوند متعال، نعمت‌های بسیاری نصیب بندگان خویش کرده است. از مهمترین نعمت‌هایی که به انسان عرضه شده، همین «شناخت نعمت» است. این عنایت، بدون هیچ استحقاقی نصیب بندگان گشته است و انسان خود را در کسب آن مختار نمی‌یابد. و مانند بقیه معرفت‌ها، وجود و عدم آن به انتخاب و میل فرد وابسته نیست و انسان خود را در حصول آن منفعّل می‌یابد.

ممکن است انسان مدتها از نعمتی بهره‌مند شود، ولی توجهی به نعمت بودن آن نداشته باشد. به عنوان نمونه، نعمت سلامتی، بسیاری از اوقات چنین سرنوشتی دارد. با

غفلت از این نعمت، گاهی انسان فکر می‌کند همیشه باید سالم باشد، گوئی امکان نداشت که خدا چنین نعمتی به او ندهد. و لذا اصلاً متذکر نعمت بودن سلامتی نمی‌شود.

چنین کسی چه بسا مدتی طولانی در غفلت از این نعمت به سر برد. ولی همین فرد، به محض این که در اثر بیماری، کوچکترین اختلالی در یکی از اعضاء بدنش پیش آید، متذکر می‌شود که نسبت به چه نعمتی غافل بوده است. در چنان حالتی با توجه به اهمیّت آن عضو در بدن خویش، در می‌یابد که مُنعم مهربانی همواره نعمت‌های بی‌شماری را به او عطا کرده و می‌کند. در آن حال می‌فهمد که آنچه به صورت رایگان، دائماً در اختیار دارد، «نعمت» است. در حالی که قبل از بیماری، نسبت به نعمت‌ها و مُنعم آنها متذکر نبود. تا این مرحله، خدای عزوجل، معرفت نعمت و مُنعم را به او عطا کرده و خود شخص در این عطا، اختیاری نداشته است. مسأله مهم این است که انسان‌ها همیشه در برابر نعمت‌هایی که نعمت بودنش را شناخته‌اند شکر نمی‌گزارند. چه بسیار نعمت‌هایی که انسان آنها را شناخته است (معرفت نعمت) و عقل هم حکم کرده که باید در مقابل بخشندۀ آنها تسلیم شده و کفر نورزد (معرفت حمد خدا)، اما او با سوء اختیار خود، از قبول این حقیقت، سرپیچیده، و نعمت بودن نعمت را کتمان می‌کند.

بنابراین «معرفت نعمت» و «معرفت حمد»، مقدمه و زمینه شکر قلبی است. به عبارتی پیش از آن که نوبت به فعل اختیاری انسان برسد، خدای سبحان از روی فضل، معرفت نعمت‌هایش را عطا می‌کند تا انسان بتواند نعمت بودن نعمت را تشخیص دهد. در کنار این حقیقت آن‌گاه که به فضل الهی فهمید غرق در نعمت‌های الهی است و نسبت به تک تک نعمت‌ها و اهمیّت آنها متذکر شد، خدای مهربان با عنایت دیگری نور عقل به او عطا می‌فرماید تا به وسیله آن بفهمد که باید شاکر مُنعم خود باشد. به لطف خدا و به واسطه عقل در می‌یابد که حمد پروردگار واجب است و باید قلباً نسبت به او تسلیم باشد. شکر قلبی همان تصدیق و باور قلبی می‌باشد که عمل اختیاری انسان است. گاه مقدمات غیر اختیاری برای قدردانی قلبی از پروردگار حاصل می‌شود و عقل حکم قاطع به وجوب این عمل می‌کند، اما انسان با سوء اختیارش از وظیفه مسلم خود می‌گریزد و خود را مدیون و ممنون مُنعم نمی‌داند، یعنی نمی‌خواهد قبول کند که نعمتی به وسیله

خدا به او داده شده است. و حال آن که به حکم عقل، باید شکرگزار ولی نعمت خود باشد. بنابراین لازمه شناخت نعمت و شناخت لزوم حمد، شاکر بودن نسبت به آن نیست. چه بسا حقیقتی بر انسان مکشوف گردد، اما انسان با سوء اختیارش از آن امتناع کند و تسلیم آن نشود. مثلاً انسان بفهمد که آب گوارا و قدرت آشامیدن آن، نعمت است و باید شکر آن را به جا آورد، ولی قلباً نپذیرد و تصدیق نکند یعنی اعتراف و اقرار به نعمت بودن آن نکند. «پذیرفتن» و یا «نپذیرفتن» قلبی، از افعال اختیاری انسان است. بعد از روشن شدن هر حقیقتی، انسان مختار است که آن را باور نموده و به آن اعتراف کند و یا منکر آن شود.

به عبارت دیگر، عارف شدن شخص نسبت به نعمت، به دست خدا انجام می پذیرد. ولی بعد از اعطای این معرفت به بنده، شاکر شدنش به اختیار خود اوست. یعنی شخص در قبول یا رد این حقیقت که «خدا به او نعمت داده است» آزاد است. اگر شخصی که نعمت بودن نعمت را فهمیده است، تسلیم این حقیقت شود، آن گاه حق معرفت نعمت را با حسن اختیار خود ادا کرده است، و تازه می توان گفت که «نعمت شناس» شده است. نعمت شناسی معنای خاصی از «معرفت» یعنی تصدیق و اعتراف به نعمت را در بردارد. و به صرف دانستن نعمت حاصل نمی شود. این معنای معرفت که به اختیار عاقل حاصل می شود، مساوی با شکر قلبی او است، همان معرفتی که به معنای قبول و اعتراف و تصدیق است.

امام حسن عسکری علیه السلام در بیان این مطلب می فرمایند:

لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ وَ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ<sup>(۱)</sup>

نعمت را نمی شناسد جز شاکر. و شکر نعمت را نمی گزارد، مگر کسی که معرفت دارد. در اصطلاح آیات و روایات، گاهی به پذیرفتن و زیر بار رفتن انسان، معرفت تعبیر می شود. در نتیجه به کسی که اقرار به معروف کند اطلاق عارف می گردد. مثلاً عارف بالله، «خداشناس» معنا می شود، یعنی: کسی که پس از معرفت خدا، او را به خدایی پذیرفته و معتقد به اوست. عارف بالامام، یعنی «امام شناس» به کسی گفته می شود که وقتی امام علیه السلام

را شناخت، به او معتقد و مؤمن گردد.

نعمت شناس هم مثل خداشناس و امام شناس است. بنابراین در روایت یاد شده، «عارف شدن» به عنوان فعل اختیاری مطرح شده است. این فعل اختیاری، همان پذیرفتن قلبی معرفتی خدای عزوجل نسبت به نعمت است.

کلهی که زیر بار این معرفتی خدا برود و قلباً آن را تصدیق کند (یعنی نعمت شناس شود)، در حقیقت شکر قلبی نسبت به مُنعم خود به جای آورده است. البته شکر قلبی به منزله روح و جانِ مراحل دیگر شکر است و تا زمانی که شخص قلباً قدر دان مُنعم نشود، مراتب دیگر شکر - مانند بدن بدون روح - مرده و بی ارزش می باشد. از این رو، شکر قلبی یا همان معرفت اختیاری، ملازم شکر و شرط تحقق آن است. اگر شخص از این تصدیق اختیاری روی گرداند، نه عارف است و نه شاکر. ولی اگر بخواهد شاکر باشد، باید در اولین قدم قلباً نعمت شناس باشد، وگرنه اصلاً در وادی شکر قدم نگذاشته است. پس برای این که در زمره کتمان کنندگان نعمت قرار نگیریم، باید قلباً باور داشته باشیم و اقرار کنیم که نعمت از طرف ولی نعمت ما رسیده است.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ هَذِهِ النِّعْمَةَ الظَّاهِرَةَ عَلَيْنَا مِنَ اللَّهِ، أَلَيْسَ إِنَّ شُكْرَنَا عَلَيْهَا وَحَمْدَنَا زَادَنَا، كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَنْ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى نِعْمِهِ وَ شَكَرَهُ وَ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ لَامِنْ غَيْرِهِ<sup>(۱)</sup>

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا این نعمتی را که خدا بر ما ظاهر کرده، چنین نیست که اگر ما به خاطر این نعمت، خدا را شکر و حمد کنیم، نعمت ما را می افزاید، هم چنان که در کتابش فرموده است: «اگر شکر کنید، (قطعاً نعمت های خود را) برای شما می افزایم»؟ امام علیه السلام فرمودند: بله، منظور کسی است که خدا را به خاطر نعمت هایش حمد کرده، شکر او را به جای آورد، و بداند که آن (نعمت ها) از طرف خداست، از جانب غیر او نیست.

در صورتی فرد جزء شاکرین محسوب می شود و خدا نعمت او را افزون می کند که

مُنعم خود را بشناسد، یعنی به این مسأله علم داشته باشد که هر نعمتی به او می‌رسد، از طرف ولی نعمت اصلی یعنی خداست و به علمش ترتیب اثر دهد.

در این روایت، تعبیر « عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ لَا مِنْ غَيْرِهِ » تنها به بُعد غیر اختیاری معرفت اشاره نمی‌کند؛ بلکه شکر، یک عمل اختیاری است، لذا علم و معرفت به همان پذیرش و تصدیق قلبی اطلاق می‌شود که شخص حداقل از جان و دل بپذیرد که هر نعمتی به او می‌رسد از جانب خداست و غیر او هیچ مُنعم حقیقی ندارد و غیر از طریق او چیزی به کسی نمی‌رسد، و اگر دیگری هم واسطه خیر شده باشد، در حقیقت منشأ خیرات، رب العالمین است. چنین کسی قبلاً از مُنعم خود سپاسگزار شده و خود را ممنون او می‌داند، و احساس می‌کند باید به نحوی از عهده شکر این نعمت برآید. همین حالت قلبی - صرفنظر از این که در عمل خارجی، کاری به عنوان شکرگزاری انجام بدهد یا ندهد - خودش یک عمل نفسانی و درونی است که اهمیّتش از اعمال جوارحی در مقام شکر کردن کمتر نیست، بلکه چه بسا بیشتر هم باشد.

تأکید می‌شود که اولین مرحله در شکر نعمت، اظهار قلبی آن است، یعنی این که انسان مانند حضرت سلیمان علیه السلام اعتراف کند که « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ». گاهی ممکن است این مطلب را به زبان هم نیاورد، اما این اعتقاد قلبی را در هر نعمتی داشته باشد، قلباً نعمت‌های خدا را نپوشاند، و اقرار و اعتراف قلبی داشته باشد که خدا می‌توانسته آن نعمت را به او ندهد و هیچ استحقاقی در میان نبوده است. وقتی بنده به این مرحله برسد - هر چند که هنوز هیچ عمل جوارحی انجام نداده باشد - ولی خدای مهربان، همین پذیرش قلبی را به عنوان شکر نعمت می‌پذیرد.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدَأَدَّى شُكْرَهَا<sup>(۱)</sup>

کسی که خدا به او نعمتی ببخشد، پس او قلباً آن را بشناسد (باور کند و بپذیرد که آن نعمت از جانب خداست) هر آینه شکر آن را ادا کرده است.

خدای متعال به بنده‌اش فرموده است: همین قدر که قبول داشته باشی که نعمت‌ها از

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۵

جانب من به تو رسیده است، تو را جزء شاکرین قبول دارم. و به راستی همان است که در دعای خوانیم:

يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ<sup>(۱)</sup>

ای کسی که اندک را می‌پذیری و بسیار را می‌بخشی.

آری، با نپوشاندن نعمت و محو نکردن آن، شکر نعمت محقق شده و مورد پذیرش خدای مهربان قرار می‌گیرد. به راستی که خداوند منان، این امر مهم را چقدر برای بندگان آسان گردانیده است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ عَلِمَ أَنَّ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا وَ إِنْ لَمْ يُحَرِّكْ لِسَانَهُ. وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الْمُعَاقِبَ عَلَى الذُّنُوبِ اللَّهُ فَقَدْ اسْتَعْفَرَ وَ إِنْ لَمْ يُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ. وَ قَرَأَ: « وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »<sup>(۲)</sup> .<sup>(۳)</sup>

کسی که خدا به او نعمتی دهد، پس معرفت قلبی به آن نعمت پیدا کند، و اعتقاد و باور داشته باشد که آن کسی که نعمت را به او داده، خدای متعال است، شکر خدا را به جای آورده است، هر چند زبانش را حرکت ندهد. و کسی که یقین و باور داشته باشد که عقاب‌کننده بر گناهان خداست، هر چند به زبان استغفار نکند، آمرزیده می‌شود. و این آیه را تلاوت کردند: «اگر آنچه در باطن شماست آشکار کنید یا پنهان نمائید، خدا برایتان حساب می‌کند، آن‌گاه هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر کاری تواناست.»

در این روایت، امام معصوم علیه السلام اهمیّت این فعل قلبی را نشان می‌دهند. و این البته به معنای نفی اهمیّت شکر و استغفار زبانی نیست، بلکه نشان داده‌اند که عمل قلب مهمتر است، و اقرار و استغفار زبانی هم باید برخاسته از عمل قلب باشد. هر چند عقل حکم می‌کند که شکر باید هم قلبی و هم زبانی باشد، ولی خدای عزوجل، به فضل و لطف

(۲) سوره بقره / آیه ۲۸۴

(۱) بحار الانوار / ج ۸۱ / ص ۲۳۳ / ح ۷

(۳) بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۲۵۲ / ح ۱۰۷

خود، همان فعل قلبی را کافی دانسته و به عنوان شکر پذیرفته است. البته مراتب شکر از اظهار قلبی آغاز می‌شود، و اقرار به نعمت‌ها انسان را به مراحل بعدی شکر هدایت می‌کند. اما اظهار قلبی، روح و پایهٔ مراحل بعدی - یعنی شکر زبانی و عملی - و به منزلهٔ رأس آنهاست. این روح، باید در کالبد همه مراتب دیگر شکر جریان یابد. در واقع مراحل بعدی، هر یک به نوعی اظهار این حالت قلبی است، و اصل شکر، همین فعل قلبی می‌باشد. بی‌جهت نیست که امام صادق علیه السلام این مرحله را در مقام شکرگزاری کافی دانسته‌اند.

شکر قلبی، شرط پذیرفتن اظهار زبانی و عملی است. و همواره راهنما و مذکر به آنها می‌باشد. یعنی در مرحلهٔ اول، نعمت شمردن نعمت باید مورد توجه باشد. همان طور که اگر کسی برای ماکاری کند و قدمی بردارد، در درجهٔ اول، خود را قلباً مدیون او می‌دانیم، و در مراحل بعد با زبان و عمل از او تشکر می‌کنیم.

ولی اگر خود را قلباً مدیون کسی ندانیم و فقط به صورت ظاهری و به زبان از او تشکر کنیم، و مدح و ثنای او را بگوئیم در حالی که قلباً عقیده داریم که او کاری برای ما نکرده و حقی بر ما ندارد؛ در چنین حالی، شکر او را به جا نیاورده‌ایم و اظهار زبانی ما، قدر و ارزشی ندارد، بلکه گاهی مورد انتقاد نیز قرار می‌گیرد. پس به خوبی روشن می‌شود که شکر قلبی، روح و پایهٔ شکر زبانی و عملی و تعیین‌کنندهٔ ارزش آنها است.

## شکر زبانی

وقتی «قلب» انسان مملوّ از شکر مُنعم می‌گردد، سرچشمه‌های شکر، از قلب به زبانش جاری می‌شود. بعد از این که نعمت بودن نعمت بر شخص عاقل روشن شد، قلباً از مُنعم خود راضی و سپاسگزار می‌گردد و این رضایت و سپاس، در گفتار و رفتار او هم ظاهر می‌شود.

انسان فطرتاً مایل است که همهٔ مُنعم او را بشناسند، دوست دارد ذکر فضائلش را کند تا همه بدانند که مُنعم او چه گوهر ارزشمندی است، از گفتن فضائل او لذت می‌برد، و یادش آرام بخش روان او می‌باشد. البته همهٔ این اثرات، برخاسته از شناخت مُنعم است.

## انواع شکرگزاری / ۵۱

خدای عزوجل با اعطای عقل، لزوم شکر زبانی را به عاقل فهمانده و این معرفت را در فطرت او قرار داده است. به علاوه با کلام خود نیز نسبت به این امر تذکر داده و خطاب به پیامبرش فرموده است:

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ<sup>(۱)</sup>

نعمت‌های پروردگارت را بازگو.

ائمّه علیهم‌السلام نیز هر سخنی را با حمد و ثنای الهی شروع می‌فرمودند و شکر زبانی ولی نعمت را سرآغاز هر عمل خود قرار می‌دادند.

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، در شب عاشورا که می‌دانستند چه سختی‌ها و مصیبت‌هایی در پیش دارند، وقتی می‌خواستند با یاران سخن بگویند بسیار حمد و ثنای خدا را می‌کنند<sup>(۲)</sup> و از ذکر فضائل خدای خود لذت می‌برند، چرا که تمامی وجودشان را مدیون پروردگار می‌دانند و دوست دارند که همگان این «الله» را بشناسند و بفهمند که چه ربّ مهربان و مُنعم بخشنده‌ای دارند.

اظهار زبانی - برخاسته از شکر قلبی - گوهر گرانبهائی است که «درک فضائل» و «توفیق» انجام آن را باید خدای متعال عطا فرماید. و در این صورت، همین حمد کردن، خود نعمتی است برتر از نعمت اولیه که حمد به خاطر آن بوده است:

مَنْ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى النِّعْمَةِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ كَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ<sup>(۳)</sup>

کسی که خدا را بر نعمتی حمد کند، شکر خدا را به جای آورده است. و خود این حمد کردن، نعمتی برتر از آن نعمت اول است.

حمد کردن فعل اختیاری انسان است، ولی معرفت حمد را خدای سبحان عطا می‌فرماید و بدین ترتیب انسان را به حدّ انسانیّت می‌رساند. و به او توفیق می‌دهد که با زبان نیز لب به ثنای او بگشاید. این دو نعمت اخیر در نظر انسان عاقل، از نعمت اولیه بالاتر است و خود شکری دیگر می‌طلبد. حال، این نعمت‌های عظیم الهی را چگونه باید

(۱) سوره ضحی / آیه ۱۱

(۲) تاریخ طبری / ج ۴ / ص ۳۱۷. قسمتی از حمد و ثنای حضرت این است:

أشني على الله تبارك وتعالى أحسن الثناء وأحمدُهُ على السراءِ والضراءِ. اللهم إني أحمَدُكَ على أن أكرمتنا بالنبوةِ و

(۳) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۳

عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ ...



شکرگزار باشیم؟ شکر زبانی مُنعم، وظیفه‌ای است که به هر صورت ممکن باید به آن عمل شود. همین که زبان در تعریف و تمجید و تشکر از مُنعم به کار گرفته شود، اظهار زبانی نعمت عملی می‌گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أُتِيَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَلْيُكَاثِبْهُ. فَإِنْ عَجَزَ فَلْيُثْنِ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ النِّعْمَةَ<sup>(۱)</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هر کس خیری [به وسیله دیگری] به او برسد، پس باید آن را تلافی کند. اگر توان تلافی نداشت، با زبان به تعریف و تمجید از آن خیر بپردازد، و در صورتی که چنین نکند کفران نعمت کرده است.

بنابراین انسان وظیفه دارد هنگام برقراری ارتباط با ولی نعمت خود، به هر زبانی مراتب تشکر و قدردانی خود را نسبت به الطاف او اظهار کند.<sup>(۲)</sup> البته هر کس معرفت بالاتری نسبت به مُنعم داشته باشد، بهتر می‌تواند از او تشکر کند. بنابراین بهترین روش برای شکر زبانی از خدا، طریقی است که خداشناس‌ترین افراد انتخاب کرده‌اند. تاریخ گواه روش‌های گوناگون انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام در اظهار زبانی نعمت‌های خدا بوده است.

**شکر حضرت نوح علیهِ السلام**

امام صادق علیهِ السلام درباره نحوه شکر حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام فرموده‌اند:

كَانَ نُوحٌ يَقُولُ ذَلِكَ: [اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتُ بِى مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَبِنِكَ وَحَدَاكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا] <sup>(۳)</sup> إِذَا أَصْبَحَ، فَسَمِّيَ بِذَلِكَ عَبْدًا شَكُورًا<sup>(۴)</sup>

(۱) بحارالانوار، ج ۷۱ / ص ۴۷

(۲) واضح است که بکار بردن عباراتی که با اصل توحید ناسازگار است و برخاسته از عدم شناخت پروردگار بوده، نقض غرض است و به نوعی کفران نعمت می‌باشد. به عنوان مثال در قصه موسی و شیبان، مولوی گفته است:

تو کجایی تا شوم من چاکرت	چارفت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شپشهایت کشم	شیر بیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت	وقت خواب آید برویم جایکت

(مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۵۵)

ثنا گفتن خداوند با این تعابیر، کفران نعمت‌های اوست، هر چند که گوینده خود به این امر توجه نداشته باشد.

(۳) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۸

(۴) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۹

## انواع شکرگزاری / ۵۳

حضرت نوح علیه السلام این دعا را هر صبح می خواند: «خدایا هر نعمت و عافیتی که نسبت به دین یا دنیا در این صبح دارم، از جانب توست. تو یکتائی و شریک نداری. حمد و شکر خاص توست، از جهت نعمت هایی که به من دادی، تا آن گاه که راضی و خشنود شوی و (حتی) بعد از خشنودی» و از این جهت (او)، «عبد شکور» (بنده بسیار سپاسگزار) نامیده شد.

### دعای خیر برای مُنعم

یکی دیگر از روش های شکر زبانی، «دعای خیر کردن» برای مُنعم می باشد. یعنی اگر خودمان نمی توانیم کار خوب او را جبران کنیم، باید دست به دعا برداشته و از خدا بخواهیم که به او پاداش خیر عطا کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

مَنْ آتَاكُمْ مَعْرُوفًا فَكَاؤُهُ. وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافُونَهُ فَادْعُوا اللَّهَ لَهُ حَتَّى تَنْظُرُوا  
أَنْكُمْ قَدْ كَافَيْتُمُوهُ<sup>(۱)</sup>

هر کس کار خوبی برای شما انجام داد، آن را برایش تلافی کنید. و اگر نتوانستید به طریقی آن را تلافی کنید، در حق او به پیشگاه خداوند دعا کنید، تا آن که یقین کنید که کار خوب او را تلافی کرده اید.

### ذکر « الحمد لله »

شکر زبانی صورتهای مختلفی دارد و ما به هر روشی می توانیم اظهار زبانی نعمت کنیم، ولی با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام می توانیم ارزنده ترین روش های شکر را بیاموزیم، و از آثار مختلفی که بر سخنان ایشان مترتب می شود بهره ببریم. استفاده از بیان معصومین علیهم السلام تنها راه شکر زبانی نیست، ولی قطعاً بهترین روش برای ادای این وظیفه می باشد. در این زمینه با مراجعه به ایشان می بینیم که زیباترین روش شکر را به آسان ترین صورت آن بیان کرده و آن را تضمین فرموده اند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا<sup>(۱)</sup>

شکر هر نعمتی - هر چند بزرگ - این است که خدای عزوجل را به خاطر آن نعمت حمد کنی.

هر چه نعمت خدا بزرگ باشد، اگر خدای عزوجل بر ما منت گذارد و معرفت شکر و «توفیق» آن را هم عنایت فرماید، با یک اظهار زبانی یعنی گفتن «الحمد لله» می توانیم شکر او را نسبت به همه آن نعمت ها به جا آوریم. البته هر چند «الحمد لله» گفتن، به ظاهر یک عمل ساده به نظر می رسد، ولی نباید آن را ناچیز و کم ارزش تلقی کرد. مهم، آن است که برخاسته از یک شکر قلبی عمیق باشد، که در این حال، می تواند مصداق حق شکرگزاری گردد.

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ. فَقَالَ: لَيْنُ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ. قَالَ: فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا. فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَسْمَعْني قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ<sup>(۲)</sup>

امام صادق علیه السلام از مسجد خارج شدند و دیدند چارپای (مرگب) ایشان گم شده است. فرمودند: اگر خدا آن را به من برگرداند، حق شکرش را ادا می کنم. چیزی نگذشت که چارپا پیدا شد. ایشان فرمودند: «الحمد لله». کسی به ایشان عرض کرد: فدای شما شوم آیا نفرمودید من حق شکر خدا را به جای می آورم؟

امام علیه السلام فرمودند: مگر نشنیدی گفتم: «الحمد لله»؟

گفتن «الحمد لله» به زبان، چون برخاسته از معرفت قلبی است، آن قدر مهم می شود که حضرت فرموده اند با گفتن آن، حق شکر خدا را می توان ادا کرد. در حقیقت، خدای عزوجل - به لطف و فضل خود - آن را به عنوان حق شکر می پذیرد. البته باید دانست که شکر زبانی بدون مرتبه قلبی، شکر محسوب نمی شود بلکه فقط لقلقه زبان و تظاهر به شکر است. حقیقت شکر، از قلب شروع شده و به زبان جاری می شود و هر چند که به

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۱

(۲) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۸

زبان خاتمه نمی‌یابد، ولی خدای سبحان، از روی فضل خود وعده کرده است که آن را مصداق شکر نعمت‌های کوچک و بزرگ خود قرار دهد.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَدَّى شُكْرَهَا<sup>(۱)</sup>

هر نعمت کوچک و یا بزرگی که خدا به بنده عطا فرماید، اگر آن بنده « الحمد لله » بگوید، شکرش را ادا کرده است.

انسان با یک اظهار زبانی بسیار ساده - که البته برخاسته از معرفت ارزشمند قلبی است - می‌تواند به این وظیفه عقلی و الهی خویش یعنی ادای شکر خدا، جامه عمل بپوشاند. این عمل زبانی، با توجه به وعده الهی مورد قبول واقع می‌شود. و انسان، از عذاب ناشی از ناسپاسی نعمت، مصون می‌ماند. و این لطف بیکران الهی است که به واسطه گفتن « الحمد لله » نصیب او می‌شود.

البته خدای کریم به این مقدار لطف و عنایت اکتفا نکرده، بلکه نعمت خود را نیز بر او افزایش می‌دهد.

ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ، فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ، فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤَمَّرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ<sup>(۲)</sup>

خدا به بنده نعمتی نمی‌دهد که بنده آن را قلباً بشناسد و شکر آن را به زبان ظاهر کند، مگر این که به محض تمام شدن گفتارش، دستور افزونی نعمت (از طرف خدا) برای او صادر می‌شود.

بدین ترتیب، نعمت‌ها پشت سرهم به فرد شاکر می‌رسند. و با وجود این که او غرق در الطاف الهی می‌شود، ولی این زیادی نعمت او را دچار غفلت نمی‌کند، چون همیشه قلباً نسبت به منعم خود سپاسگزار است، و ذکر او را بر زبان جاری می‌سازد.

در صورت تداوم یاد خدا در تمام نعمت‌ها، خطر « استدراج » و غافلگیر شدن هم او را تهدید نمی‌کند.

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۴

(۲) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۹

در حالی که اگر نعمت‌ها پیاپی نصیب فرد شود، اما شکر آنها را نگذارد، «به تدریج» دچار غفلت شده و نسبت به گناهایی که با سوء استفاده از این نعمت‌ها مرتکب گردیده، بی‌توجه می‌شود و به فکر استغفار از آنها نمی‌افتد و از انجام تکالیف خود در پیشگاه خدا کوتاهی می‌ورزد.

برای چنین شخصی، آسایش و راحتی «نقمت» است، چون او را از یاد مُنعم خود غافل‌تر می‌سازد. و هیچ‌گاه متذکر گناهایی که در حقیقت ناسپاسی اوست، نمی‌گردد و استغفار از آنها را فراموش می‌کند.

ولی اگر شخص، شکرِ تک‌تکِ نعمت‌های الهی را بر زبان جاری سازد، - به فضل و عنایت الهی - از خطر استدراج مصون می‌ماند.

عَنْ عُمَرَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا فَرَزَقَنِي وَلَدًا، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَارًا فَرَزَقَنِي، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا.  
فَقَالَ: أَمَا - وَاللَّهِ - مَعَ الْحَمْدِ فَلَا<sup>(۱)</sup>

راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدا خواستم به من مالی بدهد، پس به من عطا کرد. از خدا خواستم به من فرزند دهد، او هم فرزند داد. از او خواستم به من خانه بدهد، پس روزی من کرد. می‌ترسم این (نعمت‌های پیاپی خدا) استدراج باشد. فرمودند: قسم به خدا اگر به خاطر هر کدام از اینها خدا را حمد کنی، استدراج نیست. خدای کریم - به فضل خود - به واسطه شکر زبانی، بدون این که انسان را دچار استدراج کند، او را در اقیانوس نعمت‌های خود غوطه‌ور می‌سازد. انسان عاقل، با این عمل، نه تنها خود را از عقوبت ناسپاسی می‌رهاند، بلکه از نعمت‌های مختلف هم بهره‌مند می‌شود. علاوه بر همه اینها می‌تواند خود را مشمول وعده بهشت خدا هم قرار دهد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَيُوجِبُ  
اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ.

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۷

ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لِيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَىٰ فِيهِ فَيَسْمِي، ثُمَّ يَشْرَبُ فَيَنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ<sup>(۱)</sup>

یکی از شما مقداری آب می نوشد، پس خدا به سبب این نوشیدن، بهشت را بر او واجب می کند.

سپس فرمودند: او ظرف را برمی دارد، پس آن را روی دهانش می گذارد و در این حال نام خدا را بر زبان جاری می کند (بسم الله می گوید). سپس مقداری آب می نوشد، پس در حالی که هنوز اشتهای آب خوردن دارد، ظرف را از دهانش دور می کند و خدا را حمد می کند و بار دیگر مقداری آب نوشیده، سپس ظرف را دور کرده و حمد خدا را می گوید، سپس (برای بار سوم) آب می نوشد و ظرف را دور کرده و خدا را حمد می کند پس خدا به سبب این عمل، بهشت را برای او واجب می کند.

انسان باید با توجه به این که آب، نعمتی الهی است، نعمت « آب خوردن » را برای خود احیاء کند. بدین ترتیب، بازنده کردن یک نعمت و شکر قلبی و زبانی نسبت به آن، در معرض رحمت الهی قرار می گیرد.

پس باید از خدا خواست که به انسان معرفتی بدهد تا روحیه شکرگزاری در او تقویت شود. وقتی در یک عمل ساده و تکراری مانند آب خوردن، ابتدا « بسم الله » بگویند و تا پایان آن هم سه بار « الحمد لله » بگویند، و این روحیه را در کارهای دیگر خود هم داشته باشد، بدین ترتیب دنیا برای او رنگ دیگری پیدا می کند، و زندگی، شادابی معنوی خاصی پیدا خواهد کرد. حق شکر، همین است که انسان وقتی به نعمتی توجه می کند، قلباً به آن معتقد شود و بعد به زبان « الحمد لله » بگوید. به زبان آوردن این ذکر، نه تنها انسان را در معرض الطاف دنیوی و اخروی متعدد قرار می دهد، بلکه اعتقادات و اظهارات قلبی او را قوی تر می سازد. و همین اظهارات قلبی، او را به شکر زبانی راهنمایی کرده و ارزش اظهار زبانی، او را بیشتر می سازد. بنابراین، اظهار زبانی از یک مرتبه از شکر قلبی آغاز شده و به مرتبه بالاتری از آن می انجامد. البته مراحل شکر منعم هنوز پایان نیافته است،

ولی خدای مهربان همین مقدار از آن را پذیرفته و آثار باطنی و ظاهری بسیاری بر آن مترتب ساخته است.

## سجده شکر

عمل دیگری که خداوند متعال برای ادای شکر بندگان نسبت به نعمت‌های خود قرار داده «سجده شکر» است. این عمل، به صرف گذاشتن قسمت جلوی پیشانی بر روی زمین (یا بنا بر احتیاط هر چیزی که سجده بر آن صحیح است<sup>(۱)</sup>) به نیت شکر خدا تحقق می‌یابد. و ذکر زبانی در تحقق آن شرط نیست، هر چند مستحب است که در سجده، ذکر «شکراً لله» یا «شکراً شکراً» را یک بار یا سه بار و یا صد بار به زبان آورد، هم چنان که می‌تواند به جای لفظ «شکراً»، کلمه «عفواً» را به همان تعداد بگوید.

برای ادای سجده شکر، یک بار انجام آن کفایت می‌کند، ولی دو بار انجام دادن آن مستحب است. و برای فاصله انداختن بین دو سجده، کافی است که ابتدا طرف راست پیشانی و سپس طرف چپ آن را روی زمین گذارد، و آن گاه گونه راست و سپس گونه چپ را روی زمین قرار دهد، یا این که ابتدا طرف راست پیشانی و گونه راست، و سپس طرف چپ پیشانی و گونه چپ را روی زمین بگذارد.<sup>(۲)</sup> همه این موارد در ادای سجده شکر، پسندیده و خوب است، تفصیل بیشتر را هم از کتب فقهی و احکام باید جستجو کرد.

این سنت پسندیده را خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر انجام می‌دادند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ إِذَا نَزَلَ، فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ. فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئاً لَمْ تَصْنَعْهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، اسْتَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَبَشَّرَنِي بِبِشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا، لِكُلِّ بَشْرِي سَجْدَةً<sup>(۳)</sup>

(۲) عروة الوثقى / ج ۱ / ص ۶۸۸

(۱) منهاج الصالحين / ج ۱ / ص ۱۷۹

(۲) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۴

## انواع شکرگزاری / ۵۹

پیامبر ﷺ سوار بر شتر ماده‌ای به سفر کوتاهی رفته بودند، ناگهان از شتر پیاده شده و پنج بار سجده به جا آوردند. وقتی سوار شدند، همراهان گفتند: ای رسول خدا، عملی از شما دیدیم که قبلاً چنین کاری انجام نداده بودید. فرمودند: جبرئیل جلوی من آمد و از پیشگاه الهی به من بشارتهائی داد. پس من برای هر بشارتی یک بار به عنوان شکر، خدا را سجده کردم.

پیامبر ﷺ در مسیری با همراهان خود در حرکت بودند که این بشارتها به ایشان رسید، می‌توانستند همان جا روی مرکب به صورت لفظی « الحمد لله » یا « شکراً لله » بگویند. ولی از مرکب پیاده شدند و به خاک افتاده و سجده به جا آوردند. و با این عمل خویش، نوع دیگری از شکر را به ما آموزش دادند و اهمیّت آن را به ما گوشزد فرمودند. امامان ما علیهم السلام نیز نسبت به این نوع شکرگزاری در عمل، مقید بودند:

عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ، قَالَ: كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ أَطْرَافِ الْمَدِينَةِ، إِذْ ثَنَى رِجْلَهُ عَنْ دَابَّتِهِ، فَخَرَّ سَاجِداً فَأَطَالَ وَ أَطَالَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ رَكِبَ دَابَّتَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ؟ فَقَالَ: إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي<sup>(۱)</sup>

هشام بن احمر گوید: همراه امام هفتم علیهم السلام به یکی از اطراف مدینه می‌رفتم. ناگاه حضرت، پای خود را از روی چارپای (مرکب) خود خم کرده و به سجده افتادند، و مدتی آن را طول دادند. سپس سرشان را بلند کردند و سوار مرکب خود شدند. گفتیم: فدایتان شوم، سجده را طولانی کردید. فرمودند: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده، پس علاقمند شدم که خدایم را شکر گزارم.

در زندگی روزمره، ممکن است به یاد یکی از نعمت‌های خدا بیفتیم، و یا نعمت بودن امری بر ما آشکار شود. به عبارتی خدای عزوجل لطف کرده و معرفت نعمتی را به ما عطا فرماید، یا این که یاد آن را در ما زنده کند. در این حال، وظیفه داریم با قلب و زبان، سپاسگزار آن نعمت باشیم. و چه بهتر که به مرئیان توحید اقتدا کرده، و به نشان تواضع، سر بر خاک گذاشته، و خدا را بدین طریق شکر گزاریم.

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۶



به سفارش امام صادق علیه السلام در این گونه احوال توجه کنیم. ایشان فرمودند:

إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ، فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيُنْزِلْ، فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ عَلَى النُّزُولِ لِلشُّهْرَةِ، فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ. وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيُحْمَدِ اللَّهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ<sup>(۱)</sup>

وقتی کسی از شما یاد نعمت خدا افتاد (متذکر شد)، پس باید گونه‌اش را به عنوان شکر خدا روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و گونه‌اش را روی خاک بگذارد. و اگر به خاطر انگشت نما شدن نمی‌تواند پیاده شود، صورتش را روی برآمدگی زین (مرکب) خود بگذارد. و اگر نمی‌تواند، گونه‌اش را روی کف دستش بگذارد. سپس خدا را به خاطر نعمتی که به او داده حمد کند.

از سیره اهل بیت علیهم السلام برداشت می‌شود که به محض رسیدن به نعمت یا تذکر به آن، بهتر است سجده شکر به جا آورده شود. ولی گاهی شرایط مکانی و اجتماعی به گونه‌ای است که نمی‌توان پیشانی یا گونه را روی خاک قرار داد، زیرا با این عمل ممکن است شخص انگشت نما شود و افراد کم ظرفیت او را مورد تمسخر قرار دهند. ائمه علیهم السلام به ما یاد داده‌اند که حتی در چنین مواقعی از سجده شکر صرف‌نظر نکنید و به شکل‌های دیگر، مانند صورت گذاشتن روی بلندی زین مرکب و یا حداقل کف دست، خدا را حمد کنید. از این حدیث شریف، می‌توان استفاده کرد که سجده شکر، به صرف این که انسان گونه صورتش را روی زمین بگذارد، تحقق می‌یابد، و احتیاج به گذاشتن پیشانی روی خاک نیست.<sup>(۲)</sup>

## شکر عملی

دانستیم که حقیقت شکر از قلب آغاز می‌شود. هر چند که خدای متعال از روی فضل خود اظهار قلبی صرف را به عنوان شکر می‌پذیرد، ولی بندگان وظیفه شناس، خدا را با

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۵

(۲) عروة الوثقی / ج ۱ / ص ۶۸۹

زبان‌شان نیز شکر می‌گویند. خداوند کریم و عده فرموده که: با گفتن «الحمد لله» نه تنها شکر شما را می‌پذیرم، بلکه بدون این که دچار استدراج شوید، نعمت‌های شما را می‌افزایم و از عقوبتِ ناسپاسیِ نعمت هم در امان خواهید بود و حتی وارد بهشت می‌شوید.

با وجود همه این الطاف الهی که شامل فرد شاکر می‌شود، خداوند متعال، به واسطه ائمه هدی علیهم‌السلام ما را نسبت به مرحله عملی شکر نیز آگاه نموده و اثرات بسیاری را بر آن مترتب کرده است.<sup>(۱)</sup>

همان طور که از تعبیر «اظهار عملی» برمی‌آید در این مرحله باید شکر خدا در عمل ظاهر شود. یعنی نعمت بودن نعمت خدا، در عمل نشان داده شود، و نعمت در مسیری استفاده شود که منطبق بر هدف خداوند از اعطای آن باشد. مثلاً خدای عزوجل نعمت سلامتی را عطا کرده تا با عافیت، طاعت او را انجام دهیم. استفاده از این نعمت در انجام معصیت، چیزی جز کفران نعمت نخواهد بود.

انسانها در روابط روزمره خود فطرتاً به این مهم توجه دارند: به عنوان نمونه، عمل جراحی پزشکی که وسیله شفای چشم کودکی شده است، در صورتی ارج نهاده می‌شود که در حفظ سلامت آن توجه لازم به عمل آید. در مقابل، عملی که موجب معیوب شدن آن چشم می‌شود، از نظر همه عقلاء زشت است. و عدم مراقبت والدین از چشم فرزندشان، حمل بر کفران و نادیده گرفتن زحمات پزشک می‌شود.

زحمات باغبانی که باغچه را به گلهای زیبا و خوشبو آراسته است، در صورتی مورد تقدیر و تحسین قرار می‌گیرد که همه از زیبایی آن لذت ببرند و با مشاهده و بوئیدن گلهای شادمان شوند. حال اگر به جای استفاده صحیح از آن، افرادی، گلهای را کنده و یا لگد کنند و یا بازیچه بچه‌های خود قرار دهند، هر بیننده عاقلی این عمل را ناسپاسی زحمات‌های باغبان می‌شمارد. مراقبت و استفاده صحیح از باغچه، حداقل سپاسگزاری از باغبان می‌باشد.

(۱) حتی اگر تنبّهات اهل بیت علیهم‌السلام در خصوص شکر عملی به ما نرسیده بود، عقل به وجوب آن حکم می‌کرد و مخالفت با آن را قبیح می‌شمرد.

## شکر عملی نعمت زبان

به خوبی روشن است که باید از نعمت در همان مسیری استفاده شود که مُنعم بدان هدف نعمت را عطا کرده است. و تنها در این صورت می‌توان به طور عملی از مُنعم تشکر کرد. بنابراین شکر عملی، استفاده از نعمت در مسیر کسب رضای مُنعم است.

خدای متعال - ولی نعمت اصلی ما - از روی فضل، نعمت‌های بسیاری در اختیار مخلوقات خود قرار داده است. یکی از این نعمت‌ها که گاهی از آن غفلت می‌شود، همین نعمت «زبان» است که انسان‌ها به وسیله آن می‌توانند حرف بزنند و با هم ارتباط داشته باشند. و هم چنین می‌توانند خدای سبحان و اهل بیت علیهم‌السلام را یاد کنند. اما گاهی این نعمت در مسیر خلاف رضای الهی به کار می‌رود. مثلاً خدای ناکرده به وسیله آن آبروی مؤمنی ریخته می‌شود یا وسیله غیبت و دروغی قرار می‌گیرد. علاوه بر این که هر یک از این اعمال، معصیت محسوب می‌شود، این نوع استفاده در حقیقت کفران عملی نعمت «زبان» می‌باشد و لذا سوء استفاده نامیده می‌شود.

اما جهت ادای شکر عملی این نعمت، می‌توانیم لب به ثنای الهی گشوده و با زبان خود ذکر «الحمد لله» بگوئیم، و بدین ترتیب عملاً نیز از این نعمت در جهت کسب رضای مُنعم استفاده کنیم.

از راههای دیگر شکر عملی نعمت زبان، این است که به وسیله آن دین خدا تبلیغ شود.

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>(۱)</sup>

قَالَ: الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِمَا فَضَّلَكَ وَ أَعْطَاكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ. ثُمَّ قَالَ: فَحَدِّثْ بِدِينِهِ وَ مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ وَ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ<sup>(۲)</sup>

از امام صادق علیه‌السلام راجع به این آیه که: «و اما نعمت پروردگارت را بازگو» سؤال شد. فرمودند: همان کسی منظور است که به تو این نعمت‌ها را داده است: تو را برتر از دیگران قرار داده و در حق تو لطف و احسان کرده است. حال که چنین است، پس تو

(۱) سوره ضحی / آیه ۵

(۲) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۵

هم «دین» او را بیان کن و آنچه را خدا عطا فرموده و نعمت‌هایی را که به سبب دینش ارزانی داشته بازگو کن.

در این حدیث، امام علیه السلام با تنبّه به نعمت‌های الهی و احسان آفریدگار مهربان به بندگان خویش، گسترش دادن دین را - که بزرگترین نعمت خداست - یکی از وسایل شکر عملی او معرفی فرموده‌اند.

کسانی که به لطف و فضل الهی در مسیر دین‌شناسی قدم برداشته‌اند، با آشکار کردن آنچه درباره دین آموخته‌اند، می‌توانند به طور عملی شکر خدا را به جای آورند. کدام اظهار و بازگویی از این بالاتر است که انسان به دین پروردگارش عمل کند، تا با گفتار و کردار به تبلیغ دین پردازد. امر مقدّس تعلیم و تربیت که بسیار مورد سفارش پیشوایان دین قرار گرفته، از آشکارترین مصادیق اظهار و بازگو کردن دین در قول و عمل است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ<sup>(۱)</sup>

مردم را بدون (استفاده از) زبان‌هایتان دعوت (به دین خدا) کنید.

### خودداری از معصیت

بدیهی است که جهت انجام شکر عملی خدای عزوجل، در درجه اول باید از انجام معاصی خودداری کنیم، یعنی نعمت‌های الهی را در جهتی که موجب سَخَط و ناخشنودی اوست به کار نبریم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را نسبت به این وظیفه عقلی، تنبّه داده‌اند:

لَوْ لَمْ يَتَوَاعَدِ اللَّهُ عِبَادَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ لَكَانَ الْوَاجِبُ الْأَيُّعِيُّ شُكْرًا لِنِعْمِهِ<sup>(۲)</sup>

اگر خداوند، بندگانش را نسبت به ارتکاب معصیت خود تهدید نکرده بود (عقابی مقرر نکرده بود) واجب بود که به جهت شکر نعمت‌هایش معصیت نشود.

ابیات ذیل که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است، به همین مطلب فطری تذکر می‌دهد:

هَبِ الْبَعْثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ  
وَ جَاغَةُ النَّارِ لَمْ تُضْرَمِ

(۱) بحارالانوار / ج ۷۰ / ص ۳۰۹ / ح ۳۸

(۲) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۶۹ / ح ۲۱

## الْيَسَّ مِنَ الْوَاجِبِ الْمُسْتَحِقِّ حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ<sup>(۱)</sup>

به فرض اگر پیامبران الهی به سوی ما فرستاده نشده بودند و شعله‌های آتش (جهنم برای گناهکاران) افروخته نشده بود.

آیا حیا کردن و شرم نمودن بندگان از (پروردگار) مُنعم ضروری و شایسته نبود؟! بنابراین حساب شکر را باید از وعید خدا، جدا دانست، و اطاعت خدا را به دلیل وجوب عقلی آن - نه فقط برای گریز از عقاب و عذاب - در پیش گرفت. البته متذکر شدن به این مطلب، فطرتی بیدار می‌خواهد.

### اطاعت خدا، وظیفه عقلی انسان

استفاده از نعمت در مسیری که مورد رضایت مُنعم نیست، از نظر هر انسان عاقلی ناپسند است و برای تشخیص این موضوع، انسان خردمند احتیاجی به اعمال تهدید و تنبیه از طرف مُنعم ندارد. به عنوان مثال، پدری را در نظر بگیرید که سرمایه‌ای در اختیار فرزندش برای منظور خاصی قرار داده است، بدون آن که این فرزند استحقاقی برای دریافت آن داشته باشد. یعنی شرایط به نحوی است که اگر پدر این سرمایه را در اختیار فرزند نمی‌گذاشت، هیچ کس او را سرزنش نمی‌کرد، و پدر، فقط از روی فضل و لطف به فرزندش کمک کرده است، تا او این سرمایه را در جهت تحقق هدف پدر به کار گیرد. البته عملی شدن این هدف، فوائد زیادی هم برای خود فرزند در پی دارد. پدر می‌تواند به فرزندش تذکر دهد که سرمایه‌اش را با عیش و نوش و خوش گذرانی هدر ندهد. یا او را تهدید کند که اگر چنین کنی، سرمایه را از تو می‌گیرم و یا فلان بلا بر سرت می‌آید و فلان گرفتاری را پیدا می‌کنی. ولی حتی اگر پسر را تهدید هم نکند، همه عُقلاء از پسر انتظار دارند که از سرمایه‌ای که پدر به او داده است، در مسیر مورد رضایت پدر استفاده کند. اگر فرزند از این امر عقلی تخلف کند، هم عمل خطائی مرتکب شده و هم آن نعمت را کفران کرده است. یعنی هم سرمایه‌اش را از دست می‌دهد و هم مقابل پدر و سایر عُقلاء شرم‌منده می‌شود. پس کسی که نعمت بودن نعمت را درک می‌کند، به عقل خود می‌فهمد که نباید از

آن نعمت در مسیر خلاف هدف مُنعم استفاده کند.

این وظیفه، در مقابل « رَبِّ الْعَالَمِينَ » - مُنعم اصلی همه مخلوقات - به صورت بارزتری نمایان می‌شود. و همه بندگان همواره باید متنبه باشند که از نعمت‌های خدا در چه مسیری استفاده کنند تا مرتکب کفران نعمت‌های الهی نگردند. مثلاً اگر زبان را در مسیر غیبت یا دروغ به کار برند، علاوه بر کفران نعمت زبان، مرتکب معصیت شده‌اند. اگر خدای عزوجل، بر این گناهان عذابهای دنیوی و اخروی مترتب نکرده بود، همه انسان‌های عاقل از باب شکر نعمت زبان، خود را مکلف می‌دانستند که خلاف رضای خدا از آن استفاده نکنند. این مسأله در فرهنگ عمومی جامعه کاملاً مقبول است و اصطلاح « نمک خوردن و نمکدان شکستن » را برای آن به کار می‌برند.

### کمترین مرتبه شکر عملی

ترک معاصی، حداقل مرتبه شکر عملی است. لذا برای انجام وظیفه وجدانی شکر عملی، باید از معصیت اجتناب کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَقْلُ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعِمِ أَنْ لَا يُعْصِيَ بِنِعْمَتِهِ<sup>(۱)</sup>

کمترین چیزی که برای مُنعم واجب می‌باشد (باید در حق مُنعم انجام شود) این است که با نعمت او معصیت نشود.

اولین مرتبه خروج از حد کفران نعمت، این است که با نعمت وهبی از جانب خدای رحمان، معصیت او انجام نشود. کاملاً روشن است که فرد نمی‌تواند مدعی شکر باشد، ولی در عمل با همان نعمت، مخالفت امر خدا کند. مثل این که فرزندی به زبان از پدر و مادرش تشکر کند، ولی در عمل، از هیچ آزار و اذیتی فرو گذار نکند. بدین ترتیب هر شاهد عاقلی، فرزند را ناسپاس در حق پدر و مادر می‌داند، و او را منافق می‌شمرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ<sup>(۲)</sup>

شکر مؤمن در عملش آشکار می‌شود.

### شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ<sup>(۱)</sup>

(ولی) شکر منافق از زبانش تجاوز نمی‌کند.

گفتن « الحمد لله رب العالمین » تمام شکر است، به شرط آن که حکایت از معرفت قلبی انسان نسبت به نعمت و ولی نعمت بکند که در این صورت، این معرفت و شکر قلبی در عمل او هم ظاهر و آشکار می‌گردد. بنابراین حمد گفتن مؤمن با منافق تفاوت دارد، و به صرف « الحمد لله » گفتن، نمی‌توان فهمید که این شکر زبانی از قلب برخاسته است، بلکه اگر کلام از دل برآید، در عمل هم ظهور و بروزی پیدا می‌کند.

حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

### شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ<sup>(۲)</sup>

شکر هر نعمتی پرهیز از چیزهایی است که خدا حرام کرده است.

از هر نعمتی می‌توان استفاده حلال و یا سوء استفاده در جهت حرام کرد، ولی سوء استفاده از نعمت، کفران آن می‌باشد. شکر هر نعمتی در صورتی گزارده می‌شود که در مسیر رضایت منعم مورد استفاده قرار گیرد. در غیر این صورت، مورد کفران قرار گرفته و کفران نعمت، سبب از دست رفتن نعمت می‌شود.

### مراتب بالای شکر عملی

امام رضا علیه السلام، ضمن خطبه‌ای به مردم خراسان، فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تُنْفِرُوهَا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ، بَلِ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَى نِعْمِهِ وَ آيَادِيهِ<sup>(۳)</sup>

ای مردم! در مورد نعمت‌های خدا که بر شما فرو فرستاده، تقوا پیشه کنید. پس با ارتکاب معصیت‌های الهی، نعمت‌های او را از خود گریزان نکنید. بلکه با انجام طاعات الهی و با سپاسگزاری از او و واسطه‌های (نعمت) او دوام نعمت‌ها را از خدا بخواهید.

می‌بینید که امام رضا علیه السلام راه شکرگزاری خدا را عمل به طاعات، و کفران او را به

(۲) بحارالانوار / ج (۷) / ص ۴۲ / ح ۳۹

(۱) غرر و درر / فصل ۴۰ / ح ۱۰

(۳) بحارالانوار / ج ۴۹ / ص ۱۸۲

ارتکاب معصیت‌ها دانسته‌اند که باعث گریز نعمت‌های او می‌شود. در ادامه همین خطبه فرموده‌اند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ - بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ  
الْإِعْتِرَافِ بِحُقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَسُولِ  
اللَّهِ - أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ، لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ  
مَعْبَرَتُهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ  
تَعَالَى (۱)

بدانید که در مقام شکرگزاری از خدای عزوجل - پس از ایمان به خدا و پس از  
اعتراف به حقوق اولیاء خدا از اهل بیت پیامبر ﷺ هیچ چیز برای شما، از کمک  
رساندن به برادران ایمانی خود در انجام امور دنیوی آنها - که گذرگاه ایشان به سوی  
بهشت پروردگارشان است - دوست داشتنی‌تر نیست. پس هر کس به این کمک  
رسانی موفق گردد (از لحاظ درجه و ثواب) امتیاز ویژه‌ای نزد خدا دارد.

امام ﷺ در این خطبه، بالاترین مراتب شکر خدا را معین فرموده‌اند. طبق این بیان،  
هیچ شکری نسبت به خدا، برتر از ایمان به او نیست. پس از آن اعتقاد و اعتراف به  
حقوقی که پیامبر و اهل بیت گرامی حضرتش ﷺ بر همه مخلوقات دارند. این دو مرتبه،  
افعال قلبی هستند که البته در زبان و عمل هم ظاهر می‌گردند. در مرتبه سوم، بهترین  
مصدق شکر عملی خدای سبحان، همکاری مؤمنان با یکدیگر در کارهای روزمره  
زندگی، و بی تفاوت نماندن و احساس مسؤولیت نسبت به مشکلات مادی یکدیگر  
است.

اگر خدای عزوجل به کسی نعمت سلامت و روزی فراوان و امکانات مادی و...  
بخشیده است، تنها زمانی شکر این نعمت‌ها ادا می‌شود که انسان، از آنها برای کمک به  
کسانی که نیاز به رسیدگی دارند، استفاده کند. او باید توجه داشته باشد که این نعمت‌ها را  
که خدای سبحان به او بخشیده وسیله امتحان او است. و ممکن بود خدای متان همین  
نعمت‌ها را به جای او به فردی فقیر و محتاج می‌بخشید که در آن صورت، خود این



شخص، نیازمند به او می‌شد. پس حال که چنین نشده، شکر این نعمت‌ها به این است که به افراد نیازمند و محتاج، رسیدگی و از آنها دستگیری کند، در غیر این صورت، کفران نعمت کرده و مستحق سلب آن شده است.

### همراهی شکر عملی با شکر زبانی

به هر حال شرط لازم برای ادای شکر نعمت‌های الهی انجام واجبات و ترک محرمات است. ولی شرط کامل کننده آن، همراهی شکر عملی با اظهار زبانی است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ. وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »<sup>(۱)</sup>

شکر نعمت، پرهیز از محرمات است. و شکر وقتی کامل می‌شود که شخص بگوید: « الحمد لله رب العالمین ».

گفتن حمد زبانی، کامل کننده شکر عملی است. استفاده از نعمت در مسیر رضای مُنعم، جای اظهار زبانی را نمی‌گیرد. چون شکر زبانی از معرفت قلبی برمی‌خیزد، پس روح اظهار زبانی همان تسلیم قلبی است. اظهار زبانی بدون این فعل قلبی، مانند جسم بدون روح، سُرده و بی‌ارزش است. ولی اگر روح معرفت در آن دمیده شود، گفتن « الحمد لله » بسیار ارزشمند و پر ارج خواهد شد. این گونه « الحمد لله » گفتن، شکر عملی را کامل و تمام می‌کند و درجه بالاتری از آن است، چرا که ممکن است کسی از حرام پرهیز کند، اما به این نکته توجه نکند که همه نعمت‌ها از جانب خدا به او می‌رسد و این به دلیل ضعف معرفت قلبی او نسبت به نعمت و مُنعم خویش است. اما کسی که در مقام شکر قلبی، متذکر همه نعمت‌های الهی باشد، حتی در اجتناب از حرام نیز خود را مدیون خدای خود می‌بیند و بیش از خودش او را در توفیق دوری از گناه مؤثر می‌داند، آن گاه برای ادای شکر این نعمت، « الحمد لله » می‌گوید. پس گفتن حمد، یک اظهار زبانی خشک و بدون روح نیست، بلکه از کمال عنایت و توجه و تصدیق شخص نسبت به انعام

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۰

## انواع شکرگزاری / ۶۹

الهی حکایت می‌کند که چه بسا در مقام عمل و پرهیز از محرّمات، این توجّه و عنایت وجود نداشته باشد.

به تعبیر دیگر، لازمه اجتناب از معصیت، این نیست که شخص خود را مدیون پروردگارش بداند، ولی گفتن حمد خدا از روی باور و اعتقاد قلبی، این معنی را می‌رساند که توفیق و لطف الهی در دوری و پرهیز از گناه او را مددکار بوده است و شاید به همین جهت امام صادق علیه السلام، گفتن « الحمد لله » را بالاتر و مهمتر از اجتناب محارم دانسته‌اند. به هر حال، فرد شاکر تنها به شکر عملی اکتفا نکرده، بلکه با قلب و زبان هم خدا را شکر می‌کند و با تمام وجود نیک می‌داند و می‌یابد که هرگز نمی‌تواند شکر نعمت‌های خدا را به جا آورد.

## فصل سوّم

### بالاترین درجه شکر

#### عجز از شکر

اگر بخواهیم شکر یکی از نعمت‌های الهی را به جا آوریم، باید همزمان با معرفت قلبی نسبت به آن نعمت، به زبان هم سپاسگزار باشیم و در عمل نیز آن نعمت را در جهت رضای خدا به کار ببریم. همه این مراتب، اعمال اختیاری ما هستند، ولی « معرفت حمد خدا » و « توفیق سپاسگزاری » از او را مدیون خود او هستیم و لذا باید بگوئیم:

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ؟! وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرِي، فَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ  
الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ<sup>(۱)</sup>

خدایا! چگونه می‌توانم حق شکر (تو) را ادا کنم. در حالی که هرگونه شکرگزاری من از تو، احتیاج به شکر دیگری دارد!؟ پس هرگاه تو را حمد گویم، بر من لازم می‌شود که دگر بار حمد تو را باز گویم.

این که ما بتوانیم خدا را حمد گوئیم، نعمتی بزرگتر از نعمت قبلی است که به خاطر آن خدا را حمد گفته‌ایم « كَانِ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ<sup>(۲)</sup> »  
پس با هر شکر نعمتی، بیشتر مدیون خداوند می‌شویم. و حتی اگر سجده شکر به جا

(۱) بحار الانوار / ج ۹۴ / ص ۱۴۶: مناجات الشاکرین، از دعاهای خمس عشر

(۲) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۳

آوریم، شناخت و توفیق انجام این عمل نیز نعمتی است که نسبت به آن هم وظیفه شکرگزاری داریم. حال اگر بخواهیم شکر آن را به جا آوریم، هر عملی که به عنوان شکر انجام دهیم، ما را بیشتر مدیون لطف بی پایان الهی می‌سازد. و بدین ترتیب، به روشنی می‌یابیم که هیچ‌گاه قادر به شکرگزاری خدای متعال نیستیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

فَمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ، وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرِ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي! <sup>(۱)</sup>

خدای عزوجل به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! حق شکر مرا ادا کن. حضرت موسی عرضه داشت: ای پروردگار من! چگونه حق شکر تو را ادا کنم، در حالی که هیچ شکری نیست که با آن، شکر تو را به جا آورم، مگر این که در همین شکرگزاری هم نعمت تو شامل حال من شده است (که توانسته‌ام شکر کنم). (خداوند) فرمود: ای موسی! حال که فهمیدی (معرفت و توفیق) شکرگزاری، نعمتی از جانب من است، شکر مرا به جا آورده‌ای!

بنده باید معرفتی پیدا کند تا بفهمد در هر کار نیکی همچون شکر پروردگار، مدیون لطف خداست. در چنین صورتی است که خود را نسبت به شکر نعمت‌های بیکران الهی عاجز می‌یابد و بالاترین حد شکرگزاری رسیدن به همین مرحله است و می‌توان گفت: حق شکر خدا تنها در این صورت ادا می‌شود. و تا وقتی که انسان هنوز به این حد نرسیده، در شکر پروردگارش کوتاهی کرده است.

### تقصیر در معرفت نعمت‌های خدا

قرآن می‌فرماید:

إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا <sup>(۲)</sup>

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲۷

(۲) سوره ابراهیم / آیه ۳۴

اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید بر تعداد آنها احاطه پیدا کنید.

از امام سجاده علیه السلام ذیل این آیه شریفه روایت شده است:

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا،  
كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ، فَشَكَرَ  
عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ  
شُكْرًا، كَمَا جَعَلَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ إِيْمَانًا، عِلْمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسِعَ  
الْعِبَادَةَ فَلَا يُجَاوِزُونَ ذَلِكَ<sup>(۱)</sup>

منزه است آن که قرار نداده است در کسی از معرفت نعمت‌هایش (این که نعمت‌های خدا را بشناسند) مگر شناخت این که از « معرفت آن نعمت‌ها » ناتوان هستند (یعنی بالاترین مرتبه شناخت نعمت‌های خدا این است که انسان بفهمد نمی‌تواند آنها را بشناسد)، همان‌گونه که معرفت درک خود را بیش از [فهم] این که بفهمد که خدا را ادراک نمی‌کند، در کسی قرار نداده است (یعنی بالاترین حد شناخت خدا این است که انسان عجز و ناتوانی خود را نسبت به معرفت او بیابد) آن‌گاه خدای عزوجل از معرفت عارفین به عجز از معرفتش (یا نعمت‌هایش<sup>(۲)</sup>) قدردانی کرده (از آنها همین را پذیرفته) و معرفت آنها را به این عجز، شکر محسوب نموده است. همان طوری که خدا علم جهانیان را به این که نمی‌توانند او را درک کنند، ایمان قرار داده است، زیرا خدا می‌داند که خودش به بندگان قدرت داده است (بندگان در همان سعه و گستره‌ای که خدا برای آنها قرار داده می‌توانند عمل کنند) و از آن حد نمی‌توانند بگذرند.

شناخت ما از نعمت‌های الهی، نسبی است. به علاوه، ما بسیاری از نعمت‌های خدا را نشناخته‌ایم. حتی نعمت‌هایی را که می‌پنداریم نسبت به آنها معرفت پیدا کرده‌ایم،

(۱) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۱۴۱ و ۱۴۲

(۲) در عبارت « فَشَكَرَ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ »، با توجه به مرجع ضمیر « معرفت » احتمال دو معنا وجود دارد: اول این که مرجع ضمیر، خدا باشد. دوم این که مرجع ضمیر « کلّ نعمة » یعنی هر نعمت خدا باشد که معنای آن در عبارت قبل موجود است. بنابر احتمال دوم، مرجع ضمیر معنوی است و چون لفظ « کلّ » مذکر است با ضمیر « معرفت » تناسب دارد.

احتمال دوم با صدر و ذیل حدیث از جهت معنای آن مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند که احتمال اول هم می‌تواند قابل قبول باشد.

حقیقت معرفت را نسبت به آنان نداریم. هم اکنون اگر بخواهیم نعمت‌های خدا را برشماریم، مثلاً می‌گوئیم نعمت سلامت، امنیت و... ولی آیا همین نعمت سلامت واقعاً شناخته شده و نعمت بودنش - آن چنان که شایسته است - روشن گردیده است؟! حق این است که تا انسان مریض نشود، نعمت سلامتی را - آن گونه که باید - نمی‌شناسد. و این در مورد هر نعمتی وجود دارد که تا وقتی هست ناشناخته می‌ماند و آن گاه که از دست برود، قدر آن شناخته می‌شود. از حضرت امام مجتبی علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

تُجْهَلُ النِّعْمُ مَا أَقَامَتْ، فَإِذَا وَلَّتْ عُرِفَتْ<sup>(۱)</sup>

نعمت‌ها تا وقتی که باقی هستند، شناخته نمی‌شوند. پس وقتی از دست بروند، آن گاه شناخته می‌شوند.

نعمت بودن سلامت باید برای انسان کاملاً ملموس شود. ولی هر اندازه که این نعمت بر انسان معلوم شود، باز هم آن چنان که شایسته است، قدرش را نمی‌داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ: الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ<sup>(۲)</sup>

دو نعمت است که قدر آنها ناشناخته مانده و شکر آنها گزارده نمی‌شود: امنیت و عافیت.

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است:

الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ<sup>(۳)</sup>

سلامت و گرفتار نبودن، دو نعمت ناشناخته هستند که شکر آنها گزارده نمی‌شود. قدر نعمت امنیت نیز معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد، در حالی که اگر ذره‌ای در آن اختلال ایجاد شود، زندگی - با همه زیبایی‌ها و شیرینی‌هایش - به کام همه تلخ می‌شود. مثلاً اگر در یک منطقه، چند بار پشت سرهم زلزله بیاید، نعمت‌های دیگر زندگی همه تحت الشعاع قرار می‌گیرد. در این شرایط، افراد، امنیتی را به یاد می‌آورند که قبلاً از آن بهره‌مند بوده‌اند، در حالی که هنوز هم به حقیقت آن پی نبرده‌اند و اگر به نوع دیگری در

(۲) بحارالانوار / ج ۸۱ / ص ۱۷۰ / ح ۱

(۱) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۱۱۵ / ح ۱۲

(۳) بحارالانوار / ج ۷۷ / ص ۱۷۰

معرض خطر قرار گیرند، باز نعمت دیگری برای آنها بیشتر شناخته می شود. بنابراین نه تنها نعمت های بسیاری وجود دارد که ما نسبت به آنها به طور کلی غافلیم، بلکه از شناخت عمیق بقیه نعمت ها نیز عاجز هستیم.

پس همه نعمت های خدا مجهول القدر هستند، و قدرشان به خوبی شناخته نشده است.

امام سجاده علیه السلام به همین نکته تذکر داده اند:

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا

خدای عزوجل، به بندگان، آن مقدار از معرفت نعمت هایش عطا کرده که بفهمند در معرفت نعمت های خدا مقصر هستند. یعنی خدا لطف کرده و به آنها فهمانده است که هر اندازه نعمت های خدا را بشناسند، باز از حقیقت معرفت آنها عاجز هستند.

امام سجاده علیه السلام برای بیان این مطلب، با مثال بسیار زیبایی، عجز ما از معرفت نعمت های خدا را تشبیه به ناتوانی ما از ادراک خدا کرده اند: «كَمَا لَمْ يُجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ» یعنی در مقام ادراک خدا به جایی نمی رسیم، جز این که بدانیم نمی توانیم خدا را بشناسیم. همین گونه در مقام معرفت نعمت های الهی نیز، در نهایت به عجز خود از معرفت نعمت هایش می رسیم. پس همان طور که خدا را نمی توانیم بشناسیم، نعمت های خدا نیز برای ما ناشناخته می مانند. خدا کثر بهره بندگان از معرفت خدا و نعمت های او، این است که بفهمند که از درک آنها عاجز هستند و به عجز خود اعتراف کنند. این پذیرش و اعتراف به ناتوانی، وظیفه بنده است، ولی خدای سبحان، به لطف و فضل خود، چنان می کند که عمل بنده در دستگاه الهی گم نشود، و تفضلاً - بدون هیچ استحقاقی - کار بنده را نعمت به حساب می آورد، و خود نیز مقابل بنده اش «اظهار نعمت» (شکر) می فرماید.

فَشَكَرَ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ

خداوند شکرگزار کسانی است که عجز از معرفت (نعمت های) خدا را یافته اند و به آن اعتراف و اقرار کرده اند.

« شاکر » یکی از اسماء الهی است<sup>(۱)</sup>. شکرگزاری پروردگار - جلّت عظمته - نسبت به بندگان، از الطاف و ویژه خدا بر آنها است. چرا که وقتی بنده، وظیفه بندگی خود را انجام می‌دهد، خدای سبحان، عمل او را با همه کاستی‌هایش، به عنوان اداء واجب می‌پذیرد، و حتی برای او جایزه و پاداش هم مقرر می‌کند. در حالی که انجام وظیفه، کسی را مستحق پاداش نمی‌سازد.

مثلاً در بین انسانها کودکی که به حرف پدر و مادر یا مربی خود گوش کند، این اطاعت کردن وظیفه اوست. حال اگر بزرگتر به او « احسنت » و « آفرین » بگوید و به او جایزه بدهد، در حقیقت از اطاعت او تشکر کرده است. یعنی کار خوب کودک را ظاهر کرده و به اصطلاح: « آن را تحویل گرفته است ». آن فرد بزرگتر (پدر یا مادر یا مربی) می‌توانست این خیر را اظهار نکند، یعنی کار خوب او را اصلاً به روی او نیاورد و هیچ عکس‌العمل مثبتی در برابر آن از خود نشان ندهد. چه، آن عمل، وظیفه فرزند بوده و عدم اظهار پدر و مادر یا مربی از نظر هیچ عاقلی ناپسند شمرده نمی‌شود. مفهوم شکر، چیزی جز اظهار عمل خوب دیگری نیست و این اظهار (ظاهر کردن) در مثال فوق، به صورت تشویق کودک و آفرین گفتن یا جایزه دادن به او جلوه کرده است.

خدای متعال هم، در مقابل انجام وظیفه شکرگزاری بندگان، وعده‌هایی فرموده است. و بدین ترتیب، نسبت به بندگان خود، « شاکر » است. چون برای شکرگزاری بندگان، شأن و ارزش قائل شده و بر انجام آن ثواب و پاداش قرار داده است، گرچه شکرگزاری نعمت‌ها، وظیفه قطعی بندگان بوده و هست.

کسانی که خود را در معرفت (نعمت‌های) خدا مقصر می‌بینند و به تقصیر خود در این امر اقرار دارند، مورد ستایش خدا قرار گرفته و پروردگار متعال برای همین معرفت آنها (معرفت به تقصیر) ارزش قائل شده و برای آن پاداش و اجر قرار داده است. پس بندگان با این که تنها جزئی از وظیفه بندگی خود را انجام داده‌اند ولی خداوند منان به نوعی عمل آنها را ظاهر و آشکار ساخته و از آنها قدر دانی نموده است. قدر دانی خدای مهربان، به این است که همین اعتراف آنها به عجز خود را به عنوان شکر نعمت تلقی کرده است.

(۱) إِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ؛ سوره بقره / آیه ۱۵۸



« وَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمُ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا »

کسی که با همه وجودش می‌یابد از معرفت (نعمت‌های) خدا عاجز است، همین معرفت او به عجز از شناخت نعمت، به عنوان شکر پذیرفته می‌شود. و خداوند کریم، از سرلطف، وظیفه شکرگزاری چنین بنده‌ای را ادا شده می‌داند، همان طور که بنده‌ای را که به عجز از معرفت او اعتراف دارد، مؤمن می‌شمارد.

كَمَا جَعَلَ عِلْمَ الْعَالِمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ إِيْمَانًا

خدای عزوجل، علم دانایان را به این که نمی‌توانند او را درک کنند، ایمان قرار داده است.

چرا که بالاترین مرتبه علم بندگان، این است که به عجز خود از شناخت خالق خود اعتراف کنند، و همین حد از علم را، خداوند، ایمان آنها نسبت به خود قرار داده است. در مورد شکر نیز چنین است. یعنی انسان با درک عجز از شناخت نعمت، می‌تواند به وظیفه خود درباره شکر خداوند عمل کند.

البته خالق انسانها آگاه است که چه مقدار به بندگان خود قدرت داده است و انسان‌ها در حد همان سعه و گستره قدرت خود، می‌توانند عمل کنند، و از آن حد نمی‌توانند تجاوز نمایند. چون بندگان از خودشان هیچ چیز ندارند و اگر مالک چیزی هستند، از طرف خدا به آنها عطا شده است. و لذا تنها در محدوده‌ای که خدای بزرگ به آنها قدرت داده است، می‌توانند عمل کنند.

« عِلْمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسِعَ الْعِبَادَ فَلَا يُجَاوِزُونَ ذَلِكَ »

خدای بزرگ، به بندگان وسعت داده است و مخلوقات نمی‌توانند از آن حد تجاوز کنند. (یعنی بیشتر از آنچه خدا به آنها عنایت کرده است هیچ چیزی ندارند).

خدا توانایی معرفت خود و نعمت‌هایش را به بندگان عطا نکرده است. بنابراین هیچ کس قادر به درک آنها نمی‌باشد. نهایت وسع انسان، این حد است که بفهمد از درک خدای سبحان و نعمت‌های او (به معنی احاطه) عاجز است. خدا نیز همین درک عجز را به عنوان ایمان و شکر خود پذیرفته است و این خود فضلی بزرگ از طرف خدای متعال بر بندگان است. قبول عجز از شکر، نهایت وسع انسان است و خدا هم بیشتر از طاقت و

توانائی بنده از او چیزی نمی‌خواهد. البته بندگان به خاطر این کار، استحقاق هیچ گونه پاداشی از طرف خدا پیدا نمی‌کنند چون وظیفه خود را در حد توانشان انجام داده‌اند و بر خدا لازم نیست که از آنها قدردانی کند. اما او، این عمل اختیاری را به عنوان شکر می‌پذیرد. و به علاوه - به فضل و منت والای خود - برای ادای این وظیفه، پاداش هم قرار داده است. مقرر کردن پاداش برانجام وظیفه بندگان و شکرگزاری، نشانه فضل الهی است.

### اعتراف به ناتوانی از شکر خدا

امام سجاده علیه السلام ضمن تذکر دادن به این فضل خدای متعال، او را شکر می‌کنند:

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالنِّعْمَةِ لَهُ حَمْدًا. سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعَجْزِ  
عَنِ الشُّكْرِ شُكْرًا<sup>(۱)</sup>

منزه است آن (خدایی) که اعتراف به نعمت خود را حمد قرار داده است. منزه است

آن (خدایی) که اعتراف به عجز از شکر را شکر قرار داده است.

اگر انسان با معرفت قلبی نسبت به نعمت، اعتراف کند که آن نعمت از جانب خداست، در حقیقت حمد خدا را به جای آورده است. و با اعتراف به «عجز از شکر»، می‌تواند بالاترین حد شکر را به جا آورد. البته رسیدن به این مقام، وجدان بیدار می‌خواهد. انسان باید معرفت عمیق نسبت به نعمت‌های خدا داشته باشد تا تقصیر خود نسبت به شکر او را بفهمد. ولی اگر قدر نعمت‌های خدا را نداند، چه بسا از روی جهل و غفلت گمان کند که شکر آنها را به جا آورده است.

به عنوان مثال، وقتی مقابل شخص بزرگی قرار می‌گیریم که به ما الطاف بسیاری کرده است، هر قدر به مقام آن بزرگ بیشتر آگاه باشیم و قدر الطاف او را بهتر بدانیم، بیشتر احساس کوچکی و تقصیر در شکر نسبت به او می‌کنیم. لذا اگر هدیه‌ای هم جهت سپاسگزاری برای او تهیه کرده باشیم، از همان هدیه خود هم عذر می‌خواهیم و با همه وجود، احساس می‌کنیم که هدیه ما شایسته او و جوابگوی اندکی از الطاف او نمی‌باشد. و آنگاه که به عبارت‌های مختلف از او تشکر می‌نمائیم، از تشکر خود هم خجالت

## بالاترین درجه شکر / ۷۹

می‌کشیم و احساس قصور می‌کنیم. ولی کسی که آن شخص بزرگ را نمی‌شناسد و قدر الطاف او را نمی‌داند، در نهایت به اندازه معرفت خود، شکر می‌کند. و چه بسا ادعا کند که حق او را به جا آورده است و دیگر هیچ دینی از او به گردن ندارد. درست مانند کودکی که به ارزش اشیاء آگاهی ندارد، طلا و سنگ سیاه برای او یکسان است، لذا تشکر او از لطف مُنعم به اندازه فهم خودش است.

بنابراین هر چه فهم و درک شخص از خدای مَنان و نعمت‌هایش بیشتر باشد، خود را در ادای شکر او ناتوان‌تر می‌یابد. از این رو معصومین علیهم‌السلام بیشتر از هر کس به درگاه خدا انابه می‌کردند. معرفت والای آن بزرگواران، در دعاها و مناجات‌هایشان جلوه‌گر است. ما نمی‌توانیم حدود معرفت ایشان را درک کنیم، ولی با استعانت از خدای سبحان و نصب العین قرار دادن بیانات و رهنمودهای نورانی آن بزرگواران علیهم‌السلام، می‌توان به عجز خود در شکر پروردگار آگاه‌تر شد.

## شکر امام سجاده علیه‌السلام

امام سجاده علیه‌السلام در مناجات خود عرضه می‌دارند:

إِلٰهِ اَذْهَلَنِي عَنْ اِقَامَةِ شُكْرِكَ تَتَابِعُ طَوْ لِكَ، وَ اَعْجَزَنِي عَنْ اِحْصَاءِ ثَنَائِكَ  
فَيْضُ فَضْلِكَ، وَ شَغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَحَامِدِكَ تَرَادُفُ عَوَائِدِكَ، وَ اَعْيَانِي عَنْ نَشْرِ  
عَوَارِفِكَ تَوَالِي اَيَادِيكَ، وَ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ اِعْتَرَفٍ بِسُبُوغِ النِّعْمَاءِ وَ قَابِلَهَا  
بِالتَّقْصِيرِ<sup>(۱)</sup>

خدایا! پی در پی بودن نعمت‌هایت، مرا از بر پا داشتن شکر تو غافل کرده است. و فراوانی فضل تو، باعث شده که نتوانم ترا به طور کامل ستایش کنم. و پیاپی آمدن الطاف تو، مرا از ذکر خوبی‌هایت غافل کرده است. و پشت هم قرار گرفتن وسائلی که برایم قرار داده‌ای، مرا از این که بتوانم خوبی‌های تو را منتشر سازم، ناتوان ساخته است. و این جایگاه کسی است که به فراگیر بودن نعمت‌ها اعتراف دارد، و می‌پذیرد که در مقابل آنها (از سپاسگزاری) کوتاهی کرده است.

امام سجاده علیه السلام با توجه به شناخت و معرفتی که دارند، این گونه خدا را حمد می‌گویند. ایشان به ما تذکر می‌دهند که نعمت‌های خدا ما را در بر گرفته و به هر طرف که می‌نگریم، نعمت‌های خدا بر ما می‌بارد. همین پشت سرهم بودن نعمت‌های خداست که ما را به غفلت می‌اندازد. یعنی به دلیل شدت و زیادی نعمت، ما از آن غافل می‌شویم. مثلاً آمد و شدِ نفس‌های ما به آسانی انجام می‌پذیرد، ولی پی در پی بودن نعمت سلامتی و هزاران نعمت دیگر ما را مدهوش ساخته است. و گرنه اگر یک لحظه نفس قطع شود و یا دردی بر وجود ما مستولی شود، اندکی قدر همین یک نعمت را می‌فهمیم. همین گونه تمام نعمت‌ها آن چنان با سرعت به ما می‌رسد که آن را خیلی عادی می‌دانیم و به نعمت بودن آن توجه نداریم، و آن قدر خود را غرق در نعمت می‌بینیم که از شکر خدا غافل می‌شویم. حتی اگر خدا گاهی ما را متوجه الطاف خود کند، فضل او آن قدر زیاد است که خود را از احصاء آن عاجز می‌یابیم. بنابراین تنها کاری که بنده می‌تواند انجام دهد، اعتراف به عجز از شکر نعمت‌های بی‌شمار الهی است و این که خود را مقابل ولی نعمت خود، مقصر بداند.

در ادامه دعای حضرت سیدالسااجدین علیه السلام آمده است:

قَالَوُكْ جَمَّةٌ ضَعْفَ لِسَانِي عَنْ إِحْصَائِهَا، وَ نَعْمَاوُكْ كَثِيرَةٌ قَصَرَ فَهْمِي عَنْ  
إِدْرَاكِهَا فَضْلاً عَنِ اسْتِقْصَائِهَا، فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ  
إِلَى شُكْرٍ ...

پس نعمت‌های تو، آن قدر فراوان است که زبان من از شمارش آنها احساس ناتوانی می‌کند. و نعمت‌های تو، آن قدر زیاد است که فهم من از ادراک آن قاصر است، چه رسد به این که بتوانم آنها را بشمارم. پس چگونه می‌توانم شکر تو را به جای آورم؟! در حالی که هر شکر کردن من، به شکر دیگری نیاز دارد...

خلاصه این که ما از اولین مرتبه شکر - یعنی شناخت نعمت - عاجز هستیم. نعمت‌های خدا آن قدر زیاد است که برای ما قابل شمارش نیست. و انسان اگر متوجه باشد، به واقع از این همه نعمت الهی متحیر و مبهوت می‌گردد، تا آنجا که امام معصوم علیه السلام هم به قصور خود از ادراک آنها اعتراف می‌نماید. می‌دانیم که اهل بیت علیهم السلام اهل مبالغه

نیستند و شدت معرفت خدا و نعمت‌هایش ایشان را به آنجا رسانده که بفهمند از درک آنها عاجز هستند. و لذا اگر ما خود را مقصر در فهم نعمت‌های خدا نمی‌دانیم، ناشی از چهل مرکب ماست. باشد که با تذکرات ائمه علیهم‌السلام به عجز خود پی ببریم.

## شکر امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه

پدر گرامی امام زین العابدین؛ یعنی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در دعای روز عرفه به ذکر برخی از نعمت‌های الهی پرداخته‌اند که بسیاری از انسانها در غفلت کامل از آنها بسر می‌برند:

إِبْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً<sup>(۱)</sup>

قبل از آن که من چیز قابل ذکری باشم، نعمت‌های خود را (بدون هیچ استحقاقی) نصیب کردی.

لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوَّلَةِ أَيَّامِ الْكُفْرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ<sup>(۲)</sup>

به خاطر لطف و مهربانی و احسان خود، مرا در زمان سلطنت کفار - که پیمان تو را شکستند و پیامبرانت را تکذیب کردند - به دنیا نیاوردی.

أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا ثَاماً سَوِيّاً

مرا کامل و تندرست به دنیا آوردی.

حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً

مرا در دوران کودکی در گهواره محافظت نمودی.

رَزَقْتَنِي مِنَ الْغَدَاءِ لَبَناً مَرِيّاً

شیر گوارایی غذای من قرار دادی.

عَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِنِ

دل‌های دایه‌ها را نسبت به من مهربان ساختی.

كَفَلْتَنِي الْأُمَّهَاتِ الرَّحَائِمِ

مادران دلسوزی را برای رسیدگی به من گماشتی.

قَرَّبَيْتَنِي زَائِدًا فِي كُلِّ عَامٍ

پس هر سال بر رشد من افزودی.

تا اینجا مربوط به قبل از بلوغ عقلی است. بعد از این مرحله، نعمت‌های جدیدی شروع می‌شود که سبب اتمام حجت بر انسان است.

أَوْجِبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ بِأَنْ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ

با الهام کردن معرفت خود به من، حجت خود را بر من تمام نمودی.

نَبَّهْتَنِي لِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ

نسبت به (لزوم) یاد کردن و سپاسگزاری از خود، مرا هشیار و متنبه ساختی.

فَهَمَّتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ

آنچه را پیامبران آورده‌اند، به من فهماندی.

رَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَ صُنُوفِ الرِّيَاشِ<sup>(۱)</sup>

از همه انواع اسباب و وسائل زندگی برخوردارم ساختی.

اینها برخی از نعمت‌هایی است که امام حسین علیه السلام در مناجات با خدای خود تذکر داده‌اند. بسیاری از انسانها از این که اینها نعمت‌های الهی هستند به کلی غافلند.

حضرت در ادامه دعا عرضه می‌دارند:

فَأَيُّ أَنْعَمِكَ يَا إِلَهِي أَحْصِي عَدَدًا أَوْ ذِكْرًا؟ أَمْ أَيُّ عَطَايَاكَ أَقَوْمٌ بِهَا شُكْرًا؟

وَهِيَ يَا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعَادُّونَ، أَوْ يَبْلُغَ عَلَيْهَا بِهَا الْحَافِظُونَ<sup>(۲)</sup>

خدایا پس کدام نعمت‌هایت را به شمارش یا به بیان آورم؟ یا کدام یک از عطایای تو را شکر بگزارم؟ در حالی که تعداد آنها بیش از آن است که حساب کنندگان به شمار آورند، یا حفظ کنندگان به آنها علم پیدا کنند.

سپس به نعمت بسیار مهم دیگری - که اکثر انسانها از آن غافل هستند - اشاره می‌کنند:

مَا صَرَفْتُ وَ دَرَأْتُ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَ الضَّرَّاءِ أَكْثَرُ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ

### وَالسَّراءِ<sup>(۱)</sup>

خدایا آن زیانها و گرفتاری‌هایی که از من بازداشتی و دور نمودی، بیش از همه آسایش‌ها و راحتی‌هایی است که برایم آشکار گردید.

انسان معمولاً به بلاها و گرفتاری‌هایی که بر سرش نیامده، توجه نمی‌کند. در حالی که کاملاً امکان داشت بیماری، نگرانی و ناامنی به جای سلامت، آرامش و امنیت، دامنگیر انسان گردد. ممکن بود به جای هر نعمت شیرینی، یک نعمت تلخ گریبان‌گیر انسان شده باشد و اکنون همه این‌ها به لطف خدا از ما دور شده و هیچ اطمینانی نیست که در آینده هم چنین بماند.

و در ادامه، حضرت سیدالشهداء علیه السلام با ایمان و عقیده و یقین خود و همه اعضا و جوارح و هستی خویش، خدای خود را شاهد می‌گیرند و عرضه می‌دارند:

وَ اَنَا اَشْهَدُكَ يَا اِلٰهِي... اَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الْاَعْصَارِ وَ  
الْاَحْقَابِ لَوْ عَمَّرْتُهَا اَنْ اُوَدِّيَ شُكْرَ وَاِحِدَةٍ مِنْ اَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذٰلِكَ  
اِلَّا بِمَنِّكَ الْمَوْجِبِ عَلَيَّ شُكْرِكَ اِنْفَاً جَدِيْداً وَ ثَنَاءً طَارِفاً عَتِيْداً

خدایا! و من تو را شاهد می‌گیرم... که اگر عمرم به اندازه همه عصرها و روزگاران بود، و در طول آن مدت، کوشش و تلاش می‌کردم تا شکر یکی از نعمت‌هایت را به جا آورم، توان انجام این کار را نداشتم، مگر به سبب لطف و منت دیگری از جانب خودت، که شکر جدید و ستایش تازه‌ای برای همیشه و به صورت قطعی بر من لازم می‌آورد.

و بالاخره امام علیه السلام به این حقیقت اعتراف می‌کنند که:

اَجَلٌ، وَلَوْ حَرَضْتُ وَ الْعَادُونَ مِنْ اَنَامِكَ اَنْ تُحْصِيَ مَدَى اِنْعَامِكَ سَالِفَةً وَ  
اَنِفَةً، لَمَا حَصَرْنَا هُ عَدَدًا وَ لَا اَحْصَيْنَاهُ اَبَدًا، هَيْهَاتَ، اُنِيْ ذٰلِكَ وَ اَنْتَ الْمُخْبِرُ عَنْ  
نَفْسِكَ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ وَ النَّبِيَّ الصَّادِقِ: « وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها»،  
صَدَقَ كِتَابُكَ<sup>(۲)</sup>

آری چنین است که - به فرض - من و دیگر حساب‌کنندگان از خلق تو، بر شمارش

نعمت‌های گذشته دور و نزدیک تو حریص باشیم، نمی‌توانیم تعداد آنها را بدست آورده و به نهایت آن دست یابیم. چنین نیست! چگونه چنین چیزی ممکن است؟! در حالی که تو در کتاب گویای خود و خبر راستین از جانب خود، چنین خبر داده‌ای که:

«اگر نعمت‌های خدا را حساب کنید، به شماره شما در نمی‌آید». کتاب تو راست گفته است.

### نگاهی به «دعای شکر» صحیفه سجّادیه

در صحیفه سجّادیه، دعایی از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که عنوان آن چنین است:

كَانَ مِنْ دُعَائِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي الْأَعْتِرَافِ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ تَأْدِيَةِ الشُّكْرِ

دعای حضرت در اعتراف به تقصیر از ادای شکر است.

در آغاز دعا آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ الْأَحْصَلِ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا، وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ، فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَ أَعْبُدُهُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ... تُشِيبُ عَلَيَّ قَلِيلٌ مَا تُطَاعُ فِيهِ، حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أَوْجِبْتَ عَلَيْهِ ثَوَابَهُمْ وَ أَعْظَمْتَ عَنْهُ جَزَاءَهُمْ أَمْرٌ... لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِإِدِّكَ، فَجَازَيْتَهُمْ<sup>(۱)</sup>

خدایا! کس در شکر تو، به مرتبه‌ای نمی‌رسد، مگر این که باز احسان تو، شکر دیگری بر او لازم می‌آورد، و هر چند تلاش کند، به هیچ حدی از طاعت و بندگی تو نمی‌رسد، مگر آن که در برابر استحقاق تو، به خاطر فضل و احسانت (یا فضیلت و برتری‌ات) کوتاهی کرده است. بنابراین شاکرترین بندگان تو، از شکر ناتوان است. و عابدترین آنها از طاعت تو مقصر...

... طاعت کم را پاداش می‌دهی، تا آنجا که گویی شکرگزاری بندگان که به خاطر آن برایشان ثواب قرار داده‌ای و پاداش آنها را بزرگ داشته‌ای، کاری است... که



سبب آن به دست تو نبوده و به این جهت به ایشان پاداش داده‌ای!

هر درجه از شکر که کسی به آن برسد شکر بیشتری می‌طلبد. و هر اندازه در راه رضای خدا بکوشد، خودش می‌یابد که کم گذاشته است. و حتی در عبادتها خودش را مقصر می‌داند، و می‌فهمد که نتوانسته حق فضل خدا را ادا کند.

وکی خدای ما، آن قدر کریم و صاحب فضل است که به خاطر یک طاعت بسیار کوچک، ثوابی بزرگ عنایت می‌کند. و اگر بندگان در مقام شکرگزاری او برآیند، به گونه‌ای شکر ایشان را ارج می‌نهد که گویی در این شکرگزاری مدیون لطف خدا نیستند، در حالی که به خاطر هر شکری انسان بیشتر مدیون لطف الهی می‌شود. اما خدای مهربان، این حقیقت را در عمل به روی بنده‌اش نمی‌آورد و با او به گونه‌ای رفتار می‌کند که پنداری اصلاً حقی برگردن بنده ندارد. عجب خدای کریمی و عجب پروردگار مهربانی! به این ترتیب، تنها راهی که برای بنده در مقابل این همه بزرگواری و فضل خدا باقی می‌ماند و تنها سخنی که او با آفریدگار مهربان خودش می‌تواند به زبان آورد، همان اعترافی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به بارگاه ربوبی عرضه می‌دارد، یعنی: اعتراف و اقرار به عجز از شکرگزاری کوچکترین نعمت خدا. و این اقرار، بزرگترین توشه انسان در سلوک الی الله و فوز به لقاء الله است. خدای ما، آن قدر رحیم و مهربان است که اگر بنده به عجز و ناتوانی خود اقرار کند، نه تنها این اقرار را به عنوان شکر می‌پذیرد، بلکه از شاکر بودن او هم قدردانی می‌کند، و به فضل خود، او را در معرض بقاء نعمت و فزونی آن قرار می‌دهد.

## فصل چهارم

### نتیجه شکر و کفران نعمت

#### شکر، سبب فزونی نعمت

هر انسان عاقلی، به نورِ عقل خویش، می‌یابد که باید قدر دانِ ولیِ نعمت خویش باشد. و حتی اگر خدای عزوجل، وعده یا وعیدی بر آن مترتب نساخته بود، حکم عقل بر وجوب شکر مُنعم، حجت را بر انسان تمام می‌کرد. با این همه، خداوند متعال وعده‌هایی بر انجام این وظیفه قرار داده و در مورد سرپیچی از آن نیز تهدید به کیفر (وعید) نموده و این وعده و وعید در آیات و روایات مختلف بیان شده است:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ<sup>(۱)</sup>

اگر (نعمت‌های مرا) شکر کنید، برای شما (آنها را) می‌افزایم. و اگر (نسبت به آنها)

کفران نمائید، همانا عذاب من شدید است.

در این آیه شریفه، خداوند بشارت داده که اگر شکر نعمتی را که به شما عطا کرده‌ام به جا آورید، این نعمت را برایتان باقی نگاه می‌دارم و افزون می‌سازم. و اگر کفران نعمت کنید، چه بسا آن نعمت زوال یابد، و گرفتار عذاب شدید الهی شوید.

بنابراین - صرف‌نظر از وظیفه‌ای که هر کس در مقابل ولیِ نعمتِ خویش دارد - اگر بخواهد بهره بیشتری از نعمت‌های الهی ببرد، باید شکرگزار او باشد. در غیر این صورت، استحقاق سلب نعمت و عذاب سخت خدای قهار را پیدا می‌کند.

البته برای این که بتوانیم شکرگزار پروردگار باشیم، باید « معرفت حمد » و « توفیق انجام » آن را از خود خدا بخواهیم. چرا که خوب می دانیم اگر اعطای پروردگار نباشد، درک نعمت و معرفت حمد او نصیب انسان نمی شود. توفیق شکرگزاری خدا را نمی یابد. پس چه بسیار است لطف پروردگاری که از سویی با اعطای معرفت و از سوی دیگر، با اعطای توفیق انجام شکر به بنده، او را در معرض لطف و عنایت بیشتر خود قرار می دهد.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ<sup>(۱)</sup>

کسی که توفیق شکر کردن به او داده شود، زیادی (نعمت) هم به او عطا می شود (خدا نعمت را بر او زیاد می کند)، خدای عزوجل می فرماید: اگر مرا شکر کنید بر شما زیاد می کنم.

امام صادق علیه السلام تعبیر « أُعْطِيَ » را برای شکر به کار برده اند. چون برای این که بنده بتواند شکر خدا کند، باید مورد تفضل او قرار گیرد. شکر، توفیقی است که مقدمات آن با موهبت الهی فراهم می شود.

اعطای معرفت نعمت و شناخت حمد پروردگار، کار خداست. و پس از آن نوبت به عمل اختیاری انسان می رسد. خدای متعال، از روی فضل، باب شکر را بر روی بنده اش می گشاید. اگر بنده با حسن اختیار، شاکر منعم گردد، خدای سبحان وعده فرموده که این باب را باز نگه دارد. ولی اگر بنده با سوء اختیار سرپیچی کرده و کفران نعمت کند، ممکن است این درب بر او بسته شود.

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ<sup>(۲)</sup>

خدا بر بنده ای باب شکر را نگشود که باب افزایش (نعمت) را بر او بسته باشد. اگر خدای رحمان و رحیم، باب شکر را بر بنده ای بگشاید، او را مشمول افزایش نعمت خود نیز قرار خواهد داد. به عبارتی خدای متعال، فهم و معرفتی به انسان عطا

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۸ ۲ / اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۲

می فرماید که به سبب آن، انسان می تواند با اختیار، شکر خدا را به جای آورد و در معرض لطف و عنایت بیشتر پروردگار قرار گیرد.

در واقع اگر خدا بخواهد نعمتی را بر انسان زیاد فرماید، باب شکر را بر او می گشاید، هم چنان که اگر بخواهد انسان را بیامرزد، باب توبه را بر او باز می کند یا توفیق زیارت ائمه علیهم السلام را نصیبش می گرداند. لذا، اگر انسان توفیق شکرگزاری نعمتی را پیدا کرد، می تواند امیدوار باشد که خدا می خواهد آن نعمت را زیاد کند، زیرا خداوند منان وعده فرموده که ادای شکر الهی به سرعت نعمت را افزون می دارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

أَيُّ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ - وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَأَقَرَّ بِهَا بِقَلْبِهِ - وَ  
حَمِدَ اللَّهَ عَلَيْهَا بِلِسَانِهِ، لَمْ يَنْقَدْ كَلَامُهُ حَتَّى يَأْمُرَ اللَّهُ لَهُ بِالزِّيَادَةِ<sup>(۱)</sup>

هر بنده ای که خدا به او نعمتی بدهد، پس معرفت قلبی به آن نعمت پیدا کند [در روایت دیگری است که قلباً به آن نعمت اقرار کند] و با زبان هم خدا را بر آن نعمت حمد کند، کلامش تمام نمی شود، مگر این که خدا امر می فرماید که آن نعمت بر او زیاد شود.

گاهی بنده معرفت قلبی نسبت به نعمت پیدا می کند، و با دل قدر دان آن می شود، و سپس به زبان هم آن را ظاهر می کند. در این حال، خدای عز و جل، به سرعت، نعمت خود را بر او زیاد می کند. علاوه بر این، وعده بالاتری هم به بندگان شاکر داده اند.

امام هادی از پدران گرامی خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمودند:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يُظْهِرَ  
شُكْرَهَا عَلَى لِسَانِهِ<sup>(۲)</sup>

خدا نعمتی را بر بنده ای فراهم نکرد که او نیز شکر قلبی آن را انجام داده باشد، مگر این که قبل از اظهار زبانی شکر (طبق وعده الهی) مستوجب از دیاد نعمت می شود.

در این روایت، بشارت بالاتری آمده است، چرا که شخص، صرفاً با شکر قلبی - طبق وعده الهی - مستوجب مزید نعمت می شود.

در اینجا باید یادآور شد که بیان امام هادی علیه السلام، به معنای بی اهمیّت دانستن شکر زبانی نیست، و اجازه بی توجهی نسبت به آن را به انسان نمی دهد. همان طور که قبلاً اهمیّت شکر زبانی را با الهام از سخنان نورانی اهل بیت علیهم السلام گوشزد کرده ایم. از این سخن، دو مطلب فهمیده می شود: نخست، اهمیّت شکر قلبی نسبت به مراتب دیگر شکرگزاری که در واقع روح و جان همه آنهاست. دوم سرعت تحقق وعده خدا نسبت به ازدیاد نعمت، که به محض انجام اولین مرتبه شکر، صورت می پذیرد.

### نعمت بیشتر، مسؤولیّت بیشتر

خداوند منان، عمل به وعده خود را موکول به انجام همه مراتب شکر نفرموده، ولی البتّه وظیفه بنده این است که نسبت به شکر عملی هم کوتاهی نکند و به انجام آن نیز مبادرت ورزد. سرعت بخشیدن خدای سبحان به تحقق وعده خویش، به معنای تجویز سستی در انجام مراتب مختلف شکر نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ تَظَاهَرَتْ عَلَيْهِ مِنْ اللَّهِ نِعْمَةٌ إِلَّا اشْتَدَّتْ مَوْنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ، فَمَنْ لَمْ يَقُمْ لِلنَّاسِ بِحَوَائِجِهِمْ فَقَدْ عَرَضَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ (۱)

هیچ بنده ای نیست که نعمتی برای او از جانب خدا برسد، مگر آن که خرج (بار) مردم بر او فزونی و شدت می یابد. پس هر کس نیازهای مردم را برآورده نسازد، آن نعمت را در معرض نابودی قرار داده است.

هر نعمتی که خدای عزوجلّ به انسان عطا می فرماید، مسؤولیّت خاصی - متناسب با آن نعمت - در قبال دیگران برای او پدید می آید. مثلاً اگر ثروت و امکاناتی پیدا کند، مسؤولیّت رسیدگی به فقرا و نیازمندان بر عهده اش می آید. اگر آبرویی نزد مردم داشته باشد، نسبت به کسانی که احتیاج به این آبرو دارند، مسؤولیّت خواهد داشت و... در صورت کوتاهی کردن در انجام این مسؤولیّت ها، آن نعمت خدا در معرض زوال قرار می گیرد. این مضمون با تعبیر مختلفی در روایات آمده است که حکایت از اهمیّت شکر

عملی نسبت به نعمت‌های خدا می‌کند. در حدیث دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام به جابر فرموده‌اند:

يا جابر! مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَإِنْ قَامَ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ مِنْهَا عَرَضَ نِعْمَتُهُ لِدَوَامِهَا، وَإِنْ ضَيَّعَ مَا يَجِبُ لِلَّهِ فِيهَا عَرَضَ نِعْمَتُهُ لِزَوَالِهَا<sup>(۱)</sup>

ای جابر! هر کس نعمت‌های خدا بر او زیاد شود، نیازهای مردم هم نسبت به او زیاد می‌گردد. پس اگر حق واجب خدا را در آن نعمت‌ها ادا کند، آنها را در معرض دوام و استمرار قرار داده است. و اگر حقوق الهی را در مورد آنها تباه سازد، نعمت خدا را در معرض تباهی قرار داده است.

رسیدگی به نیازهای گوناگون مردم، در واقع ادای حقوق الهی در مورد نعمت اوست که شکر عملی آن محسوب می‌شود. عدم التزام به شکر عملی نعمت، می‌تواند موجب سلب آن گردد.

### شکلهای گوناگون «ازدیاد نعمت»

به هر حال «ازدیاد نعمت» به دنبال شکر، وعده الهی است و مسلماً خداوند خُلف وعده نمی‌کند. بنابراین اگر شکر نعمتی صورت گرفت، مطمئناً آن نعمت زیاد می‌شود. خدای سبحان گاهی نعمتی را به نعمت‌های قبلی می‌افزاید. به عنوان نمونه، ممکن است اگر تا امروز، از نعمت علم به اندازه فهم یک مسأله به کسی عطا کرده است، ولی فردا میزان توانایی و آگاهی او را بیشتر کند، و قدرت درک چند مسأله را به او عطا فرماید. گاهی هم ازدیاد نعمت می‌تواند صرفاً زیاد شدن در امتداد زمان باشد. مثلاً سلامت را که خداوند امروز داده است، فردا هم بدهد. باید توجه داشته باشیم که همه نعمت‌هایی که در حال حاضر از آنها استفاده می‌کنیم، لحظه به لحظه به ما عطا می‌شود و ما می‌یابیم که هیچ کدام از توانایی‌های لحظه آینده، الآن در اختیار ما نیست. به عبارتی هیچ نعمتی در ما ذخیره نشده است. بنابر این اگر لحظه بعد، واجد نعمت سلامت و بینایی و شنوایی و... گردیم، اینها نعمت‌هایی هستند که خدای عزوجل در همان لحظه به ما لطف فرموده

است، و این عنایتی افزون بر نعمت سلامت لحظه قبل می‌باشد. به همین ترتیب، نعمت‌های الهی ممکن است در بستر زمان گسترده شوند. پس، ازدیاد نعمت سلامت، لزوماً به این نیست که سلامت فردا از سلامت امروز بیشتر باشد.

در نتیجه، تداوم نعمت در بُعد زمان مصداق وعده «لَا زَيْدَنَّكُمْ» است، که در بعضی روایات، تعبیر به «بقای نعمت» شده است. بقای نعمت، نقطه مقابل «زوال نعمت» است. و طبق وعده الهی، تا وقتی که شکر نعمتی گزارده شود، زوال نمی‌یابد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ: أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ، وَ أَنْعِمُ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ، فَإِنَّهُ  
لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَابَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ، الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ  
مِنَ الْغَيْرِ<sup>(۱)</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده است: شکر کسی را که به تو نعمتی عطا کرده است بگزار. و اگر کسی تو را شکر کرد به او نعمت بده. اگر شکر نعمت‌ها گزارده شود، زوال نمی‌یابد. و اگر کفران شوند، باقی نمی‌مانند. شکر، سبب زیاد شدن نعمت‌ها می‌شود و آنها را از تغییر یافتن، مصون و محفوظ می‌دارد.

به بندگان خدا توصیه شده که اگر به کسی لطفی کردید و او از شما تشکر کرد، در مقابل شُکری که او انجام داده است لطف خود را به او زیاد کرده و دوباره به او نعمت دهید. این عمل مورد رضایت خدای متعال است و خود نیز این گونه عمل می‌کند.

فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَابَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ

اگر شکر نعمت‌ها گزارده شود، زائل نمی‌شوند. و اگر مورد کفران قرار گیرند، دیگر باقی نخواهند ماند.

## شُکْر، سبب بقاء نعمت

شُکْر، باعث «بقای نعمت» می‌شود. و تا وقتی که انسان کفران نکرده است، نعمت «زوال» نمی‌یابد و دستخوش تغییر نمی‌شود.

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۳

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

لَا يَنْقُطُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ<sup>(۱)</sup>

فزونی نعمت از جانب خدا منقطع نمی‌شود، مگر این که شکر از جانب بندگان قطع شود.

از کپاد نعمت، یک امر دائمی است. خدای تعالی، پیوسته در حال اعطای نعمت‌های مختلف به بندگان می‌باشد. و تا وقتی که شکر قطع نشود، این روال ادامه می‌یابد، ولی در صورت قطع شدن شکر، ممکن است سلب نعمت شود. چرا که مصونیت از تغییر، فقط تا زمانی است که شکر ادامه یابد. سنت الهی چنین است که وقتی افراد خودشان در برابر نعمت خدا کفران نکنند، مبتلا به سلب آن نعمت نمی‌شوند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>(۲)</sup>

خداوند وضعیت گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

پس اگر خدا نعمتی بخشید، تا زمانی که کفران آن نعمت نشده، سلب نعمت نمی‌کند. البته اگر افراد کفران نعمت کردند، لزوماً سلب نعمت صورت نمی‌گیرد، چرا که زوال نعمت، وعید خداوند است و خلاف وعید عمل کردن، نه تنها قبحی ندارد، بلکه مقتضای فضل الهی است.

## سلب نعمت پروردگار

بسیاری اوقات، خدای مهربان از روی فضل خود گناهکاران را عفو کرده و از تقصیرهای آنان می‌گذرد. ولی اگر خدای سبحان سلب نعمت کرد، باید دانست که حتماً ناشکری صورت گرفته است. و اگر کفران نعمت نبود، تغییر نعمت حاصل نمی‌گردید.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتَّىٰ لَا يُنْعَمَ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْأَلُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ



لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>(۱)</sup>

قضای حتمی خدا، این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد، مگر آن که گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب، همان قول خداوند عزوجل است که فرمود: «خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند».

این سنت الهی، یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هر چند گرفتن نعمت از امت، ظلم به آنها نیست، اما طبق آنچه خدای سبحان مقرر فرموده، تا زمانی که امتی در برابر نعمت الهی کفران و قدر ناشناسی نکند، مبتلا به سلب آن نعمت نمی‌شود.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>(۲)</sup>

این به دلیل آن است که خداوند نعمتی را که به یک گروه عطا فرموده، تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنها وضع خود را دگرگون سازند.

سنت الهی این است که تا وقتی کفران نعمت نشده است، نعمت را نگیرد. ولی اگر کفران صورت گرفت، ممکن است با عدلش رفتار کرده و نعمت را بگیرد، و یا با فضلش برخورد نموده و چشم پوتسی کند. پس اگر تغییر در نعمت صورت گرفت، باید مطمئن بود که ناشی از کوتاهی بنده است.

امام نهم حضرت جواد الائمه علیه السلام می‌فرمایند:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسْبِيَّةً لَا تُغْفَرُ<sup>(۳)</sup>

نعمتی که شکرش به جا آورده نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

گناهی که بخشوده نشود، وبال گردن انسان است و مانع رسیدن بسیاری از نعمت‌های خدا به انسان می‌شود. و لذا فرموده‌اند که اگر روزی خدا به شما نرسید استغفار کنید. چون ممکن است نرسیدن روزی از باب عقاب الهی باشد، و خدای تعالی به دلیل گناهانی که مرتکب شده‌اید، نعمت خود را تغییر داده باشد.

(۱) تفسیر نورالتقلین / ج ۲ / ص ۴۸۸ / ح ۵۰ (۲) سوره انفال / آیه ۵۳

(۳) بحارالانوار / ج ۷۱ / ص ۵۳ / ح ۸۴ و ج ۷۸ / ص ۳۶۵ / ح ۵

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِذَا اسْتَبْطَأَتِ الرَّزْقَ فَأَكْثَرَ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: إِسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ (يَعْنِي فِي الدُّنْيَا) وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ (أَنْهَاراً يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ) <sup>(۱)</sup>

اگر دیدی که روزی گند شده است، زیاد طلب مغفرت کن، چرا که خدای متعال فرموده است: «از خدایان طلب مغفرت کنید، زیرا که او بسیار بخشاینده است تا از آسمان، به صورت سیل آسا بر شما ببارد، و شمارا به وسیله اموال و پسران کمک کند»، (امام صادق علیه السلام فرمود: منظور، در دنیا است) «و برای شما باغها و رودهایی قرار دهد» (امام علیه السلام فرمود: منظور در آخرت است).

گناه، نعمت‌های خدا را از انسان قطع می‌نماید. بنابراین اگر انسان، دوام و ازدیاد نعمت را می‌خواهد، باید قدردانِ ولی نعمت خود باشد، و از او درخواست کند که نعمتش را بیفزاید.

امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری فرمودند:

يَا سُفْيَانُ! إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ، فَأَحْبَبْتَ بَقَاءَهَا وَ دَوَامَهَا، فَأَكْثِرْ مِنَ الْحَمْدِ وَ الشُّكْرِ عَلَيْهَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ <sup>(۲)</sup>

ای سفیان! اگر خدا نعمتی به تو بخشید پس دوست داشتی که این نعمت، باقی مانده و دوام داشته باشد، حمد و شکر آن را زیاد انجام بده، زیرا خدای عزوجل در کتابش

(۱) آیه: سوره توح / ۱۰-۱۱، حدیث: بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۲۲۶ / ح ۹۶

(۲) بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۲۲۶ / ح ۹۶

سفیان ثوری از اهالی کوفه و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌زیسته است و مجادلات و مباحثات او و اصحابش با حضرت صادق علیه السلام در کتاب کافی آمده است. در کتاب کافی در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام به سدیر فرمودند: آیا می‌خواهی راهزنان دین خدا را به تو نشان دهم؟ سپس اشاره کردند به ابوحنیفه و سفیان ثوری که عده‌ای در مسجد الحرام دور آنها حلقه زده بودند. (کافی ۱/۳۹۳)

و در روایت دیگری چنین آمده است: سفیان ثوری به امام صادق علیه السلام گفت: خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مسجد خیف برای ما بیان کن... حضرت خطبه را خواندند و سفیان نوشت، وقتی شخص همراه سفیان او را به مضمون حدیث متوجه کرد و فهمید که با مسلک او سازگاری ندارد، آنچه نوشته بود پاره کرد و به دوستش گفت: از این قضیه با هیچ کس سخن مگو! (کافی ۱/۴۰۳، نقدی بر مثنوی انتشارات انصاریان) برای شناخت بیشتر سفیان ثوری به کتاب «الاثنی عشریه» شیخ حر عاملی صفحات ۲۵، ۲۶ و ۱۷۴ و تفسیر صافی ذیل آیه ۳۲ سوره اعراف مراجعه فرمایید.

فرموده است: «اگر شکر کنید، من (نعمت‌هایم را) بر شما افزون می‌گردانم».

پس اگر واقعاً طالب بقاء و زیاد شدن نعمت هستیم، باید از راهش وارد شویم، همان طور که خداوند متعال امر فرموده است که:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا<sup>(۱)</sup>

و خانه‌ها را از درهایش وارد شوید.

راه افزایش نعمت نیز، شکر آن است. و اگر از غیر این طریق بخواهیم به ما نعمت برسد، مانند این است که کسی به جای وارد شدن از در، بکوشد که از دیوار داخل خانه شود. و این چیزی است که هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پسندد، چون برای انجام هر کاری باید به دنبال سبب و راه متناسب به آن رفت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يَعْجِزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَتَّبِعِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ<sup>(۲)</sup>

از کسانی مباش که ... از شکر آنچه به او داده شده عاجز است (ولی به دنبال افزایش نعمت است) و در آنچه باقی مانده افزایش را طلب می‌کند.

زیاد شدن نعمت و یا تداوم آن، در حقیقت کار خداست. ولی سنت خدا چنین است که هر کاری از طریق سبب متناسب با آن انجام شود. هر کس که طلب زیادتی نعمت دارد، باید حمد خدا را به جای آورد که خود وعده فرموده به سبب شکر، نعمت را افزایش دهد، و آن را از بنده سلب نکند. بنابراین اگر در انجام وظیفه شکر خود مرتکب کوتاهی شده‌ایم و خود را مستحق تغییر نعمت پروردگار می‌دانیم (که یقیناً چنین است) باید دست به دعا برداریم و به پیشگاه الهی عرضه بداریم:

إِغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ<sup>(۳)</sup>

(خدایا) ببخشش گناهایی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد.

از خدای غفور رحیم می‌خواهیم که کوتاهی ما در شکر نعمت‌های خود را ببخشد، و بدین ترتیب ما را از سلب آنها و نزول بلا یا مصون بدارد.

(۲) نهج البلاغه / شرح مرحوم فیض الاسلام / حکمت ۱۴۲

(۱) سوره بقره / آیه ۱۸۹

(۳) بحارالانوار / ج ۹۷ / ص ۳۴۱

## فصل پنجم

### شکر واسطه‌های نعمت

#### لزوم شکر واسطه‌های نعمت

می‌دانیم که هر خیر و برکتی به انسان می‌رسد، از جانب خداست. و همه کمالات مخلوقات، از طرف خدا نصیبشان شده است، بنابراین باید شکرگزار الطاف الهی باشند. اما توجه به این نکته ضروری است که هر چند خداوند می‌تواند همه نعمت‌ها را بدون واسطه نصیب بندگان کند ولی سنت خود را چنین قرار داده که از طریق اسباب و وسائط، نعمت‌های خود را به ایشان برساند<sup>(۱)</sup>. البته، این خداست که نعمت‌ها را به بندگان می‌رساند، ولی او خود، واسطه‌هایی برای این کار قرار داده و این وساطت را هم خودش به آنها بخشیده است. وقتی نعمتی به وساطت واسطه‌ای به ما می‌رسد، در حقیقت خدا آن را واسطه رسیدن نعمت به ما قرار داده است. لذا در مقام شکرگزاری، در درجه اول باید اعطاکننده اصلی (خدای مُنعم) را شکرگزاریم، و بعد توجه کنیم که به واسطه چه کسی این نعمت به دست ما رسیده است.

بدون این که بخواهیم شباهت بین عمل خدا و بنده قائل شویم، برای فهم مطلب، مثال می‌زنیم. در نظر بگیرید که مدیر عامل شرکتی به واسطه معاون خود، به کارمندانش خدمات ویژه ارائه می‌کند. البته این خدمات، از طرف مدیر عامل است؛ ولی کارمندان، خود را موظف می‌دانند که از معاون نیز - به خاطر وساطت در ارائه خدمات - تشکر کنند.

(۱) اَبی اللّٰه اَنْ یُّجْرِیَ الشَّیْءَ اِلَّا بِالْاَسْبَابِ - امام صادق علیه السلام (بحار الانوار ج ۲ / ص ۹۰ / ح ۱۵)

هر چند که می‌دانند این امکانات از جانب خودش نبوده و هیچ سهمی هم در آن نداشته است.

پس بعد از توجه و قدردانی از مُنعم اصلی، نخستین امر واجب، شکر از واسطه نعمت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این مطلب تذکر فرموده‌اند که :

أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ آيَادِهِ وَ ابْتِغَاءُ مَرْضِيهِ<sup>(۱)</sup>

اولین (حق) واجب خدای سبحان بر شما، این است که ایادی او را شکرگزاری، و (به این وسیله) رضای او را طلب کنید (دنبال کسب رضای خدا بروید).

« ایادی » جمع « آیدی » و « آیدی » هم جمع « ید » است. کلمه « ید » به معنای « دست » به کار می‌رود. بنابراین « ایادی » جمع الجمع است.

دست، « واسطه » عمل انسان است و انسان با دستش کار می‌کند. « ایادی خدا » واسطه‌هایی هستند که خدای عزوجل به وسیله آنها، نعمت‌هایش را به بندگان می‌رساند. با وجود این که همه چیز از ناحیه خدا به مخلوقات می‌رسد، ولی گاهی مخلوقی در این امر واسطه می‌شود.

مثلاً روزی رسان، خداست. ولی پدر، واسطه این کار می‌شود. بنابراین پدر، جزو ایادی خدا قرار می‌گیرد و باید شکر او هم ادا شود.

خدای سبحان به بندگانش تذکر داده که شکر واسطه‌های نعمت خود را فراموش نکنند. و شکر واسطه‌ها را لازمه شکر خودش دانسته است، تا آن جا که بدون شکر ایادی الهی، شکر خدا هم ادا نمی‌شود.

امام رضا علیه السلام فرموده‌اند:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ<sup>(۲)</sup>

کسی که رساننده نعمت از مخلوقات را شکر نگذارد، خدای عزوجل را شکر نکرده است.

در این روایت به « واسطه‌های نعمت »، تعبیر « مُنْعِم » شده است. به اعتبار این که ما

نعمت را از طریق واسطه نعمت دریافت می‌کنیم.

کسی که نسبت به شکر واسطه نعمت بی‌توجه باشد، در حقیقت در آدای شکر الهی کوتاهی کرده است. پس شکر خدا بدون انجام شکر نسبت به واسطه‌های نعمت، محقق نمی‌گردد. و اگر بنده بخواهد در زمره شاکرین قرار گیرد، نمی‌تواند نسبت به واسطه‌های نعمت/بی‌توجه باشد. انسان با کوتاهی در این وظیفه مهم، در حقیقت مرتکب کفران نعمت می‌شود و استحقاق سلب نعمت پیدا می‌کند. در مقابل راه حفظ کردن و باقی نگهداشتن نعمت، سپاسگزاری از خدا و واسطه‌های نعمت اوست.

امام رضا علیه السلام نیز به این مطلب تذکر فرموده‌اند:

أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تُنْفِرُوهَا عَنْكُمْ بِمَعْصِيَةٍ، بَلِ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَى نِعْمِهِ وَ آيَادِهِ <sup>(۱)</sup>

ای مردم! در مورد نعمت‌های خدا که بر شما فرو فرستاده، تقوا پیشه کنید. بنابراین با ارتکاب معصیت‌های الهی، نعمت‌های او را از خود گریزان نکنید. بلکه با انجام طاعات الهی و با سپاسگزاری از واسطه‌های (نعمت) او، دوام نعمت را از خدا بخواهید.

## چگونگی شکر واسطه‌های نعمت

حال باید ببینیم که چگونه می‌توان شکر واسطه‌های نعمت را به جا آورد؟

امام سجّاد علیه السلام در رساله حقوقیه خود، خطاب به صحابی وفادار خود ابو حمزه ثمالی، ضمن بر شمردن صاحبان حقوق و معرفی حق یک یک آنها، نحوه قدردانی از آنها را آموزش داده‌اند. سفارش ایشان در مورد کسی که کار خوبی در حق انسان انجام داده، این است:

وَ أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرُهُ، وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ، وَ تَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ، وَ تُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً، ثُمَّ إِنَّ قَدْرَتَ عَلَى مُكَافَاتِهِ يَوْمًا كَافَأَتْهُ <sup>(۲)</sup>

حق کسی که کارهای خوبی در حق تو انجام داده، این است که از او شکرگزاری کنی، و کار خوبش را ذکر کنی، و سخنان نیکو درباره او به کار ببری، و در ارتباطی که با خدا داری، او را خالصانه دعا کنی. اگر چنین کنی، از او به صورت پنهان و آشکار سپاسگزاری کرده‌ای. و اگر روزی توانایی بر تلافی (کار خوب) او پیدا کردی، آن را تلافی کنی.

یکی از صاحبان حقوق، «ذی المعروف» است، یعنی کسی که کار خوبی برای دیگری کرده و خیری به او رسانده است، و به واسطه عمل نیک خود صاحب حق می‌شود، پس باید حق او ادا شود.

اولین مرحله ادای وظیفه نسبت به صاحب حق، این است که کار خوب او به زبان آورده شود، از کار خیرش به خوبی یاد شود، به زبان اظهار گردد، و در حقیقت شکر زبانی نسبت به او ادا شود.

علاوه بر این که انسان کار خوب «ذی المعروف» را به زبان می‌آورد، باید کاری کند که به واسطه عمل خیرش، همه جا حُسن او بیان شود و ذکر خیر او عمومیت یابد، تا دیگران هم، سخن خوب درباره او بگویند.

از دیگر حقوق او این است که خالصانه برایش دعا شود. وقتی حال معنوی خوبی پیدا شد و انسان احساس کرد که وقت مناسبی برای دعا کردن است، باید از روی اخلاص و بدون هیچ گونه ریائی برای او دعا کند.

بدین ترتیب انسان موفق خواهد شد که در «آشکار» و «پنهان»، شکر «ذی المعروف» را ادا کند. چرا که هم در بین مردم لب به ثنای او گشوده است، و هم در خفا، در حالت‌های معنوی خود با خدایش - بدون تظاهر و خودنمایی - او را دعا کرده، و برایش طلب خیر نموده است.

البته مراحل شکرگزاری نسبت به او اینجا تمام نمی‌شود، بلکه باید در صدد باشد که اگر روزی توانایی تلافی کار خوب او پیدا شد، حتماً این کار را انجام دهد.

باید توجه داشته باشیم که «ذی المعروف» به کسی اطلاق می‌شود که کار خیری - کوچک و یا بزرگ - برای ما انجام دهد هر کس کار خوبی برای ما انجام داد، صاحب حق

بر ما می‌شود. مثلاً اگر کسی برای ما دعائی کند، برگردن ما حق پیدا می‌کند و ما نمی‌توانیم نسبت به حق او بی تفاوت باشیم.

## محبت واسطه نعمت

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مراتب شکر نسبت به واسطه‌های نعمت را بیان فرموده و کوتاهی از آن را جایز ندانسته‌اند. و حتی اگر کسی از انجام برخی مراحل آن عاجز باشد، راه دیگری را جایگزین آن کرده‌اند، تا چیزی از حق مُنعم کاسته نشود. ایشان فرموده‌اند:

حَقُّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مُكَافَاةَ الْمُتَّعِمِ، فَإِنْ قَصَرَ عَنْ ذَلِكَ وَشِعْهُ  
فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّنَاءَ، فَإِنْ كَلَّ عَنْ ذَلِكَ لِسَانُهُ فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَ مَحَبَّةُ  
الْمُنْعِمِ بِهَا، فَإِنْ قَصَرَ عَنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلنِّعْمَةِ بِأَهْلِ<sup>(۱)</sup>

کسی که نعمتی به او داده شده، این حق به گردن او وجود دارد که به صورت زیبایی (کار خوب) مُنعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی حق انجام این کار را نداشت، باید حداقل، قدر نعمت را بشناسد، و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده قلباً محبت داشته باشد، و او را به اعتبار مُنعم بودنش دوست بدارد. پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.

کسی که به او نعمتی داده شده، باید به بهترین نحو، آن خوبی را جبران کند، یعنی به مُنعم خود احسان کند. در روایت، واژه «يُحْسِنُ» به کار رفته است، یعنی ضمن این که به لطف او «اقرار قلبی» دارد، باید «خوبی» او را به «خوبی» پاسخ دهید و مقابله احسان به احسان نماید. هر چند که نباید نسبت به «اظهار قلبی» بی توجه بود، ولی در عمل نیز از مقابله نیک با آن احسان نباید غافل شد. چرا که جزا و مکافات خوبی، جز خوبی نیست.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟!<sup>(۲)</sup>

آیا پاداش خوبی کردن، جز خوبی کردن است؟!



در مقابل، اسائه یعنی مرتکب «سوء» یا «بدی» شدن نسبت به محسن، از مصادیق کفران نعمت او می‌باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه روایت به ما آموخته‌اند که اگر توان این کار را ندارید و نمی‌توانید به همان اندازه که مورد لطف قرار گرفته‌اید، نیکی کنید و از عهده تلافی آن بر نمی‌آیید، باید ثنای او را به جای آورید، یعنی فضائلش را یاد کنید و خوبی‌های او را تعریف و تحسین کنید.

گاهی ممکن است نتوانید به خوبی از وی تعریف کنید، و آنچه به زبان می‌آورید، مناسب و شایسته حق او نباشد، در این صورت، حدّ اقلّ موظّف هستید که قدر نعمت او را خوب بدانید، یعنی بعد از این که نعمت بودن آن را متذکر شدید، آن را واقعاً «نعمت» بدانید و از طریقی به نعمت بودن آن اقرار و اعتراف کنید، و نقش واسطه را در رسیدن آن نعمت به خود تصدیق نمائید. همچنین نسبت به او - از آن جهت که به شما انعام کرده - محبت ورزید و قلباً او را دوست بدارید. این عمل قلبی یعنی محبت داشتن نسبت به مُنعم، پائین‌ترین درجه شکر است که در هیچ صورتی نباید نسبت به آن کوتاهی کرد. امام علیه السلام در این مورد تعبیر «قَصْرَ» را به کار برده‌اند، چون این نوع کوتاهی کردن - برخلاف «قَصْرَ» - فعل اختیاری انسان است، و به فردی که از انجام عملی «قاصر» (ناتوان) است، اطلاق نمی‌شود. شخص، در این کوتاهی کردن مُقَصِّر است. و لذا فرموده‌اند که اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.

کوتاهی کردن در انجام وظیفه شکر نسبت به واسطه نعمت، عمل ناپسندی است. خداوند متعال - که ولی نعمت اصلی ما است - به وسیله اهل بیت علیهم السلام ما را نسبت به آن متذکر نموده، و بدین ترتیب حجت را بر هر انسان عاقلی تمام کرده است.

مُنعم حقیقی، خدای متعال می‌باشد. ولی او اراده کرده که نوع خیرات از طریق واسطه‌ها به بندگانش برسد و به حکم عقل و نقل، وجوب شکر این واسطه‌ها را به ما فهمانده است. پس اداء شکر این «ایادی نعمت» نیز واجب است. و کوتاهی از آن، استحقاق کیفر را به دنبال می‌آورد.

## غفلت از شکر واسطه‌های نعمت

برای این که بتوانیم حقیقت شکر را نسبت به ربّ العالمین به جای آوریم، نباید از شکر ایادی او غافل شویم. و اگر نسبت به آن کوتاهی کنیم، روز قیامت مورد سؤال خدای عزّوجلّ قرار خواهیم گرفت.

از امام سجاده علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَشْكُرْتَ فُلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ. فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ. ثُمَّ قَالَ: أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ<sup>(۱)</sup>

خدا... هر بنده بسیار شاکری را دوست دارد. خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به یکی از بندگانش می‌فرماید: آیا از فلان شخص (از مخلوقات) تشکر کردی؟ پس می‌گوید: (از او تشکر نکردم) اما ای پروردگار من، شکر تو را به جای آوردم. خداوند متعال می‌فرماید: چون از او تشکر نکردی، مرا هم شکر نکردی. سپس امام علیه السلام فرمودند: شاکرترین شما نسبت به خدا، شاکرترین شما نسبت به مردم است. امام علیه السلام، درس بسیار خوبی به ما داده‌اند، تا ما یاد بگیریم که شکر واسطه‌های نعمت، شکر خدا، و کوتاهی کردن از آن، کفران نعمت‌های خدا است. اگر از طرف بنده‌ای به ما نعمتی رسید، باید توجه داشته باشیم که او واسطه نعمت است و منعم اصلی خداست، ولی باید به امر خدا، این واسطه را - برای رضای خدا - شکر گزاریم. و خدای عزّوجلّ، شکر واسطه‌های نعمت را از مصادیق شکر خودش دانسته است. و هر قدر کسی آنها را - به عنوان واسطه‌های نعمت الهی - بیشتر شکر کند، در حقیقت شکر خدا را بیشتر کرده است.

اگر بندگان خدا، به اعتبار این که منعم اصلی خداست، از شکر واسطه نعمت کوتاهی کنند، در حقیقت کفران نعمت خدا کرده‌اند. پس برای این که در زمره شاکرین واسطه‌های نعمت قرار گیریم و بتوانیم بدین وسیله شکر خدا را بیشتر و بهتر ادا کنیم، باید واسطه‌های نعمت را بشناسیم. چرا که اولین مرحله شکر نسبت به هر نعمتی، معرفت و

اظهار قلبی نسبت به آن است.

## شکر نعمت والدین

«والدین» از مصادیق واسطه‌های نعمت هستند که خداوند عزوجل در قرآن کریم، ما را نسبت به حقوق ایشان تذکر داده است. به دنبال سفارش حضرت لقمان به فرزندش، در مورد این که به خدا شرک نوزد، خداوند متعال فرموده است:

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ<sup>(۱)</sup>

ما انسان را به پدر و مادرش سفارش کردیم (مخصوصاً به مادرش) که او را با ضعف شدید حمل کرد، در حالی که جدا شدنش (از مادر) دو سال طول کشید. (سفارش کردیم) که: شکر من (خدا) و پدر و مادر را به جای آور، بازگشت (انسانها) به سوی من (خدا) است.

خداوند متعال در این آیه، نسبت به پدر و مادر - و خصوصاً مادر - سفارش کرده است. چرا که مادر برای پرورش فرزند، دچار ضعف و ناتوانی می‌شود. «وَهْنٍ» به معنای سستی و ضعف، و عبارت «وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ» به معنای ضعف روی ضعف است. هر چه از مدت بارداری مادر می‌گذرد و به وقت وضع حمل نزدیک‌تر می‌شود، سستی و ضعفش بیشتر می‌گردد. و کودک بعد از متولد شدن نیز به مادر وابسته است. و جدا شدنش از مادر، دو سال طول می‌کشد تا دوران شیرخوارگی او طی شود.

خداوند متعال بعد از طرح این مطلب می‌فرماید که ما سفارش کردیم: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ». واژه «أَنِ» در اینجا «تفسیریه» و برای تفسیر سفارش الهی و توضیح «وَصَيَّنَّا» است. یعنی سفارش خدا این است که من (خدا) و پدر و مادر را شکر کن. در نتیجه پس از اولین سفارش لقمان که در مورد شکر خدا بود، دوباره مسأله شکر خدا و پدر و مادر - که از ایادی نعمت او هستند - مطرح شده است و در آخر آیه آمده است: «إِلَى الْمَصِيرِ» یعنی به این توصیه‌ها عمل کنید، چرا که بالاخره به سوی من و به

درگاه من محشور خواهید شد و باید جوابگوی من باشید.

در تفسیر این آیه، روایات بسیاری در خصوص نیکی کردن به والدین - خصوصاً مادر - نقل شده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبْرُّ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. (۱)

فردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و پرسید که به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمودند: به مادرت. سپس پرسید: در مرتبه بعد به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت. برای بار سوم پرسید: به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. پرسید: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به پدرت.

پس نیکی کردن به مادر، سه درجه بر نیکی کردن به پدر مقدم است. هر چند که فرزند بیشتر به پدر منسوب می‌شود، ولی حق مادر از این جهت بزرگتر است. امام رضا علیه السلام ذیل همین آیه فرموده‌اند:

وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى (۲)

(خدای عزوجل) امر فرموده که شکر او و پدر و مادر انجام شود. پس کسی که شکر پدر و مادرش را ادا نکند، شکر خدا را به جانیاورده است.

خدای سبحان، شکر ایادی نعمت را شکر خودش قرار داده است. پس کسی که در آن کوتاهی کند، در حقیقت در شکر خدا کوتاهی کرده است.

بدنباک سفارش به پدر و مادر، در آیه بعدی سوره لقمان چنین آمده است که:

وَ صَاحِبِهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا (۳)

و در دنیا با آنها برخورد خوب داشته باش.

خدای متعال امر فرموده که در دنیا با پدر و مادر، مصاحبت به «معروف» داشته باشیم. «معروف» به معنای پسندیده و در مقابل «منکر» است. یعنی وظیفه فرزند، این است که

(۲) تفسیر کنزالذائق / ج ۱۰ / ص ۲۴۷

(۱) تفسیر کنزالذائق / ج ۱۰ / ص ۲۴۵

(۳) سوره لقمان / آیه ۱۵

نسبت به پدر و مادر خود خوش رفتاری کند و به گونه‌ای عمل کند که در عرف انسانهای فهمیده و عاقل، بدرفتاری محسوب نشود. البته اگر آنها خواستند فرزند خود را به گناه و معصیت خدا وادار کنند، نباید آنها را اطاعت کند.

### لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ<sup>(۱)</sup>

در مورد کاری که معصیت خداست، نباید از هیچ مخلوقی اطاعت کرد.

ولی همین عدم اطاعت را هم باید به صورت مؤدبانه و با برخورد خوب نشان دهد. همان طور که قبلاً بیان شد، خداوند مهربان، خود شاکر بنده‌ای است که در انجام وظیفه شکرش کوتاهی نکرده باشد. پس اگر فرزندی قدردان زحمات پدر و مادر خود بود، بهتر است که آنها نیز کار خوب فرزند خود را شکر کرده و بی تفاوت نباشند.

## بخش دوم:

### شُکر نعمت امام عصر علیه السلام

فصل اوّل : نعمت بودن امام عصر علیه السلام

الف - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تکوینی

ب - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی

فصل دوّم : شُکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام

فصل سوّم : شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام

فصل چهارم : شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

## فصل اول

### نعمت بودن امام عصر علیه السلام

#### امام علیه السلام نعمت مورد سؤال خداوند

از آن جا که شکر نعمت‌های الهی به حکم عقل و تأیید نقل واجب است، هر انسان عاقلی خود را موظف به ادای شکر در مقابل ولی نعمت اصلی خویش یعنی خدای متعال می‌داند. برای این که انسان بتواند در وادی شکر پروردگار قدم گذارد، در درجه اول باید نعمت شناس باشد، یعنی بداند خداوند چه نعمت‌هایی را بر بندگانش ارزانی داشته است و از «نعمت» بودن آنها غافل نباشد. البته نعمت‌های الهی، سراسر وجود مخلوقات را فرا گرفته است. ولی خدای متعال، برخی از نعمت‌های خویش را نسبت به برخی دیگر، برتر داشته است و کوتاهی کردن از شکر آنها را به هیچ عنوان جایز نشمرده و تصریح فرموده که از انسان‌ها درباره آن سؤال می‌فرماید.

لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ<sup>(۱)</sup>

در آن روز (قیامت) از نعمت مورد سؤال قرار می‌گیرید.

نعمتی که روز قیامت مورد پرسش پروردگار قرار می‌گیرد، به تصریح مفسران معصوم قرآن، نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این نعمت می‌فرمایند:

مَحْنُ النَّعِيمِ<sup>(۲)</sup>

ما نعمت هستیم.

و نیز امام صادق علیه السلام تصریح فرموده‌اند که:

نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ... وَهِيَ النِّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطُ  
ما اهل بیت علیهم السلام آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و  
این نعمتی است که منقطع نمی‌شود.

و سپس فرمودند:

... وَاللَّهُ سَأَلَهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَهُوَ النَّبِيُّ وَعِثْرَتُهُ <sup>(۱)</sup>  
... و خداوند از حق این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته - یعنی پیامبر و  
عترت ایشان علیهم السلام ] از آنها سؤال می‌کند.

آیا ما به این حقیقت که نعمت امام علیه السلام مورد سؤال قرار می‌گیرد، توجه داریم؟ آیا برای  
این که خدای عزوجل ما را با امام زمان خود علیه السلام آشنا ساخته است، تاکنون سجده شکر به  
جا آورده‌ایم؟ آیا اصلاً ایشان را به عنوان نعمت می‌شناسیم؟  
اگر خدای ناکرده پاسخ ما به این پرسش‌ها منفی باشد، بیم آن می‌رود که مرتکب کفران  
نعمت شده باشیم. و مصداق این آیه گردیم:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا <sup>(۲)</sup>

آیا نمی‌بینی کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده‌اند:

نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَبِنَا يَقُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ <sup>(۳)</sup>

آن نعمتی که خدا بر بندگانش ارزانی داشته ما هستیم. و هر کس روز قیامت سعادت‌مند  
شود، منحصرأً به وسیله ما سعادت‌مند می‌شود.

انسان با کفران این نعمت عظمی - یعنی اهل بیت علیهم السلام - استحقاق عقوبت پیدا می‌کند و  
در قیامت باید پاسخگوی پروردگار خویش باشد. نتیجه این که امام علیه السلام نعمتی است که  
سعادت دنیا و آخرت همه انسان‌ها در گرو شکر نعمت ایشان است. بنابراین باید در  
درجه اول ایشان را به عنوان بزرگترین نعمت خدا شناخته و سپس به مراحل مختلف

(۲) سوره ابراهیم / آیه ۲۸

(۱) تفسیر نورالثقلین / ج ۵ / ص ۶۶۳ / ح ۱۵

(۳) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب ان النعمة التي ذكرها الله عزوجل في كتابه الانمه علیهم السلام / ح ۱۲



شکر این نعمت اهتمام ورزیم و همواره به یاد داشته باشیم که وجود امام علیه السلام در حال غیبت یا ظهور، نعمتی است که مورد پرسش واقع می شود.

اینک به تبیین نعمت وجودی امام علیه السلام از « جهت تکوینی » و « جهت تشریحی » می پردازیم:

## الف - نعمت بودنِ امام علیه السلام از جهت تکوینی امام غائب، نعمت باطنی

« اصل وجود امام علیه السلام » نعمتی است که منقطع نمی شود. پروردگار مهربان، « همواره » این نعمت را بدون هیچ گونه استحقاقی به آفریدگانش عطا فرموده و می فرماید. البته این نعمت، گاهی به صورت آشکار و گاه پنهان نصیب بندگان می شود، ولی آشکار یا پنهان بودن آن، در نعمت بودنش اثری ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم به این مطلب توجه داده است:

أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً<sup>(۱)</sup>

خدا نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل کرد.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه، نعمت ظاهر و باطن را چنین معرفی فرموده اند:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالبَّاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ<sup>(۲)</sup>

نعمت آشکار، امام آشکار است. و نعمت باطن، امام غائب است.

از آنجا که امام ظاهر در بین مردم شناخته شده است، مردم از طرق مختلف می توانند به ایشان رجوع کرده و از وجودشان بهره مند شوند. ولی چون مردم، شخص امام غائب و نشانی حضرتش را نمی شناسند، بنابراین از جنبه های بسیاری، از این نعمت الهی محروم مانده اند. البته غیبت امام و زندگی ایشان در خفا، از بعضی جهات، سلب نعمت از مردم است، اما نفس وجود امام علیه السلام از بسیاری جهات، نعمت است و این جهات، موکول به شناخته شدن ایشان نیست. خداوند متعال بر همه خلایق منت گذاشته و در هر زمانی امامی قرار داده که آثار وجودی این امام - چه ظاهر باشد و چه نعمت ظهور او از مردم

سلب شده باشد - مورد استفاده همگان قرار می‌گیرد، و همه مخلوقات - اعم از مؤمن و کافر و مستضعف و ... - از آن بهره‌مند می‌گردند. از این رو مناسب است که به بررسی برخی جنبه‌های مشترک نعمت وجود امام ظاهر و غائب پردازیم، تا به نعمت بودن امام خویش پی برده و قلباً پذیرای ایشان گردیم، باشد که سرچشمه‌های شکر، از قلب بر زبان و جوارح مانیز جاری گردد.

### فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین

خداوند متعال، نظام دنیا را به گونه‌ای قرار داده است که بدون وجود امام علیه السلام امکان زندگی روی زمین وجود ندارد، چرا که زمین به برکت امام علیه السلام قرار و آرامش پیدا کرده است. شواهد نقلی این مطلب بسیار است. به عنوان نمونه در اصول کافی - که از مهمترین و معتبرترین کتب روائی شیعه است - بابی تحت عنوان « **انّ الائمة هم اركان الارض** » وجود دارد.

« اركان » جمع « ركن » است و به چیزهایی گفته می‌شود که باعث قوام و استواری باشند. ائمه علیهم السلام اركان زمین هستند، یعنی زمین به وجود ایشان استوار و قائم است. در این باب، سه روایت نقل شده که همگی صراحت در رکن بودن ائمه علیهم السلام دارد. در روایت اول و سوم از قول امام باقر و امام صادق علیهم السلام آمده است که:

... **جَعَلَهُمُ اللهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا...** <sup>(۱)</sup>

خدا ایشان را اركان زمین قرار داده تا اهله را به اضطراب و تزلزل در نیاورد.

و در روایت دوم امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

**جَعَلَهُمُ اللهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ**

خدا ایشان را اركان زمین قرار داده است، تا این که آنها را به تزلزل و اضطراب نیندازد.

« مادّ - یمیدُ » به معنای نوسان و لرزش درآوردن است و به حرکاتی اطلاق می‌شود که هنگام زلزله ایجاد می‌گردد. در زمان زلزله، زمین قابل سکونت نیست، یعنی اهله

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ان الائمة هم اركان الارض / ح ۱

نمی توانند روی آن آرامش پیدا کنند، و دیگر، زمین نمی تواند مسکن (محل سکونت) باشد. پس اگر امام نباشد، زمین قرار و آرامش نخواهد داشت. و خداوند به وسیله اهل بیت علیهم السلام زمین را مستقر ساخته، تا در آن آرامش برقرار شود. ارزش این نعمت - که همان امکان سکونت است - در شرایط زلزله آشکار می گردد. وقتی که لحظاتی در منطقه ای زلزله می آید، زندگی همه ساکنان آن مختل می شود. این که هم اکنون زمین مثل گهواره زیر پای ما قرار گرفته است، به برکت وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه می باشد، و گرنه زمین مسکونی نمی شد. به عبارتی، باقی ماندن در دنیا، متوقف بر وجود امام علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام وضعیّت دنیا را بدون وجود حجّت چنین ترسیم می نمایند:

لَوْ بَقِيَتِ الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمَامٍ لَسَاخَتْ<sup>(۱)</sup>

اگر زمین بدون امام بماند فرو می ریزد.

«ساخ» یعنی «غاص» که از «غوص» می آید. وقتی چیزی در آب فرو می رود، به آن «غوص» گفته می شود (غواص، از همین خانواده است). اگر زمین فرو برود نمی تواند موجودات را روی خودش نگه دارد، یعنی از ارتفاع و بهره برداری به عنوان زمین و محل سکونت خارج می گردد. پس این یک واقعیت است که بقاء زمین به وجود امام علیه السلام است. البته باید بدانیم که نه تنها زمین، بلکه آسمان هم به برکت امام علیه السلام نگه داشته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی که یکایک امامان را به جابر معرفی فرمودند، تصریح کرده اند که:

بِهِمْ يُمَسِّكُ اللهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا<sup>(۲)</sup>

خدا به وسیله ایشان، آسمان را از این که بدون اجازه او بر زمین افتد، نگاه می دارد. و به وسیله ایشان، زمین را حفظ می کند که اهل خود را به تزلزل در نیاورد.

افتادن آسمان بر زمین، نشانه به هم خوردن نظام آفرینش است. خدای عزوجل به

(۱) کافی / کتاب الحجّة / باب ان الارض لاتخلو من حجة / ح ۱۰

(۲) بحار الانوار / ج ۲۷ / ص ۱۲۰

برکت وجود اهل بیت علیهم السلام آسمان را مانند سقفی بر سر ما نگاه داشته و فاصله مناسبی میان آن با زمین قرار داده است. و این که نظام دنیا با حساب دقیق خود اداره می‌گردد، به برکت « نعمت وجود امام » است.

علاوه بر این که نظام آسمان و زمین به برکت امام باقی است، بقیه اموری که برای « حیات » انسان ضرورت دارد نیز متوقف بر وجود امام علیهم السلام است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأَيَّنَعَتِ الشِّمَارُ وَجَرَّتِ الْأَنْهَارُ، وَبِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ...<sup>(۱)</sup>

به سبب ما است که درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها به ثمر می‌رسند و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران از آسمان می‌بارد، و به سبب ما گیاهان و سبزیجات زمین می‌رویند.

همه نعمت‌هایی که در اختیار انسان قرار گرفته به برکت امام علیهم السلام است. اگر میوه‌ها و درختان و رودها و نباتات و... را حذف کنیم، حیاتی باقی نخواهد ماند. این حدیث نعمت‌هایی را بیان می‌کند که سبب زنده ماندن موجودات می‌شود. چرا که اگر بارانی از آسمان نبارد و آب نباشد و گیاهی نروید، هیچ حیوان و انسانی زنده نمی‌ماند.

بنابراین بهره بردن از هر یک از نعمت‌های الهی، موکول به نعمت وجود امام علیهم السلام است. و به واسطه وجود مقدس ایشان، همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات و انسان‌ها - می‌توانند زنده و باقی بمانند.

این نوع انتفاع موجودات از امام علیهم السلام فرع بر شناخته شدن ایشان نیست. افراد، چه امام را بشناسند و چه نشناسند، چه تسلیم ایشان بشوند و یا هیچ اعتقادی به ایشان نداشته باشند، در هر حال به « برکت وجود امام » روی زمین سکونت داشته و از نعمت‌های مختلف آن بهره‌مند می‌گردند.

البته باید توجه داشته باشیم که این وساطت ائمه علیهم السلام خواستِ تکوینی خداست. و خواستِ غیر او هیچ مداخلیتی در این نحوه اداره جهان ندارد. اگر خدا می‌خواست،

می توانست طریقی دیگر در آفرینش مقرر فرماید. ولی از ابتدای آفرینش، اراده خدا به این تعلق گرفته که در همه نعمت های الهی، اهل بیت علیهم السلام و ساطت داشته باشند. بدین ترتیب هر انسان عاقلی بر خود واجب می داند که شکر این واسطه های نعمت را به جای آورد و کوتاهی در این امر را جایز نمی شمارد. ناگفته نماند که وساطت ائمه علیهم السلام در رسیدن نعمت های خدای سبحان به انسان، به صورتی نیست که مشهود و محسوس همگان باشد، بلکه اصولاً یک امر غیبی و خارج از حیطة حواس آدمی است. بنابراین تنها راه اثبات آن، دلایل نقلی (آیات و روایات) است. مگر آن که استثناءً برای بعضی به طور غیر عادی مشهود شود که نتیجه لطف و عنایت خاص الهی به ایشان است.

### زمین و همه محصولات آن ملک امام علیه السلام است

رکن بودن امام علیه السلام نسبت به زمین را دانستیم. و روشن شد که نفس وجود امام علیه السلام دارای مجموعه ای از فواید تکوینی است، چه این حقیقت برای کسانی روشن و مورد قبول باشد و چه آن را قبول نداشته باشند و یا این که اصلاً چنین چیزی را ندانند. این علم یا جهل و عقیده داشتن یا نداشتن هیچ اثری در واقعیت امر ندارد. برای این که سر این مطلب را بدانیم، باید به این حقیقت توجه کنیم که اصولاً خدای متعال زمین را برای ایشان خلق نموده است و آنها مالک واقعی زمین و ثمرات آن هستند. در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان «ان الارض کلها للامام (علیه السلام)» آمده است. و روایات این باب بیان می کنند که خداوند زمین را ملک امامان علیهم السلام قرار داده و آنها را در نحوه استفاده از زمین آزاد گذاشته است. در این قسمت به ذکر چند نمونه از روایات این باب اکتفا می نمایم<sup>(۱)</sup>:

عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - « إِنَّ  
الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »<sup>(۲)</sup>. أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي  
الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ، وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ، وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا<sup>(۳)</sup>

(۱) این باب شامل ۸ روایت است.

(۲) سوره اعراف / آیه ۱۲۸.

(۳) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب ان الارض کلها للامام / ح ۱

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتیم: «زمین از آن خداست که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌بخشد و عاقبت از آن متقین است.» (امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته‌اند: من و اهل بیتم کسانی هستیم که خدا زمین را به صورت ارث به آنها واگذار نموده است، و ما پرهیزکاران هستیم، و همه زمین از آن ماست. خدای متعال، زمین را با تمام آنچه در آن هست یا از آن به دست می‌آید، به امام علیه السلام بخشیده است. پس باید به راستی قبول داشته باشیم که همه نعمت‌های زمین، ملک امام است. و ایشان می‌توانند برای استفاده دیگران شروطی قرار دهند، و تصرف در ملک ایشان بدون رضایت مالک، مسلماً حرام خواهد بود. از طرف دیگر، ائمه علیهم السلام مُجاز هستند که از ملک خود به هر کس که می‌خواهند ببخشند.

در حدیث چنین آمده که فردی بنام «مِشَمَع» مالی را در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام آورد. و امام علیه السلام آن را نپذیرفته و برگرداندند. راوی حدیث می‌گوید: از «مِشَمَع» پرسیدم چرا حضرت مالی را که برای ایشان بردی، به خودت برگرداندند؟ جواب داد: من وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، عرض کردم: «آقا این پولهایی که خدمت شما آورده‌ام مربوط به امور غواصی بحرین است که به من واگذار شده است. و در غواصی خود، چهارصد هزار درهم پیدا کرده‌ام. خمس آن، هشتاد هزار درهم می‌شود که آن را خدمتتان آورده‌ام. و نخواستم در این حق شما که خداوند تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده است تصرف کنم. حضرت جواب فرمودند:

أَوْ مَالَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟! /

آیا حق ما از زمین و محصولات آن فقط در حد یک پنجم است؟

یا ابا سَیَّارَ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا. فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا. /

ای ابا سَیَّار! همه زمین از آن ماست. پس هر چه خدا از آن بیرون می‌آورد نیز از آن ماست.

مِشَمَع (که تازه متوجه این واقعیت شده و شیعه متعبدی نیز بوده است) عرض کرد:

پس من همه مال را خدمت شما بیاورم؟ امام علیه السلام فرمودند:

قَدْ طَيَّبْنَا لَكَ وَأَخْلَلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ

ما آن را برای تو پاک و حلال قرار دادیم پس مال خود را بردار و ببر.

در ادامه، حضرت توضیح فرمودند که:

كُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهَم فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا... وَأَمَّا مَا  
كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ، حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا  
فَيَأْخُذُ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجُهُمْ صَغَرَةً<sup>(۱)</sup>

هر چه از زمین در اختیار شیعیان ماست، برایشان حلال است تا روزی که امام عصر علیه السلام قیام کند... ولی زمین هایی که در دست غیر شیعه است، استفاده ای که از آن می کنند حرام است، تا زمانی که قائم ما قیام کند. پس ایشان زمین را از دستشان می گیرد و آنها را با خواری بیرون می کند.

به صورت ظاهر، همه انسانها اعم از شیعه و غیر شیعه، به طور مساوی می توانند از ملک امام علیه السلام استفاده کنند، ولی تصرّف در ملک ایشان بدون رضایت شان حرام است. البته رضایت ایشان عین رضایت پروردگار است. یعنی در حقیقت رضای خدا در این است که فقط اهل ولایت، حق استفاده مشروع از زمین و محصولات آن را دارند و خواست اهل بیت علیهم السلام حکایت از خواست خدای متعال می کند.

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>(۲)</sup>

چیزی نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد.

از امام هادی علیه السلام ذیل این آیه شریفه نقل شده:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ. فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاؤُوا. وَ هُوَ قَوْلُ  
اللَّهِ: « وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ »<sup>(۳)</sup>

خداوند دل های « ائمه » علیهم السلام را محل ورود اراده خود ساخته است که اگر خدا چیزی را بخواهد آنها هم همان را می خواهند. و این گفته خداوند است که: « و شما جز آنچه خدا می خواهد، نمی خواهید. »

پس هر چه امام علیه السلام می خواهد، در حقیقت همان چیزی است که خدا خواسته است.

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ان الارض كلها للامام علیه السلام / ح ۳

(۳) بحار الانوار / ج ۲۴ / ص ۳۰۵ / ح ۴

(۲) سوره دهر / آیه ۳۰

ائمه علیهم السلام هوی و هوس ندارند که مطابق آن اعلام رضایت یا عدم رضایت کنند. بلکه رضایت ایشان همان رضایت خداست. و اگر امام علیه السلام از امری خشنود باشد، خداوند هم از آن خشنود است. و اگر ناخشنود باشد، خداوند هم از آن ناخشنود است. در حقیقت رضا و سَخَط پروردگار را از طریق رضا و سَخَط اهل بیت علیهم السلام باید فهمید<sup>(۱)</sup>.

### همه دنیا برای امام علیه السلام خلق شده است

خداوند متعال، نه تنها زمین، بلکه همه دنیا را برای امام علیه السلام آفریده است. امام علیه السلام فرمود:

الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا. فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبِرَّ إِخْوَانَهُ. فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ<sup>(۲)</sup>

دنیا و هر آنچه در آن است، متعلق به خدا و رسولش و ما اهل بیت است. پس هر که چیزی از مال دنیا به دست آورد، باید تقوای خدا پیشه سازد و حق خدای تبارک و تعالی را ادا سازد و با برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزار خواهیم بود.

بنابراین حوزه مالکیت امام علیه السلام به زمین محدود نمی‌گردد، بلکه خارج از زمین هم هر چه در دنیا وجود دارد، متعلق به ایشان است. برای نمونه خورشید - به عنوان منبع انرژی - متعلق به امام علیه السلام است. و هر که از این انرژی استفاده می‌نماید، حداقل باید صاحب آن را بشناسد و خود را مدیون او بداند. در شب اگر به برکت نور مهتاب، راه خود را می‌یابیم و از دیگر خواص ماه بهره‌مند می‌شویم، باید به صاحب آن توجه کنیم، و رضایت او را مدنظر داشته باشیم.

در روایت ذکر شده، معصوم علیه السلام شرط رضایت خود در استفاده از نعمت‌های دنیا را،

(۱) پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرموده‌اند: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا (فضائل الخمسة، ج ۳ / ص ۱۸۹ / به نقل از منابع اهل سنت). به درستی که خداوند، با غضب فاطمه علیها السلام غضبناک شده و با رضایت او راضی می‌گردد.

(۲) اصول کافی، کتاب الحجّه، باب ان الارض كلها للامام علیه السلام، ج ۲



رعایت حقوق خدا و مؤمنان و دوری از گناه (تقوی) شمرده‌اند. و در حقیقت فرموده‌اند که با این سه شرط می‌توانید در ملک ما تصرف کنید، و در غیر این صورت ما از شما بیزار خواهیم بود.

### امام علیه السلام مالک آخرت هم هستند

سلطنت امام علیه السلام محدود به دنیا نیست. بلکه خدای تبارک و تعالی آخرت را هم برای ایشان خلق نموده است. همان طور که صاحب اختیار همه دنیا می‌باشند، اختیار کامل در عطای اخروی نیز به ایشان داده شده است. در حقیقت، ثواب و عقاب اخروی، مطابق خواست امام علیه السلام بین مؤمنان و کافران تقسیم می‌شود. ایشان از طرف خدا مجاز است که از هر که بخواهد در نجات از عذاب دستگیری کند یا این که فردی را به حال خودش رها سازد و یا ارتقاء درجه و مقام به او بدهد.

به هر حال، تقسیم فضل و رحمت الهی به دست ایشان سپرده شده است، ولی البته کاری که ظلم و مخالف عدل باشد، از ایشان هرگز سر نمی‌زند.

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم « آیا امام نباید زکات بدهد؟ » فرمود:

أَحَلَّتْ يَا أبا مُحَمَّدٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ  
وَيَدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ<sup>(۱)</sup>

سخن مُحال گفتمی. آیا نمی‌دانی دنیا و آخرت از آن امام است، هر جا بخواهد آنها را قرار می‌دهد و به هر کس بخواهد واگذار می‌کند، از طرف خدا چنین حقی به ایشان داده شده است؟!

خدای متعال، دنیا و آخرت را به اهل بیت علیهم السلام بخشیده است. و ایشان به هر کس که بخواهند، به هر اندازه که صلاح بدانند، می‌توانند عطا کنند. و خداوند، اعمال هر اراده‌ای را از ایشان در امور دنیا و آخرت، مُجاز شمرده است. و آنها از طرف خدا مجاز هستند که بهشت و جهنم را بین افراد تقسیم کنند.

البته چون این بزرگواران، بندگان مخصوص و تربیت شدگان خاص الهی هستند،

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ان الارض کلّها للإمام علیه السلام / ح ۴

خواست ایشان عین خواست خدا بوده و از روی هوی و هوس شخصی نیست. بنابراین معیارهایی که برای تقسیم ثواب و عقاب الهی دارند، یا این که در چه موردی با عدل و در چه موردی با فضل رفتار کنند، دقیقاً مبین معیارهای الهی در این موارد است. به تعبیر دقیق‌تر، اصولاً ارادهٔ ثواب یا عقاب خدا و عدل یا فضل او، در هر موردی، از خواست و عمل اهل بیت علیهم‌السلام معلوم و مشخص می‌گردد، چون ارادهٔ ایشان جدا از ارادهٔ خدا نیست. با این ترتیب، تقسیم کردن بهشت و جهنم به وسیلهٔ امام علیه‌السلام همان تقسیم خداست، نه چیزی غیر از آن. به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند:

... أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَى حَدِّ قَسْمِي <sup>(۱)</sup>

... من از طرف خدا قسمت کنندهٔ بین بهشت و دوزخ هستم، به طوری که هیچ کس داخل آنها نمی‌شود، مگر به صورتی که من قسمت کرده‌ام.

پس امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام، «قسیم الجنة والنار» از طرف خدای عزوجل هستند. این مطلب را اهل سنت هم دربارهٔ حضرت مولی الموحدين علیه‌السلام نقل کرده‌اند <sup>(۲)</sup>. این شأن بر مبنای حقایق نورانی شیعه، اختصاص به امیرمؤمنان علیه‌السلام ندارد، بلکه سایر ائمه علیهم‌السلام هم دارای این اختیار هستند. در اینجا قسمت کننده، خود امام علیه‌السلام است. و چیزی را که ملک خودشان است، با اجازه‌ای که خدا به ایشان داده قسمت می‌کنند و چون با اذن و خواست خدا این کار را انجام می‌دهند، در حقیقت «قسیم الله» یعنی قسمت کننده از طرف خدا هستند، یعنی قسمت کردن آنها، در واقع قسمت کردن خداست. و کار ایشان حقیقتاً کار خداست.

## وساطت امام علیه‌السلام در انعام خدا به خلق

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ان الائمه هم ارکان الارض / ح ۳

(۲) در کتاب شریف «فضائل الخمسه من الصحاح الستة» مرحوم فیروزآبادی بابی را به همین عنوان اختصاص داده‌اند که در آن احادیثی از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده‌اند. دو حدیث آن عبارتند از:

(۱) قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : يا علي أنت قسيم الجنة والنار يوم القيامة «ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنم در روز قیامت هستی».

(۲) قال له (علی علیه‌السلام): انت قسيم الجنة والنار في يوم القيامة تقول للنار: هذا لي و هذا لك «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: تو در روز قیامت، قسمت کننده بهشت و جهنم هستی، به آتش می‌گویی: این از آن من و آن یکی از آن توست (فضائل الخمسه / ج ۳ / ص ۱۳۲ به نقل از الصواعق المحرقة لابن حجر ص ۷۵)».

از مجموع آنچه در این فصل بیان شد، این نتیجه بسیار مهم به دست می آید که همه نعمت‌های دنیوی و اخروی به برکت امام علیه السلام و از صدقه سر ایشان به دیگر مخلوقات خدا می‌رسد، همه این نعمت‌ها در اصل، متعلق به امام علیه السلام است، و به لطف و عنایت ایشان دیگران حق استفاده از آنها را پیدا می‌کنند. لذا می‌توانیم تعبیر « واسطه » و « وساطت » را در حق امام علیه السلام به کار بریم و بگوئیم « ایشان واسطه همه نعمت‌های الهی بر ما هستند و یا این که همه نعمت‌های خدا به وساطت ایشان به ما می‌رسد ». و چون اهل بیت علیهم السلام ایادی (واسطه‌های) پروردگار در انعام او به خلق هستند، مناسب است معرفت خود را نسبت به وساطت ایشان در نعمت‌های الهی عمیق‌تر کنیم.

امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمودند:

يا داودُ لَوْلَا اسْمِي وَ رُوحِي مَا اطَّرَدَتِ الانهَارُ وَلَا اَيْتَعَتِ الثَّيَارُ وَلَا اخْضَرَّتِ  
الاشجارُ<sup>(۱)</sup>

ای داود! اگر نام و روح من نبود، رودها به هم پیوسته (جاری) نبودند و میوه‌ها به ثمر نمی‌نشستند و درختان سبز نمی‌شدند.

آنچه امام صادق علیه السلام بر شمرده‌اند، نعمت‌هایی هستند که حیات دنیوی ما را رقم می‌زنند و اگر اینها را حذف کنیم موجودات نمی‌توانند زنده بمانند. علاوه بر نعمت حیات که برای موجودات زنده نعمت جانشین ناپذیری است، اصولاً نظم موجود در آسمان و زمین، و از این بالاتر نعمت‌های روحی و معنوی که از نعمت‌های مادی مهم‌تر است همه به وساطت امام علیه السلام به عالم می‌رسد. در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه علیهم السلام چنین می‌خوانیم:

بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ  
يُنْفُسُ الهمَّ وَيَكْشِفُ الضَّرَّ، بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللهُ مِنَ الذُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ  
الْكُرُوبِ وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرُفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنَ النَّارِ<sup>(۲)</sup>

خدا فقط به سبب شما باران نازل می‌کند<sup>(۳)</sup>، به سبب شماست که خدا آسمان را نگاه

(۱) بحار الانوار / ج ۴۷ / ص ۱۰۰ / ح ۱۲۰ (۲) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۱

(۳) تقدیم « بکم » بر افعالی مانند يُنَزَّلُ، يُمَسِّكُ، يُنْفُسُ، يَكْشِفُ، أَخْرَجْنَا و ... ، انحصار را می‌رساند، یعنی به سبب شما - و

می دارد که روی زمین نیفتد (نظم موجود بین آنها حفظ شود)، به واسطه شماسست که خدا ناراحتی‌ها را رفع می‌کند و گرفتاری‌ها را تنها به وسیله شما از بین می‌برد. خدا فقط به سبب شما ما را از خواری و پستی بیرون آورده و گرفتاری‌هایی را که در آن فرو رفته‌ایم، برطرف نموده است و (خدا فقط به واسطه شما) ما را از سقوط در وادی هلاکت و آتش (عذاب خویش) نجات داده است.

وساطت اهل بیت علیهم‌السلام در نعمت‌هایی مانند نزول باران و قرار گرفتن آسمان بر فراز زمین و ... جنبه مادی دارد. ولی باید بدانیم که اهل بیت علیهم‌السلام در نعمت‌های معنوی و روحی نیز واسطه هستند، چرا که خدای عزوجل به سبب ایشان آرامش برقرار می‌کند. ثبات و تعادل روحی انسان، و نداشتن ناراحتی و گرفتاری، تنها و تنها به برکت ائمه علیهم‌السلام است. و هرگاه در ورطه گرفتاری‌ها فرو رویم، منحصرأً به سبب ایشان گشایش ایجاد می‌گردد و در نهایت، فقط با دستگیری معنوی ایشان، انسان می‌تواند به سعادت اخروی دست یافته و از آتش جهنم نجات یابد.

حسین بن روح نوبختی، نایب سوم امام زمان علیه‌السلام در دوران غیبت صغری، از قول امام زمان علیه‌السلام در ضمن زیارتی که برای ماه رجب تعلیم فرمودند، نقل کرده است که:

فَبِكُمْ يُجْبَرُ الْمَهِيضُ وَيُشْفَى الْمَرِيضُ وَ عِنْدَكُمْ مَا تَزِدُّهُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ<sup>(۱)</sup>

شکستگی‌ها فقط به واسطه شما التیام پیدا می‌کند، و بیماران صرفاً به وسیله شما بهبودی می‌یابند. و کم و زیاد شدن آنچه از رجم مادران خارج می‌شود، نزد شماست.

« جَبْر » به معنای جوش خوردن و ترمیم یافتن است و در مقابل، « کَسْر » به معنای شکستگی است. به ترمیم و جوش خوردن استخوان شکسته شده، « جَبْر کَسْر » می‌گویند. و معمولاً در شکستگی‌ها تعبیر « يُجْبَر » به کار می‌برند. بنابراین هر نوع شکستگی که در جسم و یا روح و قلب کسی به وجود آید، به واسطه امام علیه‌السلام جبران می‌شود. التیام همه زخمها به دست ایشان است و اگر مریضی شفا پیدا می‌کند به برکت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. هم چنین در روایت تصریح فرموده‌اند که اگر ارحام زیاد و کم

فقط به سبب شما، نه غیر شما - خداوند متعال چنین می‌کند.

(۱) بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۵

می‌زایند، یعنی اگر کسی کم می‌زاید و دیگری فرزند بیشتری به دنیا می‌آورد و نیز کامل یا ناقص بدنیا آوردن جنین، همه اینها به وساطت ائمه علیهم السلام است. بنابراین نعمت اعطای فرزند یا فرزندان سالم از برکت وجود امام علیه السلام است. نتیجه این که بهره بردن از همه نعمت‌ها و دفع همه نعمت‌ها به واسطه امام علیه السلام صورت می‌پذیرد. و خداوند متعال، نعمت‌های دنیوی و اخروی را تنها از طریق ایشان به مخلوقات ارزانی می‌دارد.

### توضیحی در معنای وساطت فیض

اگر بخواهیم توضیحی درباره نحوه وساطت فیض ائمه علیهم السلام بدهیم، باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که این مطلب فراتر از قلمرو کشف عقلانی است و در واقع عقل، نفیاً و اثباتاً در این موضوع حکمی ندارد. بنابراین اگر چیزی بتوان گفت، صرفاً بر مبنای ادله نقلی - اعم از قرآن و احادیث - است. لذا اصل وساطت ائمه علیهم السلام در نعمت‌های الهی را به وسیله دلایل نقلی اثبات می‌شود و درباره چگونگی آن هم باید ببینیم آیا در قرآن و روایات توضیحی آمده است یا خیر. اگر مطلب روشنی در این زمینه یافت شود می‌توان در این باره سخن گفت. و گرنه بهتر است سکوت کرده و علم آن را به اهلش - که ائمه علیهم السلام هستند - واگذار کنیم.

وقتی با این توجه به دلایل نقلی رجوع کنیم، به بیانات مختلفی از ائمه علیهم السلام در نحوه وساطت فیض ایشان بر می‌خوریم که «ارائه یک معنای مشخص» را به صورت قطعی و نهایی در این مسأله برای ما مشکل می‌سازد. اینک به تبیین یکی از این فرمایشات و توضیح ادله آن اکتفا می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.

حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که وساطت ملک الموت و ایادی ایشان را در قبض روح زندگان مطرح فرموده‌اند. مقدمه حدیث چنین است: فردی بی‌دین خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید و به ایشان عرض می‌کند: اگر در قرآن تناقض نبود، من دین شما را می‌پذیرفتم! حضرت فرمودند: تناقض قرآن در چیست؟ او آیاتی از قرآن را که به نظرش متناقض آمده بیان می‌کند، و می‌گوید:

(۱) ما در اینجا قصد طرح و بررسی همه احادیث مربوط به این بحث را نداریم. سطح این کار بالاتر از حد این کتاب است.

در قرآن، یک جا آمده است:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ<sup>(۱)</sup>

یعنی: بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است، شمارا قبض روح می‌کند.

و در جای دیگر چنین است:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا<sup>(۲)</sup>

خداوند جانها را هنگام مرگشان قبض می‌کند.

و در جای دیگر:

الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ<sup>(۳)</sup>

کسانی که فرشتگان، آنها را در حال پاکی، قبض روح می‌کنند.

و شبیه این آیات که خداوند متعال، در جایی گرفتن جانها را به خودش نسبت داده و در جاهای دیگر کار فرشتگان دانسته است، اینها با یکدیگر تعارض و تناقض دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ می‌فرماید:

«خداوند قبض روح را بدون واسطه انجام نمی‌دهد، بلکه این کار را توسط فرستادگان و فرشتگانش انجام می‌دهد.»

حضرت، سپس به یک قاعده کلی اشاره فرموده‌اند که:

فِعْلٌ رُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

کار فرستادگان و فرشتگان خدا در حقیقت، کار خود اوست، چون آنها به فرمان او کار می‌کنند.

این یک قاعده کلی است و ضابطه آن هم مشخص است. اگر کسی به فرمان دیگری، دقیقاً همان چیزی را که او خواسته انجام دهد، کارش به او منسوب است و می‌توان فرمان دهنده را «فاعل حقیقی» آن کار دانست. مثلاً اگر کسی به دستور دیگری مرتکب قتل نفس شود، و دقیقاً مطابق آنچه او دستور داده، این کار را انجام دهد، می‌توان حقیقتاً «امر» به قتل را قاتل دانست. در اینجا خدای متعال نه تنها به فرشتگانش امر می‌کند بلکه

(۲) سوره زمر / آیه ۴۲

(۱) سوره سجده / آیه ۱۱

(۳) سوره نحل / آیه ۳۲

قدرت انجام آن امر را هم به آنها می‌دهد، و آنها این قدرت را صرفاً از خدای تعالی می‌گیرند.

سپس فرمودند:

« خدا از فرشتگان و از انسانها، فرستادگان و سفیرانی - بین خود و آفریدگانش - برگزیده است. و اینها همان کسانی هستند که خدا در وصفشان فرموده است: « خداوند از میان فرشتگان و انسانها فرستادگانی را برمی‌گزیند »<sup>(۱)</sup> پس هر کس که اهل طاعت باشد، فرشتگان رحمت جان او را می‌گیرند. و کسی که اهل گناه باشد، فرشتگان عذاب، جان او را می‌گیرند. فرشته مرگ، یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که آنها دقیقاً به فرمان او عمل می‌کنند. و (به همین دلیل) کار آنها کار خود اوست و هر کاری انجام دهند به او نسبت داده می‌شود. پس کار آنها (اعوان ملک الموت) کار خود ملک الموت است (فِعْلُهُمْ فِعْلُ مَلِكِ الْمَوْتِ). از طرفی کار ملک الموت هم کار خداست (فِعْلُ مَلِكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ). و این هر دو یک علت دارد. و آن این که یاران ملک الموت به فرمان او عمل می‌کنند و او هم به فرمان خدا عمل می‌کند، پس کار آنها کار خدا خواهد بود».

سپس به طور کلی می‌فرمایند:

لِأَنَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ وَيُثِيبُ وَيُعَاقِبُ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَإِنْ فِعْلَ أَمْنَائِهِ فِعْلُهُ كَمَا قَالَ: وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>(۲)</sup>

چون خدا جانها را به واسطه هر کس که بخواهد می‌گیرد، و به وسیله هر کس که بخواهد. می‌بخشد و باز می‌دارد و ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند. و به این علت، کار امین‌های خدا کار خداست، همان طور که (خطاب به امناء خود) فرمود: « و شما نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد».

بدین ترتیب، در مسأله قبض روح، خدای متعال، عملی را که دقیقاً مطابق امر او انجام پذیرد، فعل خود شمرده است. مثل این که اگر کسی را برای انجام کاری بفرستیم و او دقیقاً مطابق نقشه و دستور ما عمل کند، ما هم عمل او را به خود نسبت می‌دهیم. در این

مورد، با این که مستقیماً خود آن را انجام نداده‌ایم، دیگران هم آن را کار ما می‌شمارند. و اگر شایسته مدح یا مذمتی باشد، به ما هم مربوط می‌شود. عمل ملک الموت و ملائکه دیگر نیز همین گونه است. ملائکه فاعل مختار هستند، یعنی از روی اختیار و آزادانه عمل می‌کنند. ولی چون دقیقاً مطابق امر خدا عمل می‌کنند، کار آنها در حقیقت کار خداست، و آنها به منزله دست خدا عمل می‌کنند. به همین ترتیب، بخشش و پاداش یا کیفر دادن نیز می‌تواند به وسیله غیر خدا صورت پذیرد، ولی در عین حال حقیقتاً به خدا منسوب گردد. البته این غیر خدائی که کارش، کار خدا محسوب می‌شود، به دلیل عصمتی که دارد، قطعاً از اماناء الهی است که عملش دقیقاً مطابق خواست پروردگار است. مصداق کامل این ایادی، ائمه علیهم‌السلام هستند که اماناء خدا خوانده شده‌اند. در زیارت ماثور جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام چنین می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا.. أُمَنَاءَ الرَّحْمَنِ <sup>(۱)</sup>

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که معتقد شویم به این که خدای متعال در کلیه انعام‌های خویش از جمله روزی دادن، کار اختیاری ائمه علیهم‌السلام را کار خود بداند و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام «عَلَى يَدٍ» ایشان نعمت‌هایش را بر مخلوقاتش جاری سازد.

امام سجاده علیه‌السلام در روایتی امر «روزی» را این گونه تشریح فرموده‌اند:

يا ابا حمزه! لا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنَّ أَكْرَهَهَا لَكَ. إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَعَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا <sup>(۲)</sup>

ای ابوحمزه! قبل از طلوع آفتاب نخواب، چون من از خوابیدن تو در این وقت کراهت دارم، (زیرا) خدا روزی بندگان را در این وقت تقسیم می‌کند و به واسطه ما آن را جاری می‌سازد.

تعبیر ایشان در اینجا «عَلَى أَيْدِينَا» است. همان تعبیری که حضرت امیر علیه‌السلام درباره قبض روح فرمودند: «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدٍ مَنْ يَشَاءُ». امام سجاده علیه‌السلام در حقیقت مصداق «مَنْ يَشَاءُ» را معین فرموده‌اند. بنابراین نحوه روزی دادن خدا به بندگان، می‌تواند مانند نحوه قبض روح کردن خدا باشد. قبض روح توسط فرشتگان الهی - اما به

(۲) بصائر الدرجات، جزء ۷ / باب ۱۴ / حدیث ۹

(۱) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۸ و مفاتیح الجنان



امر خدا و مطابق خواست او - انجام می شود. و به همین دلیل کار آنها، کار خود خدا محسوب می شود. در مسأله روزی دادن هم ممکن است بگوئیم این کار را ائمه علیهم السلام به عنوان یک عمل اختیاری انجام می دهند، ولی چون به فرمان الهی و دقیقاً مطابق خواست او انجام می دهند، خدای تعالی این کار را به خودش نسبت می دهد. ائمه علیهم السلام به هیچ وجه از/خواست الهی تجاوز نمی کنند و خواست ایشان چیزی جز خواست خدا نیست. بنابراین روزی رساندن می تواند کار امام علیه السلام باشد که ایشان - طبق تقدیر و تقسیم الهی و دقیقاً مطابق مشیت او - این کار را انجام دهند.

در بعضی روایات، کار تقسیم روزی به فرشتگان الهی نسبت داده شده است:

قال الرضا صلوات الله عليه في قول الله عز وجل: « فَاَلْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا » قال:

الملائكة تُقسّم أزواق بني آدم ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس<sup>(۱)</sup>

امام رضا علیه السلام ذیل آیه شریفه « فَاَلْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا »<sup>(۲)</sup> فرمودند: فرشتگان، روزی

انسانها را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می نمایند.

امام سجّاد علیه السلام خطاب به ابو حمزه فرموده اند که خدا به دست ما روزی را در بین الطلوعین تقسیم می کند. و در این روایت آمده است که در این زمان، ملائکه، تقسیم کننده روزی هستند. جمع این دو روایت، مانند بحث « قبض روح » است.

در اینجا می گوئیم که در هر حال خدای سبحان، تقسیم کننده روزی است، و این امر را به دست امناء خود یعنی ائمه علیهم السلام و ملائکه سپرده است. و البته ملائکه هم تحت فرمان اهل بیت علیهم السلام عمل می نمایند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

ما مِنْ مَلَكٍ يُهَيِّطُهُ اللهُ فِي أَمْرٍ مِمَّا يَهَيِّطُ لَهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ

أَنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ<sup>(۳)</sup>

هیچ فرشته ای نیست که خدا او را برای کاری فرو فرستد، مگر این که از امام علیه السلام شروع می کند و آن کار را خدمت امام علیه السلام عرضه می کند. و به طور کلی آمد و شد

(۲) سورة ذاریات / آیه ۴

(۱) بحار الانوار / ج ۸۶ / ص ۱۳۰

(۳) بحار الانوار / ج ۲۶ / ص ۳۵۷ / ح ۲۱

ملائکه از جانب خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب این امر (حجت خدا) است. هرگاه خدای متعال فرشته‌ای را برای هر منظوری مثل اجابت دعا، روزی دادن، و... به زمین می‌فرستد، آن فرشته به فرمان الهی ابتدا خدمت امام علیه السلام می‌رسد. و آنچه را که مأمور به آن شده است خدمت ایشان عرضه می‌دارد. و بعد هم که بخواهد از جانب زمین به سوی پروردگار باز گردد، مجدداً از خدمت امام علیه السلام مرخص می‌شود. از طرفی خدای متعال، همه مخلوقات را مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام قرار داده که فرشتگان هم از این امر مستثنی نیستند. امام حسین علیه السلام فرمود:

وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا وَقَدْ اَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا<sup>(۱)</sup>

قسم به خدا، خدا چیزی را نیافریده، مگر آن که به او امر فرموده تا از ما اطاعت و فرمانبری کند.

بنابراین فرشتگانی که برای انجام کاری به زمین فرو می‌آیند، باید مطیع اوامر امام علیه السلام باشند. از این رو در تقسیم‌روزی بین بندگان، ملائکه الهی باید به فرمان امام علیه السلام عمل کنند. در زیارت امام حسین علیه السلام می‌خوانیم:

اِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ<sup>(۲)</sup>

اراده پروردگار در مقدرات امورش، به سوی شما فرو می‌آید و از خانه‌های شما خارج می‌گردد.

اراده الهی بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام صورت نمی‌پذیرد، بلکه ورود و صدور خواست پروردگار بر ائمه علیهم السلام است. بنابراین وقتی ملائکه می‌خواهند روزی را از طرف خدا قسمت کنند، ابتدا خدمت امام می‌رسند. و چون همه نعمت‌ها متعلق به امام علیه السلام است، ایشان حق دارند که ملک خود را به کسی ببخشند یا از او باز دارند.

ولی بنابر دلائل مستند و فراوان، اراده و خواست امام علیه السلام همان خواست و اراده خداست و رضا و غضب ایشان عین خشنودی و ناخشنودی پروردگار است<sup>(۳)</sup> از این رو، هر جا خدا بخواهد ایشان می‌بخشند. و در حقیقت هر چیزی که ائمه علیهم السلام اعطا کنند

(۲) کامل الزیارات / باب ۷۹ / ح ۲ / ص ۳۶۶

(۱) بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۱۸۳

(۳) وما تشاؤون اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ (دهر - ۳۰)

می توان گفت که خدا آن را بخشیده است، و بازداشتن ایشان نیز در حقیقت بازداشتن خداست.

فرشتگان هم از طرف خدای عزوجل مأمورند که تحت فرمان امام علیه السلام باشند. در هر کاری به خدمت امام علیه السلام برسند، و با اجازه ایشان آنچه را متعلق به امام است، بین خلائق تقسیم کنند. خدا به آنها امر فرموده که مطیع ائمه علیهم السلام باشند و به فرمان ایشان عمل کنند. نتیجه کلی آن بحث این است که امام علیه السلام واسطه فیض الهی در همه نعمت های دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. دقت کنیم که این وساطت، هیچ « ضرورت عقلی » ندارد که ما بخواهیم الزامی برای خدای عزوجل ایجاد کنیم، بلکه خدا خود، چنین خواسته است که همه نعمت ها را به امام ببخشد، تا ایشان آنها را به خواست خودشان (که همان خواست خداست) بین بندگان تقسیم کنند. تأکید می شود که اگر خدا چنین نمی خواست، می توانست نعمت های خود را مستقیماً و بدون وساطت ائمه علیهم السلام به مخلوقات خود ارزانی دارد. ولی حال که به دلالت آیات و روایات، می فهمیم مشیت خدا به این امر تعلق گرفته، باید به ولی نعمت بودن اهل بیت علیهم السلام معتقد باشیم.

ناگفته نماند که لازمه بحث فعلی، قول به « تفویض باطل » که در بعضی از احادیث به آن اشاره شده، نمی باشد. « تفویض در امر خلق و رزق » که قائل به آن مشرک دانسته شده،<sup>(۱)</sup> این است که کسی معتقد شود حجّت های الهی مستقل از مشیت و امر الهی، تدبیر امور تکوینی خلق را بعهدده دارند و به عبارتی خدا کار را به طور کامل به ایشان « واگذار » کرده و آنها به جای خدا عمل می کنند. چنین معنایی کاملاً نادرست و در حقیقت شرک به خدای متعال است و هیچ ربطی به آنچه اثبات شد، ندارد.

### ولی نعمت بودن امام علیه السلام

دانستیم که همه دنیا و آخرت ملک امام است، و همه نعمت های دنیوی و اخروی به « برکت » و « وساطت » ایشان به ما می رسد، و در نعمت های مادی و معنوی طفیل و ریزه خوار سفره ایشان هستیم. در اینجا، به راستی در می یابیم که ایشان « ولی نعمت » ما هستند، همان طور که امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره، اهل بیت علیهم السلام را « اولیاء النعم

« می خوانند <sup>(۱)</sup> ».

« ولی » به معنای « صاحب اختیار و اولی به تصرف » است. « اولیاء النعم » صاحب اختیار همه نعمت‌های ما هستند. اگر نخواهند، در دنیا و آخرت به کسی نعمتی نمی‌دهند. و اگر بخواهند، تفضل نموده و از ملک خود به دیگران عطا می‌فرمایند. و در هر دو حالت، مطابق با رضایت کامل خدای تعالی و عبودیت تام الهی عمل می‌کنند. خداوند متعال، ایشان را به واقع « ولی نعمت » همه مخلوقات قرار داده است و همه نیازهای دنیوی و اخروی مخلوقات به وسیله ایشان برطرف می‌گردد. بدین ترتیب ما به عظمت این نعمت بزرگ یعنی نعمت وجود امام علیه السلام بیشتر پی می‌بریم، و در همه امور - حتی یک عمل ساده آب خوردن هم - خود را مدیون ایشان می‌دانیم، و همان طور که احساس می‌کنیم باید شکرگزار خدا باشیم، به همان گونه خود را مدیون امام علیه السلام دانسته، و می‌فهمیم که باید حق ایشان را هم ادا نمائیم.

### ب - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی تفاوت جنبه تشریحی و تکوینی نعمت امام علیه السلام

وجود مقدس امام علیه السلام از جنبه دیگری هم نعمت است و این جهت از نعمت بودن امام علیه السلام موکول به معرفت و تسلیم نسبت به ایشان است. این نحوه انتفاع از امام علیه السلام به خواست خود افراد بستگی دارد. و هر کس بخواهد از این نعمت استفاده کند، باید در مرحله اول، امام را بشناسد و سپس تسلیم شده و در امور خویش به ایشان رجوع نماید. به عبارتی جنبه تشریحی نعمت بودن امام علیه السلام بدون عمل اختیاری افراد، تحقق نمی‌یابد. در جنبه تکوینی نعمت بودن امام علیه السلام، شخص به هر حال از نعمت آب و هوا و زمین و میوه و... استفاده می‌کند. شناخت یا عدم شناخت ولی نعمت، تأثیری در اصل استفاده او ندارد، هر چند که جایز بودن استفاده به « معرفت داشتن یا نداشتن » او مربوط است. به تعبیر دیگر، حلال یا حرام بودن استفاده از نعمت‌های الهی، به شناخت یا عدم شناخت امام علیه السلام بستگی دارد.

(۱) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۷، مفاتیح الجنان / باب زیارات جامعه

در این قسمت از بحث، می‌خواهیم همین مطلب یعنی «معرفت امام علیه السلام» را از جهت نعمت بودنش بررسی کنیم تا بدانیم شناخت امام علیه السلام و سپس تسلیم به ایشان چه نعمت بزرگی است و چه جایگاهی در مجموعه فرهنگ دینی ما دارد.

نعمت «معرفت امام علیه السلام» همان چیزی است که از آن به «نعمت بودن امام علیه السلام از جنبه تشریحی» تعبیر نموده‌ایم.

برای روشن شدن این امر، باید ابتدا هدف اصلی از انعام خدا به بندگانش را بررسی کنیم، تا سپس ارتباط نعمت «معرفت امام علیه السلام» با این هدف کلی تبیین شود.

### هدف نهایی از انعام خدا به بندگان

در این که خدای متعال، نعمت‌های بی‌شماری به مخلوقات خویش عطا کرده و می‌کند، هیچ جای شک و بحثی نیست. بحث در این است که هدف خدای عزوجل، از اعطای نعمت به بندگانش چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید بدانیم همان هدفی که خداوند در خلقت بندگان قرار داده است، در انعام به ایشان نیز مطرح است. پس هدف از اعطای نعمت به مخلوقات را باید در این آیه شریفه جستجو کنیم:

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>(۱)</sup>

جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای این که مرا بندگی و عبادت کنند.

اگر انسان در مسیر بندگی خدا گام بردارد، به آن هدفی که خدا برایش قرار داده می‌رسد و در غیر این صورت به بیراهه خواهد رفت. نخستین و اساسی‌ترین گام در بندگی خدا، معرفت اوست. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ<sup>(۲)</sup>

برای این که بتوانیم عبادت خدا را به جای آوریم، در درجه اول باید او را شناخته و تسلیمش شویم. بنابراین بندگی خدا با معرفت الله شروع می‌شود. برای ادامه حرکت در این مسیر هم باید از معرفت خدا کمک بگیریم. و در نهایت اگر حرکت مادر مسیر بندگی پروردگار موفقیت‌آمیز باشد، امید آن می‌رود که خدای عزوجل، ما را به درجه بالاتری از

معرفت خود برساند.

همه اعمال عبادی - همانند نماز و روزه - کالبدهایی هستند که روح موجود در آنها، چیزی جز معرفت انسان به خدای خودش نیست. اساس و جان همه عبادات، معرفه الله است. هر عبادتی با این معرفت آغاز شده و با همین معرفت ادامه یافته و نهایتاً به معرفت بالاتری از پروردگار ختم می شود. عبادت بدون معرفت خدا یک کالبد بدون جان است که ارزش و اعتباری ندارد. پس اگر بخواهیم مسیر بندگی خدا را بدون شناخت خدا طی کنیم در حقیقت به بیراهه رفته ایم. معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات است<sup>(۱)</sup>.

وقتی می توان به عملی اطلاق عبادت کرد که اعتقاد و نیت فاعل آن، معرفت خدا باشد و عبادت بودن عمل به همین اعتقاد و نیت شخص بستگی دارد. پس بندگی خدا - یعنی هدف از خلقت خدا - تنها با معرفت او محقق می شود. و از طرفی، خلقت، در حقیقت همان انعام های پروردگار به مخلوقات است.

بنابراین هدف خدا از نعمت هایی که در اختیار بندگان قرار داده، این است که به وسیله آنها معرفت بیشتری نسبت به مُنعم خویش پیدا کنند.

خداوند همه نعمت های مادی و دنیوی را عطا کرده است تا بندگان، مُنعم خویش را بشناسند و معرفتشان نسبت به او بالا رود، و بهتر و کامل تر او را بندگی کنند. به عبارت دیگر، خدا همه نعمت هایش را به مخلوقات عطا فرموده تا این که نعمت «معرفت خدا» در ایشان به وجود آید و با انجام اعمال عبادی آن را تقویت کنند.

با این توضیحات، می توان گفت که هیچ نعمتی بزرگتر و برتر از «معرفه الله» نیست، به طوری که نعمت بودن همه نعمت ها به این نعمت مربوط می شود.

امام صادق علیه السلام در تذکر به این مطلب فرموده اند:

ما أَنْعَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلٌ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللهِ غَيْرَةٌ<sup>(۲)</sup>

خداوند عزوجل، نعمتی بزرگتر از این که در دل بنده با خدا چیز دیگری نباشد، به او عطا نکرده است.

(۱) علاقمندان به توضیح بیشتر این مطلب، می توانند به کتاب معرفت امام عصر علیه السلام - ص ۲۴ از همین نویسنده مراجعه

کنند. (۲) بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۲۱۱ / ح ۲۳

اگر بنده‌ای به این درجه نائل گردد که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهد و در قلبش تنها خدا مطرح باشد، بزرگترین نعمت خدا به او عطا شده است. این همان حال معرفت خداست که برای تحقق آن باید به درجه‌ای برسیم که همه چیز را فقط برای خدا بخواهیم و در کنار او برای هیچ چیز «اصالت» قائل نشویم. یعنی به طور مستقل و بدون در نظر گرفتن رضایت خدا، هیچ چیزی برای ما ارزش نداشته باشد. در این حال، تنها رضا و خشنودی خدا برای ما مطرح می‌شود، صرفاً اراده و خواست او برای ما اهمیت می‌یابد، فقط اطاعت و محبت او نزد ما مهم می‌گردد، و به خواست و محبت غیر او توجهی نخواهیم کرد.

لذا، تمام کسانی که خواست آنها خواست خداست و رضایشان رضای اوست، اطاعت امرشان، در حقیقت اطاعت خداست، آنان نیز باید اطاعت شوند و رضایتشان مورد توجه قرار گیرد. و این افراد، جز حضرات معصومین علیهم السلام اشخاص دیگری نیستند. اگر مخلوق به درجه‌ای برسد که این چنین اخلاص در بندگی داشته باشد و همه چیز را برای خدا بخواهد و هر نعمتی را در جهت تذکر و معرفت بیشتر خدا به کار بندد، به بزرگترین نعمت الهی دست یافته است. و در این صورت همه آنچه خدا در اختیار او قرار داده، برای او نعمت می‌شود.

### تبدیل نعمت به نعمت

همه نعمت‌های مادی که انسان در لحظه لحظه زندگی خود از آن بهره‌مند می‌شود، می‌توانند در جهت معرفت بیشتر پروردگار برای او مفید باشند، چرا که بنده با دیدن این نعمت‌ها متذکر به منعم خویش می‌گردد. اگر ما همه چیز خود را برای خدا می‌خواهیم، باید نعمت‌های مورد استفاده ما معرفت ما را نسبت به خدا بالا ببرد. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده و در حقیقت کفران آن نعمت شده است. و ما به واسطه کفران آن، استحقاق عقوبت پیدا خواهیم کرد و در مقابل خدا باید پاسخگو باشیم.

خداوند کریم می‌فرماید:

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ<sup>(۱)</sup>

سپس در آن روز (قیامت) از نعمت مورد سؤال قرار می‌گیرید.

علاوه بر آنچه قبلاً در بیان نعمت مورد سؤال گذشت؛ باید بدانیم که سؤال پروردگار از این است که آیا حق نعمت ادا شده است یا خیر؟ اگر نعمت‌های مادی در مسیر خداپسندانه قرار گیرد، حق آنها ادا شده است و دیگر مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، زیرا در همان جهت مورد نظر مُنعم استفاده شده‌اند. ولی اگر نعمتی در مسیر مورد رضایت خدای تعالی قرار نگیرد، از آن سؤال می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى الطَّعَامِ لَا يُسْأَلُ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ ابْدَأً<sup>(۲)</sup>

کسی که اسم خدا را هنگام غذا خوردن بر زبان آورد، هرگز از نعمت آن طعام مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

اگر انسان هنگام استفاده از غذا، نام خدا را به هر صورتی بر زبان آورد، یعنی مُنعم اصلی نعمت را یاد کند، نسبت به آن نعمت، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد؛ بنده باید بفهمد که سر سفره چه کسی نشسته است و با چه اجازه‌ای از نعمت‌ها استفاده می‌نماید. اگر در کنار هر نعمت، متذکر ولی نعمت شدیم، و یاد خدا در ما جلوه گر شد، و متوجه شدیم که غرض از اعطای نعمت چه بوده است، با بهره‌گیری از آن نعمت، مرتبه بندگی ما نسبت به خدا بالاتر می‌رود، و معرفت ما عمیق‌تر می‌شود. اگر چنین شد، غرض از اعطای نعمت تأمین گشته است، و دیگر استفاده از آن جای سؤال و مؤاخذه ندارد. ولی اگر بهره‌برداری از نعمت به این غرض منتهی نشد، آن‌گاه جای سؤال پیش می‌آید که این نعمت چگونه صرف شده است.

خداوند رحیم، در حقیقت نعمت دادن به بندگان را طریقی برای رسیدن آنها به کمال قرار داده است. لذا همه نعمت‌ها را بر او سرازیر کرده تا آنها را در جهت معرفت و عبادت بیشتر خدا به کار گیرد. اگر نعمت در جهت کسب معرفت و بندگی او صرف نشود، ضایع شده و حق آن ادا نگشته است. و نکته بالاتر این که در آن حالت، نعمت به نعمت تبدیل



شده است.

نقمت در مقابل نعمت است. هر چه خدای عزوجل به بندگانش عطا کرده، می تواند نعمت باشد، یا این که انسان با سوء اختیار خود آنها را به نقمت تبدیل کند. به عنوان مثال، سلامت که به عنوان نعمتی بزرگ شناخته شده است، گاهی نقمت می شود. به عبارتی اگر سلامت، ما را در مسیر بندگی خدا پیش ببرد، نعمت است، و گرنه نقمت خواهد بود، چون انسان به وسیله آن از راه بندگی خدا دور می شود و این موهبت الهی، وبال گردنش شده که باید در محضر الهی پاسخگوی آن باشد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَضَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبِالْآلِ (۱)

خدای عزوجل به قومی نعمتی بخشید، ولی شکر آن را ادا نکردند، پس آن نعمت و بال گردن ایشان گردید.

نعمت سلامت، اگر در راه معصیت خدا به کار رود، بنده را از خدا دور می کند. گاهی فرد بیمار می شود، و به واسطه ناتوانی نمی تواند گناه کند. این حالت بهتر از آن است که از سلامت خویش در جهت خلاف رضای پروردگار استفاده نماید. پس سلامت، موهبتی، الهی است که فرد گناهکار، با سوء اختیار خود، و انتخاب معصیت به جای طاعت، این نعمت را به نقمت تبدیل می کند.

بنابراین وقتی به نعمت، اطلاق نعمت می گردد که در جهت بندگی استفاده شود، در غیر این صورت نعمت ضایع شده و تبدیل به نقمت می شود. چون انسان گناهکار، به اختیار خود، از آن برای تذکر به معرفت خدا بهره نمی گیرد. و هر چه بیشتر از آن استفاده کند، او را از خدای عزوجل دورتر می سازد.

### معرفت امام علیه السلام ، تنها راه معرفت الله

اگر بخواهیم حق نعمت های الهی را ادا کنیم، یعنی نعمت بودن آن را برای خود حفظ نماییم، باید روح معرفت الله را در آن نگاه داریم، تا خود آن نعمت نیز مقدمه معرفت بیشتر

خدا شود. بنابراین باید در جستجوی راهی باشیم که از طریق آن، معرفت خدا به طور کامل و صحیح برای ما تأمین و حاصل گردد.

اگر کسی بخواهد راه صحیح و کامل بندگی را بشناسد و ببیند، باید از مربیان و معلمانی که خدای حکیم به همین منظور برای بشر قرار داده، بهره‌مند شود، یعنی خود را تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار دهد. اینها کسانی هستند که خود در بالاترین درجات معرفت و بندگی خدا هستند، و می‌توانند از دیگران هم در این مسیر دستگیری کنند. اینها همان‌هایی هستند که «باب الله» نامیده شده‌اند.

اهل بیت علیهم‌السلام بهترین مربیان بشر در خداشناسی هستند. و اگر کسی واقعاً بخواهد خداشناس شود، باید صرفاً به ایشان رجوع کند. البته توجه داریم که خود اهل بیت علیهم‌السلام را به خدا و از طریق معرفی او شناخته‌ایم، یعنی خداشناسی بر پیغمبرشناسی و امام‌شناسی مقدم است. ولی حفظ همین خداشناسی در مسیر صحیح و تکمیل و بارور کردن آن احتیاج به نگرهبانانی دارد که خود در این مسیر، معصوم از خطا و لغزش هستند و اینها جز چهارده معصوم علیهم‌السلام نیستند<sup>(۱)</sup>.

خدای متعال دستور فرموده است:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا<sup>(۲)</sup>

از درهای خانه‌ها وارد آنها شوید.

تنها راه خدا شناس شدن، ورود از باب «اهل بیت» علیهم‌السلام است. اگر کسی در این دنیا تحت تربیت امام علیه‌السلام قرار نگیرد، حفظ شدنش در مسیر بندگی خدا تضمین نشده، و هر لحظه امکان لغزش و انحراف از مسیر فطری خداشناسی برایش امکان پذیر است. این خواست خود خداست که انسانها از این طریق به معرفت خدا برسند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ.

(۱) توضیح بیشتر این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه‌السلام صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۶ آمده است.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۸۹

### وسبیلہ والوجه الذی یؤتی منه<sup>(۱)</sup>

خداوند متعال، اگر می خواست خودش را مستقیماً و بی واسطه به بندگان می شناساند، ولی ما را باب و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند، قرار داده است.

/مشیت خدا بر این تعلق گرفته که اهل بیت علیهم السلام را طریق منحصر به فرد معرفی خود قرار دهد. پس هر کس طالب هدایت است، «باید» به در خانه ایشان برود.<sup>(۲)</sup>

البته این «باید» را خدا قرار داده است، نه این که ما به فکر ناقص خود برای حضرت باری جل شأنه، تعیین تکلیف کرده باشیم. در این شکی نیست که اگر خداوند می خواست، خودش را مستقیماً به همه معرفی می کرد. ولی حال که چنین نخواسته، هر کس می خواهد موحد شود، باید امام علیه السلام را بشناسد، از راهنمایی های او بهره مند شود و خود را تحت تربیت او قرار دهد.

لذا معرفت امام علیه السلام تنها راه حصول معرفت الله است، یعنی شناخت امام علیه السلام، طریق و راه نیل به معرفت خداست، به این معنا که اگر کسی می خواهد به طور کامل و صحیح خدا را بندگی کند، باید امام شناس بوده و با اعتقاد به ایشان، از قول و عمل آنها پیروی نماید. در غیر این صورت، بندگی خدا حاصل نخواهد شد.

اگر واقعاً شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام شویم، می بینیم که در تبیین همه وظایف بندگان، بهترین و عالی ترین و روشن ترین تعالیم را ارائه فرموده اند. در بسیاری از موارد، تنبّهات زیبا و ظریفی به احکام عقلی داده اند که هر انسان عاقلی را متذکر می سازد. از سوی دیگر، احکام تعبّدی را با دقت به رهروان این راه آموخته اند. با مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام می یابیم که به واقع بندگی و معرفت خدا به واسطه ایشان تحقق می یابد، همان طور که امام باقر علیه السلام فرمودند:

بِنَا عُبِدَ اللهُ وَبِنَا عُرِفَ اللهُ وَبِنَا وَحَدَّ اللهُ<sup>(۳)</sup>

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفت الامام والرد الیه / ح ۹

(۲) توضیح بیشتر این روایت در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام / ص ۱۱۳ از همین مؤلف آمده است.

(۳) اصول کافی / کتاب التوحید / باب النوادر / ح ۱۰

به وسیله ما خدا بندگی می‌شود، و به وسیله ما خدا شناخته می‌شود، و به وسیله ما توحید خداوند تحقق می‌یابد.

امام صادق علیه السلام اضافه فرمودند:

... لَوْلَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ<sup>(۱)</sup>

اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی‌شد.

و باز هم حضرت ایشان علیه السلام تأکید فرمودند:

لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ<sup>(۲)</sup>

اگر ایشان (رسول خدا و ائمه هدی و حضرت زهرا علیها السلام) نبودند، خدا شناخته نمی‌شد.

شناخت خدا امری فطری است، ولی آن شناخت فطری باید توأم با تذکر باشد، و خود این تنبّه نیز باید همواره تداوم یابد.

برای این که افراد خداشناس شوند، باید از راهی بروند که ائمه علیهم السلام جلوی پای آنها می‌گذارند، تا در آن مسیر، گوهر معرفت خدا را از دست ندهند. به علاوه اگر ما از نعمت وجود ائمه علیهم السلام بهره‌مند نبودیم، با نحوه عبادت خدا هم آشنا نمی‌شدیم. چرا که ایشان از طرف خدا آمده و می‌گویند که اعمال عبادی چگونه باید انجام شود، مثلاً به چه طریقی باید نماز خواند، احکام روزه چیست، چه طور باید به حج رفت... و به طور کلی چگونه باید عبادت کرد.

آن بزرگواران می‌دانند که چه برنامه‌ای باید در زندگی پیاده شود و اعمال جوارحی و قلبی ما باید چگونه باشد تا بتوانیم بنده خدا باشیم. به عنوان مثال در بحث شکر، بهترین تذکرات درباره نعمت‌های خدا و نحوه شکرگزاری از آنها و معرفت حمد و نوع سپاس از خدا و... همه به تعلیم پیامبر و حضرت فاطمه و ائمه علیهم السلام بوده است.

لذا اگر بخواهیم بنده خدا باشیم، و گوهر معرفت الله را حفظ کنیم، و بر شدت و عمق آن بیفزائیم، باید دنباله روی ایشان باشیم. هیچ کس از بیراهه نمی‌تواند به سر منزل مقصود برسد، بلکه تنها با زانو زدن در مکتب ایشان، می‌توان به هر خیری - از جمله توحید

(۱) اصول کافی / کتاب التوحید / باب النوادر / ح ۵

(۲) اصول کافی / باب ان الائمة علیهم السلام خلفاء الله عزوجل في ارضه وابوابه التي منها يؤتى / ح ۲

پروردگار - دست یافت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ، فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ  
وَكَظْمُ الْغَيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَتَعَهُدُ الْجَارِ وَالْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ  
لِأَهْلِهِ <sup>(۱)</sup>

ما ریشه هر خیر هستیم، و هر نیکی از شاخه‌های ماست. و از جمله نیکی‌ها است: توحید، نماز، روزه، فروبردن خشم، گذشت از بدکار، ترحم به فقیر، احساس مسؤولیت در برابر همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

تنها راه رسیدن به هر خیری، مراجعه به اصل و ریشه آن یعنی اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی‌ها، توحید یعنی اعتقاد به خدای واحد جای دارد. و بقیه خوبی‌ها - که فروع دین هستند - از آن ناشی می‌شوند.

نتیجه این که معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت خدا طریقیت دارد. و اگر می‌خواهیم به خداشناسی دست یابیم، باید امام شناس شویم، یعنی هم امام را بشناسیم، هم به در خانه او برویم و هم از او اطاعت کنیم.

البته ما امام علیه السلام را به معرفی خود خدا می‌شناسیم، خدا است که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را با آیات و بیناتی فرستاده، تا همان آیات، حجّت و برهانی برای اثبات رسالتش باشد، و جانشینان آن رسول گرامی هم به معرفی ایشان برای ما شناخته شده‌اند. پس در حقیقت، خدای عز و جلّ، امام را به بندگان معرفی می‌کند.

اگر چنین معرفتی نسبت به امام علیه السلام ایجاد گردید و ما امام را شناختیم، به حکم عقل سلیم، باید او را به امامت قبول نمائیم، یعنی با اختیار خود تسلیم ایشان گشته و از حضرتش پیروی نمائیم. در چنین صورتی، این عمل ما می‌تواند مقدمه‌ای شود برای این که خداوند متعال، مرتبه بالاتری از معرفت خودش را به ما عطا فرماید، و بدین ترتیب در مسیر خداشناسی بمانیم و کاملتر شویم.

از طریق هدایت چهارده معصوم علیهم السلام، همواره متذکر معروف فطری خود می‌گردیم.

به عبارتی، معرفت فطری ما به خدای سبحان، به وسیله « تنبّهات چهارده نور پاک ﷺ » محافظت می‌شود. و تنها با تربیت ایشان، به خداشناسی کامل و صحیح خواهیم رسید. از طرف دیگر، معرفت بیشتر ما نسبت به خدای عزّوجلّ، ما را با اهل بیت ﷺ آشنا تر می‌سازد، یعنی با عبادت صحیح و خالصانه، معرفت ما به ایشان بالاتر می‌رود. و همین می‌تواند پله‌ای و نردبانی برای تسلیم بیشتر به اهل بیت ﷺ، و در نتیجه معرفت بالاتری نسبت به خدای متعال باشد.

پس نتیجه معرفت بیشتر خدا، معرفت بیشتر امام ﷺ است. و بالعکس معرفت بالاتر نسبت به امام، ما را به معرفت بالاتر خدای تعالی می‌رساند. و این هر دو، بستگی کامل دارد به اختیار خود انسان، که به آنچه لازمه معرفتش می‌باشد، تسلیم گردد تا هر دو نتیجه برایش حاصل گردد.

### معرفت امام ﷺ ، میوه و نشانه معرفت خدا

تا اینجا ارتباط معرفت امام ﷺ با معرفت خدا فقط از یک جنبه توضیح داده شد: طریقیّت داشتن امام‌شناسی برای خداشناسی. اما ارتباط این دو معرفت به این امر خلاصه نمی‌شود و مسأله از جنبه دیگری هم قابل بیان است. جنبه دیگر، موضوعیّت داشتن و هدف بودن معرفت امام ﷺ است<sup>(۱)</sup>. وقتی کسی خدا را شناخت - یعنی برایش روشن شد که پروردگاری دارد - عقلاً باید تسلیم او شده و به ربوبیّت او گردن بِنهد. «خداشناس» کسی است که به این مرحله از پذیرش و تسلیم نسبت به خدا رسیده باشد و در حقیقت، خدا را به خدایی قبول کرده باشد.

چنین کسی لازم است نسبت به بابِ خدا یعنی پیامبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین هم

(۱) برای درک تفاوت میان طریقیّت و موضوعیّت، مثالی می‌زنیم. فرض کنید که از تهران به مقصد مشهد حرکت می‌کنید.

گاهی از جاده‌ای می‌روید که از میان کویر می‌گذرد. و گاهی از جاده‌ای که از شهرهای شمال کشور می‌گذرد.

در حالت اول، راه برای شما فقط طریقیّت دارد، چون جاده‌ای است برای رسیدن به مقصد (مشهد).

ولی در حالت دوم، گشت و گذار در جنگلهای سرسبز شمال، خود، هدفی است جدا، علاوه بر هدف اصلی که رسیدن به مشهد است.

ولذا مسیر دوم برای شما علاوه بر این که طریقیّت دارد، موضوعیّت هم دارد چون عبور از این مسیر، صرفنظر از هدف اصلی، یکی از اهداف شما از مسافرت است.

تسلیم شود، یعنی ایشان را به همان مقامی که خدا برایشان قرار داده باور کند، تا توحید از او پذیرفته شود. به تعبیر دیگر، لازمه پذیرش ربوبیت خدای عزوجل، پذیرفتن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه علیهم السلام است. قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام شرط توحید (خداشناسی) دانسته شده است. وقتی از امام معصوم علیه السلام درباره خداشناسی می پرسیدند، ایشان در پاسخ تنها به قبول خداوند اکتفا نمی کردند، بلکه پذیرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت و ائمه علیهم السلام به امامت و حتی دشمنی با دشمنان ایشان را در تعریف خداشناسی مطرح می کردند.

ابو حمزه ثمالی به امام باقر علیه السلام عرض می کند:

جَعَلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَصَدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَمُؤَالَاةُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَالْإِثْتِمَامُ بِهِ وَبِأُمَّةِ الْهُدَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - ، وَالْبَرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (۱)

فدایت شوم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی و همراهی با علی علیه السلام، و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام، و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

و در حدیث دیگری، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

أَمَّا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ. وَمَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَأَمَّا يَعْرِفُ وَيَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا - وَاللَّهِ - ضَلَالًا (۲)

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که خدا را بشناسد، و اهل معرفت امام علیه السلام از ما اهل بیت باشد. و قسم به خدا کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به ما اهل بیت نداشته باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و بندگی غیر او را - این چنین

(۱) اصول کافی / کتاب الحجج / باب معرفة الامام والزداليه / ح ۱

(۲) اصول کافی / کتاب الحجج / باب معرفة الامام والزداليه / ح ۴

گمراهانه - کرده است.

از این احادیث و نظائر آنها به صراحت می‌توان نتیجه گرفت که موحد (خداشناس) در فرهنگ شیعی به کسی گفته می‌شود که اعتقاد به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام دارد، و اهل ولایت محسوب می‌شود. اینجاست که می‌فهمیم امام شناسی (به معنای اعتقاد به امام عَلَيْهِ السَّلَام) ثمره و محصول درخت خداشناسی (به معنای اعتقاد به خدا) است. یعنی وقتی معرفت خدا به بار نشسته و میوه دهد، میوه آن معرفت امام عَلَيْهِ السَّلَام است. و اگر بر این درخت، چنین میوه‌ای به ثمر نرسد، معلوم می‌شود که درخت بی‌ثمر و بدون فایده‌ای است، زیرا به محصول و ثمره واقعی خود نرسیده است.

امام شناسی میوه درخت خداشناسی است. همان طور که هر درختی به میوه‌اش شناخته می‌شود، توحید هم به امامت شناخته می‌شود. درخت سیب، به این دلیل که میوه سیب بر آن می‌روید، درخت سیب است و هر کس نوع درخت را به میوه روی آن می‌شناسد. درخت توحید نیز زمانی درخت توحید خواهد بود که ثمره آن اعتقاد به امام عَلَيْهِ السَّلَام باشد. اگر چنین میوه‌ای بر آن نروید، دیگر درخت را نمی‌توان درخت خداشناسی دانست.

بنابراین معرفت امام عَلَيْهِ السَّلَام نه تنها شرط و لازمه معرفت خدا بلکه نشانه منحصر به فرد آن است. یعنی با این نشانه - و فقط با همین نشانه - می‌توان فهمید که چه کسی خداشناس یا خداشناس است. اگر نشانه دیگری برای خداشناسی در احادیث اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین بیان شده باشد، فرع بر این اصل است. اصل اصول دین، ولایت چهارده نور پاک عَلَيْهِمُ السَّلَام است. و هر خیر دیگری، از نتایج و ثمرات این اصل، به حساب می‌آید، چنانچه در حدیث حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام دیدیم، که فرمود: «نحن اصل كل خير» (ما ریشه همه خوبی‌ها هستیم).

این نوع ارتباط (میوه با درخت یا نشانه با صاحب نشانه) نوع دیگری از ارتباط بین معرفت امام عَلَيْهِ السَّلَام و معرفت خداست که باید در کنار ارتباط نوع اول (راه و هدف یا وسیله و مقصود) در نظر گرفته شود.

به همین عنایت دوم است که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به فردی که از ایشان پرسید:



## ما معرفة الله؟

معرفة الله چیست؟

پاسخ فرمودند:

مَعْرِفَةُ اَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ اِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ <sup>(۱)</sup>

معرفت اهل هر زمانی امام خودشان را که طاعت او برایشان واجب است.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در حقیقت درخت توحید را از روی میوه‌اش تعریف فرمودند، تا سؤال کننده به وسیله نشانه توحید، بتواند آن را بشناسد. در واقع چون معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السلام شناخته نمی‌شود و تحقق نمی‌یابد، لذا امام حسین علیه السلام معرفة الله را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر فرمودند.

پس معرفت امام علیه السلام به معنای اعتقاد به ایشان، جزء ناگسستنی معرفة الله می‌باشد. اگر خداشناسی فرد به امام‌شناسی ختم نشود، هنوز نمی‌توان او را موحد دانست. شیعه و سنی هر دو این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً <sup>(۲)</sup>

هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت بیان کرده‌اند کسی که امام زمان خود را نشناسد، هنوز از جاهلیت و شرک در نیامده است. بنابراین معرفت خدا اگر به معرفت امام عصر علیه السلام منتهی نشود، شخص را دیندار نمی‌کند <sup>(۳)</sup>. در حقیقت انسان با نشناختن امام علیه السلام و تسلیم نشدن در برابر او، همه چیز را از دست می‌دهد، در حالی که همه نعمت‌ها و اعمال نیک، در صورت وجود معرفت امام علیه السلام سعادت آور می‌شود.

(۱) بحارالانوار / ج ۲۳ / ص ۸۳

(۲) در کافی / کتاب الحجة / باب أنه من عرف امامه لم يضره... / حدیث ۵ چنین آمده است: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ اِمَامٌ فَمِيتَةٌ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. و نیز در بحارالانوار / ج ۲۳ / ص ۹۴ از طریق عامه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ

فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ اِمَامٍ اَوْلَيْسَ فِي عُنُقِهِ عَهْدُ اِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. و نیز در منابع المودة قندوزی / باب ۲۹ / ص ۱۳۷.

(۳) توضیح بیشتر این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام ص ۱۸۶ آمده است.

## شکر نعمت‌های الهی فقط با معرفت امام علیه السلام ادا می‌شود

دانستیم که حق نعمت‌های الهی، تنها در صورتی ادا می‌شود که انسان از آنها در مسیر معرفت خدا و بندگی او استفاده کند. و اگر چنین نشود، نعمت خدا مورد کفران قرار می‌گیرد.

همچنین گفتیم که معرفت امام علیه السلام لازمه و نشانه معرفت خداست. و این درخت بدون آن میوه، ثمربخش و مفید نیست و توحید بدون ولایت محقق نمی‌شود.

بنابراین اگر نعمت‌های خدا ما را به معرفت امام علیه السلام نرساند، کفران نعمت‌های خدا صورت پذیرفته است. یعنی با استفاده از هر نعمتی باید ارادت و تسلیم ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود و پس از مُنعم اصلی که خداست، ولی نعمت خود را که امام علیه السلام است، بشناسیم و به ایشان اعتقاد داشته باشیم.

از هر نعمتی که استفاده می‌کنیم، مثلاً آب می‌نوشیم و غذا می‌خوریم و یا از نعمت سلامت و امنیت بهره‌مند می‌شویم، باید از طریق آنها به ثمره خداشناسی - یعنی معرفت امام علیه السلام - دست یابیم و ارادت ما به امام زمان علیه السلام بیشتر شود. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده است، چرا که خدای عزوجل، نعمت‌های خود را به مخلوقات عطا فرموده، تا آنها خداشناس و امام شناس شوند. پس اگر کسی از نعمت‌ها استفاده نمود و با ائمه علیهم السلام دشمنی ورزید، از نعمت‌های الهی سوء استفاده نموده و آنها را ضایع ساخته است.

به همین دلیل، بهره‌برداری از نعمت‌های زمین بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام حرام شده است، چرا که آنها به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام در واقع خداشناس نیستند. و بهره‌برداری از نعمت‌های الهی، برای کسی که به خدا اعتقاد ندارد جایز نیست، و تصرف عدوانی و غصبی به شمار می‌آید. بی‌اعتقادی آنها به خداوند سبحان، ناشی از عدم پذیرش آنها نسبت به مقامات الهی اهل بیت علیهم السلام است.

با این ترتیب روشن می‌شود که تنها راه ادای شکر نسبت به نعمت‌های الهی این است که از آنها در جهت معرفت بیشتر امام علیه السلام استفاده کنیم.

از دو نوع ارتباطی که میان معرفت خدا با معرفت امام علیه السلام وجود دارد، نتیجه می شود که شکر نعمت های الهی بدون معرفت امام علیه السلام امکان پذیر نیست.

این مسأله از دو جهت قابل بیان است:

جهت اول: طریقیّت داشتن معرفت امام علیه السلام است، به این معنی که امام علیه السلام را شناخته و به او مراجعه کنیم تا راه صحیح و کامل شکرگزاری به درگاه پروردگار را از او بیاموزیم و با اتکای به ایشان مسیر درست اداء شکر پروردگار را طی کنیم.

جهت دوم: با شناخت امام علیه السلام و پذیرفتن ایشان، در حقیقت به ثمره خداشناسی دست یابیم، تا این که استفاده از نعمت های الهی، ما را در مسیر معرفت خدا و بندگی او پیش ببرد. این هدف، فقط و فقط با شناخت امام علیه السلام و ارادت و تسلیم نسبت به ایشان محقق می گردد.

از جهت دوم می توان گفت که معرفت امام علیه السلام هدفی است که خداوند از اعطاء نعمت هایش به انسانها، برای ایشان قرار داده، یعنی موضوعیّت دارد. این همان هدف از خلقت ایشان است. بنابراین اگر به این هدف نرسند، نعمت های الهی را ضایع ساخته و کفران آنها را کرده اند.

### تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام

از اینجا می توانیم معنای دقیق حکمت عطا شده به لقمان را در قرآن بفهمیم.

آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ<sup>(۱)</sup>

ما به لقمان، حکمت را بخشیدیم، که: «خدا را شکرگزار باش.»

باید دید راه عملی تحقق این هدف چیست. لقمان باید چه چیزی به دست آورده باشد تا عملاً توانسته باشد به مرتبه شکر پروردگارش رسیده باشد؟ پاسخ این پرسش به صراحت در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه فوق فرمود:

أَوْتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ<sup>(۲)</sup>

معرفت امام زمانش به او (لقمان) داده شد.

با توجه به مطالب پیشین، دلیل این بیان کاملاً روشن است. هیچ کس بدون رسیدن به معرفت امام علیه السلام نمی تواند شکرگزار مُنعم خود باشد، چون تنها راه شکر خدا این است که انسان با استفاده از نعمت های او، به معرفت و بندگی خدا برسد. و این هم جز با معرفت امام علیه السلام حاصل نمی شود.

جدا نبودن معرفت امام علیه السلام از معرفت خدا را به دو بیان دانستیم، اکنون می توانیم بفهمیم که خداوند بر جناب لقمان مَنّت گذاشت و برای این که او را عملاً در مسیر شکرگزاری خدایش قرار دهد، معرفت امام زمانش را به او عطا فرمود، تا بتواند هم از راهنمایی ها و ارشادات ایشان در نحوه شکرگزاری بهره ببرد (طریقیت داشتن معرفت امام)، و هم با تسلیم و اعتقاد ورزیدن به ایشان، بتواند به ثمره معرفت خدا - که هدف از خلقت لقمان بوده - نائل گردد (موضوعیت داشتن معرفت امام). از اینجا می توان به میزان بزرگی نعمت معرفت امام زمان علیه السلام پی برد.

### امام علیه السلام و معرفت ایشان « خیر کثیر » است

خداوند مَنّان، نعمت ها و خیرات بسیاری را نصیب بندگان خویش نموده است. ولی خود، بعضی از نعمت ها را بر بعضی دیگر برتری داده و آنها را بزرگتر شمرده است، تا جایی که در قرآن، نعمتی را « خیر کثیر » نامیده است.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو  
الالباب<sup>(۱)</sup>

(خداوند) به هر کس که بخواهد حکمت عطا می نماید. و هر کس به او حکمت داده شد، قطعاً خیر کثیر به او داده شده است. ولی فقط خردمندان (به این حقیقت) متذکر هستند.

خداوند، حکمت را به هر کس که بخواهد (مَنْ يَشَاءُ) عطا می کند، چرا که اعطای پروردگار سبحان بر مبنای فضل اوست و هیچ استحقاقی از جانب مخلوقات در کار نیست. بنابراین خداوند کریم، به فضل خود، به هر فردی که بخواهد حکمت می بخشد.

در ادامه آیه، حکمت را « خیر کثیر » نامیده است. وصف این نعمت به خیر کثیر، توسط خداوند، نشان می‌دهد که این نعمت، بسیار ارزشمند است. به همین جهت، جناب لقمان همواره مورد توجه ائمه اطهار علیهم السلام بوده و ایشان، سفارش‌های او را مکرر نقل می‌فرمودند.

خدای متعال در انتهای آیه تأکید فرموده که ارزش و قدر این خیر کثیر را فقط صاحبان خرد ناب می‌یابند. پس اگر این خیر کثیر به کسی داده شد، باید قدر آن را بداند و حق شکر آن را به جا آورد و دانستیم که این حکمت ارزشمند و گرانقدر، چیزی جز معرفت امام علیه السلام نمی‌باشد. همان طور که در تفسیر آیه مربوط به حضرت لقمان گذشت. بیان دیگری هم از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه اخیر<sup>(۱)</sup> آمده که ایشان حکمت را چنین تفسیر فرموده‌اند:

### طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ<sup>(۲)</sup>

این بیان هم مؤید همان تفسیر قبلی است، معرفت امام علیه السلام و اطاعت از خدا، جدای از هم نیستند، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

پس به طور خلاصه، امام علیه السلام و معرفت ایشان، همان خیر کثیری است که خدای جلیل با اعطای آن بر بندگان منت گذاشته و آن را از بقیه نعمت‌های عطا شده، بزرگتر و مهم‌تر خوانده است. چرا که همه خیرات از این سرچشمه ناشی می‌شود و به همین جهت، « خیر کثیر » نام گرفته است.

در زیارت جامعه کبیره، همین مطلب به عبارت ذیل آمده است:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ<sup>(۳)</sup>

اگر از خیر صحبت شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

خداوند متعال، عالم هستی را این گونه قرار داده است که هر خیری به هر کس برسد، باید از طریق امام علیه السلام باشد، یعنی ایشان واسطه همه نعمت‌ها هستند. از طرف دیگر، شکر

(۲) تفسیر کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۴۴۴

(۱) همان مدرک.

(۳) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲

هر نعمتی موكول به معرفت امام عليه السلام است كه اين معرفت، خود بالاترين نعمت خداست. و انسان حتى براي رسيدن به معرفت خدا - هدف غايي از خلقت - نيز از اين نعمت بي نياز نمي باشد. بنا بر اين معرفت امام عليه السلام نعمتي است كه نعمت بودن همه نعمت ها وابسته به آن است، به طوري كه بدون آن، هيچ نعمتي نعمت نيست، بلكه «نقمت» خواهد بود. زيرا معرفت امام عليه السلام تنها نعمتي است كه اگر باشد، هدف پروردگار از اعطاي نعمت به بندگان محقق مي شود. و اگر نباشد همه آنها در غير مسير رضاي الهي خواهند بود كه در آن صورت «نقمت» مي شوند. پس بايد قدر اين نعمت دُر دانه الهي يعنى معرفت امام عليه السلام را كه خير كثير است، بيشتري و عميق تر بدانيم.

در فصل بعد به بررسي بيشتري اين مطلب خواهيم پرداخت.

## فصل دوم

### شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام

#### معرفت قلبی

با توجه به مباحث گذشته، می‌دانیم که برای شکر یک نعمت، باید نعمت را شناخته و قلباً نعمت بودن آن را بپذیریم. اگر نعمت بودن آن را تصدیق کردیم، مراحل بعدی شکر درباره آن قابل طرح خواهد بود. ولی اگر چیزی را اصلاً به عنوان نعمت قبول نداشته باشیم، شکر کردن زبانی و یا عملی در مورد آن معنا ندارد. و اگر هم به ظاهر انجام پذیرد، ارزشی نخواهد داشت، چون حقیقت شکر در آن نیست. ولی اگر قلباً نسبت به نعمت بودن آن تسلیم باشیم، گام اولیه را در انجام شکر برداشته‌ایم و پروردگار متعال از روی گرم، این عمل قلبی ما را به عنوان شکر می‌پذیرد.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

کسی که خدا به او نعمتی دهد، پس معرفت قلبی به آن نعمت پیدا کند و اعتقاد و باور داشته باشد که آن کسی که نعمت را به او داده، خدای متعال است، شکر خدا را به جای آورده است، هر چند که زبانش را حرکت ندهد.<sup>(۱)</sup>

این روایت، اهمیت این مرتبه از شکر را نشان می‌دهد. تنها در صورتی شخص در زمره شاکرین قرار می‌گیرد که نسبت به نعمت، معرفت داشته باشد، یعنی بعد از این که نعمتی را شناخت، به نعمت بودن آن اذعان کند و قلباً خود را مدیون ولی نعمتش بداند.

(۱) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۲۵۲ / ح ۱۰۷

امام حسن عسکری علیه السلام در توضیح این مطلب می فرمایند:

نعمت را نمی شناسد جز شاکر، و شکر نعمت را نمی گزارد مگر کسی که معرفت دارد. (۱)

معرفتِ نعمت را جز شاکر پیدا نمی کند و شکر نعمت را جز عارف به آن انجام نمی دهد. بنابراین شاکر بودن، موکول به داشتن معرفتِ نعمت می شود. پس اگر بخواهیم نعمتِ امام علیه السلام خدا را شکر گزار باشیم، باید ایشان را بشناسیم.

### حدّ واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب درباره معرفت امام علیه السلام فرموده اند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ...  
وَبَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَا تُمُّ، بِنَعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ  
وَالْيُسْرِ (۲)

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می کند - هم شناخت ویژگی ها و اوصاف و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش.

در ابتدای این روایت، تذکر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و امام علیه السلام آمده است، و از معرفت به عنوان یک «وظیفه» یاد شده است. استفاده از تعبیر «وجوب»، نشانگر عملی است که هر فرد، مکلف به آن می باشد. همه مخلوقات، باید به خدائی که شناخته اند اقرار کنند، و پیامبر و امام منصوص را قلباً بپذیرند، و زیر بار کمالات آنها رفته و تسلیم شوند، یعنی به مقامات ایشان اعتقاد پیدا کرده و به آنها اقتدا کنند. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد، و در هیچ حالت، این تکلیف



از گردن انسان ساقط نمی‌شود<sup>(۱)</sup>. چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی‌ها قلبِ شخص را تسخیر نمی‌کنند.

در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام به معاویه بن وهب تذکر داده‌اند که امام به روش‌های مختلفی ممکن است به انسان شناسانده شود. حضرتش، معرفت امام را به دو مرتبه معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت<sup>(۲)</sup> تقسیم فرموده‌اند. با توجه به اهمیت و ضرورت آگاهی از این تقسیم، به توضیح و بررسی هر یک از این اقسام می‌پردازیم. و سپس هر یک از این مراتب را بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام تطبیق می‌دهیم. باشد که گامی به سوی معرفت بیشتر ایشان برداشته شود.

## معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرفی شود. «اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیله شناخت فرد می‌باشد، و به هر چیزی که فرد مورد نظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می‌توان کرد. اکنون باید بررسی کنیم که چه چیزهایی افراد را از هم متمایز می‌سازد.

در مرحله اول، ممکن است کسی را به اسم لفظی او بشناسیم. مثلاً بدانیم که نامش «علی» است. البته با دانستن نام خانوادگی او، به طور مشخص‌تری از دیگران متمایز می‌شود. و اگر بخواهیم اطلاعات دقیق‌تری درباره‌اش داشته باشیم، باید نام پدر، سال تولد، محل تولد و... او را بدانیم. اصطلاحاً به خصوصیات شناسنامه‌ای او آگاهی پیدا کنیم. بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی» می‌شناسیم، و از این لحاظ او را با دیگری اشتباه نمی‌کنیم، هر چند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم چه بسا او را

(۱) در حالی که در مورد دیگر واجبات، حالات استثنایی وجود دارد و سختی‌ها و مشکلات و بیماری‌ها و... تغییراتی در وظیفه انسان به وجود می‌آورد. مثلاً اگر آب نباشد، تکلیف وضو از گردن شخص ساقط شده و مکلف به تیمم می‌گردد. اگر کسی به دلیل بیماری برایش احتمال ضرر باشد، تکلیف روزه از گردنش برداشته می‌شود. اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلف به حج نیست. و همین‌گونه در فروع احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم او بودن مانند اعتقاد و ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم، وظیفه‌ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نشده و هیچ جایگزینی ندارد.

(۲) نعت و وصف، تقریباً مرادف یکدیگرند.

شناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه‌های تکوینی و ظاهری فرد است، مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم و یا او را از طریق صدایش بشناسیم. بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیات تکوینی او برای ما نشانه می‌شود و ما او را با دیگران اشتباه نمی‌گیریم.

بدین طریق، اگر در جمعی ناآشنا قرار بگیریم، می‌توانیم فرد را از طریق نام و مشخصات شناسنامه‌ای و یا از روی شکل ظاهری او شناسایی کنیم. و بدین ترتیب او از دیگران متمایز می‌شود، هر چند که ممکن است ما هیچ چیز دیگری درباره‌اش ندانیم.

البته این حد از معرفت، سطحی‌ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می‌خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم و بنابراین پائین‌ترین مرتبه معرفت می‌باشد.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت به اسم است. در این معرفت، ما شخص را، تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیات ظاهری نمی‌شناسیم، بلکه به یک سلسله ویژگی‌ها و کمالات باطنی او می‌شناسیم. مثلاً از اخلاق و رفتار، علم و آگاهی، ایمان و عمل صالح و دیگر توانایی‌ها و نقصان‌های او مطلع می‌شویم.

برای آگاهی از این دو نوع معرفت، مثالی ذکر می‌نمائیم:

در میان جمعی با فردی روبرو می‌شویم. همین که او را دیدیم، به برخی از نشانه‌های ظاهری او پی می‌بریم: صورت و قد و قامت او را می‌بینیم، صدایش را می‌شنویم. آرایش خاص یا لباس مخصوص او را می‌بینیم. نوع دیگری از معرفت به اسم این است که ما فقط اسم و فامیل و مشخصات شناسنامه‌ای او را بدانیم. بنابراین اگر بعد از آن برخورد اولیه، او را در مکان دیگری دیدیم، فوری تشخیص داده و می‌گوئیم این آقای... است. تا اینجا ما نسبت به او تنها معرفت به اسم پیدا کرده‌ایم.

حال اگر بفهمیم این فرد یک پزشک است، معرفت به صفت او پیدا کرده‌ایم، یعنی او را به یکی از اوصافش شناخته‌ایم. اگر بفهمیم که یک پزشک متخصص است او را به صفت دیگرش هم شناخته‌ایم. با دانستن خصوصیات دیگر او - مانند ایرانی بودن، مردمی بودن، متعهد بودن، متقی و خداشناس بودن - معرفت ما به او، به تدریج بالا

می رود. اگر بفهمیم که به امام زمان علیه السلام هم علاقه خاصی دارد، و علاوه بر حرفه پزشکی به گونه های مختلف، اهتمام به امور مردم دارد و... باز معرفت ما نسبت به او افزایش می یابد.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده تر از معرفت به اسم است و عمق بیشتری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیات شناسنامه ای او را به خوبی بدانیم؛ ولی بسیاری از جنبه های شخصیتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت - که برخاسته از مراتب معرفت به نعت و صفت است - گاهی آن قدر تفاوت دارد که گوئی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی شود. مثلاً ما فردی را به نام می شناسیم، اما نمی دانیم که چه فرد عالم و متقی و درست کار و خیری است. ولی فرد دیگری که حتی یک بار هم او را ندیده است، از خصوصیات او اطلاع دارد. کاملاً روشن است کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیشتر است. و اگر ما روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم، ممکن است صفاتی از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم». بدین ترتیب، آگاهی خود به اسم و ظاهر او را معرفت به او نمی دانیم. و صرفاً اطلاع از خصوصیات او را معرفت می نامیم.

بنابراین عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست. تفاوت به آن جا می رسد که گاهی نزدیکترین وابستگان و دوستان کسی، او را به اسم می شناسند، اما نسبت به بسیاری از صفات و خصوصیات باطنی او جاهل هستند، در حالی که کسی که هرگز او را ندیده و حتی اگر به طور اتفاقی با او ملاقات کند وی را به ظاهر نمی شناسد. از ویژگی های او به خوبی مطلع است.

کاملاً روشن است که هر قدر شخص بهتر شناخته شود، تأثیر معرفت او در قلوب بیشتر خواهد بود. به عنوان مثال اگر فقط اسم و فامیل کسی را بشنویم، معمولاً هیچ اثر خاصی در قلب ما ایجاد نمی شود، ولی با شنیدن خصوصیات مختلف فرد، در قلب ما حُب و یا بغض نسبت به آن شخص ایجاد می شود. هر چه اطلاعات ما درباره او بیشتر شود، انفعال قلبی ما نسبت به او اضافه می گردد. البته این اثر پذیری قلبی ما از او، کاملاً

منفعلا نه و ناشی از معرفتی است که در قلب ما بوجود آمده است. لذا هر چه شناخت صفات عمیق تر باشد، تأثیرش در قلب بیشتر است.

### مراتب معرفت به صفت

معرفتِ نعت و صفت هم مراتب دارد و این مراتب هر کدام بسته به درجه خود، اثرهای مختلفی در قلب می گذارند.

مرتبه «اول»، معرفتی است که از طریق «شنیدنِ اوصاف» فرد حاصل می شود؛ یعنی وقتی که صفات و خصوصیات فرد را از دیگری می شنویم و یا در نوشته ای می خوانیم. این مرتبه، معرفت «غیابی» است، زیرا آن فرد، خود حاضر نیست، و با تعریف دیگران به ما معرفی می گردد. مثلاً می شنویم که پزشکی در کار خود بسیار حاذق است و عمل های جراحی مشکلی را با موفقیت انجام داده یا بیماران سخت را مداوا کرده است. یا می شنویم که عالمی در مسائل دینی بسیار متخصص، و خودش نیز اهل عمل است و موعظه اش بسیار به دل می نشیند، هم چنین افراد بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است و یا در کتابی فضائل و کرامات او را می خوانیم.

بدین ترتیب نسبت به آن عالم یا پزشک معرفت پیدا می کنیم. این شناخت ها اثراتی در قلب ما ایجاد می نماید، و حال قلبی ما نسبت به وقتی که این اوصاف را شنیده بودیم دگرگون می شود. البته این معرفت که از راه شنیدن حاصل می شود، خود درجات مختلفی دارد. هر چه این شنیدن ها بیشتر باشد، و هر قدر که وصف کننده موثق تر و عالم تر باشد، و صفش اثر بیشتری در قلب ایجاد می کند.

مثلاً اگر کسی پزشکی را به ما معرفی کند، علاوه بر نوع توصیف او، وضعیت خود و وصف کننده را هم در نظر می گیریم. اگر بدانیم او راستگوست و اهل اغراق و غلو نمی باشد، اثر معرفی او عمیق تر خواهد بود. هم چنین اگر بفهمیم که خودش پزشک است و حتی پزشک متخصص در همان رشته می باشد، در ما اطمینان بیشتری حاصل می شود. از نظر ما معرفی متخصص با توصیف شخص غیر وارد، کاملاً متفاوت است و ما در اثر توصیف فرد متخصص، اطمینان خاطری می یابیم که در حالات دیگر، این اطمینان

هرگز حاصل نمی‌شود.

عامل دیگری که اثر معرفت به وصف از راه شنیدن را افزون می‌سازد، این است که معرّف، خود اثر آن وصف را چشیده باشد. مثلاً کسی که از پزشکی تعریف می‌کند، اگر بگوید من ده سال است که فرزندم را نزد او می‌برم و نتیجه دیده‌ام، بیشتر اثر دارد تا این که بگوید یک ماه است که با او آشنا شده‌ام و یا خودم نیز تعریف او را شنیده‌ام ولی تا به حال مراجعه نداشته‌ام، در این صورت کلام و تعریف او اثر کمتری در شنونده ایجاد خواهد کرد. بنابراین ویژگی‌های معرّف و سنخیت او با شخص تعریف شده و کیفیت شناخت خود او از عوامل، ناخود آگاه، در میزان تأثیر تعریف و توصیف، مؤثر می‌باشد. و این عوامل باعث می‌شود که عمق تأثیر شنیدن‌ها متفاوت گردد. البته این تأثیری است که به صورت غیر اختیاری در قلب فرد ایجاد می‌شود و ارتباطی به عمل خود شخص ندارد، چرا که معرّفی از طرف دیگران صورت می‌پذیرد و متناسب با شخصیت معرّف و نحوه توصیف او تأثیرات متفاوتی در قلب ایجاد می‌شود.

در « مرتبه دوم » می‌توانیم با « مشاهده » یا « دیدن » آثار، نسبت به اوصاف چیزی معرفت پیدا کنیم، یعنی تأثیر عمل و فعالیت او را روی دیگران ببینیم. مثلاً فرض کنید یکی از نزدیکان شما ناراحتی خاصی داشته و شما شاهد رنج بردن او، و مراجعه او به پزشکان مختلف، بوده‌اید، تا این که با چشم خود می‌بینید که مراجعه به پزشک خاصی باعث بهبودی و سلامت بیمار شده است. به عبارتی با چشم خود می‌بینید که درمان این پزشک مؤثر بوده است.

ممکن است ببینیم که جوانی دچار سرگردانی و حیرت شده، و قدرت تشخیص ارزش‌ها را از دست داده است، و در عمل نسبت به انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود کوتاهی می‌نماید. سپس مصاحبت او، با فرد عالمی را مشاهده می‌کنیم، و به دنبال این معاشرت، می‌بینیم که این جوان تغییر رویه داده و نسبت به انجام وظایف خود کوشا شده است. این « دیدن »ها باعث می‌شود که ما شناختی نسبت به این فرد عالم پیدا کنیم.

بدین ترتیب با دیدن اثر یکی از اوصاف شخص در دیگران، پی به صفت او می‌بریم. این مرتبه از معرفت، از جهتی « حضوری » می‌باشد چون اثر صفت آن شخص نزد شناسا

حاضر است و می‌تواند آن را ببیند. و این نوع معرفتی اثر خاصی در قلب ایجاد می‌کند. اثری که معرفت از راه دیدن آثار، در قلب انسان ایجاد می‌کند، بسیار عمیق‌تر از معرفت از راه شنیدن می‌باشد.

«مرتبه سوم» معرفت به وصف، شناخت چیزی از راه «چشیدن» صفتش می‌باشد. در این نوع معرفت، از طریق مواجهه با واقعیت چیزی، آن را می‌شناسیم و خود تجلی‌گاه آن صفت می‌شویم. مثلاً وقتی به بیماری سختی دچار می‌شویم و به رنج بسیاری می‌افتیم، پس از مراجعه به پزشک‌های مختلف، اثری از بهبودی در ما ایجاد نمی‌شود. در اوج سختی و ناراحتی، به پزشک متخصصی مراجعه می‌کنیم و او سبب بهبودی بیماری صعب‌العلاج ما می‌شود، و با معالجه او، از آن درد و ناآرامی به حالت سلامت و آرامش می‌رسیم. در این حالت، خیلی خوب به متخصص بودن این پزشک پی می‌بریم و نسبت به این صفت او معرفت بیشتری پیدا کرده و این معرفت، تأثیر بسیار زیادی در قلب ما ایجاد می‌کند.

**مثال دیگر:** در مسائل شرعی به حیرت می‌افتیم، در تشخیص تکالیف خود ناتوان می‌شویم، حق و باطل‌ها در نظرمان مخلوط شده و از دستیابی به شیوه صحیح زندگی عاجز می‌گردیم. ناگهان متوجه می‌شویم که عمرمان بیهوده تلف شده و در گام برداشتن در مسیر بندگی خدا ناموفق هستیم و نمی‌توانیم راه را از بیراهه تشخیص دهیم. در این زمان به هر کوی و برزنی برای یافتن «صراط مستقیم» سر می‌زنیم. در این میان دستگیری عالمی را چشیده و به وسیله او نسبت به وظایف خود، تنبه می‌یابیم. در این صورت ما گوشه‌ای از علم این عالم را چشیده‌ایم و او به ما معرفتی شده است.

این مرتبه از معرفت را که خود شناسا، یکی از اوصاف شخص را وجدان می‌کند، می‌توان «معرفت شهودی» نامید، چرا که او خود، شاهد صفت آن شخص می‌شود و البته می‌تواند مبین آن هم باشد. عمق و میزان تأثیری که این مرتبه از معرفت در قلب انسان ایجاد می‌کند، با مراتب قبلی قابل مقایسه نیست.

پس به طور کلی می‌توانیم برای معرفت، چهار مرحله قائل شویم:

۱- معرفت به اسم.

۲- معرفت غیابی به وصف.

۳- معرفت حضوری به وصف.

۴- معرفت شهودی به وصف.

معرفت در هر مرحله نسبت به مرحله قبلی عمیق تر است. و در هر درجه آن، نسبت به مرتبه بعدی، می توان اطلاق عدم معرفت (نشناختن) کرد. انسان با رسیدن از یک مرحله به مرحله بعدی، در واقع معرفت جدیدی نصیبش می گردد، و ضعف خود را که در مرحله قبل داشته، با تمام وجود خویش می یابد.

### مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)

در مورد یک پزشک، سه مرتبه معرفت به وصف وجود دارد:

۱- وصف پزشک را شنید.

۲- اثر طبابت او را در کسی دید.

۳- خود شخص به وسیله او معالجه شود.

بر اساس هر یک از این مراتب، می توانیم به حقیقت مهمی پی ببریم. هر کدام از این درجات معرفت که برای ما حاصل شود، متوجه می شویم که آنها در حقیقت به ما شناسانده شده اند و شناختن آنها کار خود ما نبوده است.

مثلاً وقتی وصف یک پزشک متخصص متعهد را می شنویم، شرایطی فراهم شده که ما در روز خاصی به محل معینی رفته و با فرد مشخصی برخورد کنیم که آن فرد اتفاقاً قبلاً با پزشک مورد نظر برخوردی داشته است. خدای تعالی به دل او انداخته تا از آن پزشک تعریف کند و به یاد او آورده است که خاطره خود را برای ما بیان نماید. البته در این حالت، شنونده هم باید به صحبت های گوینده توجه کند که این توجه کردن، یک عمل اختیاری است. ولی علم و فهمی که در اثر این توجه حاصل می شود و انسان را تحت تأثیر قرار می دهد، امری است که به اختیار شنونده نیست و کار خداست.

پس برای این که به وسیله شنیدن بتوانیم به چیزی معرفت پیدا کنیم، شرایطی باید فراهم شود که برخی از آنها به اختیار شنونده است، ولی فهم و معرفتی که در اثر شنیدن

حاصل می‌شود، به اختیار او نیست. در حقیقت عارف شدن، کار او نیست. و تنها کاری که از دست او بر می‌آید، این است که به سخنان مخاطب گوش فرادهد<sup>(۱)</sup>. ولی معرفی فرد به وسیله غیر او صورت می‌پذیرد.

بنابراین، شناخت اوصاف دیگران کار شناسا نیست، و این مطلب در همه مراتب معرفت صادق است. اما عمل و نحوه برخورد شناسا بعد از تعریف و توصیف شروع می‌شود. یعنی وقتی وصف پزشکی را شنید و فهمید و یا طبابت او را دید و یا به وسیله او معالجه شد و تخصص او را چشید، این تعریف‌ها آثاری در قلب او ایجاد می‌کند که بنا به شدت و نوع معرفت، عمق آن تفاوت دارد.

این اثرگذاری‌ها کار خود شخص نیست، ولی بعد از این که قلب او تحت تأثیر این معرفت‌ها قرار گرفت، او ممکن است پذیرای این شناخت قلبی خود باشد و یا این که از آن روی گرداند. مثلاً اگر برخوردی با آن پزشک داشت، می‌تواند به او احترام بگذارد، جلو برود و به او سلام کند و یا این که بی‌توجهی کرده و حتی به او آزار برساند.

به خوبی روشن است که بین شناخت قلبی فرد با عملکرد اختیاری او تفاوت زیادی وجود دارد. و فرد می‌تواند عملکردی متناقض با معرفت قلبی خود داشته باشد. البته عملکرد اختیاری انسان، ممکن است در حد گفتن به زبان باشد. در این صورت، شخص می‌تواند زبان به مدح آن پزشک گشاید و یا از او بسیار بدگویی کند. البته وقتی از زبان خود علیه او استفاده می‌کند، قلباً می‌فهمد که این پزشک، شایسته مدح است و او با سوء اختیارش اقدام به بدگویی از پزشک کرده است.

ظریف‌ترین و حساس‌ترین - و در عین حال مهم‌ترین - بخش عمل اختیاری در مورد معرفت، مربوط به قلب می‌باشد. در این مرحله با وجود این که شخص فهمیده است که این پزشک، متخصص و متعهد و متقی و... است و عقلش گواهی می‌دهد که باید نسبت به او خاضع باشد و به او احترام بگذارد؛ ولی شخص می‌تواند قلباً برای او ارزشی قائل

(۱) یک سلسله اعمال می‌توانند مقدمه معرفت باشند، ولی اینها لزوماً به معرفت منتهی نمی‌شوند. مثلاً اگر ما بدنبال شناسایی پزشکی هستیم، می‌توانیم این طرف و آن طرف برویم، از همه پرسیم، به افراد مطلع مراجعه کنیم و به طرق مختلف تحقیق کنیم. این فعالیت‌های اختیاری ما «ممکن است» به معرفت منتهی شود، ولی الزامی نیست، معرفت هم غیر از این مقدمات است.



نشود و پیش خود، او را سبک شمارد. در حالی که انسانیت فرد حکم می‌کند که نسبت به آن عالم متخصص بی تفاوت نباشد. پس اعتقاد داشتن به او یا بی اعتقادی نسبت به او، یک عمل اختیاری قلبی است که جایگاه آن پس از حصول معرفت می‌باشد.

بدین ترتیب، معرفت به اسم و وصف، بدون اختیار نصیب افراد می‌شود و به صورت غیر اختیاری بر قلب او اثر می‌گذارد. ولی انسان در اعتقاد پیدا کردن و نحوه برخورد قلبی و جوارحی نسبت به معروف خود سهیم است، و همین اعتقاد داشتن را معرفت اختیاری می‌نامیم.

البته هر چه درجه معرفت فرد بالاتر باشد، اگر تسلیم شود و زیر بار معرفت خود برود، اعتقاد قلبی او عمیق‌تر خواهد بود. بنابراین اگر انسان به صورت اختیاری معتقد به وصفی شود که آن را چشیده است، نحوه عملکرد او نسبت به وقتی که تنها وصفی را شنیده، بسیار متفاوت خواهد بود.

به عنوان مثال، اگر انسان اثر معالجه پزشکی را بر روی بیماری ببیند، در صورت عناد نداشتن، اعتقاد قوی‌تری به آن پزشک می‌یابد تا نسبت به وقتی که فقط وصف مهارت او را شنیده است. و نیز اگر خودش حاذق بودن او را چشیده باشد، در صورتی که تسلیم معرفت شهودی خود گردد، اعتقاد عمیق‌تری نسبت به آن پزشک در مقایسه با حالت قبلی پیدا می‌کند.

این اعتقاد مراتب مختلفی دارد که همگی اختیاری‌اند، اما معمولاً با عمیق‌تر شدن معرفت‌ها، شدیدتر و عمیق‌تر می‌شوند؛ البته در صورتی که شخص اهل عناد و انکار واقعیات نباشد و بخواهد در برابر آنچه فهمیده و شناخته است، تسلیم شود. آن معرفتی که جنبه اختیاری دارد و به عنوان یک وظیفه عقلی پس از شناخت غیر اختیاری برای انسان مطرح می‌شود، همین اعتقاد است و انکار آن مساوی با بی اعتقاد بودن و قبول نکردن است که هر دو، کاملاً اختیاری می‌باشد. انسان پس از شناخت هر حقیقتی، این دو موضع کاملاً مختلف را می‌تواند به خود بگیرد. پس هر جا که معرفت جنبه اختیاری داشت، به همین اعتقاد یا بی اعتقادی برمی‌گردد که جایگاه آن پس از حصول معرفتی است که جنبه غیر اختیاری دارد.

در بحث «شکر» هم که یک عمل اختیاری است، معرفت قلبی عبارت از همین اعتقاد ورزیدن است که یک عمل اختیاری می باشد.

همه مراتب معرفت که به طور کلی توضیح داده شد، درباره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می کند. در درجه اول می توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم که از طریق روایات، اطلاعاتی در این زمینه در اختیار ما قرار گرفته است و ما وظیفه داریم که از خصوصیات اسمی و نشانه‌های ولی نعمت خود آگاه باشیم، حداقل در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده و کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولد شده‌اند و نیز خصوصیات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل صورت و... اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطلاعات بستگی دارد، لازم است انسان اینها را بداند، و در غیر این صورت شناخت اینها ضرورت ندارد، هر چند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق‌تر می سازد. البته لزوم و ضرورت در اینجا، به اعتقاد پیدا کردن انسان تعلق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

### راه شناخت صفات امام علیه السلام

به عنوان مدخلی برای بیان و معرفی بعضی از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه به این حقیقت توجه می دهیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین بوده‌اند. این مطلب در احادیث به صراحت آمده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلْتُ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِترَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ<sup>(۱)</sup>

بدانید آن علومی که حضرت آدم علیه السلام از آسمان به زمین آورد، و همه فضائل پیامبران الهی تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، در عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۱ / ص ۳۶۸

دارد.

البته از عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کدام «نبی» نیستند، بنابراین باید همه کمالات و فضائل انبیاء علیهم السلام را بجز «نبوت» برای همه امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است، ایشان پس از تذکر به وجوب معرفت امام به اسم و وصف، به پائین ترین حد معرفت امام به وصف اشاره فرموده‌اند:

... وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ، وَ وَاوْرَثُهُ <sup>(۱)</sup>

پائین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث ایشان غیر از درجه نبوت می‌باشد.

بنابراین اگر بخواهیم امام شناس باشیم، باید امام علیه السلام را دارای مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم، یعنی معتقد باشیم که امام علیه السلام همان مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله را جز نبوت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر در امام علیه السلام هم یافت می‌شود و تنها مقام نبوت از این قاعده استثنا است. منظور از «درجه نبوت»، تأسیس شریعت و مخاطب شدن به وحی تشریحی از طرف خدا است.

وحی شریعت اسلام به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است، و آنچه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می‌کنند، همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته‌اند و به طور مستقیم به خود ائمه علیهم السلام، «وحی تشریحی» نمی‌شود.

غیر از این شأن، بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم، عصمت، ولایت و... همگی را ائمه علیهم السلام دارا هستند. از طرف دیگر، آنچه برای یک امام ثابت شده، برای سایر ائمه علیهم السلام هم ثابت می‌شود. این حقیقت در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده است:

أَنَّهُ لَا يَجِدُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ لِآخِرِنَا مَا لِأَوَّلِنَا <sup>(۲)</sup>

بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر این که برای آخرین فرید ما (اهل بیت) همان را که برای اولین ما بوده، قائل شود.

پس اگر صفتی برای یک امام ثابت شود، برای بقیه هم آن ویژگی وجود دارد. این

(۲) بحار الانوار / ج ۲۵ / ص ۳۶۰ / ح ۱۴

(۱) بحار الانوار / ج ۳۶ / ص ۴۰۷ / ح ۱۶

مطلب با آنچه درباره اختصاصات هر یک از ائمه علیهم السلام یا برتری خمسۀ طیبه بر امامان دیگر آمده است، منافاتی ندارد. چون در بحث فعلی، از اوصافی سخن می‌گوئیم که به امامت امامان مربوط می‌شود و بین ایشان در بُعد امامت تفاوتی وجود ندارد. با استفاده از این مقدمه، به معرفی برخی اوصاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌پردازیم.

## طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ

آیات و روایات بسیاری را می‌توان یافت که در آن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. و از آن جا که امام علیه السلام عدل (همتای) پیامبر می‌باشد، با مراجعه به این اقوال، می‌توانیم اوصاف امام علیه السلام را بشناسیم. یعنی آنچه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، در مورد همه امامان معصوم علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می‌کند.

با توجه به این مطلب، به یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقل فرموده‌اند، توجه می‌کنیم. اما قبل از بیان حدیث، این نکته را یادآور می‌شویم که هر چه معرف، بهتر و عمیق‌تر معروف را بشناسد، معرفتی او بسیار اثر بخش‌تر خواهد بود. حال بنگریم که در این روایت، معرف پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟! و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چگونه و تا چه حد، پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شناخته‌اند؟! حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرمایند:

من مانند بچه شتری که به دنبال مادرش راه می‌افتد، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیروی می‌کردم، در هر روزی حضرت یکی از خصوصیات اخلاقی خود را ارائه کرده و به من دستور دنباله روی از آن را می‌دادند. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله، تربیت شده خدا است. و امیرالمؤمنین علیه السلام دست پرورده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند. حضرت علی علیه السلام خطاب به کمیل (ره) فرموده‌اند:

يا كميلُ إنَّ رسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَدَبَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، وَهُوَ  
أَدَبَنِي، وَانَا أُؤَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

(۱) نهج البلاغه / فیض الاسلام / خطبه ۲۳۴

(۲) بحار الانوار / ج ۷۷ / ص ۲۶۹

ای کمیل! به درستی که خداوند پیامبرش را تربیت فرمود، و ایشان هم مرا تربیت فرمودند، و من مؤمنین را تربیت می‌کنم.

پس وقتی ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می‌فرمایند، در واقع استاد خویش را معرفی می‌کنند.

نکته مهم دیگر، این است که حضرت علی علیه السلام اهل مسامحه و مبالغه‌گویی هم نبوده‌اند. و مسلماً معرفتی که معرفی چنین فردی ایجاد می‌کند، عمق و تأثیر بیشتری خواهد داشت.

اکنون به کلام مهم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله گوش جان می‌سپاریم:

طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبٍ عُمِّيٍّ وَأَذَانٍ صُمٍّ وَالسِّنَّةِ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ...<sup>(۱)</sup>

(پیامبر صلی الله علیه و آله) طیبی است که (در بیماری‌ها و یا بین بیمارها) طب خود را می‌گرداند (در حالی که) مرهم‌های خود را به خوبی ساخته و داغ‌هایش را آماده کرده است. آنها را هر جا که نیاز باشد قرار می‌دهد: بر دل‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال. با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می‌جوید (و معالجه می‌کند).

در ابتدای روایت اشاره شده که پیامبر، طیبی است که طب خود را می‌گرداند. دو معنا برای «دَوَّارٌ بِطَبِّهِ» می‌توان در نظر گرفت: یکی این که طیب دلسوز، طب خود را بین بیماران می‌گرداند، یعنی خود سراغ بیماران می‌آید، حتی اگر آنها به او مراجعه نکنند، طیب باطب خود برای مداوای آنها اقدام می‌نماید. معنای دیگر این که طب خود را در میان بیماری‌های مختلف می‌گرداند، یعنی طب او نسبت به انواع بیماری‌ها جریان پیدا می‌کند و هر نوع بیماری را مداوا می‌کند.

این طیب، مرهم‌های خود را آماده کرده است و برای جایی که مرهم کارساز نباشد و

احتیاج به ریشه کن کردن بیماری باشد « مواسیم » خود را داغ کرده است. « مواسم » جمع « میسم » - از « و س م » - می باشد. « وسم » به داغی گفته می شود که به حیوان زده می شود و جای آن روی بدنش باقی می ماند. « وسم » نیز نشانه گذاشتن از طریق داغ کردن است<sup>(۱)</sup> کلمه « میسم »<sup>(۲)</sup> اسم ابزاری است که به وسیله آن بر حیوان داغ می زدند. در قدیم برای ریشه کن کردن عفونت‌ها، شیء داغی را روی زخم می گذاشتند و این عمل با وجود این که خیلی دردناک بود ولی ریشه عفونت‌ها را می سوزاند، و آنها را به کلی از بین می برد<sup>(۳)</sup>.

بنابراین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طیبی است که همه ابزار طبابت خود را آماده کرده است. و هر جا که مرهم کار ساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می سازد. این طیب، هم بیماری‌های جسمی و هم بیماری‌های روحی را مداوا می کند. دل‌های کور، گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال را شفا داده، و افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگستگی نجات می بخشد.

« طیب بودن » یکی از اوصاف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که انسان، با معرفت به این وصف، می فهمد که دواي همه دردهای جسمانی و روحانی به دست ایشان بوده و آمادگی کامل برای شفاي همه دردها را دارند. اگر این معرفت برای کسی حاصل شد، می تواند همین مقام را برای همه امامان در نظر گرفته، و قائل به مقام طبابت برای حضرت علی و اولاد گرامی ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام باشد.

## طیب جسم

امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام همچون پدران گرامی خود طیب جسم و روح می باشند، طیبی که با طب خود به سراغ بیماران مختلف می روند و بر زخم‌های ایشان مرهم می گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت مورد عنایت امام عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفته و شفا یافته‌اند، می تواند وسیله‌ای برای ایجاد معرفت بیشتر امام زمان عجل الله تعالی فرجه به وصف طبابت

(۱) کلمه « اسم » هم به اعتبار این که « نشانه » است از « وسم » ریشه گرفته است.

(۲) « میسم » در اصل « مؤسم » بر وزن مَفْعَل بوده که واو در آن قلب به یاء شده است. سپس برای جمع بستن « میسم »، حرف یاء به اصل خود برمی گردد و جمع آن مواسم می شود. البته میاسم هم در جمع « میسم » گفته می شود.

لسان العرب / ج ۱۵ / ص ۲۱۴

(۳) ضرب‌المثل مشهور عربی « آخر الدواء، الكئی » (آخرین دارو، داغ گذاشتن است)، از همین واقعیت ریشه گرفته است.

باشد. با این هدف، به ذکر نمونه‌هایی از دستگیری‌های حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پردازیم. باشد که نور معرفت به قلب‌های ما تابیده و با اعتقاد عمیق‌تر به این وصف، مرتبه‌ای از شکر قلبی نسبت به ایشان تحقق یابد.

### نمونه اول

یکی از اعضاء هیأت امناء مسجد مقدّس جمکران «آقای - ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت در این مسجد را دارد چنین نقل می‌کند:

«سنه ۵۱ یا ۵۲ بود. دقیقاً خاطر من نیست شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلو ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دکه مخصوص قبض می‌داد و پول می‌گرفت نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می‌شدند. در همین حیث بودیم که ناگهان خانمی جلو آمد. او دست دخترش را که ۱۲ یا ۱۳ سال نشان می‌داد گرفته بود و یک پسر بچه تقریباً ۹ ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آنها کردم و گفتم امری داشتید؟ خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: من نذر کردم که امام عصر علیه السلام بچه‌ام را امشب شفا بدهد، پنج هزار تومان بدهم. حال می‌خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: آمدی امتحان کنی؟ گفت: پس من چه کنم؟ بی‌درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو: این پنج هزار تومان را می‌دهم و شفای بچه‌ام را می‌خواهم. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبول است پنج هزار تومان را داد و قبض گرفت و رفت. بعد از سه چهار ساعت، آخر شب بود. من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم، دیدم خانمی آمد و این بار دست پسر بچه‌اش و دخترش را گرفته بود. ابتدا به نظر رسید که دختر بچه را قبلاً دیده‌ام، ولی یادم نیامد که خانم شروع کرد به دعا کردن. هی می‌گفت: خدا به شما طول عمر بدهد حاج آقا، انشاء الله خدا به شما توفیق بدهد.

گفتم: چه شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است، که اول شب آمدم خدمتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود. اصلاً آثاری از ضعف و فلج در

او نبود و گفت: شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم، این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این جور چیزها می بینیم. گفت: هفته دیگر انشاءالله با پدرش می آیم و گوسفندی می آوریم و خدا حافظی کرد و رفت. هفته بعد آمد و گوسفندی آوردند و ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند. من خودم بچه را دیدم. بغلش کردم و بوسیدم. این مطلب را خودم دیدم.<sup>(۱)</sup>

وقتی این داستان را می شنویم یا می خوانیم، ناخود آگاه معرفت ما نسبت به امام زمان علیه السلام بیشتر می شود، چون ایشان را به وصف « طبابت » بیشتر می شناسیم؛ در حالی که چه بسا قبلاً این معرفت را در حدّ ضعیف تری داشتیم. اما کسی که شاهد این قضیه بوده (مادر یا آن کارمند مسجد) و با چشم خود دیده که بچه فلج در مدت کوتاهی به دست مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه شفا یافته است، دیدن این امر تأثیر بیشتری در او داشته و از معرفت بالاتری برخوردار شده و حال او با ما بسیار متفاوت است، و بدین ترتیب ارادتی که او از این طریق به امام عصره پیدا کرده بیشتر از ماست.

بالاترین مرتبه معرفت در این داستان، نصیب همان بچه ۹ ساله ای شده که طبابت حضرت را چشیده است. عمق معرفت او با دیگران قابل مقایسه نیست. و چه بسا هر وقت اسم مسجد جمکران را بشنود منقلب شود، چرا که او اثری در آنجا دیده و چشیده که دیگران نچشیده اند.

### نمونه دوم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (قدس سرّه) شرح توّسل یکی از علماء و بزرگان نجف به نام شیخ حسین آل رحیم را از قول دو شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد - شیخ باقر کاظمی و شیخ محمد طه - چنین نقل کرده است:

در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدّسین و مشغول به تحصیل علم بود. ایشان به مرض سل مبتلا شد؛ به طوری که با سرفه کردن، از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در نهایت فقر و

(۱) کرامات المهدی علیه السلام / ص ۶



پریشانی بود، و قوت روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشرف می رفت تا مقداری قوت - هر چند که جو باشد - به دست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد؛ اما هر دفعه که او را خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی دادند و همین خود علت دیگری بود که در هم و غم شدیدی قرار بگیرد.

مدتی گذشت. و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که در بین اهل نجف معروف است انجام دهد؛ یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیة اللہ ارواحفداه بشود، تا به مقصد برسد.

شیخ حسین می گوید: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شبهای زمستان بود. بادی تند می وزید و باران هم اندکی می بارید. من در دگه مسجد که نزدیکی در است، نشسته بودم؛ چون نمی شد داخل مسجد شوم؛ به خاطر خونی که از سینه ام می آمد و چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند؛ لذا دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشمم تاریک شد.

فکر می کردم شبها تمام شد و امشب، شب آخر است؛ نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد این همه رنج و مشقت دیدم، و بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم. با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه ای نگرفتم.

در این کار تفکر می کردم، در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم؛ ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد. از دور که او را دیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد، بی قهوه می مانم و در این شب تاریک، هم و غم زیاد خواهد شد.

در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از این که اسم مرا می دانست تعجب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سوال کردم: از کدام طایفه عرب هستی؟  
گفت: از بعضی از آنهایم.

اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند، بردم. گفت: نه، از آنها نیستم. در این جا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طری طره‌ای؟ (این لفظ یک کلمه بی معنی است).

از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا باشم، برای تو چه اهمیتی خواهد داشت؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به این جا آمده‌ای؟  
گفتم: سؤال کردن از این مسائل هم به تو سودی نمی‌رساند.  
گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟

از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می‌کرد، محبتم به او زیادتر می‌شد؛ لذا یک سبیل از دخانیات ساخته و به او دادم.

گفت: خودت بکش، من نمی‌کشم.

برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم، و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه به لحظه محبتم به او زیادتر می‌شد.

به او گفتم: ای برادر امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آقای من! حاضری با هم کنار حضرت مسلم رضی الله عنه برویم و آن جا بنشینیم؟  
گفت: حاضرم. حال جریان خودت را نقل کن.

گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می‌کنم. از روزی که خود را شناختم، شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه‌ام خون می‌آید و علاجش را نمی‌دانم. از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است؛ ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است گرفتنش برایم میسر نمی‌شود. این

آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن؛ زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد. و این آخرین شب از شب‌های چهارشنبه است و با وجود آن که این همه زحمت کشیدم اصلاً چیزی ندیدم. این است علت آمدنم به این جا، و حوائج من هم همین‌ها است.

در این جا در حالی که غافل بودم، فرمود: سینه‌ات که عافیت یافت؛ اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت. و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است. در عین حال من متوجه این بیان و تفضلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار جناب مسلم علیه السلام برویم؟ گفت: برخیز.

برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا.

او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله‌ای ایستادم. تکبیر الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی می‌داد. تا این فکر در ذهنم افتاد، به سوی او نظری انداختم؛ اما در حالی که آن جناب مشغول نماز بود، دیدم نور عظیمی حضرتش را احاطه نمود، به طوری که مانع شد که من شخص شریفش را تشخیص دهم.

همه اینها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می‌شنیدم و بدنم می‌لرزید؛ اما از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم؛ ولی به هر صورتی که بود نماز را تمام کردم. نور حضرت از زمین به طرف بالا می‌رفت.

مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد با ایشان داشتم، شدم و عرض کردم: آقای من وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم علیه السلام برویم. این جا دیدم که نور متوجه سمت قبر مسلم علیه السلام شد. من هم به دنبالش به راه افتادم، تا آن که وارد حرم حضرت مسلم علیه السلام گردیدم و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و

من مشغول گریه و ندبه بودم، تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.

صبح، متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: اما سینه‌ات که شفا یافت، و دیدم سینه‌ام سالم است و ابداً سرفه نمی‌کنم. یک هفته هم طول نکشید که ازدواج با آن دختر من **حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ** (از جایی که گمان نداشتم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است؛ همان طوری که آن جناب فرمودند. **والحمد لله**.<sup>(۱)</sup>

مسلماً مرحوم شیخ حسین آل رحیم، پس از آن واقعه مبارک، معرفت و ارادت خاصی به حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیدا کرده بود که مایل بود هر جا می‌نشیند از ایشان سخن بگوید و سخن کسانی که این گونه معرفت‌های شهودی به امام **علیه السلام** پیدا کرده‌اند، معمولاً اثر عمیقی بر شنوندگان می‌گذارد و چه بسا آنها را منقلب کند. کسانی که مرحوم شیخ حسین را دیده بودند، هم قطعاً معرفت بالاتری نسبت به وصف طبابت امام عصر **علیه السلام** پیدا کرده‌اند، اما هیچ یک از این دو دسته - آنها که او را دیده یا وصفش را شنیده‌اند - معرفتی را که خود آن مرحوم نصیبش می‌شد، هرگز نچشیده‌اند. تا کسی در معرض آن گونه حوادث قرار نگیرد، چنان معرفتی نصیبش نمی‌گردد. بله، اگر به همین درجه معرفتی که نائل شده است، ملتزم باشد، امید است که خداوند، معرفت‌های بالاتر را روزی او بگرداند.

### نمونه سوّم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (قدس سرّه) از قول مرحوم علامه آقا میرزا محمد حسین شهرستانی در «زوائد الفرائد» نقل کرده است:

از جمله کرامات حضرت حجّت منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که در سرداب مقدّس ظاهر شد، آن است که شخص لالی در آن جا شفا یافت. این خبر کم کم شایع شد تا این شنیدیم که آن شخص وارد کربلا شده است.

به قصد ملاقات او و تحقیق حال به منزلش رفتیم؛ اما در خانه نبود و چون بعد از مراجعت به خانه خبردار شد که حقیر به قصد ملاقات او رفته بودم، عصر خود بار فقایش

(۱) برکات حضرت ولی عصر **علیه السلام** / ص ۱۴۱-۱۴۴ / به نقل از کتاب: العبقری الحسان / ج ۲ بساط چهارم / ص ۱۴۷

به منزل ما آمدند.

از جمله رفقای او حاج کربلایی اسماعیل تاجر شیرازی، ساکن کاظمین است. غالب رفقاییش از معتمدین هستند و با او از هند در کشتی بوده و کمال معاشرت را با هم داشتند. همه شهادت دادند که او لال بوده و از قراین هم یقین به لال بودن او حاصل شد. **الهم** خود آن شخص آقا مهدی است. شیرازی الاصل، که ساکن ملینه، از نواحی چین بود.

حاج کربلایی اسماعیل بیان کرد: آقا مهدی پسر عموی من است. حدود دو هزار تومان سرمایه تجارت داشت، ولی کم‌کم در طی معاملات مختلف تلف شد و حالش به خاطر غصه این امر و فکر و خیالات، کم‌کم منجر به جنون گردید. و مدتی مجنون بود تا این که با معالجه و غیره، به مرور جنون او تخفیف یافت؛ ولی لکنت در زبان او پیدا شد تا این که جنون کاملاً رفع شد؛ ولی زبان کاملاً لال گشت، و به جز با اشاره نمی‌توانست مطالب را تفهیم کند. سه سال و اندی به این حالت بود، تا این که ما عازم زیارت عتبات شدیم. او هم به قصد توسل و استشفاء و ملاقات مادرش که در عتبات بود، طالب زیارت گشت؛ لذا با ما به کشتی نشست تا به بغداد رسیدیم. در این حال قطار به سامرا می‌رفت. من او را به زیارت آن جا روانه کردم و خود در کاظمین ماندم.

بعد خود آقا مهدی در بیان قضیه سامرا گفت:

روز پنج‌شنبه، نهم ماه جمادی الثانیه ۱۲۹۹، که همین امسال است وارد سامرا شدم و بعد از زیارت حرم مطهر پای منبر روضه خوانی، نشستم. سید عباس بغدادی روضه خواند و من گریه کردم و در دل ملتجی و متوسل بودم. صبح جمعه نیز به منزل بعضی از طلاب که مجلس روضه خوانی داشتند، رفتم. و از آن جا به منزل حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی سنة الله تعالى رفته، و با اشاره التماس دعا کردم. ایشان نیز اظهار محبت نمودند و دعا کردند.

بعد از منزل میرزای شیرازی، به سرداب مشرف شدم. اما کسی را نیافتم که برایم زیارت بخواند. به منزل مراجعت کردم و دوباره رفتم و کنار در سرداب ایستادم و بر دیوار نوشتم که من لالم؛ برای من زیارت بخوانید. شیخ علی روضه خوان از سرداب

بیرون آمد. آن نوشته را به ایشان نشان دادم. او به سیدی گفت: این شخص را زیارت بده. گفت: پول بیاورد.

شیخ علی پولی از خود به او داد و سید مرا به سرداب برد و زیارت داد... پس از زیارت... ایستادم که نماز زیارت را بخوانم. تکبیر را مثل همیشه به اشاره گفتم و شروع به قرائت کردم. در این هنگام ناخود آگاه زبانم به « بسم الله الرحمن الرحيم » جاری شد. قرائت و اذکار را با تجوید خواندم و بعد از نماز، دو تسبیح استغفار کرده و صیغه توبه را خواندم. بیرون آمدم و به هر که رسیدم، سلام کردم تا آن که اشخاصی که حالت قبلی مرا دیده بودند، رسیدند و مطلب را فهمیدند. آنها اطرافم را گرفتند و جامه‌ام را پاره کردند و ازدحام نمودند. عاقبت به منزل گریختم.

صبح به منزل جناب حجّة الاسلام میرزای شیرازی رفتم؛ چون دنبال من فرستاده بودند، قضیه را سؤال نمودند و فرمودند: قرائت خود را بخوان. وقتی خواندم، عرض کردم: من چند سال است که قرائت نکرده‌ام، طبعاً پسند سرکار نخواهد بود.

فرمودند: بسیار خوب خواندی.

جمعی از زوّار که در آن جا بودند، خواهش کردند که چراغان کنند. و چون اجازه یافتند، چراغانی با شکوهی انجام دادند.

آقا میرزا محمد عسکری تهرانی، صاحب مستدرکات بحار الانوار، فرمودند: در شب اول چراغانی که مرحوم آیه الله مجاهد مرحوم میرزای شیرازی، نیز حضور داشتند، طنابی که از گلدسته شرقی به گلدسته غربی بسته بودند و تعداد زیادی فانوسهای شیشه‌ای به آن آویخته بود، گسیخته شد؛ ولی فانوسها چه آنها که روی پشت بام/ایوان افتادند و چه آنها که روی هم ریختند، از اعجاز ائمه عسکریین علیهم السلام هیچ آسیبی ندیدند.<sup>(۱)</sup> این که انسان بفهمد حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام او را شفا داده‌اند، نعمت بسیار بزرگی است که در غیر حال بیماری نصیب انسان نمی‌شود. معرفت این نعمت، انسان را از حال غفلت و بی توجهی نسبت به ولی نعمت واقعی خود، خارج می‌سازد و او را بیش

(۱) برکات حضرت ولی عصر علیه السلام / ص ۲۲۷-۲۲۹ / به نقل از کتاب العبقری الحسان / ج ۱ / بساط دوم / ص ۱۰۰

از پیش قدردانِ خدای متعال به خاطرِ افاضهٔ این نعمت بزرگ قرار می‌دهد.

### نمونهٔ چهارم

آقای متقی امام جماعت یکی از مساجد قم [ برای مرحوم حضرت آیه‌الله شیخ مرتضیٰ حائری یزدی ] نوشته‌اند که: « روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال ۱۳۹۷<sup>(۱)</sup>، حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا و دهها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی همسر این جانب محمد متقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود - که در یک لحظه در کوههای شمیران جان سپردند - در این روز مبتلا به سکتۀ ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم. ولی نتیجه‌ای به دست نیامد، تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکتۀ شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفتم در غرفهٔ خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آباءه المعصومین را مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستم این بود: تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می‌کرد که من قصه‌ها و داستانهای کسانی که مورد عنایت حضرت بقیة الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفتند و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب « نجم الثاقب » حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسل به حجّت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام الله الملك الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سکتۀ کرده در آنجا بود، صدای همهمه می‌آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند. و

ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیۀ بزرگم - که معمولاً در این وقت در خواب بود - بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده‌اند، گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم چهار بعد از نیمه شب، با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد، چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از طهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می‌شود) که می‌گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید». می‌بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود که نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود که ببیند مادرش کجا می‌رود. دم در حیاط، مریضه به خود می‌آید، ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا اینجا آمده، از دخترش زهرا می‌پرسد که: زهرا من خواب می‌بینم یا بیدارم؟! دخترش پاسخ می‌دهد که: مادر جان ترا شفا دادند، آقا کجا بود که می‌گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زئی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا ترا شفا داد. گفتم: نمی‌توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید برخیز، من از مهابت آن بزرگوار برخاستم: ... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمد الله تعالی پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سگته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه



مکن، غم و اندوه از دلش بر طرف شد<sup>(۱)</sup>.

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: « و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل زوماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطباء نتوانستند معالجه کنند. » در این داستان هم، مراتب مختلف معرفت امام علیه السلام به چشم می خورد، که برای هر یک از شنوندگان این ماجرا، مرتبه‌ای از معرفت پدید می آید. در مرتبه بعد، معرفت کسانی است که شاهد ماجرا بوده‌اند و حال بیمار را قبل و بعد از بهبودی دیده‌اند. اینها بیشتر از گروه اول تحت تأثیر « طبابت » امام علیه السلام قرار می گیرند. اما بالاترین حد معرفت را خود آن بیمار دارد که « طبابت » امام زمانش را چشیده است، معرفت او با دو گروه قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست و او نمی تواند عمق تأثیری را که عنایت امام علیه السلام در او گذاشته به آنها منتقل کند. دیگران خودشان باید بچشند و گرنه با شنیدن از او فقط مرتبه ضعیفی از معرفت برایشان حاصل می شود که شدت و عمق آن، تفاوت زیادی با معرفت خود آن بیمار شفا یافته دارد.

در نمونه‌هایی که ذکر شد، معرفت امام علیه السلام (به وصف طبابت) در درجات مختلف برای افراد مختلف - اعم از شنونده و بیننده و آن که خودش چشیده است - حاصل می شود، و دل‌های آنها را بدون آن که خود بخواهند، تحت تأثیر قرار می دهد. ولی این مراتب مختلف معرفت، هیچ کدام اختیاری نبوده و آنها همگی متأثر از این تأثیرها شده‌اند. آنچه اختیاری ایشان است، موضع‌گیری و نحوه برخورد آنها است با معرفتی که نصیبشان شده است.

این موضع‌گیری در درجه اول، قلبی و اعتقادی، و در درجات بعد، زبانی و عملی است. در بُعد قلبی، آنچه به اختیار شخص بستگی دارد، اعتقاد و تسلیم یا رد و انکار آن حقیقتی است که برایش به صورتی - اعم از شنیدن و دیدن و چشیدن - روشن شده است. او می تواند با اختیارش به « طبابت » امام علیه السلام اعتقاد پیدا کرده و تسلیم این حقیقت شود، یا این که به سوء اختیارش، آن را نپذیرد، و به بهانه‌ای از اعتقاد به آن شانه خالی کند، و معتقد شود که دستگیری امام علیه السلام هیچ تأثیری در شفای آنها نداشته است. هرگاه کسی قلباً به «

(۱) سر دلبران (مجموعه یادداشت‌های مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری) / ص ۱۷۴ تا ۱۷۸

طبابت « امام علیه السلام معتقد شد و آن را به عنوان یک حقیقت پذیرفت، و به توجیه و انکار آن نپرداخت، در واقع تسلیم آن حقیقت شده و « طبابت » امام علیه السلام را تصدیق کرده است. قدردانی قلبی از امام علیه السلام - به عنوان طبیب - همین تسلیم و اعتقاد قلبی است که در حقیقت، شکر قلبی نسبت به ایشان از جهت وصف « طبابت » شان است. چنین کسی وقتی بیماری را می بیند، بیش از هر کس و پیش از هر کس، به دستگیری امام علیه السلام دل می بندد. و آن گاه که به اسباب و عوامل عادی و طبیعی تمسک می جوید، قلباً از آن طبیب واقعی، شفای طلبد، و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می داند، و امیدی به آنها - مستقل از عنایت امام علیه السلام - نمی بندد.

در مقابل، برخی افراد، طبابت امام علیه السلام را شنیده یا دیده و یا چشیده اند، اما اعتقادی که شایسته و مناسب آن چه فهمیده اند، به حضرتش ندارند، یا این که به شکلی، از تسلیم قلبی به این وصف امام علیه السلام، طفره می روند و می خواهند آن را توجیه خلاف واقع کنند. این گونه افراد، در واقع کفران نعمت « طبابت » امام علیه السلام را کرده و قلباً ناشکری می نمایند.

## طبیب روح

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام، در مورد روح افراد متجلی می شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت در آمده اند! و چقدر افراد سرگردان که نجات یافته اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم سطح بالاتری دارد. اگر همه بیماریهای جسمی مداوا شد و همه بدنها سالم گردند، اما اهل عبادت پروردگار نباشند، هیچ فایده ای ندارد. سلامت جسم، وقتی ارزش می یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبودی و شفا یافتن نعمت نخواهد بود. ولی معمولاً به بیماریهای جسمی بیشتر توجه می شود.

به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم کمتر نگران می شویم، در حالی که گرفتاریهای روحی و اخلاقی به مراتب خطرناک تر بوده و هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می شود.

وقتی می شنویم یا می بینیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه از گمراهان یا افراد سست ایمان دستگیری کرده و آنها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده‌اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، این امر را مهم بدانیم، در حالی که متأسفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهمتر می‌دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می بینیم یا می شنویم که امام علیه السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده و آنها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی می‌فرمایند، نسبت به «طیب روح» بودن امام علیه السلام معرفت پیدا می‌کنیم. و اگر بخواهیم نسبت به این نعمت بزرگ شکرگزار باشیم، در درجه اول باید شکر قلبی به جای آوریم، یعنی شأن «طبابت روح» را برای امام علیه السلام پذیرفته و به این صفت امام معتقد شویم. اکنون به برخی از نمونه‌های این ویژگی امام عصر عجل الله تعالی فرجه اشاره می‌کنیم.

### علم مصبوب

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می‌کشاند. شفاى این درد - یعنی علم - به دست امام علیه السلام است. یکی از اوصافی که امام رضا علیه السلام برای معرفتی امام معصوم علیه السلام به کار برده‌اند تعبیر: «المخصوص بالعلم»<sup>(۱)</sup> است، یعنی علم، اختصاص به امام علیه السلام دارد. بنابراین هر کس بخواهد عالم شود، باید سراغ امام برود، چرا که ایشان تنها منبع علم هستند. در فرازی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصبوب» یا «علم سرازیر شده» معرفتی فرموده‌اند<sup>(۲)</sup>. به کار بردن تعبیر علم به جای عالم، نشانه مبالغه است<sup>(۳)</sup>. یعنی امام علیه السلام علم مجسم است. پس تشنگان علم، باید سراغ ایشان بروند، چرا که طبق فرمایش امام هشتم علیه السلام:

الامام الماء العذب على الظمائم<sup>(۴)</sup>

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته / ح ۱

(۲) احتجاج طبرسی / ج ۲ ص ۳۱۶

(۳) در ادبیات عرب اگر بخواهند بگویند صفتی در حد کمال و تمام است، به جای اسم فاعل، مصدر یا اسم مصدر به کار می‌برند. مثلاً اگر بخواهند بگویند کسی خیلی عادل است، می‌گویند عدل است.

(۴) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته / ح ۱

امام، آب شیرین در حال تشنگی (برای شخص تشنه) است.

آب، مایه حیات است و حیات مادی و معنوی انسان به آن وابسته است. آب، فقط آن مایع نوشیدنی که جسم ما را سیراب می‌کند، نیست. بلکه به هر چه انسان تشنه را سیراب کند، اطلاق آب می‌شود. البته آبی که تشنگی قلبی انسان را سیراب می‌کند و باعث حیات روح انسان می‌شود، اهمیّت بیشتری دارد.

و جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا<sup>(۱)</sup>

و هر چیز زنده را از آب (زنده) قرار دادیم.

کسی که قلبش به نور علم امام علیه السلام هدایت شده، «حی» یعنی «زنده» است. و در مقابل، کسی که قلبش منور به نور هدایت الهی و علم امام علیه السلام نشده باشد، «میت» است.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ<sup>(۲)</sup>

و آیا کسی که مرده (گمراه) است، پس زنده‌اش کردیم (هدایتش نمودیم)؟

حقیقت حیات، زنده شدن قلب به نور معرفت و علم امام علیه السلام، و حقیقت ممات، تاریکی قلب از این نور است. بنابراین اگر علم امام را بچشیم، خاصیت «الماء العذب» یا «آب گوارا» بودن امام علیه السلام را چشیده‌ایم.

راه چشیدن آن، همان است که در ذیل آیه شریفه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»<sup>(۳)</sup> فرمودند، یعنی استقامت و پایداری در مسیر ولایت ائمه علیهم السلام، که اگر کسی چنین کند، طبق وعده الهی از علم امام علیه السلام به او بسیار می‌چشانند، و او را کاملاً سیراب می‌کنند. آب نوشیدنی، سبب حیات جسمانی انسان است، اما آب به «علم» هم تفسیر شده، که سبب حیات روح انسان می‌باشد.

در قرآن می‌فرماید:

وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا<sup>(۴)</sup>

و این که اگر بر آن روش، پایدار بودند، هر آینه از آب فراوان، ایشان را سیراب می‌کردیم.

(۱) سوره انبیاء / آیه ۳۰

(۲) سوره انعام / آیه ۱۲۲

(۳) سوره جن / آیه ۱۶

(۴) سوره جن / آیه ۱۶

از حضرت صادق علیه السلام ، در تفسیر این آیه، پرسیدند. حضرت «الطریقه» را به «ولایت» تفسیر کرده، و در مورد «لأَسْقِنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا» فرمودند:

لَأَذِقْنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

علم فراوانی که از ائمه علیهم السلام بیاموزند، به ایشان می‌چشانندیم.

همچنین در آیه شریفه دیگر می‌فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ<sup>(۲)</sup>

بگو، اگر ببینید که آب شما (در زمین) فرو رود، پس چه کسی برایتان آب جاری ظاهر می‌سازد؟

امام رضا علیه السلام ، آیه را چنین تفسیر فرموده‌اند:

مَاءُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَى الْأَئِمَّةِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالْأَئِمَّةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ.  
(فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) يَعْنِي بِعِلْمِ الْأِمَامِ<sup>(۳)</sup>

منظور از «ماؤکم» در آیه شریفه، درهای شما یعنی امامان علیهم السلام هستند. و امامان علیهم السلام درهای خدا میان او و آفریدگانش هستند. منظور از «ماء معین» هم علم امام علیه السلام است.

ملاحظه می‌شود که در این آیه شریفه، آب به علم - و آن هم علم امام علیه السلام - تفسیر شده است. و این علم، باعث حیات روح آدمی می‌گردد.

پس هر چیزی که مصداق پایداری در طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد، در چشیدن انسان از علم امام علیه السلام می‌تواند مؤثر باشد. یکی از مهم‌ترین این موارد، مراجعه جدی به احادیث اهل بیت علیهم السلام ، و مآخذ قرار دادن آنها در همه مسائل و تسلیم شدن به مفاد آنهاست. این امر خصوصاً در زمان غیبت حضرت بقیة الله ارواحفداء که به طور عادی دسترسی به ایشان و درس گرفتن از محضرشان میسر نیست، اهمیت ویژه‌ای دارد. البته در همین زمان غیبت، بوده‌اند کسانی که با استفاده حضوری، از امامشان بهره علمی برده‌اند که آگاهی از این موارد، معرفت ما را نسبت به همین ویژگی امام علیه السلام بالاتر می‌برد.

(۲) سوره ملک / آیه ۳۰

(۱) بحارالانوار / ج ۲۴ / ص ۲۹ / ح ۲

(۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۲ / ص ۳۷۹

### دستگیری علمی امام عصر علیه السلام

در اینجا نمونه‌هایی از دستگیری علمی امام عصر ارواحنا فداه را در همین زمان غیبت یاد می‌کنیم، تا با شناخت این موارد، معرفت بیشتری را به وصف « علم مصبوب » بودن ایشان پیدا کنیم. این شناخت، البته مراتب مختلفی دارد که در بحث از مراتب معرفت مطرح شد، اولین مرتبه آن از طریق شنیدن حاصل می‌شود. در مرتبه بعد، دیدن کسانی است که مشمول این عنایت واقع شده‌اند که تأثیر دیدن این افراد، از شنیدن اوصافشان به مراتب بیشتر است. مرتبه سوم - یعنی بالاترین درجه معرفت امام علیه السلام - خاص همان کسانی است که با دستگیری حضرت از آنها، در حقیقت، « علم » امام علیه السلام را چشیده‌اند.

### نمونه اول

مرحوم مقدّس اردبیلی یکی از علمای بزرگ شیعه است. شاگرد ایشان میرعلام نقل می‌کند که:

شبی در صحن مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام گردش می‌کردم، در حالی که بسیاری از شب گذشته بود. ناگاه شخصی را دیدم که به سمت روضه مقدسه می‌آید. من نیز به سمت او رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم استاد ما مولی احمد اردبیلی است. خود را پنهان داشتم، تا این که به نزدیکی در روضه مبارکه رسید، در حالی که در روضه بسته بود، سپس گشوده گردید و مقدّس داخل روضه شد. دیدم که گویا با کسی سخن می‌گوید. بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد. من پشت سر او روانه شدم، به نوعی که مرا نمی‌دید، تا آن که از نجف اشرف بیرون آمدیم. مقدّس به سمت کوفه رفت، تا آن که داخل مسجد کوفه گردید. و در محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشیده، قرار گرفت. با شخصی در مسأله‌ای سخن می‌گفت و زمان طویلی درنگ نمود. آن گاه از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز پشت سر او می‌رفتم، تا آن که به نزدیک مسجد حنانه رسیدیم. مرا سرفه گرفت، چنان که نتوانستم خودداری کنم. چون صدای سرفه مرا شنید، متوجّه من گردید و فرمود: آیا تو میرعلامی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: در

اینجا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدسه شده‌اید تا حال، با شما بودم. شمارا به حق صاحب این قبر قسم می‌دهم که این ماجرا را که در این شب برای شما اتفاق افتاد از اول تا به آخر، به من خبر دهید.

گفت: خبر می‌دهم به شرط آن که تا زمانی که من زنده‌ام آن را به کسی نگویی. من هم در این مورد با او عهد و میثاق نمودم. چون مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها درمانده و در فکر بودم. ناگاه بر دلم افتاد که به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام روم و آنها را از ایشان بپرسم. وقتی که به روضه مقدسه رسیدم، در بر روی من گشوده شد، چنان که مشاهده نمودی. داخل شدم و به درگاه الهی تضرع نمودم تا حضرت، جواب مسائل مرا بفرماید. در آن حال، صدایی از قبر مطهر شنیدم که برو مسجد کوفه و آنها را از قائم علیه السلام بپرس، زیرا که او امام زمان تو است. این بود که آمدم در نزد محراب، و آنها را از حضرت حجّت علیه السلام پرسیدم و جواب شنیدم و اکنون برمی‌گردم.<sup>(۱)</sup>

شنیدن این ماجرا در معرفت انسان نسبت به وصف « علم مصبوب » امام عصر علیه السلام مؤثر است. و بالاتر از آن، دیدن افرادی مانند مقدس اردبیلی که از جهت علمی مورد توجه امام زمانشان قرار گرفته‌اند، معرفت ما را نسبت به علم امام علیه السلام بالاتر می‌برد. اما بالاترین معرفت را خود مقدس اردبیلی داشته است که قطره‌ای از « علم مصبوب » را چشیده، و کسانی که شاگرد ایشان بوده‌اند، این واقعیت را بهتر از دیگران درک کرده‌اند.

## نمونه دوم

از دیگر افرادی که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته‌اند، می‌توان از مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) یاد کرد. ایشان با امتیاز فوق‌العاده در علم و تقوا، مرجعیت عالم تشیع را در زمان خود به عهده داشتند. و مقامشان به جایی رسیده بود که وقتی برایشان مشکل علمی پیش می‌آمد، گاهی خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسیدند و سوالات خود را از منبع علم می‌پرسیدند.

(۱) العبقری الحسان / ج ۲ / بساط چهارم / ص ۶۴، با کمی تصرف و بازنویسی عبارات

آقا میر سید محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند که گفت: در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه‌ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در این گل ولای، با چشم ضعیف به کجا می‌رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه‌ای مخروبه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی‌دیدم، ولی صدای شیخ را می‌شنیدم که گویا با کسی تکلم می‌کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می‌گردم. و به درب آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد - می‌روم، و زیارت جامعه می‌خوانم. چنانچه بار دیگر اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن.<sup>(۱)</sup>

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تربیت شده‌اند و علم امام را چشیده‌اند، باعث می‌شود که ما نسبت به منبع علمی که آنها را سیراب کرده است، معرفت بیشتری پیدا کنیم. چون در واقع شاگرد، به نوعی - هر چند بسیار محدود - می‌تواند معرفت استاد خویش باشد. و اگر ما افرادی مثل شیخ مرتضی انصاری را درک کرده بودیم، در معرفت ما نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه هم تفاوت ایجاد می‌شد. البته دانستن کرامات و برخی از احوال ایشان نیز می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. شناخت بیشتر یک امام شناس واقعی نظیر شیخ انصاری، در شناخت بیشتر خود امام علیه‌السلام قطعاً مفید است.

(۱) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری / ص ۱۰۶ و ۱۰۷



## کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ انصاری بود، و مسجد و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف، پس از ایشان به آن بزرگوار واگذار شد. ایشان از پسر مرحوم حاجی سید علی شوشتری<sup>(۱)</sup> نقل کرد:

در وبائی که در نجف در سال ۱۳۷۰ هجری قمری واقع گردید، در مرحوم سید، اواسط شب آثار بیماری و با عارض شد. چون حال ایشان را پریشان دیدیم و ضعف پیری و عبادت هم مزید بر علت بود، از خوف آن که مبادا تا صبح از دنیا برود و شیخ مؤاخذه فرماید، که چرا اطلاع نداده اید؛ فانوس را برای خبر دادن به شیخ روشن کردیم. چون سید متوجه شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم: می خواهیم شیخ را با خبر کنیم. فرمود: احتیاجی به این کار نیست، شیخ حالا تشریف می آورند، چراغ را خاموش کنید و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده و نشستیم، چیزی نگذشت که صدای حلقه در بلند شد. سید فرمود که شیخ است، در را بگشائید. چون در را گشودیم، شیخ را در حالی که ملا احمد همراه ایشان بود، پشت در دیدیم. شیخ فرمود: حاج سید علی چطور هستند؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده خدا رحم کند، فرمود: انشاء الله باکی نیست، و داخل گردید. چون سید را مشوش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب نشو، انشاء الله خوب می شوی. جناب سید فرمود: از کجا می گوئی؟ شیخ اظهار کرد: من از خدا خواسته ام که تو بعد از من زنده بمانی و بر جنازه من نماز بگذاری. گفت که چرا این را خواستی؟ جواب داد: حالا که شده است. آن گاه نشست و قدری سؤال و جواب و شوخی کردند، و شیخ برخاست و رفت. فردای آن روز، شیخ بعد از درس در منبر فرمود: می گویند حاجی سید علی ناخوش است. هر کس از طلاب که مایل است از او عیادت کند همراه من بیاید. آن گاه از منبر به زیر آمده، با جمعی از طلاب به خانه سید رفت. میرزا حبیب الله فرمود که من هم در آن مجلس بودم و این سخن را از شیخ شنیدم، و لیکن کاری

---

(۱) چنان که معروف است، مرحوم شیخ انصاری با این که در اوج علم و تقوا بودند، از اول هفته تا چهارشنبه درس می دادند. و پنج شنبه و جمعه که تعطیلی حوزه بود، به شاگردانشان می گفتند: «ما این درس های اصول و فقه را گفتیم. حال بیاید با هم خدمت مرحوم سید شوشتری برویم و پای و عظم ایشان بنشینیم.»

ضروری مانع از همراهی با ایشان شد. راوی گوید که چون شیخ وارد شد، مانند کسی که خبر ندارد، احوال پرسى فرمود. من خواستم عرض کنم: شیخنا! شما که دیشب خود تشریف آوردید و دیدید. ناگاه سید را دیدم که انگشت به دندان گزید و اشاره کرد. دانستم که بر افشاء آن رضا ندارند. سکوت کردم. و بعد هم سید عافیت یافت، و سالها بعد بر جنازه شیخ نماز کرد. اعلى الله مقامهما. (۱)

### کرامتی دیگر از شیخ انصاری

جناب شیخ عبدالرحیم شوشتری - که از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده - نقل می کند که در حرم سیدالشهداء علیه السلام بودم. مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند. در حالی که کودک فلجی همراهشان بود، به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده بیرون رفتند. من پس از زیارت و نماز به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم. دیدم آن مرد و زن، کودکی علیل خود را آن جا برده و می گویند: « دَخِيلُكَ (۲) یابن امیر المؤمنین علیه السلام »، و به پشت ضریح مقدس رفتند. ولی کودک را روبروی ضریح مقدس حضرت عباس علیه السلام گذاشتند، در حالی که قادر بر حرکت نبود. وقتی مشغول خواندن نماز بودم، کودک شفا یافته و حرکت کرد و به اطراف نگاه کرد، اما پدر و مادر خود را ندید. از حرم بیرون رفت. بعد والدین به او ملحق شدند، بدون آن که شفای کودک خود را امر عجیبی شمارند. من حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه عرض می کردم، ولی اجابت نمی شد. در آن زمان بی تاب شده و با جسارت عرض کردم: یا اباالفضل! هرگاه اعراب بادیه، نزد شما عزیزترند، و بیشتر از ما طلاب علوم دینیه حرمت دارند، دیگر من خدمت شما نمی مانم و به اعراب ملحق می شوم.

اما بلافاصله به خود آمده، متوجه شدم که خواسته اعراب به خاطر ضعف ایمان ایشان زود اجابت می شود. لذا از گفته خود عذر خواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به محض ورود من، خادم مرحوم آقا شیخ مرتضی به ملاقاتم آمد و گفت: « أَجِبْ أَسْتَاذَكَ

(۱) العبقري الحسان / ج ۲ / بساط چهارم / ص ۷۴ با قدری اصلاح ادبی

(۲) به شما توسل شده ام.

«<sup>(۱)</sup> چون به خدمت ایشان رسیدم، فرمود: دو حاجت داری: یکی این که در قرب صحن مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منزلی خریداری نمائی، و دوم این که مکه مشرف شوی. آن گاه مقداری پول به من عطا فرمود که در آن موارد خرج کنم و فرمود: تا من زنده‌ام، به کسی اظهار مکن. من ابتدا قرض خود را از آن پول پرداخت کردم و بعد از آن خانه/خریده و سفر حج نمودم.»<sup>(۲)</sup>

از حالات حالات مرحوم شیخ مرتضی انصاری معلوم می‌شود که ارتباطهایی با مولای خود عجل الله تعالی فرجه داشته است. البته این گونه بزرگان معمولاً مایل نبوده‌اند که خود را معرفی کنند، ولی گاهی حادثه‌ای پیش آمده که گوشه‌ای از فضائل آنها را آشکار کرده است.

بنابراین می‌توان گفت: این گونه افراد، عنایت شدگان خاصّ امام عصر ارواحنا فداه هستند، کسانی که حضرت از آنها دستگیری فرموده‌اند. آشنایی با این گونه افراد، بزرگی مولا و مقتدایشان را بیشتر برای ما آشکار می‌سازد.

اما بهره‌مرحوم شیخ انصاری یا مقدّس اردبیلی از معرفت امام علیه السلام، برای ما قابل درک نیست. ما نمی‌فهمیم که آنها چه چیزهایی از علم امام علیه السلام چشیده و برگرفته بودند. استفاده علمی آنها از حضرتش، معرفت بالایی را برای ایشان «شهودی» کرده بود که هرگز از راه شنیدن و یادیدن آثار ایشان حاصل نمی‌شود.

البته باید توجه داشت که برای چشیدن علم امام علیه السلام ضرورت ندارد که انسان حتماً خدمت حضرتش مشرف شود و سؤالات علمی خود را به صورت حضوری بپرسد. این تشرّف، توفیق بسیار عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی به این درجه برسد تا از علم امام علیه السلام بهره گیرد. بلکه از طریق رجوع به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی استقامت در طریق ولایت ایشان، می‌توان از این سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تابش انوار علم و هدایت امام علیه السلام قرار گیریم، باید وظایف خود را نسبت به ایشان به طور کامل ادا کنیم. از جمله این که نسبت به فرمایشات ایشان

(۱) یعنی دعوت استاد خود را پاسخ بده.

(۲) العبقری الحسان، ج ۲، بساط چهارم ص ۷۴ / کرامت سؤم باندرکی تصرف ادبی در عبارات

تسلیم باشیم، همه مسائل و مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السلام ارجاع دهیم، و در حقیقت همه امور خود را «ردّ به سوی امام»<sup>(۱)</sup> کنیم. وقتی که انسان در همه امور، امام علیه السلام را مرجع قرار دهد و نسبت به راهنمایی‌های ایشان تسلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شیرینی علم امام را به او می‌چشانند. بدین ترتیب، مراجعه او به احادیث اهل بیت علیهم السلام و عمل به آنها، وسیله چشیدن علم دین از سرچشمه وجود امام علیه السلام می‌گردد. در این حال نور هدایتی که از کلام امام علیه السلام برمی‌آید، چراغ راه او گشته و از سرگردانی نجاتش می‌دهد. همان کلامی که در وصفش آن فرموده‌اند: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»<sup>(۲)</sup> اگر قلب انسان را منور کند، علم امام علیه السلام برایش شهودی می‌شود، و به این ترتیب بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه و استفاده حضوری عادی از ایشان، می‌تواند به مرتبه چشیدن علم امام علیه السلام برسد. این چیزی است که تا انسان راهش را طی نکند و به مقصود نرسد، آن را تصدیق نمی‌کند.

به هر حال، شناخت علم امام علیه السلام یا معرفت حضرتش به صفت «علم مصبوب»، به هر درجه‌ای برای انسان حاصل شود، شکر قلبی نسبت به آن تفاوت می‌کند. شکر قلبی، همان معرفت قلبی اختیاری یعنی اعتقاد و پذیرش است. و در مورد علم امام علیه السلام، یعنی معتقد بودن به این که حقیقت علم به طور کامل در وجود ایشان یافت می‌شود.

عمق این اعتقاد و باور قلبی کاملاً اختیاری است، اما به طور کامل، بستگی به عمق معرفت شخص نسبت به علم امام علیه السلام دارد. کسی که فقط نمونه‌هایی از دستگیری علمی امام علیه السلام را شنیده، اعتقادش به این وصف حجت خدا، معمولاً ضعیف‌تر از کسی است که اثر این دستگیری را در فرد یا افرادی مشاهده کرده است. این شخص دوم نیز در مقایسه با کسی که خودش مواردی از تجلیات علمی امام علیه السلام را چشیده است، علی‌القاعده باور

(۱) امام صادق علیه السلام در روایتی جنبه عملی معرفت را تسلیم محض بودن نسبت به امام و همه امور را به سوی ایشان ارجاع دادن، معرفی فرموده‌اند: ادنی معرفة الامام انه عدل النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا درجة النبوة - و وارثه وان طاعته طاعة الله وطاعة رسول الله والتسليم له في كل امر و الرد اليه والاخذ بقوله (بحار الانوار / ج ۳۶ / ص ۴۰۷)

پائین‌ترین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می‌باشد، و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است، (و دیگر آن که باید) در هر چیز، تسلیم محض نسبت به امام بود، و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت.

(۲) زیارت جامعه کبیره: بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲

ضعیف‌تری دارد.

کسانی مانند مرحوم شیخ انصاری در مقام اعتقاد قلبی خود به امام زمان ارواح‌فداه بهتر و عمیق‌تر می‌توانند شکرگزار نعمت علم آن حضرت باشند. از این رو، شکر قلبی این گونه افراد، کامل‌تر و بهتر از دو گروه قبلی است. البته چون شکر یک عمل اختیاری است، اصل اعتقاد یا عدم اعتقاد شخص و عمق آن، کاملاً به اختیار او بستگی دارد و اجباری نیست.

### کَهفِ حَصِین

اوصاف دیگری از امام علیه السلام در گفتارهای معصومین علیهم السلام آمده که معرفت به آنها نیز کمابیش نصیب افراد شده است. حضرت زین العابدین علیه السلام در صلوات «شعبانیه»، صفات پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام را چنین بیان فرموده‌اند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ  
وَمَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَ مُنْجِي الْخَائِفِينَ وَعِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ<sup>(۱)</sup>

خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست که ایشان غار محکم و نفوذناپذیر، و فریادرس بیچارگان، و پناهگاه فرار کنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی هستند که به دامان ایشان چنگ می‌زنند.

طبق معرفی امام سجاد علیه السلام حَجَّتْ حَقَّ، کَهفِ حَصِینِ یا همان «غار محکم و نفوذناپذیر» است. «غار» جای پناه آوردن از شرّ درندگان و خطرات مختلف است، خصوصاً غاری که استحکام کافی داشته باشد و بتواند پناه آورندگان را از خطرات مصون بدارد. امام علیه السلام نیز از هر کسی که به ایشان پناه آورد محافظت می‌نمایند. در سایه ایشان، افراد می‌توانند از شرّ خطرات آسوده باشند. بنابراین محل پناه آوردن فرار کنندگان (ملجأ الهاربین) هستند.

امام علیه السلام غاری است محکم که هر کس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می‌کنند. بلکه به فریاد هر بیچاره و درمانده‌ای که از ایشان یاری بخواهد، می‌رسند. و خود به یاری او

می‌شتابند، چرا که ایشان « غوث »<sup>(۱)</sup> می‌باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می‌یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد، یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است. آن گاه می‌فهمد که تنها امام علیه السلام است که می‌تواند از او دستگیری کند.

حقیقت « استغاثه » این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده باشد و در واقع مستأصل و بیچاره و « مضطرّ » شده باشد، و در این حال فریاد خواهی کند. البته این حالت انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام یک امر قلبی و غیر ساختگی است. و دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت « غوث » می‌گردد. از همین جهت است که فرموده‌اند:

« غیاث المضطرّ المستکین » یعنی: انسان باید به حال اضطرار و بیچارگی رسیده باشد، تا هر زمانی که فریاد خواهی از امام علیه السلام می‌کند، اثر دستگیری ایشان را ببیند.<sup>(۲)</sup>

اما باید توجه داشت که انقطاع (قطع تعلق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام) مخصوص به حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحناده در عالم هستی آگاهی داشته باشد، به همان حال « انقطاع » نائل می‌گردد بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس مبتلا شود، زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است، نه تنها در حالت خاصی که خود، احساس اضطرار می‌کند.

با توجه به آنچه در فصل اول همین بخش مطرح شد، می‌توان گفت که اگر کسی در حال عافیت و سلامت و امنیت به سر می‌برد، جز به عنایت و توجه امام زمان ارواحناده نیست، و اسباب عادی و معمولی، به اذن و خواست ایشان اثر می‌گذارند. بنابراین انسان

(۱) در زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام خود را « غوث » معرفی فرموده‌اند... والغوث والرحمة الواسعة... (احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶).

(۲) مرحوم مجلسی نقل فرموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا به شخصی به نام ابوالوفاء فرموده‌اند: ... وَأَمَّا الْحُجَّةُ فَإِذَا بَلَغَ السَّيْفُ مِنْكَ الْمَذْبَحَ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْقِهِ - فَاسْتَعِثْ بِهِ فَهُوَ يُغِيثُكَ وَهُوَ كَهْفٌ وَغِيَاثٌ لِمَنْ اسْتَعَاثَ بِهِ (بحار الانوار / ج ۹۴ / ص ۳۵ و ۳۶)

هرگاه شمشیر به گلویت رسید - و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمودند - پس به حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کن که او به فریادت می‌رسد. او برای هر کس که به پناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است.

اهل معرفت، به بودن امکانات مادی و فراهم بودن وسایل عادی زندگی دل خوش نمی‌کند و امیدی نمی‌بندد، چون خوب می‌داند که اگر لطف و اراده امام علیه السلام نباشد، در یک لحظه تمام آن اسباب و امکانات از بین رفته و او به اضطرار و بیچارگی می‌افتد.

از این رو، همه توجه و امید او به دستگیری و عنایت مولا و سرور او عجل الله فرجه است. و به هیچ چیز جز آن حضرت اتکاء و اعتماد نمی‌کند. چنین کسی در حال عافیت، همان حال انقطاعی را دارد که شخص مضطر و بیچاره در مصیبت و گرفتاری دارد، و با همان سوز دل به درگاه امامش استغاثه می‌کند. چیزی که این حال را در او به وجود می‌آورد، اعتقاد عمیق و مؤثر او به جایگاه امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی است. هر چه این عقیده راسخ‌تر و وجدانی‌تر باشد، انقطاع از غیر امام علیه السلام در او قوی‌تر و شدیدتر می‌گردد.

خوشا به حال کسانی که با چنین اعتقادی در حال عافیت نیز، خود را لحظه به لحظه نیازمند دستگیری و عنایت امام زمانشان احساس می‌کنند. و با این باور قلبی، همیشه حال «استغاثه» به درگاه ملکوتی ایشان دارند و «غیاث المضطر» بودن حضرتش را همواره با تمام وجود خود می‌یابند.

چنین اعتقادی لازمه معرفت امام علیه السلام به این اوصاف است. هر چه معرفت انسان به اوصاف امامش عمیق‌تر باشد، اعتقاد به آنها هم قوی‌تر خواهد بود. و شکر قلبی نسبت به امام علیه السلام همین اعتقاد داشتن به ایشان است.

### سفینه نجات

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود و فرزندان گرامیشان فرموده‌اند:

نَحْنُ ... سَفِينَةُ النَّجَاةِ (۱)

ما... سفینه‌های نجات هستیم.

کشتی نجات در دریا به دنبال غریق می‌گردد، تا او را از غرق شدن نجات دهد. امامان ما کشتی نجات هستند، یعنی برای نجات کسانی که در حال غرق شدن هستند، می‌گردند تا آنها را پیدا کرده و نجات دهند. اگر کسی به ایشان پناه ببرد، از او دستگیری می‌کنند، اما

علاوه بر آن خودشان به دنبال کسانی هستند که نیاز به کمک دارند و دوست دارند به فریاد کسانی برسند که از لحاظ روحی یا جسمی در معرض خطر و غرق شدن باشند.

این تعبیر در زیارت امام زمان ارواحنا فداء در روز جمعه نقل شده است:

### السلام عليك يا سفينة النجاة<sup>(۱)</sup>

هر قدر کشتی نجات بودن امام علیه السلام برای انسان روشن تر شود، اعتقاد و باور او به این ویژگی حضرتش بیشتر و قوی تر می گردد. و در نتیجه شکر قلبی - که همان معرفت اختیاری است - نسبت به کشتی نجات بودن امام زمان ارواحنا فداء گزارده می شود، یعنی این حق حضرت در مقام اعتقاد قلبی ادا می گردد. بنابراین مناسب است که به بعضی از مواردی که این صفات ائمه علیهم السلام ظهور و بروز بیشتری پیدا کرده، اشاره شود، تا با عمق بخشیدن به معرفت امام علیه السلام بهتر بتوانیم شکر قلبی این نعمت را ادا کنیم.

### داستان دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می فرمایند: من در خدمت پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام برای طواف خانه خدا رفته بودم. شب بسیار تاریکی بود و نور کمی می تابید، مطاف خالی بود و زائران خانه خدا هم خواب بودند. دیدگان مردم به خواب رفته بود. در همین اثناء، پدرم شنیدند که کسی با صدای غمناک و ناراحت از یک دل پُر درد استغاثه می کند، دنبال پناه می گردد و طلب رحمت می کند. وی اشعاری می خواند که ترجمه آنها این است:

« ای اجابت کننده دعای بیچاره در تاریکی ها »

« ای رفع کننده گرفتاری و بلا و بیماری »

« زائران خانه ات خوابیدند و بیدار شدند »

« آنها مشغول دعا هستند، اما چشم تو خواب ندارد »

« با بزرگواری و کرم خود از گناه من در گذر »

« ای آن که اهل حرم او را خطاب کرده اند »

(۱) بحارالانوار / ج ۱۰۲ / ص ۲۱۵. در دعای پس از زیارت آل یس نیز به این صفت امام علیه السلام اشاره شده است:

« سَفِينَةُ النَّجَاةِ وَ غَلَمِ الْهُدَى ». احتجاج طبرسی ج ۲ / ص ۳۱۸



« اگر عفو و بخشایش تو گناهکار را در بر نگیرد »

« پس چه کسی به گناهکاران انعام می کند؟ »

حضرت حسین بن علی علیه السلام فرمود: پدرم به من گفتند: یا ابا عبدالله! شنیدی صدای گناهکاری را که به گناهِش اقرار کرده و از خدا فریاد خواهی می کند؟ عرض کردم: بلی شنیدم. فرمودند: برو جستجو کن، بلکه او را ببینی. من در تاریکی راه افتادم. و در میان افرادی که خواب بودند، رفتم. تا این که وقتی بین رکن (حجر الاسود) و مقام (ابراهیم) رسیدم، به شخصی که ایستاده بود، برخورد کردم. به او گفتم: سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده ای که (از خدا) گذشت و مغفرت و پناه می طلبی. ترا به خدا پسر عموی پیامبر خدا را اجابت کن. او (که در حال نماز بود) سجده و تشهد و سلامش را به سرعت به جا آورد، اما سخنی نگفت تا این که با دست به من اشاره کرد که جلوی او حرکت کنم. او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بردم. عرض کردم: آن کسی که صدای مناجاتش می آمد، همین است. حضرت به او نظری افکندند و دیدند که جوانی زیبا روی با لباس های پاکیزه است. پرسیدند: از کدام قبیله هستی؟ عرض کرد: عرب هستم. فرمودند: حالت چگونه است و گریه و استغاثات برای چیست؟ جوان گفت: حالم حال کسی است که گرفتار عقوق (ناراحتی) پدر شده و به تنگنا افتاده است. به مصیبت مبتلا گشته و به غم و اندوه دچار شده است، پس دعایش مستجاب نمی شود.

حضرت فرمودند: چرا این طور شدی؟ گفت: من خیلی اهل بازی (قمار) و طرب بودم، و در ماه رجب و شعبان نیز به معصیت ادامه می دادم. و از خدا نمی ترسیدم. اما پدر دلسوز و مهربانی داشتم که مرا از بالا و پائین شدن روزگار بر حذر می داشت و از آتش جهنم می ترساند و می گفت: روشنایی و تاریکی و روزها و شبها و ماهها و سالها و نیز فرشتگان بزرگوار، از (این کارهای) تو، به ستوه آمده و فریادشان به هوا بلند است.

اما وقتی پدرم با اصرار مرا نصیحت می کرد، به او نهیب می زدم، او را منع می کردم، به او می پریدم و او را کتک می زدم. تا این که یک روز به خانه آمدم و سراغ پولهایی که پنهان بود رفتم، تا آنها را بردارم و در کارهای خودم استفاده کنم. ولی پدرم جلوگیری کرد. من هم پدرم را کتک زدم، دستش را پیچاندم، پولها را گرفتم و دنبال کارم رفتم. همان وقت،

پدرم وقتی می خواست از جایش بلند شود، دست روی زانوهایش گذاشت تا بلند شود ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست برخیزد. همان جا شروع به سرودن اشعاری کرد که مضمون قسمتی از آن، این است:

« من همان گونه که مردم از خدا طلب باران می کنند، پسرم را از خدا خواستم. سپس او را تربیت کردم و بهترین غذاها را در کودکی به او دادم تا بزرگ شد. اکنون وقتی می ایستد، سرش به کوهان شتر می رسد. اما متأسفانه وقتی به کمال جوانی رسیده است، اموال مرا به زور ستانده و دستم را می پیچاند. خدایی که قدرتش بر او غلبه دارد، دستش را بیچاند.»

سپس پدرم به خدا قسم خورد که به سوی کعبه خواهد رفت و از من به خدا شکایت خواهد کرد. او هفته ها روزه گرفت، نمازهای زیادی خواند و دعا کرد. سپس سوار بر مرکبش به سوی خانه خدا روانه شد. بیابانها را طی کرد و دره ها و کوهها را پشت سر گذاشت، تا این که در ایام حج اکبر به مکه رسید. به سوی خانه خدا رفت، و طواف و سعی به جا آورد، آن گاه پرده های کعبه را گرفته و از خدای کعبه خواست تا حق او را از فرزندش بگیرد و یک طرف بدن او را فلج کند.

جوان گفت: قسم به آن که آسمان را به پا داشته و آب را از زمین بیرون آورده است، به محض پایان یافتن دعای ایشان، آنچه می بینید بر سرم آمد. بعد طرف راست جامه اش را کنار زد، آن طرف بدنش فلج شده بود. سپس اضافه کرد: من از سه سال پیش، از پدرم می خواستم که بیاید همان جا که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند تا خدا شفایم دهد. اما او نمی پذیرفت، تا امسال شد، بر من منت گذاشت و قبول کرد که بیاید. وی را سوار شتری کردم تا بتوانم او را به این جا بیاورم و برای سلامتی من دعا کند.

در راه به منطقه ای رسیدیم که پرنده ها آن جا شب پرواز کردند و به حرکت در آمدند. یکی از پرنده ها به شتر پدرم نزدیک شد. شتر رم کرد. و ایشان را از بالای دره به پائین پرتاب کرد، پدرم میان دو سنگ افتاد و از دنیا رفت. او را همان جا دفن کردم. همه امیدم را از دست دادم. و از این بدتر، آن که مردم، مرا به کسی که گرفتار نفرین پدرش شده است، می شناسند.

در این جا امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جوان فرمودند: فریاد رس به سوی تو آمد (أتاک

الغوث). می خواهی دعائی به تو بیاموزم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من یاد داده و در آن اسمِ اکبرِ اعظمِ عزیزِ اکرمِ خداست؟! هر کس آن را بخواند، خدا دعایش را مستجاب می فرماید و آن چه خواسته است، به او عطا می فرماید. ناراحتی او را برطرف می سازد. گرفتاریش را رفع می کند، غم و نگرانی او را از بین می برد، بیماری اش را شفا می دهد، شکستگی اش را جبران می کند، فقیر را به وسیله این دعا غنی می سازد، قرض هایش را پرداخت می نماید، چشم زخم را برطرف می کند، گناهان را به این دعا می بخشد و عیب ها را به وسیله آن پوشیده می سازد، به وسیله این دعا هر کس را که از شیطانی یا زورگویی بترسد، پناه و امنیت می دهد. و اگر یک بنده واقعا مطیع خدا این دعا را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خودش حرکت می کند. یا اگر بر مرده ای بخواند، خدا او را پس از مرگ زنده اش می کند. و اگر بر روی آب بخواند، می تواند روی آب قدم بگذارد و حرکت کند، به شرط آن که دچار عُجب نشود.

پس ای جوان! تقوای خدا داشته باش، دلم برای تو سوخت. و برای این که صدق نیت تو برای خدا روشن شود، نباید این دعا را برای انجام گناه بخوانی و اطمینان در دین و اعتقاد است که باعث مفید واقع شدن این دعا می گردد. پس اگر با خلوص نیت، این دعا را بخوانی، خدا آن را مستجاب می فرماید، و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می بینی که به تو بهشت و اجابت دعا را بشارت می دهد.

امام حسین علیه السلام فرمود: خوشحالی من از فوائد این دعا، بیشتر از خوشحالی آن جوان از سلامتی و سرنوشتش بود...

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید و آن چیزی را که من به شما املاء می کنم، بنویسید. سیدالشهداء علیه السلام فرمود: من این دعا را نوشتم<sup>(۱)</sup>.

در ادامه روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جوان فرمودند: «در پایان دعا، آنچه دوست داری از خدا می خواهی، و حاجت خود را نام میبری، و جز با طهارت (وضو یا

(۱) دعائی که امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء فرمودند، همان دعای مشلول است که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده اند. مشلول به معنای فلج شده است و در پایان دعا آمده که «این دعا مربوط به جوانی است که گرفتار گناهِش شده است.»

غسل)، این دعا را نمی خوانی.»

سپس فرمودند: شب، این دعا را ده بار بخوان. و فردا صبح خبر خوش را برایم بیاور. سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: من آن دعا را نوشتم و جوان نوشته را گرفت و رفت. فردا صبح دیدیم که جوان با سلامت کامل آمد. نوشته در دستش بود. می گفت: «قسم به خدا این اسم اعظم است، قسم به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بگو چه شد؟ گفت: همه خوابیده بودند و هوا تاریک بود. این نوشته را روی دستم گرفتم و مکرر این دعا را خواندم. دفعه دوم شنیدم صدایی می گوید: «بس است، خدا را به اسم اعظمش خواندی.» سپس خوابیدم. در خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارکش را بر من کشید و فرمود: از اسم اعظم عظیم خدا محافظت کن که تو در مسیر خوبی هستی، پس با سلامت و عافیت بیدار شدم. خدا جزای خیر به شما بدهد. <sup>(۱)</sup>

با قدری دقت و تأمل در این روایت، می توان به برخی از اوصاف امام علیه السلام پی برد. امیرالمؤمنین علیه السلام «کشتی نجاتی» بودند که خود به دنبال غریق می گشتند. می بینیم که در آن شب تاریک، چگونه به جستجوی آن جوان رفته و از او دستگیری نمودند. به علاوه نقش «طبابت» حضرت روشن می گردد، آن هم طیبی که با طب خود به دنبال بیمارش می گردد تا او را پیدا کرده و شفا دهد. از طرفی این جوان از همه جا منقطع شده و با حال اضطرار به در خانه خدا آمده و استغاثه کرده است.

البته امیرالمؤمنین علیه السلام «الغوث و رحمة الله الواسعة» <sup>(۲)</sup> هستند، چون رحمت خدا از طریق ایشان و فرزندان ایشان بر خلق جاری می شود. جوان به درگاه خدا استغاثه کرده بود، ولی از آن جا که امیرالمؤمنین علیه السلام «أذن الله» بودند، صدای فریاد خواهی او را شنیدند و صفت «غیاث المَضْطَرِّ المُسْتَكِين» بودن خود را به آن جوان چشانند.

نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که آن شخص فلج، درخواست شفای

(۱) مهج الدعوات / ص ۱۵۱ تا ۱۵۷

(۲) در زیارت آل یس نیز با تعبیر «والغوث والرحمة الواسعة» به امام زمان علیه السلام عرض سلام می نمایم. احتجاج طبرسی، /

جسمی نموده بود. و امیرالمؤمنین علیه السلام که « یَدُ اللَّهِ » بودند، می توانستند دستی بر اعضاء فلج او بکشند تا بدنش شفا پیدا کند. ولی از آن جا که ایشان، رحمت فراگیر الهی بودند، او را با خدا آشنا کردند و دعائی به او آموختند که مملو از « معارف الهی » است و به وسیله آن، جوان را به سوی خدا هدایت فرمودند.

البتّه رسالت اصلی پیامبر و ائمه علیهم السلام همین است که به هر مناسبتی، مردم را متذکر به خدای متعال کنند و این نعمت فراموش شده را به یاد آنها بیاورند. خداوند عزوجل در قرآن، پیامبر علیه السلام را به همین صفت معرفی کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ <sup>(۱)</sup>

ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه او فرستادیم.

از آن جا که امام علیه السلام عدل و همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، این مقام برای ایشان هم محفوظ است. در این داستان هم دیدیم که چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد وضع آن جوان بوده و شفایش را به او بشارت دادند.

از آن مهم تر، این که وی را به سوی خدا دعوت فرمودند. و با فرستادن آن جوان به در خانه خدا، مهم ترین رسالت خویش را به انجام رساندند.

سراسر دعای مشلول که حضرت به آن جوان آموزش دادند، اسامی خدای عزوجل است. اگر لطف الهی شامل حال شود، با خواندن آن معارف بسیاری نصیب انسان می گردد که ارزش آن، مهمتر از شفای دردی است که انگیزه خواندن دعا شده است. اگر آن جوان مبتلا نبود، هیچ وقت آن طور استغاثه نمی کرد. پس او برای گرفتن شفای جسمی به در خانه خدا آمده بود. و امیرالمؤمنین علیه السلام که دعوت کننده به سوی خدا بودند، به جای این که به سرعت او را شفا دهند، او را با خدای خود آشنا کردند و نعمت بزرگی به او عطا فرمودند که به مراتب از شفای بدنش مهم تر بود. او با خواندن این دعا، هم لذت انس و مناجات با خدا را احساس کرد، و هم صفت « داعیاً الی الله » بودن امام علیه السلام را چشید. در زیارت جامعه، هنگام سلام دادن به ائمه معصومین علیهم السلام می گوئیم:

## السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ (۱)

ما ایشان را به صفت « داعی الله » (۲) می خوانیم. ولی معرفت پیدا کردن نسبت به این صفتِ امام علیه السلام مراتب دارد، با « شنیدن »، « دیدن » و یا « چشیدن »، درجات مختلفی از معرفتِ این وصف نصیب انسان می شود. البته حال کسی که وصفی را چشیده، با حال افرادی که اثر آن را دیده یا شنیده اند، بسیار متفاوت است. وظیفه ما این است که برای شناخت اوصاف ائمه علیهم السلام به قرآن کریم و احادیث پیامبر و عترت ایشان علیهم السلام مراجعه کنیم. و به این ترتیب، خود را در معرض تابش انوار معرفت این بزرگواران قرار دهیم.

## فریاد رس بیچارگان

یکی دیگر از اوصاف امام علیه السلام که در احادیث به آن اشاره شده، صفت « غیاث المَضْطَرِّ المُسْتَكِينِ » (۳) است. « المَضْطَرِّ المَسْتَكِينِ » یعنی کسی که از همه جا ناامید گشته، و به معنای واقعی « بیچاره » شده است. چنین کسی اگر از دل به وجود مقدس امام علیه السلام پناه آورد، دستگیری ایشان را با همه وجودش می یابد.

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می کنیم:

شیخ ابراهیم تُرک روضه خوان از اتقیاء و ابرار بود و سالها پناهنده ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام (شهر سامرا) بود و رابطه خاصی با آن حضرت داشت، دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب الزمانی شده بود، و می گفت: من هر روز برای حضرت گریه می کنم. در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمه علیه السلام معجزه ای از توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکستان حرکت می کرد. یک لنگه جوال ابریشم همراه خود داشت، و در کنار رود آرس می رفتیم. راه حرکت در

(۱) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۸

(۲) در زیارت آل یس هم به امام زمان علیه السلام این طور سلام می دهیم: « السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ » احتجاج طبرسی / ج ۲ /

(۳) بحار الانوار / ج ۸۷ / ص ۶۷

آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سید، بسته ابریشم را به من وا گذاشت، و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل بودم. یک مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان درخت‌ها بیرون آمدند. صیحه زدند: «نگاه دارید». مکاری<sup>(۱)</sup> ما مرد تُرک مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره‌ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند، و من تنها در بیابان، و همسر جوانی همراه داشتم، و طفل کوچکی که از مشاهده آنها می‌ترسید و فریاد می‌زد. من گفتم: چه می‌گوئید و چه می‌خواهید؟ گفت بارها و اسبابها را باز کن، ببینیم چه داری. بقیچه‌ها را باز کردم. تک تک لباس‌ها و خورده ریزها حتی اسباب زنها را یکی یکی نظر می‌کردند و می‌گفتند: ابریشم داری؟

من چون دیدم همه قصد اینها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الآن بر سر لنگه ابریشم سید می‌آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران، ترسیدم که چه خواهد شد. اشک از چشمم سرازیر شد، امیدم از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شدم، و عرضه داشتم: این جا محلی است که جز شما ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه اثاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران، کلاف کلاف آنها را بیرون می‌کشیدند و نظر می‌کردند و به یکدیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند: این چیست؟! و می‌انداختند. تا آخر نفهمیدند آن همه کلاف‌ها ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو، چیزی نبود».

من اسبابها را بستم. دیدم نمی‌توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم. دیدم پایش خیلی ورم کرده است، آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم:

(۱) مکاری: کسی که چارپایان را کرایه می‌دهد.

برخیز. گفت: پایم شکسته، الآن می میرم. فریاد زدم: بگو «یا صاحب الزمان» و برخیز، و هم چنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی توانم برخیزم. دست او را گرفتم و گفتم: بگو یا صاحب الزمان! برخاست.

مأمورین به ما نظر می کردند که چه می کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مشک پُر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم. چند قدمی راه رفتیم. پای او مثل مشک بود که آن را باد کرده بودند و هوای آن بیرون رفت. پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابدأ نشانه‌ای از شکستگی نداشت. و در کمال صحت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم، و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم، گفتند: اگر شما را می گرفتند، ده سال زندان داشت و فلان مقدار باید جریمه می دادید.<sup>(۱)</sup>

این داستان، مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی‌ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریاد رس جز ایشان را نمی خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود می‌گریزد، در گرفتاری و بیچارگی هم سراغ کسی جز او نمی‌رود. امام علیه السلام هم به بهترین صورتی از او دستگیری فرمودند.

لازمه معرفت انسان به این که امام علیه السلام «غیاث المضطرّ المستکین» می‌باشند، این است که نه تنها در هنگام اضطرار و بیچارگی، بلکه حتی در زمان رفاه و آسایش، تنها نقطه اتکاء و امیدش آن وجود مقدّس باشد و با داشتن او به دیگران متوسّل نشود. البتّه رجوع به اسباب عادی در این جا نفی نمی‌شود. ولی امید و اعتماد انسان باید به آن «غیاث المضطرّ المستکین» باشد.

تأکید بر این مطلب ضرورت دارد که توسّل به امام عصر ارواحنا فداه، اختصاص به حال درماندگی و از کار افتادن اسباب و وسایل عادی و طبیعی ندارد، بلکه در هر حال انسان باید امیدش به دستگیری امام زمانش باشد و توجه کند که دستگیری ایشان از افراد لازم نیست که همیشه به صورت مشهود یا از طریق تشرّف به حضور ایشان، باشد. بلکه

(۱) العبقری الحسان / ج ۱ / بساط دوم / ص ۹۸ - باندرکی اصلاح ادبی در عبارات کتاب.



دوستداران ایشان، با اندکی توجه می‌توانند دست عنایت امام زمانشان را در حوادث عادی و معمولی زندگی خود مشاهده کنند.

این عنایت - به خصوص در بُعد روحی و معنوی - بسیار روشن است. مسیری که بدون خواست انسان جلوی پایش گذاشته می‌شود، مرتباً خوب، کتاب مناسب و مجلس درس یا محیط خانوادگی مساعدی که زمینه تربیت دینی صحیح را برای انسان فراهم می‌کنند، همه اینها از مصادیق دستگیری روحی و فکری امام زمان ارواحنا فداه است که دوستان و ارادتمندانش را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند و همواره در حال رسیدگی به ایشان است. آن بزرگوار، خود در توفیق مبارک به مرحوم شیخ مفید، فرمود:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَ لَانَسِينُ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ<sup>(۱)</sup>

ما، در توجه و رسیدگی به شما از چیزی فروگذار نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم، و اگر غیر از این بود، قطعاً در زندگی به سختی می‌افتادید، و دشمنان، شما را از ریشه نابود می‌کردند.

پس باید دست توجه و عنایت و دستگیری امام زمان ارواحنا فداه را در همه لحظات زندگی مادی و معنوی خود بینیم و از این امر غفلت نکنیم، و برای یقین به حضرتش، منتظر نباشیم که معجزه‌ای از طریق تشریفی به محضر ایشان مشاهده کنیم. اگر بینا باشیم، معجزات ایشان را در سراسر زندگی خود می‌بینیم.

چه بسیار بوده‌اند افرادی که بر مبنای علل و عوامل عادی، نمی‌بایست در مسیر معرفت و ارادت به امام عصر ارواحنا فداه قرار می‌گرفتند، ولی با یک پیشامد خاص، مسیر زندگی آنها متحول شده است.

اکثراً افراد بدون این که خودشان متوجه شوند، به مسیر صحیح اعتقادی هدایت می‌شوند. اینها همگی به برکت توجه و دستگیری آن امام غایب از دیدگان ماست که غیبتش مانع لطف و عنایتش نمی‌گردد. چنین عنایاتی همواره وجود دارد، اما گاهی خداوند متعال، به لطف فراوان خود، نمونه‌هایی از دستگیری‌های آشکار امام زمان علیه السلام را

به کسانی می‌چشانند. و دیگران هم با شنیدن شرح حال آنها، معرفتشان نسبت به حضرتش فزونی می‌یابد.

البته هر قدر اعتقادات انسان در این مرحله اول قوی‌تر باشد و بیشتر تسلیم معرفت خود گشته و حقایق آن را از جان و دل پذیرا شود، می‌تواند امیدوار باشد که خداوند مراتب بعدی معرفت را هم به او عنایت کند، یعنی معرفت به وصف که از شنیدن شروع شده، به دیدن اثرش در دیگران و بعد چشیدن خود شخص ختم می‌شود، و در این میان نقش «اعتقاد» بسیار مهم است.

شاهد این مطلب، همین داستان شیخ ابراهیم صاحب الزمانی است که با اعتقاد راسخ خود بر سر آن مکاری - در حالی که پایش شکسته بود و قادر بر حرکت نبود - فریاد زد که: بگو یا صاحب الزمان و برخیز، یعنی اطمینان داشت که با نام حضرت و به عنایت ایشان، درد او بر طرف می‌شود. و همین طور هم شد.

کسی که یقین دارد امام زمانش، «غیاث المضطرّ المستکین» است، با قاطعیت به او متوسّل می‌شود و اطمینان به دستگیری او هم دارد. این اطمینان برخاسته از ایمان و اعتقاد به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در معرفتی او صاف خودشان است. که هر چه این ایمان قوی‌تر باشد، معرفت شخص نسبت به امامش عمیق‌تر خواهد بود. همین اعتقاد و یقین سبب می‌شود تا معرفت انسان به امام زمانش علیه‌السلام، از حدّ شنیدن، به دیدن آثار و چشیدن و یافتن برسد.

### تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی

نمونه اعتقاد و یقین والا نسبت به حضرت بقیة الله ارواحنا فیه داستانی است که مرحوم آقای میرجهانی<sup>(۱)</sup> از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان در نجف اشرف نقل کرده‌اند که خود شاهد قضیه بوده‌اند و بدون واسطه، داستان

(۱) مرحوم میرجهانی، خود از دانشمندان بزرگ شیعه و از ارادتمندان خاص حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند که پس از گذراندن عمری در خدمتگزاری به آستان اهل بیت علیهم‌السلام، در شهر خود - اصفهان - دیده از دنیا فرو بستند، و در کنار مقبره مرحوم علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.

را نقل می کرده اند:

روزی ما در منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم. بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسید ابوالقاسم اصفهانی مترجم غزوة الوثقی، شیخ محمد کاظم شیرازی، دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میرباد کوبه‌ای و آسید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و داخل آن دو ورقه بود. یکی از آنها نامه‌ای بود که نویسنده آن درباره اعتقاد شیعه به حضرت مهدی علیه السلام از مرحوم سید، دلیل و استدلال خواسته بود. مرحوم سید، نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحر العلوم<sup>(۱)</sup> یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای شیخیه<sup>(۲)</sup> بود. در این نامه، بحر العلوم یمنی دلیلی برای وجود امام زمان علیه السلام درخواست کرده بود. مرحوم آسید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان را به شما نشان دهم». نامه را مهر کردند و به دامادشان آسید جواد اشکوری دادند و فرمودند: «ببر و در پست بینداز».

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از این که مرحوم آسید ابوالحسن در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مغرب و عشاء را خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: «بحر العلوم یمنی به نجف آمده است، در محله و شراق، در فلان جا منزل کرده است.» مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: «باید همین حالا به دیدنش برویم». ایشان همراه با عده‌ای از علما برای دیدن بحر العلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بودند. ما هم رفتیم. بالآخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحر العلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الآن وقت صحبت کردن نیست، چون من مستعجل هستم و کار دارم.

(۱) این شخص غیر از مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی بحر العلوم است که از علمای بزرگ شیعه بودند.

(۲) علمای شیخیه تابع شیخ احمد احسانی بودند. او اعتقاداتی برخلاف ضروریات شیعه داشت. تفصیل عقاید شیخیه و انحرافات آنها در رساله «هدیه النملة الی مرجع الملة» نوشته مرحوم میرزا محمد رضا همدانی - از دانشمندان شیعه و شاگرد مرحوم میرزای شیرازی - بیان شده است. نویسنده، این رساله را به امر استادش میرزای شیرازی نوشته است.

فردا شب برای شام به منزل ما بیائید تا آن جا با هم صحبت کنیم.

سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم. فردا شب بحرالعلوم با پسرش سید ابراهیم به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام، مرحوم سید خادمشان را صدا زدند و فرمودند: مشهدی حسین چراغ را روشن کن. می خواهی بیرون برویم. مشهدی حسین چراغ را روشن کرده، آورد. در این هنگام مرحوم آسید ابوالحسن و بحرالعلوم و فرزندش سید ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم می خواستیم همراهشان برویم، اما مرحوم سید فرمودند: « نه هیچکدامتان نیائید ». هر چهار نفر آنها بیرون رفتند. و چون تا برگشتن آنها زمان زیادی گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سید ابراهیم پسر بحرالعلوم یمنی سؤال کردیم: دیشب کجا رفتید؟ سید ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: « الْحَمْدُ لِلَّهِ اسْتَبْرَأْنَا بِبَرَكَاتِ الْإِمَامِ السَّيِّدِ أَبِي الْحَسَنِ »<sup>(۱)</sup> به برکت امام<sup>(۲)</sup> سید ابوالحسن شیعه شدیم. گفتیم: کجا رفتید؟ گفت: « رُحْنَا بِالْوَادِي مَقَامِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ » به وادی السلام به مقام حجت<sup>(۳)</sup> رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم، سید ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همان جا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند. و ما در بیرون مقام قدم می زدیم. سپس سید ابوالحسن مشغول نماز شدند. پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود، لبخند می زد و می خندید. ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد. پدرم با تعجب به من گفت: کسی اینجا نبوده است. آقا با چه کسی صحبت می کند؟ دو سه دقیقه صدای صحبت ها را می شنیدیم، اما تشخیص نمی دادیم که صحبت درباره چیست. هیچ یک از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سید صدا زد: بحرالعلوم! داخل شو. پدرم داخل شد. من هم خواستم به داخل مقام بروم اما سید فرمود: نه، تو نیا. باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می شنیدم،

(۱) مستبصر شدن به معنای بینا شدن پس از کوری است. و به کسی گفته می شود که از گمراهی خارج شده و به مذهب شیعه درآمده است.

(۲) عربها به مراجع تقلید، امام می گویند.

اما صحبت‌ها را تشخیص نمی‌دادم.

ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن‌تر بود، در مقام «حجّت علیه السلام» تابش کرد، و صیحه پدروم به صدای عجیبی بلند شد. یک صیحه زد و صدایش خاموش شد. سید ابوالحسن مرا صدا زد: سید ابراهیم! بیا پدروم حالش به هم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه‌هایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدروم زدم و شانه‌هایش را مالیدم.

پدروم چشمهایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن، و بی‌اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سید ابوالحسن افتاد و پاهای سید را می‌بوسید و دور سید طواف می‌کرد و می‌گفت: یا بن رسول الله یا بن رسول الله، یا بن رسول الله! التوبه، التوبه، التوبه! طریقه مذهب را به من تعلیم بده، من توبه کردم. سپس سید ابوالحسن مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.

به هر حال، این قضیه گذشت و بحرالعلوم هم به یمن برگشت. چهار ماه بعد، زوار یمنی به نجف آمدند. و بحرالعلوم نامه‌ای توسط زوار به حضور سید فرستاده بود و از سید تشکر و قدردانی کرده بود: «از برکت عنایت و هدایت شما تاکنون دو هزار و اندی از مقلدین من، شیعه دوازده امامی شده‌اند.»

(بعد مرحوم میرجهانی فرمود:) مردم باید به این مطلب اهمّیت بدهند که اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان ارواحناده به فریاد می‌رسد. ما خالص نیستیم. حبّ دنیا نمی‌گذارد ما کاری بکنیم.<sup>(۱)</sup>

منظور از نقل این داستان، توجه دادن به اعتقاد شدید مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود. باید توجه کنیم که اعتقاد، چه اندازه مؤثر است. شیعه باید چنین اعتقادی به امام زمان ارواحناده داشته باشد، تا توفیق چشیدن او صاف امام به او عطا شود.

هر مرتبه‌ای از معرفت که نصیب شخص شد، باید با اعتقاد و تسلیم در برابر آن، آماده رسیدن به مرتبه بالاتری از معرفت گردد. هر قدر اعتقاد در مراحل پائین قوی‌تر شود، شخص می‌تواند امیدوار باشد که مراتب بعدی هم به او عنایت گردد تا بتواند اثر او صاف

امام را در دیگران ببیند. و یا حتی مورد فضل بیشتری قرار گرفته و وصف امام علیه السلام را بچشد. نقش اعتقاد در کسب مراتب معرفت بسیار مهم است. عقل آدمی حکم می‌کند که بعد از کسب معرفت، قلب خود را با امام علیه السلام گیره بزند و اعتقادات خود را محکم کند و امید داشته باشد که معرفت بالاتری نصیب او شود، چرا که خداوند کریم، امید افراد امیدوار را ناامید نمی‌سازد. در قضیه یاد شده دیدیم که اعتقاد مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی چگونه باعث شد که امام عصر ارواحنا فداه حاجت ایشان را برآورد و به این وسیله حجّت را بر مخالفان آشکار سازد.

البته باید توجه داشت که هر کسی نمی‌تواند به خود جرأت چنین کاری را بدهد. یعنی به خودش یا دیگران از طرف امام زمان علیه السلام وعده‌هایی بدهد و آن گاه از آن حضرت انتظار داشته باشد که حتماً طبق وعده‌های او عمل کند. این گونه حالات در انسان به طور مصنوعی ایجاد نمی‌شود، بلکه باید شخص با عمل به وظایف دینی خود، آن قدر نزد امام زمانش آبرو کسب کند و آن قدر پیش ایشان عزیز و محترم گردد که اگر در شرایطی قرار گرفت که چنین تقاضایی از حضرتش کرد، دست ردّ به سینه‌اش نخورد.

اما کسانی که خودشان می‌دانند رابطه صمیمانه و خالصانه‌ای با امام عصر علیه السلام ندارند و آن قدر در اداء تکالیف دینی خود کوتاهی کرده‌اند که در مقابل حجّت خدا، احساس خجالت می‌کنند؛ نباید خودشان را با امثال مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی قیاس کنند و چنان انتظاراتی از امام زمان علیه السلام خود داشته باشند، بله، اگر کسی بین خود و خدا احساس می‌کند که آنچه شایسته است در ارتباط با امام علیه السلام و دوستان ایشان انجام داده و در پیشگاه خداوند، خود را بی‌آبرو نمی‌بیند، از چنین فردی، آن گونه توقعات بعید نیست.

همچنین از این قضیه می‌آموزیم که توسّل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباید فقط در گرفتاری‌های مادی و ناراحتی‌های جسمی باشد، بلکه امور معنوی و نیازهای روحی انسان مهم‌تر است. و باید در این گونه امور هم متوسّل به حضرتش شویم، تا بتوانیم مسیر هدایت را به سلامت طی کنیم، و از دامهای شیطان که برای فریب انسانها گسترده است، رهایی یابیم. اینجاست که باید اهمّیت پناه‌بردن به امام علیه السلام را قدری مورد تأمل قرار دهیم.

## استعاذه

یکی از مهم‌ترین شؤون امام علیه السلام که تأمین کننده اساسی‌ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام در حفظ انسان در برابر خطراتی است، که او را در مسیر هدایت، تهدید می‌کند.

لغزشگاههای مختلف و متعددی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آنها برای او ناشناخته و فریبنده است، یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص نیستند. انسان بدون آن که خودش بفهمد و بداند، در معرض سقوط و انحراف قرار می‌گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقریبی به سوی پروردگارش پیدا می‌کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد. اصولاً شناخت شیاطین و راههای فریب دادن آنها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طی طریق بندگی خداست. اما این امر به راحتی قابل تشخیص و کشف نیست.

یکی از کمالاتی که خداوند عزوجل در امام علیه السلام به عنوان مربی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راههای فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسانها از دام اوست. هر کس به این حقیقت آگاه شود، مطمئن‌ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شر شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمه علیهم السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علیه السلام یکی از مهم‌ترین وظایف انسان نسبت به ایشان است.

شناخت امام علیه السلام به این وصف (پناه دادن)، گامی مؤثر در استعاذه به ایشان می‌باشد. برای آشنایی با این صفت امام علیه السلام به فرازهایی از وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد - که جزء تربیت شدگان خاص حضرت بوده‌اند - مراجعه می‌کنیم که در این خصوص دستور العمل‌های مهمی به او داده‌اند.

سعید بن زید نقل می‌کند که کمیل بن زیاد را دیدم و از او در مورد فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم. کمیل به من گفت: آیا می‌خواهی آن وصیت و سفارشی که امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز به من فرمودند، به تو بازگویم که برای تو، از دنیا و هر آنچه که در آن است، بهتر است؟ گفتم: بلی. او گفت: روزی حضرت، به من وصیت فرمودند که:

يَا كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ سَمِّ كُلَّ يَوْمٍ بِاسْمِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَاذْكُرْنَا وَسَمِّ بِأَسْمَائِنَا وَصَلِّ عَلَيْنَا وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَّا، وَاذْرَأْ بِذَلِكَ عَنْ نَفْسِكَ وَمَا تَحَوُّطُهُ عِنَايَتُكَ، تُكْفَى شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لا حول و لا قوة الا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکل کن، و (هر روز) ما را یاد کن و ما را به اسم نام ببر و بر ما درود بفرست، و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این وسیله از خود و آنچه تحت مراقبت توست، محافظت کن تا انشاءالله از شر آن روز در امان باشی.

... يَا كُمَيْلُ إِذَا وَشَّوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِكَ فَقُلْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَأَعُوذُ بِمُحَمَّدٍ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَقُضِيَ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ... تُكْفَى مَوْتَهُ ابْلِيسَ وَالشَّيَاطِينَ مَعَهُ، وَلَوْ أَنَّهُمْ كَلَّمَهُمُ ابْنُ السِّنَةِ مِثْلَهُ.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل ترا وسوسه می کند، بگو: از (شر) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می برم، و از شر قضا و قدر به حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مورد خشنودی (خدا) است پناه می برم، و از شر تمام جن و انس به معبود همه مردم (خدا) پناه می آورم. ... در این صورت از خطر کارهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می شوی، هر چند همه آنها شیطان هایی مانند خود شیطان (اصلی) باشند.

يَا كُمَيْلُ إِنَّ لَهُمْ خُدَعًا وَشَقَاشِقَ وَزَخَارِفَ وَوَسَاوِسَ وَخِيَلَاءَ، عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَدْرَ مَنَزَلَتِهِ فِي الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ، فَبِحَسَبِ ذَلِكَ يَسْتَوْلُونَ عَلَيْهِ بِالْغَلْبَةِ

ای کمیل! همانا شیاطین نسبت به هر کس، متناسب با منزلتشان در انجام طاعات و ارتکاب معاصی، خدعه ها و فریب ها و ظاهر سازی ها و وسوسه ها و خودستایی دارند. و بر هر کس متناسب با همان منزلت غلبه می کنند.

يَا كُمَيْلُ سَخَطُ اللَّهِ تَعَالَى مُحِيطٌ بِمَنْ لَمْ يَخْتَرِزْ مِنْهُمْ بِاسْمِهِ وَبِنَبِيِّهِ وَجَمِيعِ عَزَائِمِهِ وَعَوْدِهِ جَلَّ وَعَزَّ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

ای کمیل! هر کس از شیاطین، به نام خدا و پیامبرش و همه آنچه (خدا) برای پناه آوردن قرار داده، پرهیز نکند، مشمول ناخشنودی خدای متعال می باشد.



يَا كَمِيلُ إِنَّهُمْ يَخْدَعُونَكَ بِأَنْفُسِهِمْ. فَإِذَا لَمْ تُجِبْهُمْ مَكَرُوا بِكَ وَبِنَفْسِكَ  
بِتَخْسِينِهِمْ إِلَيْكَ شَهَوَاتِكَ وَإِعْطَائِكَ أَمَانِيَّتِكَ وَإِرَادَتِكَ، وَيُسَوِّلُونَ لَكَ  
وَيُثْسِنُونَكَ وَيُنْهَوْنَكَ وَيَأْمُرُونَكَ وَيُحْسِنُونَ ظَنِّكَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، حَتَّى تَرْجُوهُ  
فَتَغْتَرَّ بِذَلِكَ فَتَعْصِيَهُ، وَجَزَاءُ الْعَاصِي لُظَى.

ای کمیل! شیاطین ابتدا خودشان ترا فریب می دهند. و اگر پاسخ مساعد از تو نگیرند،  
از در مکر و حيله وارد می شوند، تا این که از این راهها ترا به وسیله خودت فریب  
دهند. به این صورت که امیال و خواسته های ترا برایت زیبا جلوه می دهند و آرزوها  
و خواستهات را برآورده می سازند، و (کارهای زشت را) برای تو می آریند، و  
(حقایق و خوبی ها را) از یاد تو می برند. و ترا امر (به ارتکاب بدیها) و نهی (از انجام  
خوبی ها) می کنند. و آن قدر ترا نسبت به خدای عزوجل خوش گمان می کنند، تا این  
که بیش از اندازه به او امیدوار شوی، و به خاطر امید زیاد، به خود مغرور شده و به گناه  
بیفتی، در حالی که کیفر گناهکار، آتش است.

يَا كَمِيلُ إِنَّ إِبْلِيسَ لَا يَعِدُ عَنْ نَفْسِهِ، وَإِنَّمَا يَعِدُ عَنْ رَبِّهِ، لِيُحْمِلَهُمْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ  
فَيُورِطَهُمْ.

ای کمیل! همانا ابلیس از جانب خودش وعده نمی دهد، بلکه از طرف پروردگارش  
وعده می دهد (وعده خود را از جانب خدا وانمود می کند)، تا این که (انسانها را) به  
گناه کشانده و آنها را به هلاکت برساند.

يَا كَمِيلُ إِنَّهُ يَأْتِي لَكَ بِالطُّفِ كَيْدِهِ، فَيَأْمُرُكَ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْ أَلْفَتَهُ مِنْ طَاعَةٍ لَا  
تَدْعُهَا، فَتَحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ رَجِيمٌ. فَإِذَا سَكَنْتَ إِلَيْهِ  
وَاطْمَأْنَنْتَ، حَمَلَكَ عَلَى الْعِظَائِمِ الْمُهْلِكَةِ الَّتِي لَا نَجَاةَ مَعَهَا.

ای کمیل! شیطان بسیار ظریف و ماهرانه ترا فریب می دهد: ترا به عمل خوبی فرمان  
می دهد که به انجام آن عادت کرده ای و از انجام آن فروگذار نمی کنی، به طوری که تو  
می پنداری فرشته بزرگواری به سراغ تو آمده، در حالی که او یک شیطان رانده شده  
است. آن گاه وقتی به او اطمینان کردی و نسبت به او خیالت آسوده شد (دیگر  
نگران فریب شیطان نبودی!)، در آن زمان ترا به ورطه های خطرناک تباهی

می اندازد که راه نجاتی از آنها پیدا نمی‌کنی.

يَا كَمِيلُ إِنَّ لَهُ فِخَاخًا يَنْصِبُهَا، فَاخْذِرْ أَنْ يُوقِعَكَ فِيهَا

ای کمیل! همانا شیطان تله‌هایی دارد که آنها را (بر سر راه افراد) قرار می‌دهد. پس مواظب باش که تُرا در آنها نیندازد.

يَا كَمِيلُ إِنَّ الْأَرْضَ مَمْلُوءَةٌ مِنْ فِخَاخِهِمْ. فَلَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا إِلَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِهَا. وَقَدْ أَعْلَمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا إِلَّا عِبَادُهُ وَ عِبَادُهُ أَوْلِيَاؤُنَا<sup>(۱)</sup>

ای کمیل! همانا زمین از تله‌های شیاطین پر است. تنها کسانی از آنها نجات پیدا می‌کنند که به ما متشبث شوند (بچسبند). و خداوند ترا آگاه فرموده که از آن تله‌ها فقط بندگانش نجات پیدا می‌کنند. که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم‌السلام) هستند.

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمیل را به خطراتی که از ناحیه شیاطین پیش روی اوست، تذکر داده‌اند. و پناهگاه را نیز معرفی فرموده‌اند. وقتی انسان بداند شیطان به چه صورت‌هایی ممکن است در صدد فریب او برآید، می‌کوشد تا مراقبت‌ها و محافظت‌های لازم را پیش بگیرد. کسی که خطر را عمیق‌تر و جدی‌تر احساس کند، برای مصون ماندن از آن به دنبال کُهِفِ حَصِينِ می‌گردد.

البته همان طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند، تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان، تشبث به اهل بیت علیهم‌السلام است. تشبث یعنی چسبیدن. وقتی انسان در همه امور خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می‌تواند اطمینان یابد که در دام شیطان نمی‌افتد. ولی اگر چنین نکند - هر چند که مقید به انجام طاعات الهی و اهل عبادت باشد - مصون ماندنش از شر شیطان تضمین نشده است. بلکه همان طاعت‌ها و عبادت‌ها، ممکن است وسیله‌ای در دست شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آنها اعمال کند.

کسی که در دام شیطان افتاده، گمان می‌کند که کار خوب انجام می‌دهد و به خدا تقرب می‌جوید. اما در واقع اسیر شیطان است، و پیوسته از خدا دور می‌شود پس انسان روی

اعمال خوب و عبادت‌هایش هم نمی‌تواند حساب کند و به دلیل انجام آنها خود را مصون از شرّ شیاطین بداند، چون ممکن است این عبادات را هم به دستور شیطان انجام دهد در حالی که به خیال خودش گمان کند که از فرشته الهی فرمان می‌برد.

این است که استعاذه به اهل بیت علیهم السلام که باب استعاذه به خداوند سبحان است - تنها راه تأمین سلامت انسان از آفات و خطراتی است که در اثر اغوای شیطان، تهدیدش می‌کند. این که امام علیه السلام، چگونه متشبّثین به خود را حفظ می‌نمایند، امری است وجدانی که هر کسی آن را بچشد، معرفتش به امام علیه السلام - از جهت این وصف خاص - عمیق‌تر و بیشتر می‌شود. البته دانستن و اعتقاد به این که امام علیه السلام چنین دستگیری‌هایی از خطر شیاطین می‌کنند، آن معرفت اولیه را در انسان ایجاد می‌کند، تا زمینه‌ساز مراتب بالاتر شود. بنابراین سفارشات نظیر آنچه امیرالمؤمنین ارواحنا فدا به کمیل فرمودند، می‌تواند تأثیر بسزایی در بالا بردن درجه انسان در معرفت امام علیه السلام داشته باشد.

معرفت امام علیه السلام در هر درجه و رتبه‌ای، زمینه‌ساز تسلیم فرد در مقابل وصف امام است. و با پذیرش آن، شکر قلبی نسبت به همان وصف تحقق می‌یابد. تنها اعتقاد قطعی و جازم به این اوصاف، از شخص دستگیری می‌کند، یعنی انسان باید با همه وجودش بپذیرد که اگر امام او را حفظ کند، از شیطان هیچ کاری ساخته نیست. و در این اعتقاد خود هیچ گاه تردید نکند، و برای در امان ماندن از شرّ شیاطین تنها به ایشان پناه آورد.

این گونه اظهار قدرت در برابر شیطان، برخاسته از معرفت قلبی است. قائل شدن به این شأن امام علیه السلام اختیاری و کاملاً مبتنی بر معرفتی است که نصیب فرد گشته است. به هر اندازه که فرد، پناه دهندگی و نجات دادن امام علیه السلام از دامهای شیطان را چشیده باشد، وظیفه دارد به همان اندازه اعتقاد قوی‌تری به ایشان داشته باشد، البته از آنجا که اعتقاد داشتن و تسلیم شدن جنبه اختیاری دارد، انسان می‌تواند از آن سرپیچی کند. یعنی با وجود این که این کمال امام علیه السلام را هم یافته است، اما با سوء اختیارش اعتقاد محکمی نداشته و یا در عمل کوتاهی کند، و به جای استعاذه و توسّل جستن به امام علیه السلام به غیر ایشان توجه کند. چنین کسی یقیناً مرتکب کفران نعمت گشته است.

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرفی فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا<sup>(۱)</sup>

(ای پیامبر) ما تو را گواه (بر خلق) و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه اش و چراغی روشنایی بخش فرستادیم.

در این آیه، خدای عزوجل، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. و چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام، عدل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم، و بدانیم که امام علیه السلام هم شاهد بر امت هستند. این وصف برای ائمه علیهم السلام در آیات دیگر قرآن هم ذکر شده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا<sup>(۲)</sup>

و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم، تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شما شاهد باشد.

در این آیه، چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

اول این که منظور از «امت» چه کسانی می باشند؟ آیا همه مسلمانان، مخاطب این آیه هستند؟ با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام می بینیم که مراد آیه از امت، مردم و یا همه مسلمانان نیست. بلکه منظور، گروه خاصی است که همان ائمه علیهم السلام می باشند. خداوند سبحان در آیه دیگری از قرآن، این امت را معرفی فرموده است:<sup>(۳)</sup>

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ<sup>(۴)</sup>

شما بهترین امتی بوده اید که برای مردم آشکار شده اید، در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

(۲) سوره بقره / آیه ۱۴۳

(۱) سوره احزاب / آیات ۴۵ و ۴۶

(۳) البته باید توجه داشت که تعریف معنای «امت» به وسیله آیه دیگری از قرآن، باید با توجه به کلام معصوم علیه السلام - نقل

(۴) سوره آل عمران / آیه ۱۱۰

دیگر و عدل قرآن - صورت پذیرد.

امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است، ولی در این آیه، سخن از عده خاصی است که خدای تعالی آنها را برای این منصب معرفی کرده است. اهل بیت علیهم السلام این عده خاص را معرفی فرموده‌اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ « كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ... »  
 يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وَهُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى... (۱)  
 امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از امت در این آیه، امتی هستند که دعای ابراهیم علیه السلام (که از خدا درخواست امامت کرد) در حق ایشان مستجاب شده... و ایشان امت وسط هستند.

نکته دوم که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد، این است که منظور از «وسط» بودن امت چیست و ایشان واسط بین چه چیزهایی می‌باشند؟ خود آیه نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام بر مردم، و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ائمه علیهم السلام گواه هستند. بنابراین ائمه، امت وسط بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِثْنَا عَشْرَ بِقَوْلِهِ: « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلِيٍّ النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً », فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا » (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای متعال با گفتار خود (لتکونوا...) تنها ما را قصد فرمود. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر ما است، و ما گواهان خدا بر آفریدگانش و حجت او در زمینش هستیم. و ما هستیم آنان که خدای تعالی درباره آنها فرمود: « وکذلک جعلناکم امةً وسطاً ».

نکته سوم این که وصف شاهد که به امام علیه السلام نسبت داده شده، به چه معناست؟ و چه اثری در اعتقادات ایجاد می‌نماید؟ وقتی کسی را شاهد بر امری می‌دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر ناظر، و از آن آگاه است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آنها را می‌بینند:

وَقُلْ اِعْمَلُوا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ وَرِسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ (۱)

و (ای پیامبر) بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است.

برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می‌نمائیم:

عن محمد بن مسلم عن أحدهما - عليهما السلام - قال: سُئِلَ عَنِ الْأَعْمَالِ. هَلْ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا فِيهِ شَكٌّ. أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « وَ قُلْ اِعْمَلُوا... ». قَالَ: لِلَّهِ شُهَدَاءُ فِي أَرْضِهِ (۲)

از امام باقر یا صادق علیهما السلام سؤال شد: آیا اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود؟ فرمودند: در آن شکی نیست. آیا این قول خدای عزوجل را ندیده‌اید که: عمل کنید... (تا آخر آیه) (بعد) حضرت فرمودند: خدا روی زمین شاهدانی دارد.

امام معصوم علیه السلام در این روایت به « وجود » شاهدانی بر روی زمین تأکید فرموده‌اند. می‌دانیم که خداوند، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را شاهدان خود بر روی زمین قرار داده است. در آیه مذکور، خدای متعال شاهدان روی زمین را معرفی فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله و « مؤمنون » هستند. منظور خداوند سبحان از « مؤمنون » چیست؟ به آموزگاران کتاب خدا مراجعه می‌کنیم. راوی می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَسَأَلْتُهُ عَنِ قَوْلِهِ تَعَالَى « وَ قُلْ اِعْمَلُوا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ وَرِسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ ». قَالَ: إِنِّي أَنَا عَنِّي (۳)

راوی از امام صادق علیه السلام درباره آیه « و قل اعملوا... » می‌پرسد. امام می‌فرماید: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است. (۴)

بنابراین در این آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام

(۱) سوره براءت / آیه ۱۰۵ (۲) تفسیر کنز الدقائق / ج ۵ / ص ۵۳۴ / ح ۱

(۳) بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / حدیث ۱

(۴) « عنی » به معنی « قصد » است. و مقدم شدن « اینانا » بر آن، دلالت بر حصر می‌کند.

صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده‌اند:

هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

پس همان طور که خدای عزوجل اعمال بندگان را می‌بیند، پیامبر و ائمه علیهم السلام نیز ناظر بر آنها هستند. اثر اخلاقی این باور و اعتقاد قلبی، توجه انسان به نظارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامش بر اعمال او است. و مسلماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدید نظر خواهند داشت.

در کتاب وسائل الشیعه، روایات ذیل این آیه شریفه در بابی نقل شده است که توجه به عنوان این باب نیز مفید است:

بَابُ وُجُوبِ الْحَدَرِ مِنْ عَرْضِ الْعَمَلِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>(۲)</sup>

باب مراقبت و توجه درباره عرضة عمل به پیشگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام  
نظارت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر اعمال بندگان، از طرفی توجه بیشتر افراد به اعمال خود را می‌طلبد. و از طرف دیگر، سبب می‌شود که ایشان پیروان خویش را در انجام کارهای نیک و استغفار از گناهان یاری فرمایند. و به هر حال، خیر این عمل به دوستداران ایشان می‌رسد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - وَ هُوَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ - :

إِنَّ مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، وَإِنْ مُفَارَقَتِي أَيَّاكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا مَقَامُكَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا فَهُوَ خَيْرٌ لَنَا، فَكَيْفَ يَكُونُ مُفَارَقَتُكَ أَيَّانَا خَيْرًا لَنَا؟ فَقَالَ: أَمَا مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ<sup>(۳)</sup> ... فَأَمَّا مُفَارَقَتِي أَيَّاكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ اثْنَيْنِ وَ خَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ، حَمَدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئٍ، اسْتَعْفَرْتُ لَكُمْ<sup>(۴)</sup>

(۱) بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / حدیث ۱۱

(۲) وسائل الشیعة / ج ۱۱ / ص ۳۸۶

(۳) سورة انفال / آیه ۲۳

(۴) تفسیر کنز الدقائق / ج ۵ / ص ۳۳۴

حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: بودن من در میان شما، برای شما خیر است، و جدایی من از شما هم برایتان خیر است. جابر بن عبدالله انصاری از ایشان پرسید: ای رسول خدا، بودن شما در میان ما که البته برای ما خیر است. ولی چگونه جدایی شما از ما، برای ما خیر می شود؟ حضرت فرمود: اما بودن من در میان شما برای شما خیر است، چون خدای عزوجل فرمود: «تا وقتی تو در میان آنها هستی خدا ایشان را عذاب نمی کند...» و اما جدایی من از شما برایتان خیر است، چون در هر دوشنبه و پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه می شود. آن گاه برای کارهای خوب شما خدا را سپاس می گویم و برای کارهای بد شما (از خدا) طلب مغفرت می کنم.

عذابهای عمومی - آن گونه که بر امت های پیشین نازل می شد - هیچ کدام بر امت اسلام نازل نشد، چرا که خدای متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم وعده داده بود که تا وقتی ایشان میان امت هستند، آنها را عذاب نکند.

نکته دیگر این روایت، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بر این که دو روز از هفته، اعمال بندگان را بررسی می فرمایند و از آن جایی که ائمه علیهم السلام عدل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، این خصوصیت درباره ایشان هم صادق است. در سیره و گفتار ائمه علیهم السلام نیز، به طور مکرر، آگاهی ایشان از اعمال بندگان دیده می شود.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «داود بن کثیر رقی» نقل می کند که: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ایشان بدون آن که من سخنی بگویم، به من فرمود:

يا داودُ لقد عُرِضَتْ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ، قَرَأْتُ فِيهَا عُرْضَ عَلِيٍّ مِنْ عَمَلِكَ صَلَاتِكَ لِابْنِ عَمِّكَ، فَلَانٍ، فَسَرَّنِي ذَلِكَ. إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّ صَلَاتَكَ لَهْ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمْرِهِ وَ قَطْعِ أَجَلِهِ<sup>(۱)</sup>

ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه شد. در آنچه به من عرضه شده بود، دیدم که تو با پسر عمویت - فلانی - صله (رسیدگی) داشتی. این کار تو، مرا خوشحال کرد. من فهمیدم که رسیدگی تو، به او، سبب شد که او زودتر از دنیا برود و اجلش



برسد.

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود. شنیدم که خود و خانواده‌اش در سختی زندگی می‌کنند. پس قبل از این که به مکه بروم، برایش پولی فرستادم. وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه السلام این گونه از اعمال شیعیان خود آگاه بوده‌اند، و بدین ترتیب، داود بن کثیر رقی، شاهد بودن امام زمانش را نسبت به اعمال خود چشید و به بیان دیگر امام علیه السلام را به وصف «شاهد» شناخت.

مسئلاً عمق معرفت او با کسی که این داستان را می‌شنود، بسیار تفاوت دارد. و قطعاً این اختلاف در عمق معرفت، در اعتقاد او هم مؤثر است. احتمالاً داود تا آخر عمر، در کوچکترین عمل خویش، همواره امام صادق علیه السلام را شاهد و گواه می‌دید، و سعی می‌کرد اعمالی انجام دهد که مورد رضای ایشان است. و البته رضای خدا جز با رضای امام علیه السلام محقق نمی‌شود.

ولی کسانی که توفیق چشیدن این وصف امامشان را نیافته‌اند، با مطالعه سیره ائمه پیشین و روایات ایشان، می‌توانند از راه شنیدن، معرفت غیابی نسبت به شاهد بودن امام خویش پیدا کنند، و همواره خود را در حضور او بدانند، و اعتقاد داشته باشند که امام علیه السلام نه تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه، بلکه همیشه و در هر شب و روز، شاهد بر اعمال او هستند.

در این زمینه، به داستانی درباره امام رضا علیه السلام توجه می‌کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود.

او یک بار که به محضر ایشان شرفیاب می‌شود، عرض می‌کند:

أَدْعُ اللَّهَ لِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي

برای خود و خانواده‌ام از شما التماس دعا دارم.

فقال: أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ؟! إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ

حضرت علیه السلام فرمودند: آیا من این کار را نمی‌کنم؟ (فکر می‌کنی من شمارا دعا

نمی‌کنم؟!)

عبدالله بن ابان می‌گوید: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.

فقال لی: أما تقرأ کتاب الله عزوجل: « وقل اعملوا فسیرى الله عملاکم ورسوله والمؤمنون »<sup>(۱)</sup>

قال: هو و الله علی بن ابيطالب علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: به راستی که اعمال شما، هر روز و شب بر من عرضه می‌شود. آیا در قرآن نمی‌خوانی: « و بگو عمل کنید که خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را می‌بینند ». قسم به خدا منظور از « مؤمنان »، علی بن ابيطالب علیه السلام است.

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدتی مجاور امام علیه السلام بوده، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می‌دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده و برایتان دعا می‌کنم، تعجب کرده و پذیرش مطلب برایش سنگین می‌شود. امام علیه السلام ناچار برای او از قرآن شاهد می‌آورند.

به راستی اهل بیت علیهم السلام آن چنان مظلوم و غریب بودند که حتی برای شیعیان نزدیک خود نیز ناشناخته بودند. سپس در انتهای روایت، امام رضا علیه السلام یکی از مصادیق « مؤمنون » را که « امیر مؤمنان » علیه السلام است، معرفی فرمودند.

ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هم هر صبح و شام را معین کرده‌اند، با یکدیگر تعارضی ندارند، چون هر دو صورت آن امکان‌پذیر است، و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از قبول دسته دیگر نیست. احتمال دارد که نحوه عرضه اعمال در این دو صورت، با یکدیگر متفاوت باشد.

به هر حال، طبق صریح احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می‌شود. و عمل « عبدالله بن ابان »، نه فقط به امام رضا علیه السلام که « زنده » بودند و امام زمانش بودند، بلکه بر همه معصومین بزرگوار علیهم السلام تا امام زمانش عرضه می‌شد.

امام شناس کسی است که معتقد باشد امام علیه السلام شاهد و ناظر بر اوست. وقتی کسی این

وصف امام علیه السلام را شنید، نباید مانند وقتی باشد که نشنیده است، چون معرفت نسبت به این صفت به او عطا شده، و نوبت عمل اختیاری او رسیده است. او باید با اعتقاد به این صفت، امام علیه السلام را بشناسد. و مسلماً اگر امام شناس شد، نحوه عملکرد او باید متأثر از معرفتش باشد.

کهی که خدای عزوجل و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می‌داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می‌تواند در اعمالش بی‌دقتی و سهل‌انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا علیه السلام، از خدای عزوجل درخواست می‌کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علیه السلام عمیق‌تر فرماید.

موسی بن سیار می‌گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله‌ای را شنیدم. دنبال صدا رفتم که به جنازه‌ای برخوردیم. در همین حال دیدم مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد. و چنان که بره به مادر خود می‌چسبد، خود را به آن جنازه چسباند و به من فرمود:

یا موسی بن سیار! مَنْ شِيعَ جِنَازَةَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَانِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ

ای موسی بن سیار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می‌شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است.

همین که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علیه السلام به طرف جنازه رفتند. و مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند. آن‌گاه دست مبارک خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

یا فلان بن فلان! ابشیر بالجَنَّةِ فلا خوفَ عليكَ بعدَ هذه الساعَةِ

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مرزده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست!

عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می‌شناسید، در حالی که قسم به

خدا تا کنون قدم بر این سرزمین نگذاشته بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

يا مُوسَى بنَ سَيَّارٍ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأُمَّةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحاً وَ مَسَاءً؟ فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ<sup>(۱)</sup>

ای موسی بن سیتار! آیا نمی دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر ما گروه امامان عرضه می شود؟ آن گاه اگر تقصیری در رفتار آنها باشد، از خداوند می خواهیم که از سر تقصیرشان درگذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می خواهیم که به آنها جزای خیر دهد.

از این حدیث می توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنابراین شاهد بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی آبرویی او گردد (در صورتی که گناهی مرتکب شده باشد). و از طرف دیگر سبب امیدواری است، چون مظهر رحمت و اسعه الهی برای او دست به دعا بلند می کند، و برای گناهانش عفو و بخشش از خداوند می خواهد.

به این ترتیب باید بدانیم که گناهان ما تا چه اندازه ممکن است دلهای پاک پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام را به درد آورد. به همین سبب، تا جایی که می توانیم، باید از معاصی پرهیز کنیم.

بشارت دیگری که نمونه ای از آن در این حدیث بیان شد، حاضر شدن امام علیه السلام بر سر جنازه دوستانشان است. این مطلب را ائمه علیهم السلام به همه دوستان و شیعیان خود وعده فرموده اند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام به شیطنة نیشابوری (بانوی فداکار شیعه که با وجود اختلافات فراوان فکری در آن زمان، بر ولایت امام زمانش ثابت قدم مانده بود) پیغام داده بودند که بر جنازه او حاضر خواهند شد. محمد بن علی نیشابوری که در مدینه خدمت

حضرت رسیده بود، پس از مرگ شطیطه، امام علیه السلام را در نیشابور، سوار بر شتر خودشان دید که برای خواندن نماز بر جنازه شطیطه آمده بودند. امام علیه السلام به محمد نیشابوری فرمودند: به دوستان خود سلام مرا برسان و به ایشان بگو:

إِنِّي وَمَنْ يَجْرِي بِجَرَايَ مِنَ الْأَيِّمَةِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ جَنَائِزِكُمْ فِي أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ،  
فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ<sup>(۱)</sup>

ما امامان، بر خود لازم می‌دانیم که بر سر جنازه‌های شما - در هر سرزمینی که هستید - حاضر شویم. پس در مورد خودتان تقوای الهی را پیشه نمایید.

کلام اخیر حضرت، هشدار است به همه شیعیان ائمه علیهم السلام، که با داشتن پیشوایانی چنین دلسوز و مهربان، کاری نکنند تا ایشان را از خود رنجیده خاطر و ناراحت کنند. ضمناً توجه داشته باشند این مژده شامل حال کسانی می‌شود که با ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام از دنیا بروند و اگر کسی چنین حالی دارد باید مراقب باشد که به خاطر انجام گناهان از این نعمت بزرگ محروم نگردد. هیچ کس از دوستان ایشان نمی‌تواند مطمئن باشد که در حال مرگ هم دارای محبت ایشان باشد.

به هر حال اگر ما واقعاً شاهد بودن امام علیه السلام را باور کنیم، در اعمالمان اثر بسزایی دارد. اهمیت و ارزش این معرفت و باور قلبی و درک نعمت بودن آن، وقتی بر انسان آشکار می‌شود که دیگر فرصت عمل به پایان رسیده است، و این شاهدان روی زمین، برای آخرین بار هنگام مرگ و در قبر، پرونده انسان را مرور می‌فرمایند. پس خوب است که قدر این نعمت - تا فرصتی باقی است - دانسته شود.

امام باقر علیه السلام در پاسخ به راوی، در مورد آیه «اعملوا فسیری الله... والمؤمنون» فرمودند:  
مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ وَلَا كَافِرٍ، فَيُوضَعُ فِي قَبْرِهِ، حَتَّى تُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَلُمَّ جَرًّا، إِلَى آخِرِ مَنْ  
فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْعِبَادِ<sup>(۲)</sup>

هیچ مؤمن و کافری نمی‌میرد که در قبرش گذاشته شود، مگر این که کارهایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام - تا آخرین کسی که خدا اطاعتش را بر بندگان

واجب کرده است - عرضه می شود.

آخرین کسی که خدای عزوجل اطاعتش را بر بندگان واجب گردانیده، امام زمان هر کس می باشد. بنابراین کسانی که در عصر امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زندگی می کنند، اعمالشان به پیامبر ﷺ و دوازده امام علیهم السلام عرضه می شود.

حال اگر کسی متذکر باشد که عملش مورد توجه چه بزرگوارانی قرار می گیرد، قطعاً در اعمال و رفتار خویش دقت بیشتری می کند.

حضرت حجة بن الحسن ارواحنا له الفداء تاکنون بیش از ۱۱۶۰ سال است که به صورت زنده بر همه کسانی که در زیر پرچم امامت ایشان هستند، نظارت دارند. با توجه به این که مدت امامت ایشان تاکنون، بیش از چهار برابر<sup>(۱)</sup> دوره امامت سایر ائمه علیهم السلام بوده، تعداد مأمومین ایشان از همه ائمه علیهم السلام بیشتر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان در این مدت طولانی، شاهد و ناظر بر چه اعمالی از امت خود بوده اند؟!

برای این که شاهد بودن امام علیهم السلام بیشتر روشن شود، باید متذکر شویم که ایشان نه تنها از اعمال بیرونی (جوارحی) افراد، بلکه از نیت های قلبی (جوانحی) آنها نیز آگاه می باشند. اگر کسی یک بار از غربت امام زمان علیهم السلام غمگین شود، این حال قلبی او به امام علیهم السلام عرضه می شود. و از طرفی اگر - خدای نکرده - دل های شیعیان لحظه ای از ایشان فاصله بگیرد، از آن هم مطلع می شوند. خلاصه، هیچ فکر ذهنی و خطور قلبی نیست، مگر این که ایشان نسبت به آن آگاه هستند.

اگر ما امام زمان علیهم السلام را این گونه شاهد اعمال خود بدانیم، از کارهای خویش شرم می کنیم، و می فهمیم که با این همه لطف و عنایت حضرت، چقدر در ادای حق ایشان کوتاهی کرده ایم. اگر با شنیدن و اعطای معرفت امام علیهم السلام به وصف شاهد بودن ایشان اعتقاد پیدا نکنیم و با جان و دل تسلیم آن نشویم، در حقیقت کفران نعمت امام علیهم السلام را کرده ایم.

(۱) از ابتدای امامت امیرالمؤمنین علیهم السلام تا سال ۲۶۰ هجری قمری که امام حسن عسکری علیهم السلام به شهادت رسیدند؛ ۲۵۰ سال مدت امامت یازده معصوم علیهم السلام بوده است، در حالی که امامت حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین له الفداء تاکنون (۱۴۲۱ ه. ق) ۱۱۶۱ سال می باشد.

## ساقی تشنگان

امام رضا علیه السلام در توصیف امام علیه السلام فرموده‌اند:

الإمامُ الماءُ العذبُ عَلَى الظَّماءِ والذَّالُّ عَلَى الهدىِ والمنجى مِنَ الرَّدَى<sup>(۱)</sup>

امام علیه السلام آب گوارا در حال تشنگی و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از سختی‌های هولناک است.

این صفات امام علیه السلام - همچون بقیه اوصاف - چشیدنی است. تا انسان تشنه نباشد، شیرینی و گوارایی آب را نمی‌تواند بفهمد. خوشا به حال کسی که تشنه هدایت امام علیه السلام باشد. در آن صورت می‌تواند از دست مبارک امام علیه السلام سیراب شود.

اهل بیت علیهم السلام «نجات دهنده» از سختی‌ها هستند (المنجی من الردى) و انسان را از سختی‌های هولناک که با سقوط در آن هلاک می‌شود، نجات می‌دهند. از این رو، به حکم عقل، باید در سختی‌ها انسان به دامان ایشان متمسک شود و از آنها کمک بخواهد.

کسی که امام علیه السلام را به این صفت بشناسد، اگر در مشکلات، به کسی غیر از ایشان امید ببندد، کفران نعمت کرده است و اگر در این صورت به هلاکت افتد، خود مقصر است. اما هر کس که به در خانه ایشان رفته و طلب یاری کند، نجات می‌یابد.

من أتاكم نجی<sup>(۲)</sup>

هر کس نزد شما آید، نجات می‌یابد.

برای این که روشن شود امام علیه السلام تشنگان هدایت را چگونه سیراب می‌کند و به چه صورت راه هدایت را به ایشان می‌نمایاند، نمونه‌ای از دستگیری امام صادق علیه السلام از یک تشنه هدایت را از قول ابوبصیر صحابی وفادار حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کنیم:

جناب ابوبصیر می‌فرماید: همسایه‌ای داشتم که از مأموران دولت و اهل حرامخوری بود (جزو ایادی سلطانِ ظالم بوده است)، شراب می‌خورد و مرا اذیت می‌کرد. چند بار از او خواستم که دست از اذیت من بردارد، ولی فایده نکرد. یک بار

(۱) اصول کافی / کتاب الحجة / باب نادر جامع فی فضل الامام / ح ۱

(۲) از عبارات زیارت جامعه / بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۹

که به او اصرار کردم گفت: فلانی! من آدمِ دردمند و گرفتاری هستم، ولی تو سالم و (از لحاظ روحی) تندرست هستی. اگر مرا به مولایت معرفی کنی، امید دارم که خدا به وسیله تو، مرا نجات دهد!

ابوبصیر می‌گوید: این سخن او به دلم نشست. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رفتی، او به دیدنت می‌آید. به او بگو: جعفر بن محمد برایت پیغامی فرستاده است: «رِوَالِیْ کَہِ دَر زَنَدَکَیْ پِیشِ گَرفْتَه‌ای رَها کُن، مَن بَرایِ تُو نَزْدِ خِدا بَہِشْت رَا ضَمَانَتِ مِی‌کُنم» (أَضْمِنُ لَکَ عَلَی اللّٰهِ الْجَنَّةَ)

ابوبصیر می‌گوید: وقتی به کوفه برگشتم، همان شخص به دیدنم آمد، در حالی که عده دیگری هم آمده بودند. وقتی منزل من خلوت شد، به او گفتم: وضع شما را به عرض امام رساندم. حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو آن روالی که تا کنون داشته رها کند، و من برای او نزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنم. او گریه‌اش گرفت، و پرسید: تو را به خدا! خود حضرت چنین چیزی به تو فرمودند؟ قسم خوردم که این کلام را حضرت به من فرمودند. پس گفتم: کافی است، و رفت.

پس از چند روز کسی را سراغ من فرستاد و مرا به خانه‌اش دعوت کرد. وقتی به در خانه‌اش رسیدم، دیدم بدون لباس پشت درایستاده است و می‌گوید: ابابصیر! از هر چه در خانه داشتم (که حرام بود) بیرون آمدم، و الآن همان طور که می‌بینی هستم (لباسی ندارم که بپوشم). ابوبصیر می‌گوید: رفتم و از دوستان و آشنایان برایش لباس تهیه کردم.

چند روز پیش نگذشت، تا این که کسی را سراغ من فرستاد که «من مریض شده‌ام». رفتم. دیدم مریض است و این مرض موجب فوتش شد. من هم در این ایام، مرتب به او سر می‌زدم و رسیدگی می‌کردم. یک بار که به دیدنش رفته بودم، در آخرین روزهای حیات، و در حال احتضار بود. دیدم از حال رفت و بی‌هوش شد. بعد به هوش آمد و به من گفت:

یا اَبابَصیرِ قَدْ وَفِی ضَاحِبِکَ لَنَا



ای ابابصیر! مولای تو، به عهدش وفا کرد.  
و بعد از دنیا رفت.

ابوبصیر می‌گوید: من به حج رفتم. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه ورود خواستم. همین که داخل شدم، هنوز یک پایم بیرون و پای دیگرم داخل خانه بود که حضرت فرمودند:

یا ابا بصیر! قد وفینا لصاحبک<sup>(۱)</sup>

ای ابوبصیر! ما به وعده خود در حق دوستت وفا کردیم.

در این قضیه، می‌بینیم فرد گناهکاری که اهل شرابخواری و آزار و اذیت و غرق در حرام بوده، و بر لبه پرتگاه هلاکت قرار گرفته بود، چگونه با لطف خدا، بر بیچارگی خودش واقف گشته و فهمیده که از چه کسی باید کمک بخواهد. آن گاه با توسل به امام زمانش، به دست ساقی تشنگان هدایت، به مسیر صحیح راه یافته و این اوصاف امام علیه السلام را چشیده است.

ائمه علیهم السلام انسانهای بسیار آلوده را هم این چنین نجات می‌دهند. و معرفت خود را به آنها می‌چشانند.

آنچه همسایه ابوبصیر از منجی و هادی بودن امام علیه السلام فهمید، معرفت عمیقی نسبت به امام علیه السلام برایش به ارمغان آورد. اعتقاد او به این اوصافی که چشید، شکر قلبی نسبت به این نعمت‌ها را محقق می‌سازد. ولی البته شنیدن این اوصاف هم، ساقی تشنگان هدایت را به ما معرفی می‌کند. و اگر ایشان را به عنوان منجی و ساقی هدایت شناختیم، موظف هستیم که به آن معتقد شویم و به ایشان مراجعه کنیم، و گرنه مرتکب کفران نعمت گشته‌ایم.

رفیق مونس

امام رضا علیه السلام در معرفی امام علیه السلام این طور فرموده‌اند:

الإمامُ الأنیسُ الرفیقُ<sup>(۲)</sup>

امام رفیق مونس است.

(۱) بحار الانوار / ج ۴۷ / ص ۱۴۵

(۲) اصول کافی / کتاب الحجة / باب نادر جامع في فضل الامام و صفاته / ح ۱

اگر کسی با امام علیه السلام دوستی کند، ایشان رفیق خوبی برای او خواهند بود. اگر انسان این رفاقت را بچشد، شیرینی و گوارایی آن را می‌یابد. در سیره ائمه علیهم السلام می‌خوانیم کسانی که با امام زمانشان رفاقت کرده‌اند، به خیر دنیا و آخرت دست یافته‌اند. به عنوان نمونه در سیره امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می‌گوید: یکی از اشراف اهل کوهستان، وضع مالی خوبی داشت و هر سال حج به جامی آورد. هر وقت که می‌خواست به حج برود، در مدینه مهمان امام صادق علیه السلام می‌شد. با حضرت رفیق شده بود. حضرت هم با لطف خود، یکی از خانه‌هایی را که در اختیارشان بود، به او واگذار می‌کردند، و او در مدینه مهمان حضرت بود. یک سال مراسم حج او طولانی شد. و چون می‌خواست مزاحمت زیادی برای امام علیه السلام ایجاد نکند، ده هزار درهم به ایشان داد، و از حضرت خواست که برایش خانه‌ای تهیه کنند و خودش عازم حج شد.

در برگشت، خدمت حضرت علیه السلام رسید و عرض کرد: فدایتان شوم، برای من خانه خریدید؟ حضرت فرمودند: بلی، و برگه‌ای را به دست او دادند. در آن نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا اشْتَرَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْجَبَلِيِّ، اشْتَرَى لَهُ دَاراً فِي الْفِرْدَوْسِ: حَدُّهَا الْاَوَّلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

بنام خداوند بخشاینده مهربان. این است آنچه جعفر بن محمد برای فلانی پسر فلانی اهل کوهستان خریده است: «برای او خانه‌ای در بهشت خریده که یک همسایه‌اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک طرفش امیرالمؤمنین علیه السلام و سوی دیگرش امام حسن علیه السلام و طرف چهارم آن امام حسین علیه السلام است.»

سند را دست او دادند. مرد آن را خواند و گفت: خدا مرا فدای شما گرداند. راضی شدم.

حضرت فرمودند: من پول تو را بین فرزندان امام حسن و حسین علیهم السلام تقسیم

کردم. و امیدوارم که خدا این را بپذیرد و ثواب تو را بابت این کار، بهشت قرار دهد. مرد کوهستانی به سوی شهر خویش رفت. و سند را با خودش برد، تا هنگام مرگش فرارسید و به بیماری مرگ افتاد. نزدیکان خود را جمع کرد و آنها را قسم داد که سند را با او دفن کنند. آنها هم به توصیه او عمل کردند و سند را با او دفن کردند. فردا صبح که سر قبرش آمدند، دیدند سند روی قبر است و روی آن نوشته شده:

وَفِي لِي وَاللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِمَا قَالَ<sup>(۱)</sup>

قسم به خدا جعفر بن محمد علیه السلام به آنچه که فرموده بود وفا کرد.

آگاهی از این حقایق، این اعتقاد را به ما می دهد که اگر کسی زندگی و نعمت های آن را با امام زمانش معامله کند، چیزی نصیب او می شود که انتظار آن را هم نداشته است. هر کس طعم دوستی با امام علیه السلام را بچشد، می فهمد که این مونس رفیق، بهترین نعمت ها را برای دوستش فراهم می سازد. مسلماً کوتاهی در این امر و از دست دادن این مونس مهربان، باعث خسران ابدی می گردد.

### پدر دلسوز و مادر مهربان

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمایش خود در معرفی امام فرموده اند:

الامام... الوالدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبِرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ<sup>(۲)</sup>

امام... پدر دلسوز و برادر دو قلو و مادر دلسوز نسبت به بچه کوچک است.

در بحث گذشته، نمونه ای از رفاقت امام علیه السلام را دیدیم. حال ببینیم منظور از « پدر دلسوز » بودن امام علیه السلام چیست؟

یک پدر دلسوز در مقابل فرزند خود احساس مسؤولیت می کند و نگران اوست. پدر، بیش از آن که به فکر راحتی خود باشد، به آسایش فرزندش می اندیشد. می کوشد تا بهترین امکانات را برای او فراهم کند، و در مقابل زحمتی که می کشد، هیچ توقعی ندارد. در واقع پدر و مادر به فرزندشان « احسان » و لطف می کنند، یعنی بدون هیچ چشم

(۱) بحار الانوار / ج ۴۷ / ص ۱۳۴

(۲) اصول کافی / کتاب الحجة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱

داشتی برای او زحمت کشیده، انتظار تلافی و جبران از او ندارند. و از احسان و محبت به فرزند خود لذت می‌برند. پدر و مادر، با دیدن آسایش فرزندشان خوشحال می‌شوند. چه بسا لذتی که آنها از خوشی فرزندشان می‌برند، بیشتر از خود فرزند باشد. اگر شاهد موفقیت او در هر موردی مثل درس، اخلاق، تقوی، امام‌شناسی و... باشند، واقعاً شادمان می‌شوند. و از این که فرزندشان پیشرفت کند و به منزلتی دست یابد، لذت می‌برند. و حاضر هستند برای پیشرفت او هر زحمتی را متحمل شوند.

در مقابل، اگر خدای ناکرده یک نقیصه یا عیب و مشکلی برای فرزند پیدا شود - بدون هیچ مجاز و استعاره‌ای - آن را مشکل خودشان می‌دانند. هیچ‌گاه پدر و مادری بیماری فرزندشان را با خود بی‌ارتباط نمی‌دانند. بلکه بیمار شدن فرزند، به اندازه بیماری خودشان و یا حتی بیشتر از آن باعث ناراحتی‌شان می‌شود. به خصوص اگر فرزندشان کوچک و ضعیف باشد، در مقابل ناراحتی او بی‌تاب می‌شوند.

جالب اینجاست که حتی وقتی فرزندشان بزرگ می‌شود و به مرحله تشکیل خانواده و فرزند داشتن می‌رسد، باز هم پدر و مادر با نگرانی، نسبت به او احساس مسؤولیت می‌کنند.

این حالت پدر و مادر، برخاسته از محبت قلبی آنهاست. منطق محبت، منطق خاصی است که تازمانی که کسی اهل آن نباشد، نمی‌فهمد. اگر کسی پدر یا مادر نباشد، نمی‌تواند احساس آنها را نسبت به فرزندشان درک کند.

از طرفی خطای فرزند، موجب ناراحتی پدر و مادر می‌شود. آنها در مقابل دیگران، خود را مسؤول رفتار فرزندشان می‌دانند، حتی اگر مجبور به تنبیه او گردند.

به عنوان مثال، اگر بچه در مدرسه کار خلافی انجام دهد و به شکلی خبر آن به پدر و مادر برسد، آنها بسیار ناراحت، و از رفتار فرزندشان خجالت زده می‌شوند. قطعاً هیچ پدر و مادری در اولین برخورد با اولیاء مدرسه، نمی‌گویند که رفتار او به ما ارتباطی ندارد و هر کاری می‌خواهید با او بکنید. بلکه معمولاً با شرمندگی مقابل مسؤولین مدرسه ایستاده و حتی سرشان را پائین می‌اندازند و عذرخواهی می‌نمایند. توجه داریم که فرزند خطا کرده، ولی پدر عذر می‌خواهد، چون فرزند منسوب به پدر است.

پس یکی از خصوصیات پدر دلسوز، این است که نسبت به کارهای خوب و یا ناشایست فرزند خود، احساس مسؤولیت می‌کند و گناهان او را به گردن می‌گیرد. امام علیه السلام هم که حقیقتاً پدر دلسوز امت خود هستند، از گناهان شیعیان بسیار آزرده می‌شوند و خطاهای آنها را منسوب به خود می‌دانند.

معصومین علیهم السلام که خود را نزد خداوند، گناهکار و مقصر می‌دانند، یکی از وجوه استغفار و توبه ایشان، به گناهان شیعیان آنها مربوط می‌شود. <sup>(۱)</sup> در آیات و روایات به طور مکرر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله چه اندازه نگران امت خود بوده‌اند. و همواره خبر بخشوده شدن امت برای حضرتش بشارت بزرگی بوده است.

به عنوان مثال، در ابتدای سوره فتح می‌خوانیم:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ

(ای پیامبر) ما برای تو، فتح آشکار قرار دادیم، تا خدا گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله که معصوم بودند، نه تنها از گناه بلکه از ترک اولی هم مصون بودند. پس منظور از بخشوده شدن ایشان چیست؟

امام هادی علیه السلام به این سؤال پاسخ روشنی داده‌اند:

عن أبي الحسن الثالث - عليه السلام - : أنه سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَيُّ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُتَقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخَّرًا؟ وَإِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَمَنْ بَقِيَ، ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ <sup>(۲)</sup>

درباره قول پروردگار که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای این که گناهان گذشته دور و

(۱) شاید وجه دیگر استغفار معصومین علیهم السلام این باشد که ایشان، خود را به جهت عجز از شکر نعمت پروردگار، گناهکار می‌دانند و از خدا طلب بخشایش می‌نمایند. مسأله شکر نعمت، از نظر ایشان آن قدر با اهمیت است که محور عبادت‌های آنها است، چون عبادت ایشان از نوع عبادات تجار به طمع ثواب و بهشت و یا عبادت بردگان از ترس آتش و عقاب نیست، بلکه خدا را عبادت می‌کنند تا بتوانند شکر او را به جای آورند. با وجود همه عبادت‌ها باز در انجام شکر خود را مقصر می‌دانند. و چه بسا که این تقصیر خود را گناه بدانند و از آن استغفار کنند.

نزدیک تو را ببخشائیم»، از امام هادی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گناهی در گذشته دور و نزدیک داشته است؟ (یعنی ایشان گناهی نداشته‌اند). همانا خدا، گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را - چه آنهایی که گذشتند و چه آنها که ماندند - بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بار کرد. و سپس آنها را برای حضرتش بخشود.

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهی داشته‌اند که مربوط به گذشته‌های دور یا نزدیک باشد؟! مسلماً آن حضرت، معصوم است، بلکه بار گناهان شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام (۱) بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگینی می‌کند. حضرت این سنگینی را احساس می‌نمایند، که از خدای غفار، درخواست عفو و بخشش می‌کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ولی و پدر شیعیان هستند. و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب به ایشان می‌باشند. بنابراین همان طور که پدر از خطای فرزندش ناراحت شده و طلب بخشایش می‌کند، آن حضرت نیز از گناهان شیعه استغفار می‌نمایند. از طرفی پدر و مادر با دیدن خطای فرزندشان بسیار ناراحت می‌شوند، تا آنجا که ممکن است فرزند را تنبیه کنند و او را از خود برانند و یا با او حرف نزنند. ولی بعد از مدتی خودشان - زودتر از فرزند - مایل می‌شوند که با او ارتباط برقرار کرده و آشتی کنند، و حتی منتظر بهانه‌ای می‌شوند که او را ببخشایند.

اهل بیت علیهم السلام نیز نسبت به شیعیان گناهکار همین وضعیت را دارند، چون می‌دانند که آنها هیچ پناهگاهی جز امامان خود ندارند. از این رو، شیعیان را هر اندازه هم که گناهکار باشند، از خود نمی‌رانند. بلکه از خدا برای ایشان طلب مغفرت می‌کنند.

امام زمان علیه السلام که وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، همین حالت را نسبت به دوستان خود دارند، چرا که این حالت، مقتضای «الوالد الشفیق» بودن آن امام همام است. در زیارت آل یس به امام عصر علیه السلام این گونه سلام می‌کنیم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ (۲)

(۱) در روایات، فقط شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر شده است، چرا که تنها آنها رابطه خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برقرار نگه داشته‌اند. گناه کسانی که زیر چتر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفته‌اند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ربطی ندارد.

(۲) احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶

وقتی که امام زمان علیه السلام دست به دعا بلند نموده‌اند و برای گناهان ما شیعیان گناهکار از خدا طلب مغفرت می‌نمایند، به ایشان سلام می‌کنیم. وقتی ما توجه کنیم که در حالی به امام زمان سلام می‌کنیم که حضرتش به خاطر گناهان ما، در پیشگاه خدای مهربان - در حال شرمساری و سر به زیر افکنده - طلب عفو می‌نمایند، حال دیگری پیدا می‌کنیم. اگر ما دوستدار این پدر مهربان و برادر وفادار باشیم، نمی‌توانیم خجالت ایشان را به جهت کارهای زشت خود، تحمل کنیم.

راستی امام عصر علیه السلام تا چه اندازه باید به خاطر کارهای بد شیعیانشان در پیشگاه الهی احساس شرمندگی کنند؟! به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام از شیعیان خود خواسته‌اند که:

كُونُوا دُعَاةً إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ، وَ كُونُوا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا<sup>(۱)</sup>

(مردم را) با غیر زبانه‌ایتان به سوی (مذهب) خود دعوت کنید. و (برای ما) زینت (مایه آبرومندی) باشید و مایه ننگ نباشید.

کارهای خوب فرزندان، باعث افتخار و سربلندی پدر و مادر، و خطاهای او باعث سرافکنندگی و ننگ آنها می‌شود.

لطف پدران امام علیه السلام همواره شامل حال شیعیان است. ولی متأسفانه اغلب شیعیان از این امر مهم غافل هستند. امام عصر ارواحنا فداه، وظیفه پدری خود را در هر زمان انجام می‌دهد، ولی آیا فرزندان در مقابل این پدر دلسوز به وظیفه خود عمل می‌کنند؟!

آن حضرت، نه تنها «پدر دلسوز» است، بلکه پدری هستند که از عواطف و احساسات مادرانه هم برخوردار هستند. امام رضا علیه السلام امام را مادر نیکوکار به بیجه کوچک (بالولد الصغیر) معرفی فرموده‌اند. علاقه و محبت مادر به بیجه کوچک، بسیار روشن است، و بالاترین مظهر محبت به شمار می‌آید. هر کس بخواهد بهترین نمونه محبت و عاطفه شدید در دنیا را نشان دهد، به محبت مادر نسبت به فرزندش کوچکش اشاره می‌کند. امام علیه السلام برای پیروان خود مانند مادری نیکوکار است، آن هم مادری که بیجه کوچک دارد. بیجه کوچک بیشتر نیازمند رسیدگی و توجه است. مادری که بیجه کوچک دارد، پیوسته،

(۱) اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الورع / ح ۹

بدون یک لحظه غفلت، نگران حال فرزند است و در صورت رسیدن کمترین آسیب به بچه‌اش واقعاً بی‌تاب می‌شود. مشکلات بچه کوچک برایش غیر قابل تحمل است. عاطفه مادر، حقیقتی روشن است که تا کسی مادر نباشد، نمی‌تواند عمق محبت و عاطفه او را بفهمد.

ما شیعیان باید باور کنیم محبت امام عصر ارواحنا فداه به ما، مجموع محبتی است که یک پدر دلسوز و یک مادر مهربان نسبت به فرزند کوچک خود دارد. این حقیقت، جز در وجود مقدس آن حضرت یافت نمی‌شود. و ما باید قدر این نعمت بسیار بزرگ الهی را بدانیم و آن را پاس بداریم.

### برادر فداکار

حضرت امام رضا علیه السلام، امام معصوم را به صفت «الاخ الشقیق» نیز معرفی فرموده‌اند. لغت «شقیق» از شقه می‌آید و به معنای نصف هر چیز است. «الاخ الشقیق» به برادر دو قلو گفته می‌شود، به این اعتبار که گویی هر کدام نیمه یکدیگر هستند. دو برادر که چنین رابطه‌ای با هم دارند، طبیعتاً میان آنها رابطه عاطفی گرمی برقرار خواهد بود.

احساس برادری را کسانی که برادر دارند، می‌فهمند. برادر خصوصیتی دارد که حتی پدر و مادر هم جای او را نمی‌گیرند. دو برادر معمولاً برای هم مایه قوت قلب و پشتگرمی و تکیه گاه یکدیگر هستند.

هر زمان که سخن از برادر فداکار می‌رود، یاد حضرت ابوالفضل علیه السلام در ذهن انسان خطور می‌کند. ایشان برادر وفاداری نسبت به امام حسین علیه السلام بودند و هر یک از این دو بزرگوار، وفای برادر را در وجود دیگری احساس می‌کردند. این است که هرقتی سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا بالای سر برادر حاضر شدند، فرمودند:

الآن إنكسر ظهري وقلتُ حيلتي<sup>(۱)</sup>

اکنون پشتم شکست و دیگر چاره‌ای ندارم.

کسی که برادر وفاداری ندارد، نمی‌فهمد که چرا امام حسین علیه السلام فرمودند: «کمرم



شکست». کسی که کمرش می‌شکند، دیگر هیچ کاری نمی‌تواند بکند. و لذا فرمودند دیگر چاره‌ای ندارم. اینجا یک برادر حجة الله، و شخصیت دیگر، برادری فداکار همچون ابوالفضل العباس علیه السلام است و دلگرمی حجت خدا به این برادر وفادار بود. «الاخ الشقیق» برادری است که حق برادری را ادا کند. و لذا حضرت عباس علیه السلام مصداق «الاخ الشقیق» بودند. و می‌بینیم که بین آنها چه رابطه عاطفی و چه نوع پشت‌گرمی وجود داشت.

امام علیه السلام نیز برای امت خود برادر فداکار هستند، آن هم برادری که هم احساس مسؤولیت پدری می‌کند و هم دارای عاطفه مادری است. اگر این سه نوع محبت را با هم جمع کنیم، می‌فهمیم که محبت امام علیه السلام به دوستانش چگونه است. این سه وصف امام علیه السلام، همه یک پیام دارند و آن محبت شدید حضرت نسبت به شیعیانش می‌باشد. نعمتی که باید قدرش را بشناسیم و حقش را ادا کنیم.

### معرفت نعمت و محبت منعم

پیام محبت امام علیه السلام را باید فهمید و درک کرد، به گفتن و شنیدن آن نباید اکتفا کرد، بلکه هر کس باید به قلبش مراجعه کند، وقتی دید چنین پدر دلسوز، مادر نیکوکار و برادر فداکاری دارد، در این صورت قلباً احساس می‌کند که باید پاسخ آن همه محبت را با همه وجودش بدهد.

برای فهم این اوصاف امام علیه السلام لزومی ندارد که انسان به شرح زندگی دیگران مراجعه کند، هر چند که برخی از داستانهای افراد، این اوصاف امام علیه السلام را به صورت خیلی شاخص و بارز نشان می‌دهند، که خواندن آنها برای همگان مفید است. ولی هر کس به زندگی خودش بنگرد، واقعاً محبت امام زمان ارواحنا فدا را نسبت به خودش حس می‌کند. البته برای این که بیشتر طعم آن را بچشیم، باید از طریق معرفت و محبت بیشتر به ایشان، رابطه خود را با حضرت محکم‌تر کنیم.

ما اگر واقعاً باور داریم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه پدر دلسوز امت هستند، باید رابطه خود را با ایشان، به نسبت پیوند با پدر جسمانی خویش مقایسه کنیم، و ببینیم آیا حداقل

همان رابطه را با امام زمان خود هم داریم؟! اگر توانستیم لا اقل همان گونه با امام زمان خویش مرتبط باشیم، آن گاه می توانیم یافتن محبت و عنایات امام علیه السلام را انتظار بکشیم. وقتی داستان هایی را از دستگیری امام علیه السلام می شنویم، باید باور کنیم که چه پدر خوبی داریم. آن گاه ارتباط خود را با او قوی تر کنیم، تا هر چه بیشتر تحت سرپرستی و کفالت ایشان قرار گیریم.

گاهی افرادی که طعم رفاقت با امام زمان علیه السلام را چشیده اند، توصیه هایی دارند که در این مسیر، بسیار راهگشا است. مثلاً تذکر می دهند که همان انتظاراتی که از پدرتان دارید، از امام زمان علیه السلام داشته باشید، و همان طور که بچه تأمین نیازهایش را از پدر می خواهد شیعیان هم باید برای رفع نیازهایشان به امام عصر عجل الله تعالی فرجه مراجعه کنند و بدون احساس حقارت و شرمندگی، کارهایشان را به ایشان عرضه کنند و مطمئن باشند که پدر دلسوز به وضع فرزندش رسیدگی می کند، همان طور که می بینیم پدران از این که حاجت فرزندشان را برآورند، لذت می برند. از طرفی فرزند هم که پشت و پناهی جز پدر و مادر ندارد، به هر طریق به آنها نشان می دهد که احتیاج به محبت بیشتری دارد. همه شیعیان می توانند با امام خود چنین رابطه ای را برقرار کنند و وقتی این ارتباط برقرار شد، «والد شفیق» بودن امام علیه السلام را خواهند چشید.

از طرفی اگر انسان امام زمان ارواحنا فداه را واقعاً پدر خود بداند، نسبت به ایشان احساس مسؤولیت و نگرانی جدی می کند. مثلاً کسی که پدرش در بیمارستان باشد، فکر و ذکرش تا کجا متوجه اوست؟ آیا می تواند کارهای همیشگی خود را ادامه دهد؟ عاطفه و محبت نسبت به پدر، اقتضا می کند که انسان از ناراحتی و گرفتاری او پریشان شود. / کسی که پدرش در مسافرت باشد و یک روز نتواند از او خبر بگیرد و نداند که او کجاست و در چه وضعیتی بسر می برد، چقدر نگران می شود؟ حتی ممکن است گاهی بدون طاقت شود. اگر این مدت طولانی شود، زندگی به کلی برای او تلخ می شود، و لذت همه خوشی ها و داشتن امکانات و شرایط مناسب از بین می رود.

اگر انسان، امام زمان خود را پدر مهربان و مادر نیکوکار و برادر فداکار خویش بداند،

دیگر لازم نیست که هر لحظه به او تذکر داده شود که امام زمانت را دوست بدار. چرا که محبت ناشی از معرفت است، و هر قدر معرفت قوی تر باشد، محبت قوی تر می شود. اگر خدای منان، به ما این معرفت را عطا کند که بفهمیم امام زمان علیه السلام چه اوصافی دارند، در قلب خود محبت به ایشان را احساس می کنیم. آن گاه وظیفه خود می دانیم که این محبت را پالش داریم، عواملی که محبت ما را افزایش می دهد حفظ کنیم، و از هر چه آن را کمرنگ می کند پرهیزیم.

کسی که چنین حالی را احساس می کند، نیاز به توصیه ای درباره امام زمانش علیه السلام ندارد. همان طور که هیچ کس به دیگری توصیه نمی کند که برای سلامتی پدرش دعا کند یا صدقه بدهد. این اعمال بدون هیچ توصیه ای بر اساس همان محبت قلبی صورت می پذیرد، و هیچ صبح و شامی نمی گذرد، مگر این که انسان به یاد محبوب خود به سر می برد.

نتیجه معرفت امام علیه السلام در هر مرتبه ای که باشد، « محبت » به ایشان است. برای این که بفهمیم معرفت امام علیه السلام در چه حدی به ما عطا شده است، باید به قلب خود مراجعه کنیم، تا ببینیم چه میزان محبت امام علیه السلام در آن هست. هر کس که معرفت مُنعم و نعمت را دارد، محبت مُنعم را هم به دل می گیرد. و اگر چنین نباشد، شایسته آن نعمت نیست، و نسبت به آن مرتکب کفران گشته است.

روایتی در بیان این مطلب در بخش اول نقل شد، که بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام به عنوان ولی نعمت ما و واسطه اصلی همه نعمت های ما تطبیق می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

حَقٌّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مُكَافَاةَ الْمُنْعِمِ، فَإِنْ قَصَرَ عَنْ ذَلِكَ وَسَعَهُ  
فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّنَاءَ، فَإِنْ كَلَّ عَنْ ذَلِكَ لِسَانُهُ فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَمَحَبَّةُ الْمُنْعِمِ  
بِهَا، فَإِنْ قَصَرَ عَنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلنِّعْمَةِ بِأَهْلِ<sup>(۱)</sup>

برگردن کسی که نعمتی به او داده شده، این حق وجود دارد که به صورت زیبایی (کار خوب) مُنعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حد توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی حق انجام این کار را نداشت، باید لا اقل

قدر آن نعمت را بشناسد و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده قلباً محبت ورزد، و او را به اعتبار مُنعم بودنش دوست بدارد. پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.

کسی نعمتی را به ما می‌رساند. ابتدا باید ببینیم که آیا می‌توانیم آن نعمت را تلافی کنیم یا نه. بنابراین باید بررسی کنیم که آیا نعمت وجود امام زمان علیه السلام برای ما قابل تلافی کردن است؟

با کمی تأمل می‌فهمیم احسانی که از جانب امام عصر علیه السلام به ما شده، یعنی احسانی که خدای سبحان به برکت وجود ایشان به ما فرموده، غیر قابل تلافی است، و هر چه انسان بیشتر در این مسیر بکوشد، بیشتر مدیون خدا و امام زمان علیه السلام می‌شود. پس وظیفه ما نسبت به این نعمت عظیم الهی چیست؟ «**عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّنَاءَ**» باید خوب ثنای ایشان را بگوئیم.

اگر نتوانستیم چنان که باید و شاید، ثناگوی امام باشیم، حداقل باید نعمت شناس باشیم، یعنی قلباً قدر دان نعمت گردیم «**فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَمَحَبَّةُ الْمُنْعِمِ بِهَا**». اگر هیچ کاری از دست و زبانمان برای امام زمان علیه السلام بر نمی‌آید، باید ایشان را دوست بداریم. دوست داشتن کار قلب است. و کسی که امام عصر ارواحنا فداه را می‌شناسد، لااقل باید نسبت به ایشان محبت داشته باشد. در غیر این صورت، اصلاً شایستگی برخورداری از این نعمت بزرگ را ندارد «**فَانْ قَصَّرَ عَنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلنِّعْمَةِ بِأَهْلٍ**».

به هیچ صورتی در محبت نسبت به امام علیه السلام نمی‌توان کوتاهی کرد. البته این محبت به میزان معرفتی که به انسان عطا شده - دارای درجات است. و به عبارتی معرفت به محبت منتهی می‌شود و محبت برخاسته از معرفت، نیروی محرکه‌ای است که می‌تواند انسان و معرفت او را بالا ببرد.

«**معرفت**» و «**محبت**» تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. یعنی هر درجه از معرفت، محبتی به وجود می‌آورد. اگر انسان به لوازم آن محبت پایبند باشد و حق آن را ادا کند، امید می‌رود که خدای عزوجل معرفت بالاتری نصیب شخص گرداند. پس همان طور که معرفت باعث محبت بیشتر می‌شود، محبت هم زمینه‌ساز اعطای معرفت بیشتر از جانب

خدا می شود. این معرفتِ بالاتر، به نوبه خود، محبتِ بالاتری به شخص می دهد که اگر حق آن را ادا کند، باز هم زمینه اعطای معرفت بیشتری برای او حاصل می شود.

و بدین ترتیب « معرفت » و « محبت » هر کدام در زیاد شدن دیگری مؤثر هستند. در این میان، نقش اعتقاد و تسلیم نسبت به آنچه معرفتش را خداوند به انسان عطا فرموده، بسیار مهم و اساسی است. هر چه ایمان و اعتقاد انسان نسبت به آنچه شناخته است عمیق تر و قوی تر باشد، محبت بیشتری در او پدید می آید. این محبت بیشتر، تسلیم و باور عمیق تری را می طلبد که اگر شخص به مقتضای آن عمل کند، معرفتِ باری تعالی، و روح آن یعنی محبتش به امام زمان علیه السلام بالاتر و بالاتر می رود.

به هر حال آنچه فعلِ اختیاری انسان است، یکی اعتقاد و تسلیم و باور نسبت به نعمت ولایت است که معرفتش به او داده شده و دیگر محبت و رزیدن نسبت به امام علیه السلام است. و این حداقل مرتبه شکر قلبی نسبت به وجود مقدس امام عصر ارواحنا فداه است که بزرگترین نعمت خدای متعال بر بندگانش در زمان حاضر می باشد.

## فصل سوّم

### شُکرِ زبانیِ نعمتِ امامِ عصر علیه السلام

#### ذکرِ نعمتِ امامِ عصر علیه السلام

در فصل گذشته روشن شد که معرفتِ امام علیه السلام، در هر مرتبه‌ای که حاصل شده باشد، به درجه‌ای از محبتِ قلبی نسبت به ایشان می‌انجامد. یکی از لوازم این محبت، «ذکر» محبوب است.

«ذکر» به معنای «یاد کردن» است، و از اعمالِ اختیاری انسان می‌باشد. ولی معرفت و محبتِ قلبی، زمینه‌سازِ طبیعیِ این عملِ اختیاری است. «ذکر» دو مرحله دارد: یکی قلبی و دیگر زبانی که اولی شرط و مقدمهٔ دومی است، و روح و جان هر دو مرحله، چیزی جز معرفت و محبتِ محبوب نیست.

فرزندی که قلبش مملوّ از محبتِ پدر است، یاد او را از خاطر نمی‌برد، همواره ذکر پدر را در یاد و خاطر خود می‌گذراند، و به دنبال این ذکرِ قلبی، در کلام او نیز یاد پدر متجلی می‌شود، خصوصاً اگر نگرانی دربارهٔ او داشته باشد. مثلاً اگر یک بیماری بر پدر عارض شده باشد. به طور مرتّب به فکر مشکلات او است، و در یاد کردن و دعا برای پدر، نیازی به تذکرِ دیگران ندارد.

قلبِ فردِ امام‌شناس نیز به میزان معرفتش، نسبت به ولیِ نعمت خویش محبت دارد، و برای ذکرِ قلبی و زبانی نسبت به محبوب خویش نیازمند امر مولوی نیست، چرا که هر انسان عاقلی - با نور عقل خود - می‌فهمد که ترک «ذکر مُنعم»، نوعی کفرانِ نعمت است،

و خدای متعال نیز، انسان را نسبت به این وظیفه عقلی و فطری خویش تذکر داده است:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ<sup>(۱)</sup>

نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید.

امر به «ذکر» در این آیه شریفه، از نوع تنبّه عقلانی دادن به یک امر فطری است که جنبه ارشادی دارد. انسان خود را مکلف می‌داند که هر دو نوع ذکر (قلبی و زبانی) را نسبت به منعم خویش داشته باشد. حال ببینیم نعمتی که خدای تعالی «ذکر» آن را واجب شمرده، چیست؟

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا<sup>(۲)</sup>

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن هنگام که با هم دشمن بودید، پس خدا میان دلهای شما الفت برقرار کرد، و به سبب نعمت او با هم برادر شدید، و (آن گاه که) بر لبه گودالی از آتش بودید، پس خدا شما را از آن نجات داد.

خداوند عزوجل اشاره به نعمتی می‌کند که به واسطه آن، بین مردم صلح و آشتی برقرار کرده و آنها را از خطر هلاکت در آتش نجات داده است. امام صادق علیه السلام در معرفی این «نعمت» فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالٰى: « وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا » بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ<sup>(۳)</sup>

خداوند به برکت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را از هلاکت نجات داده است. پس این نعمتی که در آیه شریفه، «یاد کردن» از آن واجب شمرده شده، وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

البته معرفت قلبی کسانی که منجی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتشان را چشیده‌اند، بهترین گواه بر وجوب ذکر قلبی و زبانی این نعمت است. مشرکان مکه، از نخستین کسانی بودند که سفینه نجات بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را چشیدند، چرا که به برکت ایشان

(۲) همان مدرک.

(۱) سوره آل عمران / آیه ۱۰۳

(۳) روضه کافی / ص ۱۸۳ / ح ۲۰۸

از شرک و گمراهی نجات یافتند، و سپس همه هدایت شدگان، به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از فتنه‌های گوناگون رهایی یافته و به مسیر هدایت راهنمایی شدند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمِنَّا الْهُدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟

قَالَ: بَلْ مِنَّا الْهُدَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. بِنَا اسْتَنْقَذَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشِّرْكِ، وَبِنَا يَسْتَنْقِذُهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَبِنَا يُصْبِحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الشِّرْكِ (۱)

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا هدایت کنندگان از ما هستند یا از غیر ما؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هدایت کنندگان تا روز قیامت از ما هستند. خدای عزوجل، به برکت ما مشرکین را از گمراهی شرک نجات داد. و به سبب ما از گمراهی فتنه نجات پیدا می‌کنند. و همان طور که بعد از گمراهی شرک، به وسیله ما با یکدیگر برادر شدند، پس از گمراهی فتنه نیز به وسیله ما، با هم برادر می‌شوند.

اینجا از دو نوع گمراهی سخن گفته شده است: گمراهی «شرک» و گمراهی «فتنه». اولی مربوط به زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و دومی مربوط به دوران بعد از رسالت ایشان و خصوصاً پس از رحلت آن حضرت می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله مشرکان را از شرک نجات دادند. و آنها را در حالی با هم برادر ساختند که به خون هم تشنه بودند. اما در سالهای پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسلمانان گرفتار ابرهای تیره نفاق شدند، و به فتنه افتادند. تنها راه نجات برای رهایی از فتنه‌هایی که در اعصار و قرون مختلف دامنگیر مسلمانان می‌شود، تمسک به رشته هدایتی است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را معرفی فرموده و هدایت و نجات را در آن منحصر دانسته است:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (۲)

همگی به رشته الهی تمسک کنید و (از آن) پراکنده و جدا نشوید.



از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: این رشته الهی چیست که در قرآن، امر به تمسک به آن شده است؟ ایشان لحظاتی سر مبارک را پائین انداخته و سپس سر را بلند کرده و با اشاره به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند:

هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ فِي أُخْرَاهُ<sup>(۱)</sup>

این است رشته الهی، که هر کس به او تمسک جوید، در دنیا محفوظ می ماند، و در آخرت گمراه نمی گردد.

کسانی که به رشته الهی چنگ زده و راه نجات را در آن دیده اند، می یابند که این، « نعمتِ » بزرگ خداوند است. و بعد از این معرفت قلبی، وظیفه خود می دانند که برای شکر نعمت، ذکر آن را بر قلب و زبان خود جاری سازند و بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيُّمَةِ عَلَيْهِمُ  
السَّلَامُ<sup>(۲)</sup>

خداوند متعال در آیات دیگر نیز، نعمتی را که « ذکر » آن واجب است، به ما شناسانده است:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ<sup>(۳)</sup>

نعمت خدا بر خودتان، و میثاقی را که خدا از شما گرفته، یاد کنید.

این میثاق، چیست که خدای سبحان در این آیه کریمه، امر به یادکردن آن فرموده است؟ امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر این میثاق را چنین شناسانده اند:

... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنَا وَ مِيثَاقِهِ  
الَّذِي وَاثَقْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ<sup>(۴)</sup>

خدا را سپاس که ما را به سبب این روز کرامت بخشید، و ما را از وفاکنندگان به عهد خود قرارداد و نیز به میثاق خود درباره ولایت والیان امر خود، ما را از وفاداران مقرر داشته است.

بنابراین میثاقی که امر به « ذکر » آن شده ایم، عهدی است که درباره ولایت

(۱) تفسیر کنز الدقائق / ج ۳، ص ۱۷۸

(۲) مفاتیح الجنان / اعمال روز عید غدیر

(۳) سوره مانده / آیه ۷

(۴) تفسیر نورالثقلین / ج ۱ / ص ۶۰۰ / ح ۸۸

امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام گرفته شده است. به علاوه، امام زمان علیه السلام به طور خاص به عنوان « میثاق الله » معرفی شده، همان طور که در زیارت آل یس می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ<sup>(۱)</sup>

سلام بر تو، ای میثاق خدا که از آن پیمان گرفته، و مورد تأکیدش قرار داده است.

پس بندگان خدا - به حکم عقل و با تأکید امر الهی - موظف به « ذکر » امام زمان علیه السلام هستند. وجوب این یاد کردن، برخاسته از محبتی است که به واسطه معرفت ایجاد می شود، ولی به هر حال یک عمل اختیاری است که انسان باید نسبت به آن ملتزم و متعهد باشد، و از اهمّیت آن غفلت نرزد.

خدای متعال علاوه بر تذکر به وجوب مطلق « ذکر » اهل بیت علیهم السلام، در مورد ذکر زبانی و آشکار کردن یاد آنها نیز - به طور خاص - امر فرموده است:

أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ<sup>(۲)</sup>

نعمت پروردگارت را آشکار کن.

نعمتی را که خداوند تعالی امر به بازگو کردن آن نموده، چیست؟ حضرت صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش می فرماید:

فَحَدِّثْ بِدِينِهِ<sup>(۳)</sup>

پس در این آیه، مقصود از نعمت، « دین » خدا است. و چون در یکی از زیارات، خطاب به امام عصر علیه السلام می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْتُورِ<sup>(۴)</sup>

بنابراین برای شکر نعمت خدای عزوجل، باید ذکر صاحب دین او - یعنی امام زمان علیه السلام - را آشکار کنیم.

ذکر زبانی امام عصر علیه السلام از معرفت و محبت حضرتش نشأت می گیرد. کسی که شاهد محبت حضرت در وجودش جای گرفت، هیچ گاه زبان خود را از یاد ایشان خالی نمی گذارد. آیات الهی برای چنین کسی تأکیدی دوباره بر آن امر فطری و عقلی است،

(۲) سوره ضحی / آیه ۱۱

(۱) احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶

(۳) اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۵ (۴) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۰۱ / ح ۱۱۰

زیرا برای چنین فردی - با غیبت امام زمان - مانعی برای یاد و تذکر حضرتش نیست.  
خداى تعالى مى فرماید :

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً<sup>(۱)</sup>

نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما به تمام و کمال رساند.

امام کاظم علیه السلام، نعمت باطنی را امام غایب علیه السلام معرفی کرده و بعد فرمودند:

يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ<sup>(۲)</sup>

شخص ایشان از چشم‌های مردم غایب می‌شود، ولی یاد ایشان از دل‌های مؤمنان غایب نمی‌گردد.

کسی که قلبش مالا مال از محبت امام زمانش گشته، مایل است از هر طریقی ذکر و یاد او را زنده کند. پس دوستداران ایشان، به صورت فطری - بدون نیاز به امر یا تذکری - به احیای نام و ذکر امام مهدی علیه السلام می‌پردازند، و اثر ذکر قلبی آنها نسبت به امام عصر علیه السلام، در ذکر زبانی آنها نیز آشکار می‌شود.

### معرفی امام علیه السلام به اسم و صفت

ذکر زبانی نعمت، مانند معرفت نعمت، به دو مرحله اسم و وصف قابل تقسیم است. بنابراین نعمت وجود امام علیه السلام را می‌توان به وسیله ذکر « نام » و « اوصاف » ایشان شکرگزاری کرد و از این طریق گام‌های بلندی در طریق بندگی خدا برداشت. امام زین العابدین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ<sup>(۳)</sup>

یاد کردن علی علیه السلام عبادت است.

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به قلب یا زبان خویش یاد کند، عبادت خدا کرده است. جاری کردن نام ائمه اطهار علیهم السلام بر زبان، از مصادیق بارز عبادت است. برای شکر نعمت امام علیه السلام باید در محافل گوناگون، نام ایشان و اطلاعاتی - حتی در حد معرفت به اسم - به

(۲) کمال الدین / باب ۳۴ / ح ۶

(۱) سوره لقمان / آیه ۲۰

(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۵۶۸ / ح ۹

دیگران یادآوری شود.

مرتبه بالاتر در ذکر زبانی، بیان اوصاف و فضائل ایشان است. هر کس که درجه‌ای از معرفت امام علیه السلام نصیب او شده و وصفی از اوصاف ایشان را شناخته، باید آن را برای دیگران بازگو کند، و به ذکر فضائل ایشان پردازد<sup>(۱)</sup>. البته این تذکر، باید همراه با روح محبت و معرفت قلبی باشد، و گرنه عمل او تصنعی می‌شود.

یاد کردن منعم و وظیفه‌ای است که به حکم عقل، بر عهده بهره‌مندان از آن نعمت هست، یعنی آنان با تذکر نعمت و منعم، وظیفه خود را انجام می‌دهند، ولی خدای مهربان به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام، بر ذکر زبانی ایشان فضیلت بسیاری مترتب کرده است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

ما مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ فَضْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَّا هَبَطَتْ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، حَتَّى تَحْتَفَّ بِهِمْ. فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجَتْ الْمَلَائِكَةُ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَقُولُ هُمْ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّا نَشْمُ مِنْ رَائِحَتِكُمْ مَا لَانْشَمُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَلَمْ نَرَأِ حَافَةَ أَطْيَبَ مِنْهَا، فَيَقُولُونَ: كُنَّا عِنْدَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَعَلِقَ فِينَا مِنْ رِيحِهِمْ، فَتَعَطَّرْنَا، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا إِلَيْهِمْ، فَيَقُولُونَ: تَفَرَّقُوا. وَ مَضَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا حَتَّى نَتَعَطَّرَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ.<sup>(۲)</sup>

هیچ گروهی در کنار هم جمع نمی‌شوند که فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را یاد کنند، مگر این که فرشتگان آسمان بر آنها نازل شده و آنها را در بر می‌گیرند. وقتی آنها پراکنده شوند، ملائکه آسمان می‌روند. (گروه دیگری از) ملائکه به آنها می‌گویند: بوی خوشی از شما به مشام ما می‌رسد، که از ملائکه نمی‌بوئیم، و هیچ بوی خوشی بهتر از آن ندیده‌ایم.

می‌گویند: ما نزد گروهی بودیم که از محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام یاد می‌کردند

(۱) نه به معنای این که هر کس هر چه از فضائل اهل بیت علیهم السلام شنیده و می‌داند، باید برای همگان بیان کند. بلکه رعایت ظرفیت و تحمل افراد و تناسب با توان پذیرش آنها در این امر، بسیار ضروری است، در مواردی نیز باید برای رعایت تقیه، سکوت کنیم. آگاهی به این موارد نیز، در تبلیغ فضایل اهل بیت علیهم السلام لازم و ضروری است.

و از بوی خوش آنها معطر شدیم.

می‌گویند: ما را نزد ایشان فرو ببرید.

می‌گویند: مجلس تمام شده و هر کدام به منزل خود رفته‌اند.

می‌گویند: ما را به آن جا ببرید تا از مکان آنها معطر بشویم!

آری، مکانی که در آن از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفته شود، بوی خوشی پیدا می‌کند که فرشتگان آسمان آن را می‌بویند. کسانی که ارزش چنین مجالسی را می‌دانند، می‌کوشند تا به هر وسیله‌ای بهره‌ای از آن ببرند و از فیض آن بی‌نصیب نمانند.

### ثنا گویی از مُنعم

از دیگر مصادیق شکرِ زبانی نسبت به مُنعم، « ثنا گویی » اوست. « تعریف » و « تمجید » مُنعم، از حقوق اوست که برگردن متنعم دارد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

حَقُّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مَكَافَاةَ الْمُنْعِمِ، فَإِنْ قَصَرَ عَنْ ذَلِكَ وَسَعَهُ،  
فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الشَّنَاءَ<sup>(۱)</sup>

برگردن کسی که نعمتی به او عطا شده، این حق وجود دارد که به صورت زیبایی، (کار خوب) مُنعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند.

مصادق روشن و صریح این روایت، امام زمان علیه‌السلام می‌باشند. نعمت عظمای ایشان قابل تلافی نیست. احسان‌هایی که از جانب امام زمان علیه‌السلام شده و یا خیراتی که خدای عزّوجلّ به خاطر وجود ایشان به خلق عطا فرموده، قابل شمارش نیست و مسلماً کسی از عهده شکر آن برنمی‌آید. گاهی کسی گامی در این مسیر برمی‌دارد، که توفیق و معرفت و... آن نیز، از جانب حضرتش علیه‌السلام انعام شده است. پس همان خدمات نیز، انسان را بیشتر مدیون ایشان می‌سازد.

هر کس باید آنچه در توان دارد، در راه شکرگزاری از حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به کار

بندد، ولی مسلماً هیچ کس نمی تواند خوبی های ایشان را تلافی کند. انسان نهایتاً می بیند که از جبران نیکی های امام زمان علیه السلام عاجز است، در این حال باید لب به ثنای او بگشاید « فعلیه ان یُحسِن الثناء » هر جامی نشیند، ذکر فضائل او کند، و به هر مناسبتی او صافش را به زبان آورد.

خداوند همواره نمونه های بارزی از افراد مورد عنایت حضرت مهدی علیه السلام را نشان داده است، افرادی که معرفت و محبت امام زمان علیه السلام داشتند و این محبت در کلام و اعمال آنها بروز یافت، و سبب اتمام حجت بر دیگران شدند. به عنوان مثال، صاحب کتاب ارزشمند « مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقاء علیه السلام »<sup>(۱)</sup> از هر مطلبی در بیان ذکر فضائل امام زمان علیه السلام و وجوب دعا برای ایشان استفاده کرده است. گاهی به اعتبار این که مؤمن هستند، ایشان را در رأس مؤمنین قرار داده و حقوقشان را بر شمرده است. گاهی به عنوان « عالم »، گاهی « مضطر » و گاهی « کریم » و... به هر مناسبتی که ارتباطی با وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام داشته است، فضائل بی شمار ایشان را بیان کرده و امام زمان علیه السلام را مصداق اعلی برای آن فضائل معرفی کرده است. این نحوه ذکر زبانی و تعریف و تمجید از حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف برخاسته از معرفت و محبت اوست، چرا که انسان وفادار به منعم، نمی تواند محبوب خویش را فراموش کند، لذا هر جا حسن و خیری می بیند، به یاد امامش می افتد و لب به ثنای او می گشاید.

بدین ترتیب، هر کس به اندازه ای که از معرفت بهره مند شده، باید از هر موقعیتی که دارد، در جهت ثناء و ذکر آن حضرت علیه السلام استفاده کند. خداوند به صاحب مکیال عنایت فرموده و به او توفیق نوشتن چنان کتاب ارزشمندی را داده است. ولی دیگران هم در حد خود می توانند از چنین توفیقات الهی بهره بگیرند. گویندگان باید منابر خود را از ذکر امام عصر علیه السلام پر کنند، مداحان مقید باشند با خواندن اشعاری ثنای ایشان بگویند، نویسندگان با محبت قلبی خویش برای حضرت قلم زنند، معلّمان با ذکر نام و اوصاف ایشان می توانند یاد حضرت را زنده نمایند، پدر و مادر با اظهار ارادت به ساحت مقدس ایشان می توانند بذر محبت امام علیه السلام را در دل های فرزندان خود بکارند و... و خلاصه هر کس باید

(۱) مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی موسوی اصفهانی (۱۳۰۱ - ۱۳۴۸ ه. ق)

تا جایی که می‌تواند به هر مناسبتی تعریف و تمجید ایشان را به جای آورد، تا به وظیفه خود عمل کند، و طعم محبت و دوستی حضرت را بیشتر بچشد. و اگر چنین نکند، کفران نعمت عظیم الهی کرده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

مَنْ أَتَى إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَلْيُكَافِئْ بِهِ فَإِنْ عَجَزَ فَلْيُثْنِ عَلَيْهِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ  
النِّعْمَةَ<sup>(۱)</sup>

هر کس کار خوبی برایش انجام شد، باید آن را تلافی کند. اگر قادر به تلافی نبود، باید ثناء مُنعم را بگوید. و اگر چنین نکرد، کفران نعمت کرده است.

برای این که در زمره کفران کنندگان این نعمت قرار نگیریم، حتی می‌توانیم در خلوت خود به ذکر خوبی‌های ایشان پردازیم، تا خودمان بشنویم و اثر محبتی و معرفتی آن را بچشیم.

## اظهار زبانی نعمت

بیان کارهای خوب مُنعم، از مصادیق شکر زبانی است. ما وظیفه داریم حسنه‌ای را که مُنعم برای ما انجام داده، به زبان آوریم.

امام سجاده علیه السلام فرمودند:

أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ وَ تَكْسِبُهُ الْمَقَالَهَ  
الْحَسَنَةَ<sup>(۲)</sup>

حق کسی که کار خوبی برای تو انجام داده، این است که از او سپاسگزاری کنی و کار خوب او را یاد کنی و گفتار نیکو برای او به دست آوری.

امام زمان علیه السلام واسطه همه نعمت‌ها است. ما به جهت شکر مُنعم وظیفه داریم نعمت‌هایی را که به واسطه ایشان به ما رسیده، بازگو کنیم. همان طور که اگر کسی از دوستان، کاری برای ما انجام دهد، دوست داریم عمل خیر او را به دیگران بگوئیم، و لطفی را که در حق ما کرده اعلام داریم.

(۲) بحارالانوار، ج ۷۴ / ص ۷

(۱) وسائل الشیعه، ج ۱۱ / ص ۵۳۹ / ح ۲

اگر باور داریم که هر نعمت و خیری به واسطه امام عصر علیه السلام به ما می‌رسد، باید بررسی کنیم که چقدر الطاف ایشان را - حتی برای خودمان - بازگو می‌کنیم؟ تا چه اندازه با زبان اقرار می‌کنیم که نعمت‌ها به واسطه ایشان به ما رسیده است؟ و چند بار به زبان گفته‌ایم که «یا صاحب الزمان از شما متشکر هستیم!»

اگر/معتقدیم که همه نعمت‌ها - اعم از نعمت‌های مادی مانند هوای خوب، رسیدن میوه‌ها، بارش باران، جاری شدن رودها و سلامتی و...، تا نعمت‌های معنوی - از برکت وجود آن امام همام است، ببینیم هنگام استفاده از کدامیک به یاد منعم آن بوده‌ایم، و ذکر او را به زبان آورده‌ایم، و آن نعمت را اظهار کرده‌ایم؟! به طور کلی، در طول شبانه روز، چند بار متذکر به ولی نعمت بودن ایشان می‌شویم؟!

بر اساس کلام نورانی امام سجاد علیه السلام نه تنها باید خودمان الطاف امام زمان علیه السلام را بر زبان آوریم، بلکه باید کاری کنیم که دیگران هم از ایشان به خوبی یاد کنند: «تکسبه المقالة الحسنة». خلاصه این که انسان باید منعمش را بشناسد، از او به خوبی یاد کند، و بکوشد که دیگران را هم متوجه او بسازد، همان طور که هر محبتی دوست دارد ذکر محبوبش عالم گیر شود و همه مردم، خوبی‌های او را بر زبان آورند.

## دعا

یکی دیگر از مصادیق ذکر به زبان، «دعا» برای صاحب نعمت است. هر چند انسان خود را مدیون امام زمان علیه السلام می‌داند و عاجز از ادای شکر ایشان است، ولی می‌تواند در ارتباطی که بین خود و خدایش دارد، خالصانه برای او دعا کند.

امام سجاد علیه السلام در ادامه حدیث یاد شده، بعد از تأکید بر ذکر نعمت و کسب شهرت نیکو برای صاحبان نعمت، فرموده‌اند:

أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ... وَ تُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً، ثُمَّ إِنَّ قَدْرَتَ عَلَيَّ مُكَافَاتِهِ يَوْمًا كَافَاتُهُ<sup>(۱)</sup>



از حقوق کسی که به تو خوبی کرده، این است که... در ارتباط بین خود و خدای عزوجل، خالصانه برای او دعا کنی. اگر چنین کردی، به صورت پنهان و آشکار شکر او را به جای آورده‌ای. آن‌گاه اگر روزی توانستی کار خوب او را تلافی کنی، این کار را انجام بده.

هر فردی مکلف است که ولی نعمت خود را در میان جمع و یا در خلوت تنهایی دعا کند. هر کدام از این دو صورت، برکات و آثاری دارد که نباید آنها را از دست داد. بنابراین باید برای امام زمان علیه السلام - که ولی نعمت و واسطه هر خیری برای ما هستند - در پیشگاه الهی دعا کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب تذکر فرموده‌اند:

مَنْ آتَاكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافُوهُ. وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافُونَهُ، فَادْعُوا اللَّهَ حَتَّى تَظُنُّوا أَنْكُمْ قَدْ كَافَيْتُمُوهُ<sup>(۱)</sup>

کسی که کار خوبی برای شما انجام داد، آن را تلافی کنید. ولی اگر چیزی نیافتید که آن را تلافی کنید، پس به درگاه خدا برای او دعا کنید، تا این که مطمئن شوید تلافی کار خوبش را کرده‌اید.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر وجوب دعا برای مُنعم تأکید فرموده‌اند. ولی کم و کیف آن را به عهده متنعم گذاشته‌اند، تا هر کس به میزان معرفتش بفهمد که امام زمان علیه السلام چقدر برگردنش حق دارد، و تا چه اندازه باید برای آن حضرت علیه السلام دعا کند. انسان با معرفت می‌یابد که هر چه دعا کند، شکر یکی از نعمت‌های امام علیه السلام را هم نمی‌تواند به جای آورد. بدین ترتیب مسلماً به عجز خود از شکر بالاترین نعمت‌ها - یعنی معرفت امام زمان علیه السلام - پی می‌برد، و با تمام وجود، می‌یابد که هر چه برای ایشان دعا کند، کافی نیست.

البته دعا برای امام زمان علیه السلام به صرف توصیه انجام نمی‌شود، بلکه باید روح محبت در آن باشد، تا دعا کننده - بدون تکلف و تصنع - با انگیزه اظهار محبت، برای محبوب خود دعا کند. با وجود چنین انگیزه‌ای دیگر نیازی به توصیه و تأکید نیست. به عنوان مثال، انسان برای بیماری یا مشکل پدرش ناآرام و حتی بی‌تاب می‌شود، و به طور طبیعی برای

دوستدار امام عصر علیه السلام خود را از آنها محروم و بی نصیب نمی سازد.

## برپایی مجالس ذکر

ایام و مناسبت‌های مختلف نیز فرصت خوبی برای عرض ارادت نسبت به امام زمان علیه السلام فراهم می سازد، که دوستداران حضرت به یاد ایشان باشند. کسی که معرفت به حق امام علیه السلام دارد، با شکر زبانی نعمت، از این عبادت، غفلت نمی کند، و کوتاهی از آن را موجب کفران نعمت می داند. از این رو، برای اهل محبت، بر پا کردن چنین مجالسی هیچ گونه زحمتی ندارد.

نمونه بارز این مجالس، در ایام نیمه شعبان - سالروز میلاد تنها حجت باقیمانده الهی روی زمین - دیده می شود. هرگونه اجتماع افراد، با برنامه بازگویی و مرور معارف والای اهل بیت علیهم السلام، با هدف یاری آن حضرت در این زمان سخت غربت و غیبت ایشان، مصداق دیگر از ذکر زبانی است. نوشتن نام مبارک حضرت علیه السلام روی پرچم‌ها و تبلیغ نام مقدس ایشان به شکل صحیح و منطقی، تعظیم شعائر الهی است، و یاد ایشان را در اذهان زنده می سازد، و دل‌های دوستان ایشان را شاد می گرداند.

## تشکر از خداوند

از دیگر مصداق شکر زبانی که در روایات مکرراً توصیه شده است، گفتن «الحمد لله» است. در بخش اول کتاب نقل کردیم که وقتی فرد شاکر، هنگام نوشیدن آب، سه مرتبه الحمد لله می گوید، با این عمل خود، به قرب پروردگار نائل می شود. حال که برای هر بار نوشیدن آب، بهتر است سه بار شکر خدا بگزاریم، روزی چند بار باید برای نعمت وجود امام عصر علیه السلام و معرفت ایشان، خدا را شکر کنیم؟!

ما قادر به اداء شکر زبانی خدای تعالی نیستیم. ولی براساس آنچه از معصومین علیهم السلام آموخته‌ایم، باید به طور مکرر، خدای بزرگ را بر این نعمت، با ذکر «الحمد لله» شکر گوئیم. و این حداقل کاری است که می توانیم در مقابل این نعمت عظمی انجام دهیم. البته خدای متعال وعده فرموده که تفضلاً این ذکر ما را به عنوان شکر بپذیرد، و بر نعمت ما -

یعنی معرفت امام علیه السلام - بیفزاید.

## اثر ذکر زبانی

التزام به ذکر امام زمان علیه السلام - علاوه بر فضایل بی شمار - اثر وضعی در فرد ذاکر دارد. التزام به ذکر نعمت امام علیه السلام ، سبب محبت بیشتر انسان به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می شود. این محبت، سبب جلب عنایت حضرتش به انسان می گردد. و در نتیجه این عنایت، انسان به معرفت بالاتری دست می یابد.

در حقیقت بین « ذکر » و « معرفت » و « محبت »، ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است. پایه و اساس این پیوند الهی، « معرفت » است. معرفت، در شخص ایجاد محبت می کند، « محبت » انگیزه قوی برای « ذکر » می شود و « ذکر » قلبی و زبانی، محبت شخص را به محبوبش افزون می سازد، محبت بیشتر، زمینه ساز اعطای معرفت بیشتر از طرف خدا به شخص می گردد. این حقیقت را می توان چنین نمایش داد:

معرفت ← محبت ← ذکر ← محبت ← معرفت

پس ذکر محبوب، با درجه‌ای از معرفت آغاز شده، و به درجه بالاتری از محبت و معرفت می انجامد.

اثر دیگر ذکر، این است که مُحِبِّ، از شنیدن نام محبوب لذت می برد، و همین شنیدن‌ها نیز محبت و معرفت را افزونی می بخشد. « آدمی فربه شود از راه گوش ». هر آنچه انسان می شنود، در او اثر خاصی ایجاد می کند. نمونه بارز این اثر را می توان در افراد سالخورده‌ای دید که عمر خود را در مجالس مربوط به حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذرانده‌اند. اغلب این افراد، به محض شنیدن نام مقدس امام حسین علیه السلام منقلب می شوند و احتیاجی به خواندن ذکر مصیبت ندارند، چون نام محبوب، قلب آنها را تکان می دهد و اشک از چشمانشان جاری می سازد. این گریه تنها به مصیبت مربوط نمی شود، بلکه نشانه حب است.

گریه برای امام عصر علیه السلام هم صرفاً به خاطر بیان و یادآوری مشکلات دوره غیبت آن حضرت، و محرومیت انسانها از آن سرچشمه جوشان برکات الهی نیست، بلکه اصولاً

محبت، در دل اثر می‌کند، و این اثر گذاری قلبی، اگر شدت پیدا کند، اشک از دیدگان شخصِ مُحبّ جاری می‌سازد. نه احتیاجی به گفتن و شنیدن مصائب دارد، و نه به خواندن فضائل و ثواب گریه کردن بر اهل بیت علیهم‌السلام نیاز است. یادِ محبوب، ناخود آگاه اشک را بر دیدگانِ مُحبّ روان می‌سازد.

### سجده شکر

از ظرائف اکسیر محبت، آن است که مُحبّ، نعمتِ وجود محبوب خویش را به هر صورتی شکر می‌گزارد. سجده شکر، از مهم‌ترین مصادیق ابراز خشنودی و تشکر از مُنعم است که آن را از سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آموخته‌ایم. کسی که وجودش از محبت امام زمان علیه‌السلام پر شده و به عظمت این نعمت پی برده باشد، به منظور قدردانی از آن نعمت والا، گونه و پیشانی بر خاک می‌ساید، و سجده شکر به جا می‌آورد.

کوتاهی از انجام سجده شکر بر نعمت وجود امام زمان علیه‌السلام، می‌تواند نشانه کمبود محبت و معرفت به ایشان باشد. حال می‌توانیم وضع خود را بررسی کنیم که در روز، چند بار خدای متعال را به خاطر این نعمت بزرگ و بی‌مانند، سپاس می‌گوییم. اگر می‌دانیم که نیاز به محبت و معرفت بیشتری داریم، باید از خدای مَنان و امام زمان علیه‌السلام بخواهیم که بر معرفت ما بیفزایند، و لیاقتِ چشیدن درجات بالاتر شناخت و دوستی خود را به ما عطا فرمایند.

## فصل چهارم

### شکرِ عملیِ نعمتِ امامِ عصر علیه السلام

#### معنای شکرِ عملیِ نعمتِ امامِ عصر علیه السلام

در شکرِ عملی، استفاده صحیح و موجه از نعمت، باید مورد توجه قرار گیرد. برای ادای این مرحله از شکر، باید از «نعمت» در مسیر رضای مُنعم استفاده شود. به عنوان مثال، وقتی فردی «آب» می نوشد، باید بابت این نعمت خدا را یاد کند، تا معرفتش زیاد شود. در غیر این صورت، نعمت آب را کفران کرده است. مسلماً کسی که با بهره گیری از نعمت این مایه حیات معصیت کند، علاوه بر زشتی گناهش، به خاطر کفران نعمت نیز مستحق عقاب خواهد بود. حال آن که می توانست پس از رفع عطش، خدا را عبادت کند. وجوب شکرِ عملی درباره نعمتِ عظمای الهی - یعنی وجود مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه - بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. ولی همچون دیگر مراتب شکر، بهتر است در مورد چگونگی آن تنبه بیشتری پیدا کنیم.

همان طور که بررسی شد، شکر قلبی نعمتِ امام علیه السلام با اعتقاد قلبی به اوصاف ایشان عملی می شود. اگر این اعتقاد قلبی به انحاء مختلف بر زبان جاری گردد، شکرِ زبانی ادا می شود. اما شکرِ عملی حضرت مهدی علیه السلام، زمانی تحقق می یابد که انسان به اوصافی از حضرتش که شناخته است، ملتزم گردد.

از دیدگاه دیگری نیز می توان درباره معنای شکرِ عملی پروردگار نسبت به نعمت وجود امام عصر علیه السلام سخن گفت که نتیجه آن، عملاً با آنچه گذشت، یکی است. اما

دیدگاهی قابل توجه در این مسأله مهم است. حدیثی را که در فصل دوم همین بخش از امام صادق علیه السلام نقل شد، بار دیگر مرور می‌کنیم:

و بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنِعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ،  
وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ وَ وَاوْرَثُهُ، وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةٌ  
اللَّهِ وَ طَاعَةٌ رَسُولِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْإِخْتِصَارُ بِقَوْلِهِ (۱)

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امام است، همان کسی که به او اقتدا می‌کند. هم شناخت ویژگیها و اوصاف او، و هم شناخت نامش، چه در سختی و چه در آسایش (واجب است). و پائین‌ترین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله است (در تمام شؤون) مگر در نبوت، و وارث آن حضرت است، و این که اطاعت از امام علیه السلام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خداست. و نیز تسلیم محض امام (معصوم علیه السلام) بودن و (همه امور را) به ایشان ارجاع دادن و نظر ایشان را برگرفتن است.

بعد از اعطای معرفت امام علیه السلام - اعم از معرفت به اسم و وصف - زمان عمل اختیاری انسان فرا می‌رسد. در این مرحله، شخص عارف در ابتدا باید نسبت به این اوصاف عقیده قلبی، و سپس التزام عملی پیدا کند. یعنی بعد از این که اعتراف به مقامات حجّت منصوب خدا، و وجوب اطاعت از ایشان کرد، باید عملاً به آن ملتزم شود. کاملاً روشن است که تخلف از این امر، می‌تواند از مصادیق نافرمانی محسوب گردد.

امام صادق علیه السلام راه عملی پیروی از معصوم علیه السلام را در «تسلیم محض بودن» و «ارجاع امور به ایشان» و «برگرفتن نظرشان» دانسته‌اند. یعنی در هر امری باید سر تسلیم به امام زمان خویش علیه السلام بسپاریم و همه چیز را به ایشان ارجاع دهیم. و اگر چنین نکنیم، نعمت خدا را کفران کرده‌ایم، زیرا خدای متعال، امام معصوم علیه السلام را اقامه نمود، و به ما امر فرمود به او مراجعه کنیم و پاسخ همه مسائل خویش را از ایشان بگیریم.

شکر عملی این نعمت، استفاده از آن در مسیر مورد رضایت مُنعم است. برای رسیدن به این نتیجه، باید معضلات دنیوی و اخروی خویش را به پیشگاه مقدّس امام عصر علیه السلام

عرضه نمائیم، از تلاشها و کوشش‌های مورد تأکید عقل و نقل کوتاهی نورزیم، و به مطالب متعددی که در اوصاف حجت حق بیان شده و می‌شود، ملتزم گردیم. در غیر این صورت، تخطی از رضای مُنعم شده، و معصیت خواهد بود.

از این نکته نباید غفلت شود که توجه و توسل به امام زمان علیه السلام نه تنها مجوز کاهلی و سُستی در انجام وظایف دنیوی و اخروی نیست، بلکه منشأ تلاش بی‌وقفه و مخلصانه در راه خداست. این پندار، باطل است که دستگیری امام عصر علیه السلام جای کسب و کار و تلاش برای تأمین نیازهای مادی را می‌گیرد. این گمان باطل، بسیار خطرناک و صددرصد مبعوض امام علیه السلام است، چرا که لازمه آن، بی‌اعتنایی و مردود دانستن همه اقوال و اعمال ائمه علیهم السلام درباره لزوم کار و تلاش برای کسب روزی حلال است. کسی که امیدش فقط به امام زمان علیه السلام است، باید در عمل، این عقیده خود را نشان دهد تا کارش منافی با ادعایش نباشد.

برای روشن‌تر شدن مطلب، مصداق شکر عملی نسبت به برخی از اوصاف امام علیه السلام را که در فصل دوم این بخش یاد شد، بیان می‌کنیم.

## شکرِ عملیِ وصفِ طبابت

اگر انسان، امام زمان خود را به عنوان «طیب» شناخته باشد، «شکر قلبی» این نعمت، به معنای اعتقاد به طیب بودن ایشان است. با اعلام و اقرار زبانی به این مطلب، «شکر زبانی» صورت می‌پذیرد. حال ببینیم شکر عملی این نعمت، چگونه محقق می‌شود؟

اگر فرد، هنگام بیماری به عنوان طیب به ایشان مراجعه کند، و در عمل امام علیه السلام را طیب خویش قرار دهد، در وادی شکر عملی قدم گذاشته است. پس برای ادای شکر عملی، باید همه دردهای جسمی و روحی خویش را نزد امام علیه السلام ببریم، و بیش از هر پزشکی به ایشان اعتماد کنیم، البته نه به این معنی که از مراجعه به پزشکان عادی - که می‌توانند وسیله‌ای برای عنایت حضرتش علیه السلام باشند - کوتاهی کنیم، ولی تکیه و امید ما نباید به آنها باشد.

با این که شخص امام علیه السلام از میان ما غائب است، ولی توجه داریم که بر احوال ما

نظارت دارد، و شیعیان خویش را به دست فراموشی نمی سپارد. امام زمان علیه السلام خود به این مطلب تصریح فرموده‌اند که :

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ<sup>(۱)</sup>

به درستی که ما در رسیدگی به شما اهمال نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم.

امام زمان علیه السلام در پرده غیبت به سر می‌برند، ولی کریم‌تر از آن هستند که شیعیان خود را فراموش کنند. آن بزرگوار علیه السلام به اوضاع دوستان خود توجه خاص دارند، همان‌گونه که پدران گرامی ایشان علیهم السلام به همه امور دوستان خویش توجه داشتند و از بیماری‌ها و مشکلات آنها متأثر می‌شدند.

به عنوان مثال، امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به یکی از شیعیانشان که بیمار بود، فرمودند:

يَا رَمِيلَةَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا بِمَرَضِهِ، وَلَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزِنَّا بِحُزْنِهِ وَ لَا يَدْعُو إِلَّا آمَنَّا لِدُعَائِهِ، وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ<sup>(۲)</sup>

ای رمیله! هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود، مگر این که ما هم به خاطر بیماری او بیمار می‌شویم. و غمگین نمی‌شود، مگر آن که ما هم در غم او غمگین می‌شویم. و هیچ دعائی نمی‌کند، مگر آن که به دعای او آمین می‌گوئیم. و سکوت نمی‌کند، مگر آن که ما برایش دعای می‌کنیم.

مضامین این روایت، از اعتقادات ماست. امام زمان علیه السلام به عنوان طبیب، نیاز به ملاقات حضوری ندارد. با یک سلام به ایشان می‌توانیم حضور حضرتش را حس کنیم. با این احساس حضور، اگر مؤمنی مریض شد، اول باید به امام زمان علیه السلام مراجعه کند و با توکل به خدا طلب یاری از حضرت نماید تا شاهد شیرین طبابت ایشان را ببیند. در این مرحله، هر چه اعتقاد قوی‌تر باشد، اثر آن در عمل، ظهور و بروز بیشتری دارد. (مانند شیخ ابراهیم صاحب الزمانی که از روی اعتقاد، شفای پای شکسته مکاری را از امام زمان علیه السلام گرفت)<sup>(۳)</sup>.

(۲) بصائر الدرجات / جزء ۵ / ص ۲۴۸ / باب ۱۶ / ح ۱

(۱) بحارالانوار / ج ۵۳ / ص ۱۷۵

(۳) البته به این نکته توجه داریم که شفای به دست امام زمان علیه السلام ممکن است از طریق اسباب و وسیله عادی آن جاری شود. و ما هرگز امر نشده‌ایم که وسائط را کنار بگذاریم. بلکه باید با اعتقاد مسلم به طبابت حضرت، از امکانات درمانی که فراهم می‌شود، استفاده کنیم و از ایشان به عنوان طبیب واقعی امراض روحی و جسمی بخواهیم که



اگر کسی اعتقاد قلبی به طبابت حضرت داشت ولی در گرفتاری‌ها عملاً به ایشان مراجعه نکرد در مرحله شکرِ عملی مرتکب کوتاهی شده و از این باب کفران نعمت کرده است.

### شکرِ عملیِ شاهدِ بودنِ امام علیه السلام

امام زمان علیه السلام شاهد بر وضع مخلوقات هستند. اگر این عقیده حقه در عمل ظاهر شود، منجر به احساس حضور دائمی می‌گردد. وقتی دانستیم امام معصوم علیه السلام «عین الله» است، آیا در عمل هم به آن ملتزم می‌شویم؟! اگر چنین است، در همه احوال باید ایشان را حاضر و ناظر ببینیم. پس در عمل، نباید آنچه سبب رنجش ایشان است، در حضورشان انجام دهیم. اگر حضرت را «شاهد» می‌دانیم؛ همچنان که هنگام سلام دادن به پدر، رعایت احترام می‌شود، نباید ابلاغ سلام به وجود مقدسشان را با احساس کسالت و بی‌ادبی همراه کنیم.

باید همیشه متذکر باشیم که وصف شاهد بودنِ امام علیه السلام در حال ظهور و غیبت، در حال حیات و پس از آن، تفاوتی نمی‌کند. لذا نه تنها امام زمان علیه السلام، بلکه همه ائمه علیهم السلام را باید حاضر و شاهد بدانیم، همان طور که امام صادق علیه السلام امر فرموده‌اند:

فَأَحْضِرُونَا جَمِيعاً<sup>(۱)</sup>

همگی ما را حاضر بدانید.

یکی از موارد شکرِ عملی در مقابل این وصف، «زیارت» کردن است. ما با زیارت قبور ائمه علیهم السلام و رفتن به مشاهد مشرفه ایشان، می‌توانیم از شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام عملاً قدردانی کنیم، البته باید در هنگام زیارت متذکر به حضور امام علیه السلام باشیم.

زیارت از راه نزدیک، آثار و فضایل بسیاری دارد. ولی با خواندن زیارت از راه دور نیز می‌توانیم عرض ارادت کرده و عملاً اعلام کنیم که امام غائب و یا امامانی را که در قید حیات ظاهری دنیایی نیستند، شاهد و ناظر بر اعمال خود می‌دانیم.

ما را به بهترین و راحت‌ترین راهها هدایت فرموده، و شفای ما را در آن قرار دهند.

(۱) غیبت نعمانی، باب ۸، ح ۲

### شکرِ عملی « رفیقِ مونس »

کسی که امام زمان علیه السلام را « رفیقِ مونس » خویش می‌داند، در عمل هم با ایشان انس می‌گیرد، یعنی همنشینِ امام علیه السلام می‌شود تا طعم شیرینِ مصاحبت با ایشان را بچشد. گاهی اوقات، که ما با برخی از دوستانِ خویش در سفر همنشین می‌شویم، از رفاقت و انس با ایشان لذت می‌بریم. به همین ترتیب، اگر خدا و ولی او را برای مجالستِ خویش برگزینیم، طبق وعده الهی همنشین ما می‌شوند. این همنشینی، شاهدِ انس و رفاقتِ ایشان را به ما می‌چشانند و در نتیجه معرفت بالاتری نصیب ما می‌گرداند.

راه همنشین شدن با هر کس، « ذکر » اوست. در حدیث قدسی آمده است:

أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي<sup>(۱)</sup>

من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند.

این یک قاعده کلی است که انسان با « ذکر » محبوب خود، می‌تواند همنشین او گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمُحْبُوبِ<sup>(۲)</sup>

ذکر، همنشینی با محبوب است.

آنچه در این امر نقش محوری دارد، « محبت میان ذاکر و مذکور » است. این محبت، انگیزه « ذکر » محبوب می‌شود. « ذکر »، محب را همنشین محبوب می‌سازد. و این همنشینی باب انس با محبوب را می‌گشاید. پس کلید انس گرفتن با محبوب، « ذکر » اوست. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأُنْسِ<sup>(۳)</sup>

ذکر کلید انس است.

راه عملی انس و رفاقت با حجت خدا علیه السلام ذکر اوست. یاد همیشگی و دائم، انسان را به مرتبه مجالست با امام زمانش علیه السلام می‌رساند، و این مجالست، از طریق ذکر، « انس » با

(۲) غرر و درر / ج ۱ / ص ۸۵ / ح ۳۲۲

(۱) بحار الانوار / ج ۳ / ص ۳۲۹

(۳) غرر و درر / ج ۱ / ص ۱۴۵ / ح ۵۴۱

ایشان را به ارمغان می آورد. چشیدنِ طعم شیرینِ انس و رفاقت با حضرت بقیة الله ارواحافداه، موکول و مشروط به ظهور آن حضرت نیست، با امام غائب هم می توان انس گرفت و رفاقت ایشان را یافت.

ممکن است محبت به امام عصر علیه السلام به اندازه ای نرسیده باشد که یاد او به طور مرتب و پیوسته در قلب و ذهن انسان حضور داشته باشد. ولی انسان می تواند به تدریج، یاد امام زمانش عجل الله تعالی فرجه را در اوقات مختلف شبانه روز در قلب و زبان خود زنده نگاه دارد، تا این که رفته رفته محبت او افزوده شود. و کسی که شیرینی همنشینی با امامش را احساس کند، به تدریج به جایی می رسد که دوستی با غیر ایشان را نمی پسندد. می گویند: شخصی در حال خودش بود، کسی وارد شد و پرسید: تنها بودی؟ پاسخ داد: الآن تنها شدم! او با ذکر محبوبش همنشین او گشته و در حقیقت تنها نیست. اما وقتی دیگران او را از این ذکر باز می دارند، چون همنشینی با محبوبش را از دست داده، احساس تنهایی می کند.

ذکر امام علیه السلام به واقع، می تواند انسان را به حدّ مجالست با ایشان برساند، تا آن که آثار رفاقت و انس با ایشان را بچشد. به راستی کسی که امام زمانش را به صفت «الانیس الرفیق» می شناسد، اما در عمل، بیش از اشتغال به «ذکر» ایشان با یاد دیگران زندگی کند، چگونه شکرِ عملی این نعمت را به جا آورده است؟!

### شکرِ عملی نسبت به دستگیری امام علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام همواره به عناوین مختلف، شیعیان را به این نکته تذکر داده اند که: اگر نیازمند هر گونه دستگیریِ مادی و معنوی هستید، باید به ما روی آورید.

در فصل گذشته با بیانِ اسامی و اوصاف مختلف ائمه اطهار علیهم السلام به گوشه هایی از دستگیری های اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم. حال می خواهیم بدانیم که برای ادای شکرِ عملی نسبت به این اوصاف باید چگونه عمل کنیم؟!

امام سجاد علیه السلام در معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتشان علیهم السلام فرموده اند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُشْتَكِينِ

## وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَ مُنْجَى الْخَائِفِينَ وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ<sup>(۱)</sup>

خاندان وحی، غار محکم، فریاد رس هر بیچاره و درمانده، پناهگاه هر فرار کننده، نجات دهنده افراد ناامن، و نگهدارنده کسانی هستند که به دامن ایشان چنگ بزنند. اگر این را می دانیم، باید به این اوصاف ایشان معتقد شویم، تا شکر قلبی عملی شود، و سپس برای ادای شکر عملی در هر زمان و مکانی که نیازمند دستگیری هستیم - یعنی همیشه و همه جا - متمسک به ایشان شویم، با این اطمینان که دست ما را خواهند گرفت. همان طور که « غریق » وقتی در آب دست و پا می زند، به محض دیدن « کشتی نجات »، تنها به دستیابی به آن می اندیشد. و تنها زمانی آرامش می یابد که به سفینه نجات برسد. البته این اطمینان خاطر، تنها برخاسته از اعتقاد قلبی است. و کسانی که این درجه از معرفت را نچشیده اند، نمی توانند قوت قلب و اطمینان خاطر امام شناسان را درک کنند.

اما دیدن و شنیدن حال کسانی که دستگیری امام علیه السلام را با تمام وجود خود یافته اند، حجت را بر ما تمام می کند، زیرا می بینیم که چگونه تنها به امام زمان علیه السلام اطمینان می کنند و هیچ کس را در عرض امام علیه السلام و حتی در رتبه پائین تر از ایشان قرار نمی دهند و به نتیجه این اعتقاد خویش هم می رسند.

بنابراین حتی اگر این مرتبه بالا از معرفت امام علیه السلام به ما عطا نشده است، حق نداریم در مشکلات خود، به کسی غیر از امام زمان علیه السلام توجه کنیم. اگر امام علیه السلام را به عنوان « غیاث المضطر » و « کشف حصین » می شناسیم، باید در عمل هم به سوی ایشان برویم، و در گرفتاری ها به سوی حضرتش روی آوریم، و متوسل شویم. در غیر این صورت، عملاً نعمت امام علیه السلام را کفران کرده ایم.

## شکرِ عملی « علم مصبوب »

هر کس در طلب علم می کوشد، و امام عصر علیه السلام را « علم مصبوب » می داند، باید به دز خانه ایشان برود، با یاد و نام حضرتش به درس و بحث و تعلیم و تعلم پردازد و کوششهای خود را صرفاً وسیله ای برای عالم شدن بداند، و علم واقعی را از ایشان بخواهد.

(۱) بحار الانوار / ج ۸۷ : ص ۶۷ و ۶۸

چگونه می‌توان اعتقاد داشت که علم از سرچشمه فیاض امام علیه السلام سرازیر می‌شود، ولی هنگام کسب دانش - لا اقل به اندازه سخن دیگران - به احادیث ائمه علیهم السلام توجه نشود؟ چنین کسی در عمل، مخالف باور قلبی خویش عمل کرده، و کفران نعمت نموده است. آیا به راستی باور داریم که علم مختص ائمه علیهم السلام است و طبق فرمایش معصوم علیه السلام ایشان «المختص بالعلم»<sup>(۱)</sup> هستند یا نه؟ اگر باور داریم، پس باید فقط در خانه ایشان برویم، تا علمی را به ما بچشانند که در آن حقیقت علوم نهفته است. چنین عالمی در عمل، متواضع است، و عجب ندارد، به عبارتی بنده خداست، و بس.

نحوه رفتار کسی که با عمل به این عقیده اهتمام به شکر مُنعم دارد، در مقایسه با کسی که چنین اعتقادی ندارد، کاملاً متفاوت خواهد بود. چنین کسی، اگر در جلسه درس ابتدا برای امام زمانش دعا می‌کند، اگر درس می‌خواند یا درس می‌دهد یا می‌نویسد یا مطالعه می‌کند و... در همه این احوال، کسب رضایت حضرتش را مدنظر دارد، با توجه کامل به این حقیقت که در صورت کوتاهی و سهل انگاری در تحصیل علم، نباید به بهره‌مندی از علم امام علیه السلام امیدوار باشد. او می‌داند که وظیفه‌اش زحمت کشیدن و تلاش در کسب علم است، اما این تلاشها و کوششها را صرفاً وسیله می‌داند، امید اصلی به همان «علم مصبوب» است که تا نخواهد، کسی «عالم» به معنای واقعی کلمه نخواهد شد.

«شیخ انصاری»، «مقدس اردبیلی» و «علامة بحرالعلوم» از کسانی هستند که برای کسب علم، راه صحیح را پیش گرفتند و به سر منزل مقصود رسیدند. ولی کسانی که دل خود را به یادگیری چند اصطلاح خوش می‌کنند و از ولی نعمت علم غافل هستند، نه تنها از سرچشمه حقیقی علم سیراب نمی‌شوند، بلکه چون در عمل مرتکب کفران نعمت شده‌اند، مشمول وعید الهی قرار می‌گیرند، و خطر سلب نعمت علم واقعی، ایشان را تهدید می‌کند.

### شکرِ عملی «الوالد الشفیق»

برای ادای شکرِ عملی این اعتقاد که امام علیه السلام «والد شفیق» (پدر دلسوز) هستند، باید در پاسخ رفتار پدرانۀ ایشان با امت خویش، شیعیان نیز مانند فرزند صالح عمل کنند، و

(۱) اصول کافی / کتاب الحجج / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱

همیشه در نظر داشته باشند که یک فرزند خوب، چگونه با پدر و مادر دلسوز خود برخورد می‌کند؟

فرزندی که پدر و مادر مهربانی دارد، همه حاجات خود را نزد آنها می‌برد، و همواره ایشان را دوست داشته از آنها محبت می‌خواهد. اگر محبت پدرانه امام زمان علیه السلام را هم چشیده باشیم، همه گونه توقعی از ایشان پیدا می‌کنیم، در کوچکترین امور خود به آن حضرت علیه السلام مراجعه می‌نمائیم. آن گاه، نه تنها در طلب حاجت‌های خویش احساس شرم نمی‌کنیم، بلکه همه سخنان و درد دلها را - که از افراد غریبه پنهان می‌داریم - نزد ایشان می‌بریم. چیزهایی را که حتی از پدر خود هم نمی‌خواهیم، از ایشان درخواست می‌کنیم. و اگر چنین نکنیم، معلوم است که اعتقاد قوی نداشته‌ایم.

مقتضای «والد شفیق» بودن، توجه به «وَلَد» است. و گاهی فرزند، خطا کار و ناصالح است، ولی تا وقتی که فرزند اوست<sup>(۱)</sup>، پدر، او را رها نمی‌سازد. حتی اگر مجبور شود که فرزند را تنبیه کند، ولی در قلب خود مایل است که او سریعاً عذرخواهی کرده و به نزد پدر برگردد. پدر مهربان و دلسوز، بیش از فرزند، مایل به برگشتن او به دامان خویش است و تحمل دوری او را زودتر از فرزند، از دست می‌دهد.

طبق فرمایش امام معصوم علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام به واقع پدر دلسوز هستند. و آنچه در بیان این وصف ایشان ذکر می‌شود براساس منطق قوی است، نه یک بحث احساسی و مبالغه‌آمیز. این ارتباط، واقعاً برقرار است. و ما باید آن قدر رابطه قوی با امام زمان علیه السلام داشته باشیم که محبت ایشان از تمام وجودمان بجوشد. همان طور که برای پدرمان دلتنگ می‌شویم، به دیدارشان می‌رویم، تلفن می‌زنیم، نامه می‌نویسیم، و درد دل می‌کنیم، با امام زمان علیه السلام نیز باید همین گونه رفتار نمائیم. و این راهی است که خود معصومین علیهم السلام به ما آموخته‌اند:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يُفَضِيَ إِلَى إِمَامِهِ مَا يُحِبُّ

(۱) گاهی کوتاهی در اعمال، سبب از دست رفتن اعتقادات صحیح می‌شود. و از آنجا که امام علیه السلام تنها پدر «امت خویش» هستند، گاهی شخص با انحراف از اعتقادات صحیح، از تحت تکفل امام علیه السلام خارج می‌شود.

أَنْ يُفْضِيَ إِلَى رَبِّهِ، قَالَ: فَكُتِبَ: إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ، فَحَرِّكْ شَفَتَيْكَ، فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ<sup>(۱)</sup>

شخصی به امام هادی علیه السلام نامه نوشت که: کسی دوست دارد آن طور که با خدای خویش درد دل می‌کند، با امام خود درد دل کند، آیا اشکالی دارد؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشتند: اگر حاجتی داری، لبهایت را تکان بده، جواب به سوی تو خواهد آمد. فرزند، نیازهای خود را تنها به پدر دلسوز خود می‌گویند. این توقعی است که پدر از او دارد. اگر پدر بفهمد که فرزندش به دیگری مراجعه کرده، چه بسا بسیار ناراحت شود. امام علیه السلام هم به رعیت خویش اجازه فرموده‌اند که در هر حاجت کوچک و بزرگی به ایشان روی آورند، و وعده فرموده‌اند که به محض حرکت دادن لبها، پاسخ خواهند شنید. امام مهدی علیه السلام حتی اجازه فرموده‌اند که به ایشان نامه بنویسیم، و باب این عمل در زمان غیبت کبری همچنان باز است. یکی از راههای ارتباط مستقیم با امام عصر علیه السلام نوشتن عریضه است بدین گونه که: در یک صفحه کاغذ، حاجت خود را بنویسیم، با امام زمان علیه السلام درد دل کنیم، آن را داخل ضریح معصوم علیه السلام یا در آب جاری یا برکه - با صدا زدن یکی از نواب اربعه امام عصر علیه السلام - بیندازیم. در این صورت باید اطمینان داشته باشیم که امام علیه السلام از آن مطلع می‌شوند. و عملاً نیز با تمسک به این روش، شکر عملی خود را اعلام کنیم<sup>(۲)</sup>.

حال به نمونه‌ای از عرض حاجت به صورت کتبی خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و چگونگی جواب حضرتش توجه می‌کنیم:

مرحوم آقا میرزا ابراهیم شیرازی حائری نقل می‌کرد که در مدتی که در شهر شیراز بودم، چند حاجت داشتم که بسیار مهم بودند، و همه فکر متوجه آنها شده بود و بسیار ناراحت بودم. یکی از آن حاجات، توفیق زیارت کربلای معلی و قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. و چاره‌ای نداشتم جز این که متوسل به دریای کرم حضرت

(۱) بحار الانوار / ج ۵۰ / ص ۱۵۵ / ح ۲۲

(۲) برای اطلاع از کیفیت نوشتن عریضه به ساحت مقدس امام عصر علیه السلام، به کتاب «التحفة الرضویة فی معجرات الامامیه» تألیف حجة الاسلام سید محمد رضی رضوی ص ۱۶۰ مراجعه کنید.

مهدی علیه السلام شوم. روزی در نزدیکی غروب، از شهر شیراز، تنها و مخفیانه خارج شدم، و نزدیک استخری که آب زیادی در آن بود، رفتم. از میان نواب اربعه، جناب حسین بن روح (نایب سوم) را خواندم. عرض کردم که در روایت وارد شده که نواب اربعه را بخوانید، به آنها سلام دهید، عریضه خویش را تسلیم کنید، و او را واسطه رساندن عریضه به امام علیه السلام قرار دهید. از این رو، عریضه خود را در آب استخر انداختم و هنگام غروب آفتاب، از دروازه دیگر وارد شهر شدم، بر این کار من غیر از خدای تعالی کسی آگاهی پیدا نکرد، و هیچ کس را از عمل خود مطلع نساختم.

وقتی صبح شد، در محضر استادی رفتم که نزد او درس می خواندم، در حالی که همه همدرس هایم حاضر بودند. ناگاه دیدم سیدی جلیل القدر - در لباس خدام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام - در آن مجلس وارد شد، و نزدیک به شیخ استاد نشست. من و اهل مجلس، تا آن وقت او را ندیده و نشناخته بودیم، و بعد از آن مجلس هم او را در شیراز ندیدم. آن سید رو به سوی من نمود و مرا به اسم صدا کرد و فرمود: ای میرزا ابراهیم! بدان که عریضه تو خدمت حضرت صاحب الزمان [عجل الله تعالی فرجه] واصل، و به آن بزرگوار تسلیم شده است. من از این گفتار ایشان مبهوت شدم، در حالی که دیگران معنی کلام او را نفهمیدند و لذا سؤالی در مورد آن نکردند.

سید فرمود: من شب گذشته در خواب دیدم که جماعت بسیاری در اطراف جناب سلمان محمدی رحمة الله علیه جمع شده اند، و در نزد آن جناب عریضه های بسیاری است، و آن جناب مشغول نظر نمودن به آنهاست. جناب سلمان تا مرا دید، به من فرمود: برو نزد میرزا ابراهیم، و علاوه بر اسم من، سایر مشخصات مرا بیان نموده و فرموده بود که به او بگو: این رقعۀ او در دست من است (آن گاه دست خود را بلند نموده) و به حضرت حجّت علیه السلام واصل شده است. دیدم آن رقعۀ که در دست داشت، مهر کرده است. من در عالم رؤیا دانستم که رقعۀ هر کس را که آن سرور قبول می نمایند، آن را مهر می کنند، و آن که حاجتش را قبول نمی نمایند، اصل عریضه اش را برمی گردانند. حاضرین، از صادق بودن خواب آن سید، از من پرسیدند. قضیه را برای آنها بیان کرده و قسم یاد نمودم که احدی بر این کار مطلع نبود. حاضرین مرا بشارت به قضاء حوائج داده و چنان شد که به



من بشارت داده بودند. طولی نکشید که موفق به زیارت کربلا شدم، چنانچه الآن در اینجا هستم. و سایر حوائج هم نیز بحمدالله برآورده شده است.<sup>(۱)</sup>

### تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام

یکی دیگر از راههای شکر و اعلام عملی اعتقاد به امام زمان علیه السلام، بیعت با ایشان است که انسان در مناسبت‌های خاص، با امام زمان علیه السلام عهد ببندد و با عشق و علاقه، در مکانهایی که متعلق و منسوب به حضرت است - مثل سامرا و سرداب مقدس و... - رفت و آمد کند، و با خواندن زیارات و عرض ارادت، تجدید پیمان نماید.

بیعت با امام علیه السلام، در حقیقت، اعلام وفاداری به آن عهد و پیمانی است که خداوند، از انسان برای یاری امامان علیه السلام گرفته است. این کار، از اعمال بسیار پسندیده‌ای به شمار می‌آید که در همه زمانها ضرورت دارد و خصوصاً در زمان غیبت آن حضرت - که چشمان مردم از دیدار و شناخت ایشان محروم است - اهمیّت خاصی دارد. بیعت، پیوند میان امام و مأموم را همواره، تر و تازه و زنده نگاه می‌دارد، و اثر تربیتی فوق‌العاده عمیقی در تقویت روحیه انتظار شخص عارف به امام زمان علیه السلام می‌گذارد.

کیفیت تجدید بیعت با امام عصر علیه السلام در کتابهای حدیثی آمده است. به عنوان نمونه در «دعای عهد» که از امام صادق علیه السلام برای پیمان بستن شیعیان با حضرت مهدی علیه السلام رسیده، وعده داده شده است که: هر کس چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم علیه السلام باشد. و اگر پیش از ظهور حضرتش بمیرد، خدا او را از قبر بیرون می‌آورد، تا در خدمت آن حضرت باشد، و به ازاء هر کلمه از این دعا به او ثواب هزار حسنه می‌دهد، و هزار سیئه او را محو می‌سازد.<sup>(۲)</sup> در فرازی از این دعا می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ  
بَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا<sup>(۳)</sup>

(۱) العبقري الحسان / ج ۲ / بساط چهارم ص ۱۹۸ با اندکی تغییر ادبی

(۲) عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِهَذَا الْعَهْدِ، كَانَ مِنْ أَنْصَارِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ مَاتَ قَبْلَهُ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَبْرِهِ، وَ أَعْطَاهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَاغَنَهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ.

(۳) بحار الانوار / ج ۵۳ / ص ۹۵ / ح ۱۱۱

خدایا من در بامداد امروز و در همه روزهای زندگانی ام، عهد و پیمان و بیعت امام زمان علیه السلام را برگردن خود، تجدید می‌کنم، به طوری که از آن برنگردم و هیچ‌گاه از آن دست بردارم.

بدین ترتیب می‌توانیم با امام عصر علیه السلام هر روز تجدید بیعت کنیم، و - به فضل حضرتش - بدین وسیله در زمره یاوران حضرتش قرار گیریم.

### عجز از شکر عملی

آخرین مرتبه شکر، این است که انسان، خودش را عاجز از شکر بیابد. این مرتبه وقتی عملی می‌شود که شخص، همه مراحل شکر قلبی و زبانی و عملی را به انجام برساند، ولی باز بفهمد که نتوانسته شکر نعمت امامش را به جای آورد. البته یافتن عجز از شکر امام عصر علیه السلام برخاسته از معرفت به ایشان است. کسی که این مرتبه از معرفت نصیبش گشته، با وجود این که در انجام هیچ مرحله‌ای از شکر نعمت وجود امام علیه السلام، کوتاهی نمی‌کند، اما واقعاً خود را در پیشگاه آن حضرت، مقصر یافته و به هر زبانی عرض تقصیر می‌نماید. و بدین سبب، به فضل الهی در زمره شاگردان حقیقی این نعمت قرار می‌گیرد.

## بخش سوّم:

### غربت امام عصر علیه السلام

- فصل اوّل : امام ناشناخته
- فصل دوّم : امام از یادرفته
- فصل سوّم : امام فرو نهاده
- فصل چهارم : امام دور از اهل و دیار
- فصل پنجم : امام بی یار و یاور
- فصل ششم : منتقم خون امام حسین علیه السلام

## اهل بیت علیهم السلام ، نعمت کفران شده

با این که عقل هر انسان عاقلی، حکم به وجوب شکر مُنعم می‌کند، ولی گاهی نعمت‌های الهی مورد بی توجهی و کفران واقع می‌شوند.

در این بخش قصد داریم چگونگی برخورد مردم را با بزرگترین نعمت الهی - یعنی وجود مقدس پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام - مورد بررسی قرار دهیم. در مطلع بخش، روایتی از امام موسی بن جعفر علیهم السلام از پدران گرامی ایشان علیهم السلام نقل می‌کنیم.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُكْفَرًا لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُ، وَ لَقَدْ كَانَ مَعْرُوفُهُ عَلَى الْقُرَشِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَالْعَجَمِيِّ. وَ مَنْ كَانَ أَعْظَمَ مَعْرُوفًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى هَذَا الْخَلْقِ؟<sup>(۱)</sup>

پیامبر ﷺ مورد کفران قرار گرفته‌اند و کار خوب ایشان شکر گزارده نمی‌شود، در حالی که خیر ایشان به قریش و عرب و عجم رسیده است. و چه کسی بیشتر از پیامبر ﷺ برای این خلق کار خیر انجام داده است؟

تعبیر مُكْفَرٌ - که از کفر و تکفیر گرفته شده - اسم مفعول از باب تفعیل، و به معنای «کفران شده» و یا «پوشیده شده» است. مُكْفَرٌ در اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که از او قدردانی نشود و نعمت وجودش مورد کفران واقع شده باشد.

کلمه «معروف» که در این روایت به کار رفته، یعنی کار خوب و نیک. خیر پیامبر اکرم ﷺ عام و فراگیر، و شامل همه مردم است، اعم از افراد قبیله ایشان (قریش) و هم نژادی‌های ایشان (عرب)، و غیر آنها (عجم). معروف پیامبر ﷺ شامل گروه خاصی نبوده، بلکه همه عالم از آن بهره برده‌اند. ولی متأسفانه به طور شایسته از ایشان

قدردانی نشده است و مورد کفران قرار گرفته‌اند.

همان طور که امام موسی بن جعفر علیه السلام تذکر فرموده‌اند، در میان مخلوقات خدا - از ابتدای خلقت تا انتهای آن - هیچ کس را نمی‌توان یافت که به اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله در حق مردم کار خوب انجام داده باشد. به این نکته معمولاً توجه نمی‌شود، اما با کمی دقت دلیل این حقیقت معلوم می‌گردد، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مالک و واسطه همه نعمت‌های مادی و معنوی است، که به خلق خدا رسیده است. مهم‌تر از همه، این که امر هدایت الهی را تکمیل فرموده و اسلام را برای مردم آورده است. نور هدایتی که به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله منتشر شده، به انسان حیات واقعی بخشیده است. و اگر انسان از این نعمت محروم می‌ماند، تفاوتی با حیوان و نبات نداشت. حق این سرچشمه فیض الهی هیچ گاه ادا نشده است. و بدین علت، مکفر نامیده شده است.

امام علیه السلام نیز همه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله را - به جز نبوت - دارد. و در صفت «مکفر بودن» نیز مشابه ایشان است. حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در ادامه روایت یاد شده، فرموده‌اند که:

وَكَذَلِكَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مُكْفَرُونَ، لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُنَا<sup>(۱)</sup>

و هم چنین ما اهل بیت نیز مکفر هستیم، چون شکر کارهای خوب ما ادا نمی‌شود. خداوند متعال به انسانها اراده و شعور و اختیار داده است تا آنها با خواست خود در طریق رضای خالق خویش قدم بردارند. ولی متأسفانه مسیری که بشر تا امروز پیموده، به طور کامل مورد رضایت پروردگار نیست، زیرا انسانها از کسانی که بیشترین حقوق را برگردنشان دارند، کمترین قدردانی را کرده و آنها را مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند. مؤمنان برگزیده نیز مانند ولی نعمت‌هایشان مورد کفران واقع می‌شوند، و مکفر بودن را از موالی خویش به ارث برده‌اند. در ادامه روایت آمده است:

وَ خِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ مُكْفَرُونَ، لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُمْ<sup>(۲)</sup>

و برگزیدگان از مؤمنان، مکفر هستند، زیرا کار خوب آنها شکر نمی‌شود.

واقعیت این است که بیشتر مردم - حتی شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام - با حقوق

(۲) همان مدرک.

(۱) علل الشرایع / ج ۲ / ص ۲۴۷

اهل بیت علیہم السلام، نعمتِ کفران شده / ۲۷۱

پیامبر ﷺ و اهل بیت علیہم السلام به طور کامل آشنا نیستند. و گاهی اصلاً به ضرورت شکرگزاری این نعمتِ بی مانند الهی توجه ندارند. اگر هم موعظه‌ای شنیده و متذکر شوند، بزودی آن را فراموش می‌کنند. و عنایتی را که نسبت به امور دنیوی خویش دارند، هیچ گاه در مورد اهل بیت علیہم السلام ندارند. در حالی که حق ایشان از هر صاحب حقی بالاتر است.

در این بخش می‌خواهیم از این واقعیت تلخ سخن بگوئیم، تا همگی باور کنیم که در دنیای ما پیامبر و ائمه علیهم السلام خصوصاً مولای عزیزمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مُکَفَّر و غریب هستند. برای این منظور، معانی مختلفی از غربت ایشان را مورد توجه قرار می‌دهیم.

## امامِ ناشناخته

### فصل اوّل

#### معنای اوّل غریب

« ناشناخته بودن » یکی از معانی رایج غربت است. اگر معرفتی که شایسته و بایسته شخصی است، وجود نداشته باشد، او را می توان « غریب » دانست. به عنوان مثال، اگر مردم با پزشک ماهری زندگی کنند، ولی او را ناشناخته و به کمالات و تخصص و ایمان و دلسوزی او آگاه نباشند و با او مثل یک فرد بی سواد برخورد کنند، اصطلاحاً به آن پزشک، « غریب » گفته می شود. از طرفی ممکن است مردم به تخصص و تعهد او آگاه شوند، ولی قدر او را نشناسند، و قلباً به او اعتقاد نداشته باشند، و در مقابل به پزشکان دیگری که این تعهد و تخصص را ندارند اعتماد کنند. در این صورت باز هم این پزشک « غریب » مانده است.

حال فرض کنید که این پزشک، در علم فقه هم متخصص باشد، در این صورت انتظار می رود که وقتی صحبت از فقه می شود او را در زمره فقها بر شمرده و به عنوان یک فقیه برای او حساب باز کنند. در غیر این صورت، حق او ادا نشده است. به این ترتیب، هر چه کمالات فرد بیشتر و فراگیرتر باشد، ضرورت شناخت او ملموس تر می شود. و هر کدام از ویژگی های برجسته اش که - به طور اختیاری یا غیر اختیاری - مورد عدم توجه واقع شود، از آن جهت ناشناخته و غریب خواهد ماند. به همین ترتیب، اگر یک واسطه خیر شناخته نشود و مردم ندانند که نعمت ها و

برکات از جانب چه کسی به آنها رسیده است، به سبب این نادانی، شکر نعمت او را چنانچه شایسته است، ادا نمی‌کنند، و لذا او «غریب» می‌ماند.

از طرف دیگر، اگر ولی نعمت شناخته شود، ولی به خاطر بی‌توجهی یا به عمد، از او قدرشناسی لازم نشود، کفران نعمت صورت گرفته، و این کفران نعمت به نوعی دیگر، به غربت او می‌انجامد.

برای روشن‌تر شدن مطلب، به ذکر مثالی می‌پردازیم. فرض کنید که شخصی میزبان مجلسی شده و سفره‌ای گسترده است که بر سر این سفره، از همه مهمانان پذیرائی می‌شود. حال اگر برخی از مهمانان، میزبان خود را نشناسند و ندانند که بر سر سفره چه کسی نشسته‌اند، طبیعتاً نمی‌توانند از او تشکر کنند. در این صورت، میزبان، ناشناخته و غریب خواهد ماند. حالت دیگری از غربت میزبان، وقتی صدق می‌کند که مهمان‌ها - علیرغم این که صاحب نعمت را می‌شناسند - به او بی‌اعتنا باشند، از او تشکر نکنند، و نسبت به او بی‌توجه باشند. در این حالت نیز، به میزبان، مکفور و غریب گفته می‌شود. و بدین ترتیب، مهمان‌ها با قدرناشناسی خود، میزبان را در غربت نگاه داشته‌اند.

پس به طور کلی غریب به معنای ناشناخته، دو مصداق دارد: یکی آن که اصلاً شناختی نسبت به او یا بعضی از کمالات و فضایل او وجود نداشته باشد. دوم زمانی که دیگران به او و کمالاتش واقف باشند، ولی آن طور که شایسته اوست، قدرش را نشناسند، این قدرناشناسی را می‌توان به معنای غربت او دانست.

مصداق اول، یک امر اختیاری نیست، چون انسان به اختیار خود شناخت پیدا نمی‌کند، هر چند که قطعاً مقدمات و زمینه‌های آن اختیاری است. ولی مصداق دوم، کاملاً اختیاری است. وجه اشتراک بین این دو مصداق، عدم شکرگزاری قلبی نسبت به نعمت مورد نظر است، یعنی این که حق او و کمالات و فضائل او ادا نشده است. در حالت اول، عدم شناخت نعمت، و در حالت دوم، قدرناشناسی از آن نعمت، سبب کفران نعمت است. به هر حال، آن اعتقاد و باور قلبی که شایسته یک نعمت است، نسبت به آن وجود ندارد. و همین معنی را می‌توانیم به مکفور بودن قلبی و در نتیجه غریب ماندن تعبیر کنیم.



## ناشناخته بودن امام عصر علیه السلام

وقتی تعبیر « ناشناخته » و « غریب » برای امام عصر علیه السلام به کار می‌رود، شاید تصور شود که مطرح کنندگان این بحث در بیان خویش مبالغه و اغراق می‌کنند. و یا گمان رود که این ادعا صرفاً بر پایه احساسات و عواطف است و جنبه عقلانی ندارد. در حالی که مسئله غربت امام علیه السلام امری مستدل و روشن است که همگان باید واقعاً به آن متذکر شوند و حقیقت آن را بیابند.

نعمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، یک نعمت « عام » و فراگیر است و همه خلایق را در بر می‌گیرد. شیعیان و غیر شیعیان، مسلمانان و غیر مسلمانان، و حتی حیوانات و گیاهان و جمادات نیز، از نعمت وجود ایشان بهره‌مند می‌شوند و این نعمت مانند باران بر سر همه می‌بارد.

بنابراین شکر نعمت وجود امام موعود علیه السلام، باید به گستردگی خود این نعمت، فراگیر باشد، در حالی که در حال حاضر، بر روی کره زمین، اکثر مردم اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسند. به عبارتی نمی‌دانند میزبان و ولی نعمت آنها کیست. بر سر سفره او نشسته‌اند و نان و نمک ایشان را می‌خورند، اما هیچ‌گونه شکرگزاری نسبت به ایشان انجام نمی‌دهند، چون اصلاً نعمت وجود ایشان را نمی‌شناسند تا ضرورت شکر آن را بدانند.

البته این عده که از شناخت ولی نعمت خویش محروم مانده‌اند، گاهی در این محرومیت خود مقصر هستند. یعنی خود، مقدمات شناخت حضرتش را فراهم نساخته‌اند. اما به هر حال، این افراد جاهل، چه در جهل خویش مقصر باشند یا نه، به هر حال، امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسند و حضرت مهدی علیه السلام نزد ایشان مکفور و غریب هستند.

غربت امام زمان علیه السلام در بین عده دیگری مشهودتر و ناگوارتر است. این عده، اقلیتی هستند که خدای منان، امام زمان علیه السلام را به آنها شناسانده است و آنها می‌دانند که آن حضرت، حجت خدا است، و به آن اذعان دارند، لذا در زمره شیعیان قرار می‌گیرند، ولی قلباً قدر شناس حضرتش نیستند.

این افراد اندک، مهمانانی هستند که میزبان و ولی نعمت خود را می‌شناسند، اما متأسفانه غالباً او را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند. و شکر حضرتش را - چنان که باید و شاید - ادا نمی‌کنند. بدین ترتیب، غربت این ولی نعمت، یک امر کاملاً اختیاری و به معنای قدرناشناسی از وجود ایشان است.

این معنا از غربت امام علیه السلام، دقیقاً به مشکور نبودن (مکفور بودن) ایشان برمی‌گردد. یعنی چون شکر قلبی نسبت به ایشان ادا نمی‌شود، ناشناخته باقی مانده‌اند. کسانی که این چنین امام خویش را قدر ناشناخته رها کرده‌اند، شایسته سرزنش هستند، چرا که از روی اختیار، نسبت به اعتقاد و پذیرش قلبی کوتاهی کرده‌اند.

اقلیتی که شناخت اولیه نسبت به امام زمانشان دارند، اگر حق این معرفت را ادا کنند و قلباً قدر دان آن شوند، خدای متعال به فضل خود، بر معرفت آنها می‌افزاید، و امام علیه السلام را به آنها بیشتر می‌شناساند. ولی گاهی این افراد، خود مقدمات معرفت بیشتر را فراهم نمی‌آورند.<sup>(۱)</sup> و با کوتاهی در انجام مقدمات حصول معرفت، امام علیه السلام را برای خود غریب و ناشناخته باقی می‌گذارند.

متأسفانه بسیاری از شیعیان که از ولایت امام عصر علیه السلام برخوردار هستند، خود را از نخستین مرتبه معرفت - یعنی معرفت به اسم - محروم ساخته‌اند. اینان حتی خصوصیات ظاهری امامشان را هم نمی‌دانند. مثلاً از سال و محل تولد ایشان بی‌خبرند، و از این بابت هیچ‌گونه احساس نگرانی و شرمندگی هم نمی‌کنند، در حالی که بعضی از همین افراد، گاهی برای آشنایی با هنرپیشگان یا ورزشکاران کشورهای خارجی، وقت زیادی صرف می‌کنند، و با علاقه به دنبال کسب آگاهی بیشتر درباره آنها هستند.

(۱) البته این یک قاعده کلی نیست که شخص لازم باشد همیشه مقدمات معرفت را خودش فراهم آورد تا خدا به او فضل نماید. بلکه خداوند به هر کس که بخواهد فضل می‌کند. چه بسا کسی هیچ‌یک از مقدمات را فراهم نکرده باشد و خدا به او معرفت امام علیه السلام - عطا فرماید. ولی آنچه مسلم است این که اگر فرد در برابر معرفتی که خدا به او عطا فرموده، تسلیم باشد، بنابر وعده الهی - که عین فضل اوست - به معرفتش افزوده می‌گردد. برای تحقیق و مطالعه بیشتر در این زمینه و ملاحظه دلایل آن، به کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همین نویسنده مراجعه کنید.

بدین ترتیب برخی از نوجوانان شیعه اطلاعات وسیعی درباره فوتبالیستهای داخلی و خارجی یا هنرپیشگان و... به دست آورده و به خاطر می سپارند. گروهی از بزرگسالان هم به ضرورت کسب و کار خود - مشخصات کالاهای مختلف را به صورت تخصصی یاد می گیرند. اما بسیاری از این افراد - پیر یا جوان - اگر بارها و بارها اسامی، تاریخ تولد و مشخصات دیگر امام زمان علیه السلام در مجالس گوناگون به آنها گفته شود، کوچکترین توجهی نمی کنند، و هیچ وقت نمی کوشند چیزی درباره امام خود بیاموزند. این بی توجهی ها چیزی جز قدرناشناسی قلبی را نمی رساند، و نشان می دهد که حتی برای بعضی از افراد متدین، دانستن حداقل خصوصیات امام عصر علیه السلام اصلاً مهم نیست. به راستی این ولی نعمت، چقدر غریب است که حتی دوستانش این حداقل توجه را به او مبذول نمی دارند!؟

### ناشناخته بودن صفات امام عصر علیه السلام

غربت امام عصر علیه السلام از جهت عدم « معرفت به وصف » بارزتر است. کسانی که از معرفت مشخصات ظاهری حضرتش غفلت می کنند، معمولاً افراد عامی هستند. اما متأسفانه در « معرفت به وصف »، بیشتر، خواص دچار کاستی می شوند، که زیر مجموعه ای از اقلیت شیعیان هستند. اینان بیشتر افراد درس خوانده ای هستند که می توانند طرز تفکر دیگران را هم تحت تأثیر قرار دهند. محروم بودن این عده از معرفت امام عصر علیه السلام می تواند برای دیگران نیز خطر ساز باشد. از این رو، مشاهده غربت و ناشناخته بودن امام زمان علیه السلام در بین این افراد، بسیار دردناک است. و همین امر، بسیاری از انحرافات را در اصل دینداری پدید می آورد.

به عنوان مثال، گاهی دیده می شود که برخی شیعیان به اصطلاح درس خوانده، با تردید افکنی در اصلی ترین ویژگی امام عصر علیه السلام - انواع و اقسام انحرافها را در بحث امامت یعنی در اصل دین مطرح می سازند. بیان نظرات این گونه افراد، دلهای شیعیان عارف به حق امام زمان علیه السلام را به درد می آورد، ولی از آن جا که غربت حضرتش را به خوبی به تصویر می کشد، با طلب عفو و بخشش از ساحت مقدس حضرتش و این عده

از دوستانِ مخلصِ ایشان، به برخی از این نظرات اشاره می‌کنیم.

### الف) امامت

اصلی‌ترین خصوصیتِ امام عصر علیه السلام یعنی مسئله امامت، نخستین هدف حمله برخی افراد ناآگاه است. برخی از کسانی که خود را روشنفکر می‌نامند، امامت را صرفاً یک امر تاریخی می‌دانند، و برای آن ارزش اعتقادی قائل نیستند. نتیجه این طرز فکر، بررسی مسئله خلافت و جانشینی پیامبر، به عنوان یک امر تاریخی است. منطقی‌ترین و مسالمت‌آمیزترین نتیجه این بررسی، آن است که هر چه بوده، گذشته است و بحث مجدد در مورد حوادث تاریخی، جز نو کردن اختلافات و زنده کردن کینه‌های دیرینه، نتیجه‌ای ندارد و ما را از انجام مسؤلیت فعلی خود - یعنی پرداختن به وظیفه روزگار خودمان - باز می‌دارد و به انحراف می‌کشاند.

بدین ترتیب، مسأله امامت - که اصل و رکن دین است - در هاله‌ای از جهل و ابهام و غرض ورزی، مورد غفلت و انکار قرار می‌گیرد. و کار به جایی می‌رسد که مذاهب مختلف اسلامی را نوعی خط‌کشی حزبی و حقوقی می‌نامند و مدعی می‌شوند که مکاتب اهل سنت هم در کنار مذهب بر حق شیعه، اسلام حقیقی را تشکیل می‌دهند! پس هر کدام از این مذاهب مجاز هستند که به فقه خود عمل کنند. بنابراین نباید شیعه را مؤمن، و منکرین امامت و ولایت ائمه علیهم السلام کافر دانست!

برای اینان که خود را روشنفکر می‌پندارند، اهمیت مسأله امامت، به خوبی روشن نشده، و ائمه اطهار علیهم السلام را اصلاً «نشناخته‌اند». از این رو، نمی‌توانند به راحتی زیر بار این مسئله بروند که «منکر امامت کافر است»<sup>(۱)</sup>.

اینان که اصلاً معنی و اهمیت امامت را نفهمیده‌اند، چگونه می‌توانند قدر دان امام علیه السلام باشند؟ لذا برخی از آنها اظهار می‌کنند که در اسلام هیچ کس غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد که انکار شخصیت و مقام او موجب کفر شود. اینها این قدر معرفت پیدا

(۱) و من جحدکم کافر (زیارت جامعه کبیره، مروی از امام هادی علیه السلام - بحار الانوار ۱۰۲ / ۱۰۳). این مضمون در احادیث فراوان با الفاظ مختلف آمده است.

نکرده‌اند که بفهمند انکار امامت به منزله انکار توحید و عین کفر است. کافی بود که به جای این فرضیه پردازیه‌ها و فرو رفتن در تارهایی که خود به دست و پای خویش می‌بندند، به این یک روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه می‌کردند که:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً<sup>(۱)</sup>

/ هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

آن‌گاه می‌فهمیدند که بدون معرفت امام زمان علیه السلام از گمراهی جاهلیت (عدم شناخت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله) نمی‌توان خارج شد. یعنی بدون قبول مقامات امام علیه السلام انسان از ورطه شرک و کفر نجات نمی‌یابد.<sup>(۲)</sup>

## ب) ولایت

نشناختن صحیح مسأله « ولایت » ائمه علیهم السلام و نداشتن درک درست از « خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله » باعث شده که برخی، ختم نبوت را به معنای پایان یافتن ولایت تشریحی به وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانند، و مدعی شوند که هیچ کس بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارای ولایت تشریحی بر دیگران نیست. بدین ترتیب اگر کسی معتقد به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام باشد، او را « غالی » یا اهل « غلو » می‌نامند. اینها به غلط، « ولایت » را گوهر نبوت انگاشته، و ختم نبوت را مساوی با ختم ولایت دانسته‌اند. اظهار نظر این افراد، نشان می‌دهد که آنها نسبت به مسئله « نبوت » هم ناآگاه هستند، و این جداً ضایعه بسیار بزرگی است که حتی بعضی از مسلمانان تحصیل کرده هم معنای نبوت را نمی‌دانند.

« نبی » به کسی اطلاق می‌شود که خدای عزوجل، وحی شریعت را به سوی او ارسال فرموده است. و « خاتمیت »، این واقعیت را نشان می‌دهد که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس مخاطب وحی شریعت قرار نمی‌گیرد. اما ولایت یعنی « اولی به تصرف »

(۱) بنایع المؤده، قندوزی / باب ۲۹ / ص ۱۳۷

(۲) برای آشنایی با توضیح دقیق‌تر این مطلب به کتاب معرفت امام عصر علیه السلام از همین نویسنده رجوع شود.

بودن نسبت به دیگران، نشان دهنده « صاحب اختیار » بودن ولی خداست در امور کسانی که بر آنها ولایت دارد.

خداوند متعال در قرآن، به طور مکرر و متعدّد امر ولایت ائمه علیهم السلام را تثبیت فرموده است. به عنوان نمونه در سوره مائده آیه ۵۵ آمده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

ولی شما، تنها خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان (به خدا) آورده‌اند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع خود صدقه می‌دهند.

تردید نیست که این آیه، هنگامی نازل شد که امیرالمؤمنین علیه السلام، انگشتر خویش را در حال رکوع به فقیری بخشیدند. در این آیه، خداوند متعال، همان ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس سایر امامان علیهم السلام اثبات فرموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به فرمان الهی، با بیانات مختلفی در طول رسالت خویش، به امر ولایت ائمه علیهم السلام تصریح فرموده‌اند. و برخی از فرمایشات ایشان مبنی بر اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، از طریق اهل سنت نیز به تواتر نقل شده است. و دانشمندان شیعه در کتب مربوط به امامت آنها را مطرح کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

اگر « خاتمیت » به معنای اتمام ولایت و سرپرستی بود، هرگز این همه تأکید بر ولایت ائمه اطهار علیهم السلام نشده بود. دلایل اثبات « ولایت » اهل بیت علیهم السلام بسیار است و ما اینجا در صدد اثبات ولایت نیستیم. هدف، این بود که غربت امام علیه السلام را به تصویر بکشیم. و روشن‌ترین دلیل بر اثبات غربت امام علیه السلام همین است که ما ناچاریم بارزترین اوصاف اهل بیت علیهم السلام را - که حتی دشمنان به آن اذعان دارند - برای دوستان ایشان اثبات کنیم!

(۱) به عنوان نمونه مراجعه کنید به کتاب ارزشمند « المراجعات » اثر عالم بزرگ شیعه مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی که ترجمه آن بنام « رهبری امام علی علیه السلام » از دیدگان قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم « منتشر شده است.

## ج) عصمت

وصف دیگر امام علیه السلام که مورد هجوم دشمنان مغرض و دوستان نادان واقع می شود، کمال «عصمت» است. از نظر شیعه، عصمت امام علیه السلام به معنای «مصونیت ایشان از هرگونه خطا و لغزش، عمدی و سهوی، کوچک و بزرگ، در نیت و قول و عمل» می باشد. این عصمت یک امر ذاتی نیست، یعنی امام علیه السلام به خودی خود از خطا محفوظ نیست، بلکه خداوند متعال به لطف خود، ایشان را از هرگونه اشتباهی مصون داشته است. شخصی که به او عصمت عطا شده، «معصوم» است، یعنی حفظ شده از خطا و بدی، چون خدای تعالی، ایشان را از اشتباه و گناه حفظ کرده است.

در تعالیم اهل بیت علیهم السلام به مواردی بر می خوریم که اکتسابی و ذاتی بودن عصمت را مردود دانسته اند، و آن را به خدا نسبت داده اند. یعنی در عین تأکید بر بودن این کمال، آن را «وهبی» شمرده اند. اما بعضی، این گونه بیانات را حمل بر انکار اصل عصمت ائمه علیهم السلام کرده اند و تصریح به خطاپذیر بودن ایشان نموده اند. بدین ترتیب - دانسته و ندانسته - حق بزرگی از ولی نعمت خود را ضایع کرده، و قلباً این ویژگی مهم امام علیه السلام را منکر شده اند.

برای روشن شدن این مصداق از غربت امام عصر علیه السلام، به خطبه ای از نهج البلاغه اشاره می کنیم. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده اند:

لَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا  
أَمَّنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَ  
أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لِرَبِّ غَيْرُهُ<sup>(۱)</sup>

از سخن حق گفتن و مشورت دادن در مورد عدل خودداری نکنید، چون من به خودم (به خودی خود) بالاتر از این نیستم که خطا کنم (با نظر به ذات خودم ممکن است به خطا افتم)، و (به خودی خود) از اشتباه در عمل خود در امان نیستم، مگر این که خداوند، آنچه را که نسبت به من املک است از من کفایت کند، زیرا خدایی که جز او خدایی نیست، مالک و صاحب اختیار من و شماست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: من به خودی خود، از خطا مصون نیستم. به عبارتی می فرمایند: این من نیستم که خود را از خطا مصون می دارم، بلکه خداوند متعال مرا «کفایت» می کند.

«کفایت» کردن، یعنی آنچه در وسع کسی نیست، دیگری مسؤولیت آن را بر عهده گیرد. مسؤولیت انجام لغت «کفیل» از همین معنی گرفته شده است. در این خطبه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح فرموده اند که مصونیت از خطا، از عهده من خارج است. اما خدای عزوجل که در همه کمالات من از خودم مالک تر است، اگر بخواهد مرا در عصمت نیز کفایت می کند. که این خواست خدا با توجه به ادله صریحی که درباره عصمت امام علیه السلام وجود دارد، محقق است <sup>(۱)</sup>.

اما وهبی بودن عصمت امام علیه السلام و اکتسابی نبودن آن، هیچ منافاتی با اختیار ایشان ندارد، و کمال «اختیار» در ایشان هم به اندازه سایر انسانها وجود دارد. البته توضیح و تبیین این مطلب، احتیاج به بحث گسترده ای دارد که باید در جای خود به آن پرداخت. هر شخص غیر مغرض و عاقلی، از این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می فهمد که حضرتش، عصمت ذاتی و اکتسابی را رد کرده و آن را فضل و انعام الهی شمرده اند، اما معصوم بودن خویش را نفی فرموده اند. ولی عده ای کم لطفی کرده و با حذف کردن قسمت دوم فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند که حضرت خودشان فرموده اند که:

فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ

من به خودی خود، فوق خطا نیستم (ممکن است خطا کنم).

آن گاه نتیجه می گیرند که امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تعارف و تواضع، به واقعیتی اشاره کرده اند و اقرار کرده اند به این که از خطا مصون نیستند. بنابراین امام علیه السلام برای خود قائل به مقام عصمت نبوده اند!

اینان، متأسفانه از بخش دیگر خطبه - عمداً یا سهواً - چشم پوشی می کنند که حضرت فرموده اند:

إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي

(۱) مانند آیه ۲۳ سوره احزاب: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...



مگر خدا کفایت کند آن چیزی را که نسبت به من املک است.

این گونه تبیین دین، سخن گوینده‌ای را به یاد می‌آورد، که نفی توحید را جزء اصلی دین می‌دانست، و به جمله «لا اله الا الله» استناد می‌کرد، بدون این که «الا الله» را بگوید! و یا آن فرد دیگر که می‌گفت: قرآن، مردم را از نماز خواندن نهی کرده، بلکه بالاتر از آن، فرموده است: «به نماز نزدیک نشوید!» استدلالات او به آیه شریفه «لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» بود، که اگر به همین صورت ناقص نقل شود، نتیجه‌ای جز نهی از نماز ندارد. اما اگر آن را کامل بخوانیم، می‌بینیم که در مورد نهی از نماز در حال مستی است. خدای تعالی می‌فرماید:

لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ (۱)

در حالی که مست هستید، به نماز نزدیک نشوید.

نمونه گویاتر و روشن‌تر از این گونه استدلالات و این قرائت عجیب از دین! شعر مشهور است که شاعر می‌گوید:

«كُلُّوا وَ اشْرَبُوا» را دُرِ گوش کن «و لا تُسْرِفُوا» را فراموش کن!

این نمونه‌ها، نشان می‌دهد که در مواردی، بیان نیمی از حقیقت، بزرگترین دروغ و بدترین نسبت زشت به گوینده آن حقیقت است.

نکته مهم این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث یاد شده، در صدد بیان اصلی از اصول مهم عبودیت پروردگار است، که اهل بیت عصمت علیهم السلام، جان خود را بر سر تبیین آن - به زبان و عمل - گذاشتند. آن بزرگواران کوشیدند به زبانهای مختلف، به مردم بگویند که کمالات ما، همه از ناحیه خدای سبحان است، نه از خودمان.

چنین انحراف و اشتباهی در مورد کمال عصمت امام علیه السلام، متأسفانه از طرف بعضی مدعیان تشیع دیده می‌شود. و ما وقتی چنین قدرناشناسی‌ها را نسبت به اولیاء خویش می‌بینیم، در می‌یابیم ولی نعمت‌هایی که مدعیان دوستی ایشان یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌هایشان را پذیرفته و بانمک‌شناسی آن را زیر سؤال می‌برند، به راستی غریب هستند. آیا غربتی بالاتر از این که دوستان کسی، حقوق مسلم او را انکار کنند، می‌توان

تصوّر کرد؟! آیا شکر قلبی این « اولیاء النعم »، با زیر سؤال بردن و ردّ کردن فضائل آنها محقق می‌شود؟!

به راستی اگر کسانی عمداً اهتمام به پایمال کردن حقوق اهل بیت علیهم‌السلام و مکفّر قرار دادن آنها داشتند، نمی‌توانستند بهتر از این عمل کنند.

### (د) نصّ بر امامت

یکی از اساسی‌ترین پایه‌های امامت، مسأله « نصّ بر امامان علیهم‌السلام » است. اصلی‌ترین تفاوت دین الهی (تشیّع) با دیگر مکاتب، در این است که شیعه، امام را حجت الهی می‌داند، و قائل به نصب او از طرف خدای عزّوجلّ است. ولی دیگر مدعیان مسلمانی، از این واقعیت سرباز زده، و امامت را امری انتخابی توسط بشر می‌شمارند. متأسفانه عده‌ای از کسانی که ادعای تشیّع دارند، با فرقه‌های دیگر هم نوا شده، و ضرورت نصّ بر امامان علیهم‌السلام را زیر سؤال می‌برند. کار این گروه به جایی می‌رسد که در معنای پیام روز غدیر خمّ نیز - با وجود تواتر لفظی و معنوی آن و وضوح معنای آن - تشکیک کرده و می‌گویند: درست است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز غدیر خمّ فرمودند:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ <sup>(۱)</sup>

کسی که من مولای او هستم این علی هم مولای اوست.

اما منظور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این کلام، صرفاً معرفی بوده نه نصب. و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن روز تاریخی، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای امامت و خلافت فقط معرفی فرموده‌اند و بیان کرده‌اند که ایشان برای امر خلافت مناسب هستند و این صلاحیت را دارند که زعامت جامعه را به عهده گیرند، اما حکم خدا به وصایت و امامت ایشان را ابلاغ نکرده‌اند. به عبارتی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راه انتخاب دموکراتیک را پیش گرفتند و کاندیدای مورد نظر خود را به مردم معرفی کردند، تا اگر رأی اکثریت را به دست آورد، به عنوان خلیفه و جانشین ایشان باشد. به تعبیر یکی از مدعیان تشیّع: در روز غدیر، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط رأی

(۱) منابع این حدیث شریف در کتاب « فضائل الخمسه فی الصحاح السنّه » ج ۱ / ص ۳۹۹ تا ۴۳۱ از منابع معتبر اهل سنت نقل شده است.

خود را در مورد جانشین خود به صندوق انداختند! نتیجه این سخن، آن است که اطاعت و قبول مقام امامت و ولایت ائمه علیهم السلام واجب نیست، و بستگی به انتخاب و صلاحدید هر کس در زمان خویش دارد؟!

در واقعه بزرگ غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله صریحاً حکم خدا را مبنی بر نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضر و غایب ابلاغ کردند و سپس از تک تک حاضران نسبت به آن بیعت گرفتند. اما چنین برخوردی با این پیام روشن، چیزی جز ضایع کردن اساسی ترین حق اهل بیت علیهم السلام نیست. متأسفانه این اظهار نظرها، از برخی افراد درس خوانده و صاحب نفوذ برمی خیزد! وقتی درس خوانده‌ها چنین حقوق امامان خود را زیر پا بگذارند، از مردم عوامی که دنباله رو اینها هستند، چه انتظاری می رود؟!

### بی اعتقادی به امام علیه السلام و راه نجات از آن

برخی از افراد اهل مطالعه و درس خوانده، چون تلقی صحیحی از دین ندارند، نمی توانند مسأله امامت و اوصاف امام علیه السلام را - چنان که هست - بپذیرند. این عده، اگر با شنیدن و یا خواندن اوصاف امام علیه السلام از معرفت حضرتش بهره‌ای برند و فضیلتی از فضائل امام علیه السلام به ایشان معرفی شود، پذیرش قلبی و تسلیم در برابر آن را نوعی عوام زدگی می دانند، و به نحوی در صدد توجیه انکار خود نسبت به آن برمی آیند. اینان حقایق را به گونه‌ای تفسیر می کنند که قابل قبول به نظر نرسد، و گاهی هم آنها را وارونه جلوه می دهند.

این افراد، حتی اگر یکی از اوصاف امام علیه السلام را با چشم خود ببینند، باز هم زیر بار نمی روند و از روش توجیه استفاده می نمایند. به علاوه اگر کسی را ببینند که تسلیم کمالات امام علیه السلام شده، برای او - به خیال خود - دل می سوزانند، و او را نادان و ساده اندیش می شمارند.

مسئلاً چنین کسانی به دستگیریه‌های امام علیه السلام در زندگی خویش هم توجه ندارند، و الطاف ایشان را اصلاً درک نمی کنند، تا بخواهند تسلیم شده و به آن معتقد گردند. بدین

ترتیب با وجود این که در درجات مختلف، شناخت اوصاف امام علیه السلام نصیب آنها شده است، ولی اینان همچنان بی اعتقاد باقی می مانند، چرا که با سوء اختیار خویش، از قبول یافته های خود سرباز می زنند و امام خویش را قدر نمی شناسند. چه بسا کوتاهی این افراد در وظیفه خویش و انکار قلبی و کفران نعمت آنها، منجر به سلب نعمت شود، و کارشان به جایی برسد که واقعاً از درک و معرفت اوصاف و کمالات امام علیه السلام بی بهره گردند.

این وضعیت اسف آور نسبت به معرفت امام علیه السلام، در مورد گروهی از تحصیل کرده ها صدق می کند. اما افراد عادی که معلومات چندانی درباره دین ندارند، بسیاری از ایشان، مطالعات و شنیده های دقیق و صحیحی درباره امر امامت و اوصاف امام علیه السلام ندارند. بلکه متأسفانه ضرورتی هم برای مطالعه در این باب احساس نمی کنند، در حالی که همین افراد در امور مادی خویش، نهایت دقت را - بدون هیچ گونه کوتاهی و مسامحه کاری - به خرج می دهند. حتی اگر ببینند کسی در امور دنیایی، بدون مطالعه و تأمل به حرفه خاصی پرداخته و متحمل ضرر شده است، او را به خاطر عدم دقت و توجه لازم، مستحق ملامت می دانند.

در امور دنیوی، هر کس بخواهد کاری کند و یا حرفه ای را - هر چند ساده و معمولی - پیش بگیرد، ابتدا می کوشد اطلاعاتی بسیار دقیق درباره آن به دست آورد و از جنبه های مختلف آن مطلع شود. برای این کار، از هر فرد خبیره ای درخواست راهنمایی و کمک می کند، تا به فنون کاری که در پیش دارد، آشنا شود.

ولی متأسفانه اکثریت مردم در مسائل معنوی و امور دینی خود، معمولاً چنین دقت و تلاشی به خرج نمی دهند. فکر نمی کنند دنیایی که امور مادی در آن کاملاً از روی نظم و دقت اداره می شود، در امور معنوی هم حساب و کتاب دقیقی دارد. به حکم عقل، کسب سعادت ابدی که از طریق دین تأمین می شود، به طراح برنامہ ریزی دقیق تر و عمل به آن نیاز جدی دارد.

بنابراین همان طور که مردم عمر خویش را برای رسیدن به اهداف مادی خود - مثل رسیدن به مال و مقام و سیمت - صرف می کنند، باید در معنویات هم، حداقل راه را از

بیراهه تشخیص دهند، و انتظار نداشته باشند که از غیر راه معقول و منطقی به نتیجه مطلوب برسند. افرادی که برای جهان نامحدودِ آخرت، به اندازهٔ عالم محدود دنیا ارزش قائل نیستند، برای کسب سعادت واقعی خود به سراغ اهل بیت علیهم السلام - که دانایان این راه هستند - نمی‌روند. و اگر هم گاهی در مجلسی به مناسبتی چیزی دربارهٔ امام علیه السلام بشنوند، حداکثر این است که به طور بسیار موقت و محدود، تحت تأثیر واقع می‌شوند، نه این که با این اعتقاد زندگی کنند. عمر و زندگی ایشان خالی از یاد و کلام و راهنمایی ائمه علیهم السلام است، در حالی که انسان برای رسیدن به سعادت همیشگی، باید دنبال راهنما برود و از فرد آگاهی پیروی کند. در غیر این صورت نمی‌تواند امیدوار به هدایت الهی باشد.

امام باقر علیه السلام در توضیح ضرورت رجوع به خبره و راهنما در امور معنوی - در مقایسه با امور مادی - می‌فرماید:

يَا أَبَا حَمْزَةَ! يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَايِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا، وَأَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا<sup>(۱)</sup>

ای ابو حمزه! یکی از شما که می‌خواهد چند فرسخ دور شود، راهنما می‌گیرد، در حالی که تو نسبت به راههای آسمان - در مقایسه با راههای زمین - ناآگاه‌تر هستی، پس برای خود، دلیل و راهنما بجوی.

در آن زمان، جاده‌های امروزی ساخته نشده بود. و اگر کسی می‌خواست چند فرسخ از شهر دور شود، چون ممکن بود راه را از بیراهه تشخیص ندهد و به مقصود نرسد، برای خود «بلد» و «راهنما» می‌گرفت. امروز هم - با گسترش امکانات - انسان برای سفرهای خود، ناگزیر، باید از نقشه و راهنما کمک بگیرد. نیاز به راهنما، در تمام شؤون زندگی، کاملاً بدیهی و عقلانی است.

امام علیه السلام تذکر فرموده‌اند که شما نسبت به راههای هدایت، از جاده‌های دنیایی هم ناآگاه‌تر هستید. بنابراین به طریق اولی باید برای خویش راهنما بجوئید.

به راستی، چند درصد شیعیان که اهل ولایت ائمه علیهم السلام هستند، چنین اعتقادی

درباره امام علیه السلام دارند و این گونه به راهنمای خویش مراجعه می‌کنند؟ آیا امام علیه السلام به عنوان دلیل و راهنما در متن زندگی ما وجود دارد؟!

چند درصد امام‌شناس‌ها به امام علیه السلام در این سطح عقیده دارند که باید ایشان را برای خود راهنما بگیرند « فَاَطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً »؟ آیا راهنمایی‌های امام علیه السلام - با علم سرشار الهی - به اندازه فردی که چند صباحی در رشته‌ای کسب تجربه کرده است، ارزش ندارد؟!

آیا حداقل آن طور که برای داشتن یک کسب و کار پر رونق در دنیا تلاش می‌شود و تجربه دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد، نباید به امام علیه السلام مراجعه کرد؟!

واقعیت این است که ما شیعیان - چنانچه باید و شاید - از امامان خود تبعیت نمی‌کنیم. خدای منان، معرفت ایشان را نصیب ما فرموده است. ما می‌شنویم و حتی می‌بینیم و می‌یابیم که امام علیه السلام « کشتی نجات » در طوفانهای هلاکت هستند، ولی آیا در زندگی خود، هنگام سختی دست به دامان ایشان می‌شویم؟!

ما فهمیده‌ایم که امام علیه السلام « عِلْمٌ مَّصْبُوبٌ » است. ولی وقتی دنبال کسب علم می‌رویم، آیا گوشه نظری به ایشان می‌افکنیم و یا این که از هر کسی غیر ایشان طلب علم می‌کنیم؟! آیا احادیث اهل بیت علیهم السلام را در علوم دینی به اندازه کتب فلسفی و کلامی دارای اعتبار می‌دانیم؟! آیا امام صادق علیه السلام در بیان اعتقادات عمیق اسلامی، در حد مقامی که طلاب علوم دینی یا دانشجویان رشته‌های علوم انسانی برای فلان فیلسوف یا عارف قائل می‌باشند، جایگاهی دارد؟!

آیا در مقام فهم دقیق و ظرایف علوم اهل بیت علیهم السلام (خصوصاً در امور اساسی و اعتقادی مانند مبدأ و معاد)، آن دقت نظرهایی که در کلمات غیر معصومین صورت می‌پذیرد، انجام می‌شود؟!

آیا در فهم و تفسیر قرآن، به سخنان اهل بیت علیهم السلام - به عنوان تنها کسانی که علم قرآن به طور کامل در سینه ایشان است - اهمیّت و بهای لازم داده می‌شود؟! می‌بینیم که در محافل و مجالس علمی دینی، احادیث ائمه اطهار علیهم السلام با عناوین و برچسب‌های مختلف، مردود و مهجور می‌گردد، و حداکثرشان علمی که بعضاً - نه کلاً - برای ایشان

قائل می‌شوند، محدود به فقه اصطلاحی و بیان احکام عملی است، در حالی که سخنان متکلمان مسیحی و یهودی و حتی غیر اهل کتاب، به عنوان دستاوردهای عمیق دینی در برخی مجامع حوزوی علمی و دانشگاهی مطرح می‌گردد و ترجمه کتابهای آنها با استقبال فراوانی از ناحیه دانشجویان علوم دینی مواجه می‌شود. اینجا به غربت ائمه اطهار علیهم‌السلام بیشتر متنبه می‌گردیم.

اگر قرار بود به عده‌ای از علما در طول دوران تاریخ کم توجهی شده، و آنها ناشناخته و غریب واقع شوند، آیا مردم بهتر از این می‌توانستند عمل کنند؟! خوب است به قضاوت بنشینیم؛ که نحوه برخورد با فرمایشات ائمه علیهم‌السلام چگونه است؟!

به محض این که کلامی از امام معصوم علیه‌السلام مطرح می‌شود که مخالف با مذاق فکری رایج و معمول است، در درجه اول انتساب آن سخن به امام علیه‌السلام را زیر سؤال می‌برند، بعد در موضوع آن به انحاء مختلف تشکیک می‌کنند؛ مانند این که سخن گفتن در آن موضوع خاص، در شأن امام علیه‌السلام هست یا خیر! در مرحله بعد، اگر قولی از امام علیه‌السلام هنوز مورد توجه باقی مانده باشد، آن را خلاف ظاهر و بلکه مخالف صریح آن معنا می‌کنند، و استفاده از معنای ظاهری آن را در شأن عوام الناس می‌دانند. این چیزی است که با کمال تأسف در بسیاری از محافل علمی دینی خصوصاً دانشگاهی وجود دارد.

به راستی در این دوران، «علم مصبوب» چقدر غریب است؟! البته آفت این عدم توجه و مکفر قرار دادن امام علیه‌السلام در دوران غیبت، دامنگیر خود ما شده است. می‌بینیم که بسیاری از جوانان، در امر دین به سرگردانی و حیرت افتاده‌اند. و عده‌ای از آنها که درد دین دارند، به هر دری می‌زنند و سراغ هر عالم و جاهلی را می‌گیرند و هر جزوه و کتابی را با اشتیاق می‌کشایند تا به فقاقت و بصیرت در دین دست یابند، اما به سرچشمه زلال معرفت - که از وجود مقدس و مطهر امام علیه‌السلام سرازیر می‌شود - دست نیافته‌اند. از این رو، خواسته‌اند از آب‌های آلوده و مرداب‌های لجن گرفته رفع عطش کنند، در نتیجه هرگز طعم سیراب شدن را نچشیده‌اند. علاوه بر آن، روز به روز بر انحراف و سرگردانی آنها افزوده می‌شود. کار به آن جا می‌رسد که متأسفانه برخی از اینها، اعتقاد خود به اصول دین (خدا و قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام) را نیز از دست

می دهند و دینداری را به تمسخر می گیرند.

همه این بیچارگی ها، سرگردانیها، بی پناه بودن ها، تردیدها، سؤالهای بی جواب، و بالاخره گمراهی ها، برخاسته از این است که « علم مصبوب » را رها کرده و شکر این نعمت بزرگ را در مقام اعتقاد قلبی نمی گزارند.

در زمان غیبت، ثابت ماندن در امر دین و اعتقاد به امامت، بسیار دشوار است، و راهی برای نجات جز تمسک جستن به امام عصر علیه السلام نیست. در غیر این صورت، دین انسان از دست می رود.

امام حسن عسکری علیه السلام به صحابی خاص خود - احمد بن اسحاق - درباره وضعیت خطرناک دوران غیبت هشدار داده اند:

وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْمَلَكَةِ، إِلَّا مَنْ تَبَّهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ  
بِإِمَامَتِهِ، وَ وَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ <sup>(۱)</sup>

به خدا قسم غیبتی خواهد کرد که احدی از تباهی (دینش) در آن زمان نجات نمی یابد، مگر آن کسی که خدای عز و جل، او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد، و در زمان غیبت، نسبت به دعا در تعجیل فرج ایشان، توفیق عنایت فرماید.

عقیده به امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، یعنی این که امام را با همه اوصاف و کمالاتش، باید شناخت و به او معتقد شد، تا بتوان از هلاکت نجات پیدا کرد. این ثبات قدم در اعتقاد به امامت، جز با عنایت الهی صورت نمی پذیرد. ولی اگر خداوند عز و جل به تفضل خویش، اوصاف و فضائل امام علیه السلام را به ما بشناساند، وظیفه ما این است که با تسلیم در برابر آن کمالات، به معنای واقعی امام شناس شویم، در این امام شناسی ثابت قدم باشیم، و بدین وسیله دین خود را در زمان غیبت حفظ کنیم.

دیدیم که تنها راه نجات از فتنه های زمان غیبت، ثبات قدم در امر امامت است. اکنون باید راههایی برای تثبیت امام شناسی جستجو کنیم.

امام زین العابدین علیه السلام راه ثابت قدم ماندن در مسیر ولایت و امامت را چنین تبیین کرده اند:



إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَيْنِ، إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا، حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ<sup>(۱)</sup>

همانا قیام کننده از ما (اهل بیت) دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است... اما غیبت دیگر، پس مدت آن به درازا می کشد، تا آن حد که بیشتر کسانی که اعتقاد به امامت او (حضرت مهدی علیه السلام) دارند، از این اعتقاد برمی گردند. پس بر این امر، ثابت قدم نمی ماند مگر کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، و قلباً پذیرفتن احکام ما برایش سخت نباشد (ظرفیت پذیرش داشته باشد) و تسلیم ما اهل بیت گردد.

فهمیدن و باور کردن این واقعیت که اکثریت مردم در زمان غیبت کبری گمراه می شوند، شاید در ابتدا قدری دشوار باشد. ولی با دیدن انحرافات جامعه خودمان در اعتقاد به امامت - که از معدود مراکز مهم تشیع است - احساس خطر می کنیم. البته وقتی صاحب و مقتدای دین غریب واقع شود، راهی جز انحراف طی نمی شود. و کار به جایی می رسد که افراد مؤمن و راسخ در اعتقاد به امامت، کمیاب همچون کیمیا می شوند.

بر اساس کلام امام سجّاد علیه السلام، راه هدایت در زمان غیبت، در شناخت صحیح حضرت بقیة الله ارواحانفداء و پذیرش قلبی و تسلیم عملی نسبت به ایشان منحصر می شود. و در غیر این صورت، انسان عاقبتی جز هلاکت ندارد.

اگر در زمان غیبت، با یقین قوی، ائمه علیهم السلام را پیشوایان معصوم الهی بدانیم که دین و دنیای ما را رقم می زنند، جان و دل به کلام ایشان می سپاریم و موبه مو، به کلامشان عمل می کنیم. وقتی پزشکی برای بیمار خویش، دارو تجویز می کند، همه دستورات او کاملاً اجرا می شود. و اگر بیمار در اجرای تجویز پزشک کوتاهی کند، خطر شدت یافتن بیماری - و چه بسا مرگ - در انتظار اوست. به همین گونه در زمان غیبت نیز، خطر هلاکت امر دین را باید جدی بگیریم. ما، در امور مادی و جسمی، وقتی که احتمال

خطر جدی باشد، با احتیاط برخورد کرده و از موارد شبهه‌ناک پرهیز می‌کنیم. در مسائل معنوی نیز همین گونه، نباید اهل تسامح باشیم، در حالی که متأسفانه بسیاری از مردم به غلط می‌پندارند که در امر دین، نباید سخت گرفت.

مقایسه دقت در امر دین، با دقت در مسایل مادی بسیار راهگشا است. شاید بارها شنیده باشیم که یک کوتاهی در امور دنیوی، سبب خسارت جانی و مالی و حتی روحی بسیاری شده است. ولی متأسفانه هر نوع سهل‌انگاری در امور معنوی را جایز می‌شماریم، در حالی که عالم معنا نیز بسیار دقیق و دارای حساب و کتاب منظمی است. به علاوه کوتاهی در مورد مسائل مادی، به عالم دنیا ختم می‌گردد، و به مرگ منتهی می‌شود. ولی هلاکت اعتقادی بسیار بدتر است. و اگر انسان به کفر و ضلالت افتد، زندگی جاوید و سعادت ابدی خود را به تباهی کشیده، و این خطری است که در زمان غیبت، بیش از هر زمانی دامنگیر «شیعیان» می‌شود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در توضیف زمان غیبت فرموده‌اند:

ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ<sup>(۱)</sup>

او (حجة بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام) همان کسی است که از دیدگان شیعیان و دوستانش غائب می‌شود، غیبتی که در آن زمان، هیچ کس در اعتقاد به امامت او ثابت قدم نمی‌ماند، مگر کسی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است.

گوهر معرفت امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام بسیار با ارزش است. و اگر بتوانیم آن را نگاه داریم، همه چیز ما تضمین می‌شود. با اعتقاد به امامت، انسان از خطای در اعتقادات و حتی توحید نیز مصون می‌شود، و در اعتقاد به خدا نیز، به گرایش‌های انحرافی دچار نمی‌شود، چون در راه خداشناسی راهنما و بلد راه دارد، که با پیروی از ایشان، می‌تواند - با استعانت از لطف و فضل الهی - ایمان خویش را به سر منزل مقصود برساند.

## فصل دوم

### امام از یاد رفته

#### معنای دوم غریب

گاهی « غریب » به کسی گفته می شود که از یاد رفته است، یعنی آن چنان که شایسته اوست، از او یاد نمی شود. این معنا از غربت در مقابل « ذکر » است که گاهی قلبی و گاه، زبانی است.

البته ذکر « زبانی » برخاسته از ذکر « قلبی » است. وقتی قلب کسی مملو از یاد مُنعم شود، ذکر او بر زبانش نیز جاری می گردد. بنابراین غربت به معنای دوم، می تواند ناشی از فراموش شدن قلبی یا زبانی باشد. اگر ولی نعمت از نظر قلبی مورد بی توجهی قرار گیرد، و یاد او از دلها محو شود، در حقیقت شکر قلبی نسبت به او انجام پذیرفته است. و از همین جهت غریب می باشد، چون در دل، « از یاد رفته » است.

از طرفی اگر معرفت قلبی بر زبان جاری نگردد، در انجام وظیفه شکر زبانی کوتاهی شده است. و از این جهت هم می توان او را « غریب » دانست، چون آن چنان که باید و شاید از او یاد نمی شود، و عملاً « از یاد رفته » زبانی است.

ذکر زبانی (یاد کردن به زبان) برخاسته از معرفت و ذکر قلبی است، اما خود، زمینه معرفت و ذکر قلبی را در کسانی فراهم می سازد که از شناخت مُنعم محروم هستند. اگر کسانی که با ولی خود آشنا هستند، وظیفه خود را در انجام شکر زبانی نسبت به او به طور شایسته انجام دهند، کم کم دیگران هم که شناخت درستی از مُنعم خویش ندارند،

به لطف الهی اهل معرفت می‌شوند. و همین معرفت، زمینه یاد کردن قلبی و زبانی را در آنان نیز فراهم می‌آورد.

یاد کردن از هر کس باید متناسب با سطح او، و در حدّ مقام و موقعیت او باشد. در غیر این صورت، به غربت او می‌انجامد. به عنوان مثال، برای ادای حقّ عالم یا فقیه، باید در هنگام سخن از احکام شرعی، یادی از آن فقیه به میان آید. و اگر از همه فقها یاد کنند و اصلاً نامی از آن عالم نبرند، می‌توان گفت: آن عالم فقیه، «از یاد رفته» و «غریب» است.

برای ادای شکر یک پزشک متخصص ماهر، باید در هنگام بحث و گفتگو پیرامون مداوای بیمار و کار پزشکی، از آن پزشکی که از دیگران ماهرتر است، نیز یادی به میان آید. اگر هنگام بررسی وضعیت بیمار، از هر پزشک متخصص و غیر متخصص و حتی غیر پزشک گفتگو شود، اما از آن متخصص ماهر سخنی به میان نیاید و حتی کسی قلباً هم از او یاد نکند، معلوم می‌شود که او غریب (از یاد رفته) است.

حال اگر کسی هم در پزشکی، متخصص و هم در فقه سرآمد باشد، باید در هنگام بحث علمی در فقه و پزشکی، از او هم یاد شود. پس «تعدد یاد کردن» در افراد مختلف، متناسب با کمالات آنها، متفاوت خواهد بود.

یاد کردن از هر نعمتی کاملاً بستگی به ویژگی‌های آن دارد؛ هر چه نعمتی بزرگتر و فراگیرتر، و نیاز انسان‌ها به آن بیشتر باشد، انتظار می‌رود که در دفعات بیشتر و مناسبت‌های مختلف از آن یاد شود. اگر تعداد یاد کردن‌ها و زمینه‌ها و شرایط مختلفی که باید از نعمتی یاد شود، متناسب با سطح شایسته آن نباشد، به همان اندازه، آن نعمت از یاد رفته است.

چگونگی یاد کردن‌ها، از نظر «کیفی» نیز تفاوت دارد. گاهی انسان وقتی از نعمتی یاد می‌کند، با تمام وجود، تحت تأثیر آن قرار دارد، به طوری که با تذکر خویش، شنوندگان را نیز متأثر می‌سازد. در واقع، گوینده به تناسب معرفت و محبت قلبی خویش نسبت به منعم، گاه خیلی شدید و با حرارت، و گاه بسیار عادی و ملایم، یاد او را در خاطر می‌آورد، یا به زبان جاری می‌سازد. باز هم توجه داریم که تفاوت کیفی در

یاد کردن‌ها نیز، به شدت معرفت و محبت نسبت به نعمت و منعم بستگی دارد. از طرف دیگر، ذکر قلبی و زبانی، «انواع» مختلف دارد. از جمله: سرودن شعر، تألیف کتاب و مقاله، برگزاری مسابقه، برپایی مجالس گوناگون و... گاهی ممکن است انسان پیوسته، نام او را بر دل و زبان جاری سازد، و بدین وسیله به ذکر معروف خود پردازد؛ گاهی ممکن است برای او دلتنگ شود، از داشتن چنین محبوبی شاد گردد، یا برایش نگران می‌گردد و به هر حال، با دل و زبان، به روش‌ها و انواع مختلف می‌توان از نعمتی یاد کرد.

«زمینه» یاد کردن، از دیگر جهاتی است که در مسئله ذکر، باید مورد توجه قرار گیرد. هر قدر نعمتی بزرگتر و اهمیّت آن بیشتر باشد، به مناسبت‌های بیشتری باید از آن یاد شود، و زمینه‌های ذکر آن بیشتر مطرح گردد. گاهی گستره یک نعمت، همه زندگی انسان را می‌پوشاند. در این حال، باید تمام جوانب زندگی، زمینه‌های شکر و ذکر قلبی و زبانی آن گردد. و اگر در زمینه‌ای مناسب با آن نعمت، تذکر آن فراموش شود، در حقیقت آن نعمت کفران شده و «غریب» می‌گردد.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که هر چه نعمتی گسترده‌تر، مهم‌تر و اساسی‌تر باشد، و مردم به آن نیاز بیشتر داشته باشند، توقع و انتظار عقلی این است که بیشتر از آن یاد شود. و طبعاً کفران آن نیز سخت‌تر است، و عذاب شدیدتر، به دنبال دارد. بیشتر یاد شدن، هم از جهت تعدد یاد کردن از آن نعمت است (کمیت)، هم از جهت زمان‌ها و مکانهایی که باید یاد نعمت بشود (زمینه‌ها و شرایط مختلف)، هم از جهت مواردی که زمینه یاد کردن از آن وجود دارد، هم از حیث شدت و غلظت یاد کردن از آن (کیفیت)، و نیز از جهت انواع مختلف یاد کردن باید مورد توجه قرار گیرد.

### چگونگی یاد کردن از امام عصر علیه السلام

امام زمان علیه السلام نعمتی است که جایگزین ندارد، و خلأ ناشی از عدم شناخت ایشان به هیچ صورتی پر نمی‌شود. بنابراین انسان عاقل و فهمیده، به هر بهانه‌ای از امام زمان خویش یاد می‌کند، و می‌کوشد که ایشان را فراموش نکند. البته اگر ولی نعمت در قلب

انسان جای داشته باشد، و دل، سرا پردهٔ محبت او باشد، هیچ گاه به دست فراموشی سپرده نمی شود، و انسان به صورتهای مختلف از او یاد می کند.

به عنوان نمونه کسی که به فرزند خود بسیار علاقه مند است، با کمترین مناسبتی به یاد فرزندش می افتد. هرگاه کودکی به قد و اندازهٔ او ببیند، یا اسم او را جایی بشنود، خیلی سریع متوجه او می گردد. و به همین ترتیب، به میزان محبتی که به فرزند خویش دارد، با قلب و زبان، از او یاد می کند.

از طرفی شناخت و معرفت نعمت، انسان را نسبت به ولی نعمت خویش علاقه مند می سازد، که نتیجهٔ آن پیوسته یاد کردن او است، هر چند با دیدن چیزی باشد که حدّ اقلّ تناسب را با او دارد. پس راه افزایش ذکر، تقویت محبت است که زیر بنای محبت هم معرفت است.

از طرف دیگر، یاد کردن معروف، به محبت بالاتر منجر می گردد. و اظهار محبت نیز، زمینه ساز معرفت بیشتر نسبت به محبوب می شود. یعنی معرفت و محبت و ذکر، زنجیره ای را تشکیل می دهند که حلقه های آن همواره یکدیگر را تحت تأثیر قرار می دهند.

کسی که علاقهٔ بسیاری به پدر یا معلم یا دوست خود دارد، همیشه از او یاد می کند. اگر به سفر زیارتی برود، حتماً برای او دعا می کند، در حالی که کسانی هستند که اگر درخواست دعا نکنند، هیچ یادی از آنها نمی شود. اما اگر انسان محبت داشته باشد، لازم نیست که سفارش به ذکر او شود.

امام عصر علیه السلام به خواست خداوند متعال، ولی نعمت اصلی همهٔ مخلوقات است، و بیشترین حق ها را بر آنها دارد. پس باید از جهت کم و کیف و نوع و... در بالاترین سطح ممکن، از او یاد شود. بنابراین همان طور که در مقابل خدای عز و جلّ باید شکر گزار باشیم و قلباً متوجه باشیم که هر نعمتی حدّ اقلّ یک بار گفتن « الحمد لله » می طلبد. اگر آب می خوریم، نفس می کشیم، سالم هستیم و درد نداریم و... باید به درگاه الهی سپاس گزار باشیم. امام زمان علیه السلام هم واسطهٔ تمام نعمت های الهی است، پس در ازاء هر نعمتی باید از ایشان قدر دانی شود، و هرگاه که الحمد لله می گوئیم، به زبان و قلب هم

باید از حضرت بقیة الله ارواحنا فداه تشکر کنیم. اگر خداوند مورد حمد قرار گیرد اما امام علیه السلام مشکور نگردد، در حقیقت شکر خدا هم ادا نشده است.

حال باید با دقت بررسی کنیم: آیا امام عصر علیه السلام را در هر نعمتی که داریم و هر نعمتی که نداریم، مورد شکر قرار می‌دهیم؟! وقتی فرزند خود را سالم می‌بینیم، وقتی در سایه پدر و مادر خویش در رفاه و امنیت بسر می‌بریم، وقتی از شر هزاران رنج و سختی خود را در امان می‌یابیم، وقتی... آیا بعد از حمد خدا، از امام زمان خویش علیه السلام هم تشکر می‌کنیم؟!

هیچ وقت شده که بگوئیم: یا صاحب الزمان از شما متشکر هستیم که ما را حفظ فرمودید، به ما سلامتی دادید، فرزند سالم عطا کردید، و در مقابل از هزاران بیماری جلوگیری کردید، گرفتاریها را از ما دور فرمودید و...

آیا به فرزندان خویش یاد داده‌ایم که قبل از تشکر از پدر و مادر، شکر امام زمان علیه السلام را به جای آورند؟! و...

باید بدانیم که اگر شکر ایادی نعمت ادا نشود، شکر خدا هم تحقق نیافته است. اگر یاد امام عصر علیه السلام نشود، در واقع خداوند متعال مورد کفران قرار گرفته است.

## امام زمان علیه السلام از یاد رفته

نعمت امام زمان علیه السلام از همه جهت، عام و فراگیر است، و همه مخلوقات از آن بهره‌جسته‌اند. اما با یک نگاه کلی به مردم جهان، می‌بینیم که اکثر مردم دنیا اصلاً به وجود امام عصر علیه السلام واقف نیستند و ایشان را به عنوان ولی نعمت خویش نمی‌شناسند، تا بخواهند شکر حضرتش را به جای آورند. از این رو، برای بیشتر مردم دنیا، ذکر امام زمان علیه السلام به طور کلی منتفی است، چرا که موضوع شناخت حضرت مهدی علیه السلام اصلاً برای آنها مطرح نیست، تا نوبت به چگونگی یاد قلبی و زبانی برسد. پس نعمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه با وجود این که فراگیر است، ولی غیر شیعه ایشان را نشناخته و توقع یاد حضرتش از آنها نمی‌رود. بنابراین مسأله یاد شدن امام زمان علیه السلام برای همه مردم جهان غیر از اقلیتی به نام شیعه، منتفی است. این نکته مهم، یکی از

ابعاد غربت آن حضرت را نشان می‌دهد.

اما اقلیت شیعه که حضرتش را می‌شناسند، آیا حق ایشان را از حیث یاد کردن به جای می‌آورند؟ در فصل قبل دیدیم که بسیاری از این گروه، در معرفت به اسم امام علیه السلام هم کمبودهایی دارند، و از جهت معرفت به وصف نیز وضعیّت مناسبی ندارند. طبیعتاً وقتی در مرحله معرفت دچار چنین نقصانی باشند، هنگام «یاد کردن» هم نارسایی ایشان نمایان می‌گردد.

در نهایت، عدّه بسیار کمی باقی می‌مانند - یعنی اقلیتی از آن اقلیت - که به طور نسبی، معرفت به اسم و وصف حضرت مهدی علیه السلام دارند. حال بینیم این زیر مجموعه ناچیز، چگونه یاد معروف خود را در قلب و زبان خویش، زنده نگاه می‌دارند؟ و آیا امام زمان علیه السلام برای این عدّه بسیار اندک، فراموش شده نیست؟!

متأسفانه مسأله غیبت امام زمان علیه السلام و غفلت از ایشان، مشکلات بسیاری بر سر راه این عدّه معدود به وجود آورده و امتحان دینداری را دشوارتر ساخته است؛ چرا که مردم نمی‌توانند امام خود را ببینند، با ایشان تماس عادی و اختیاری برقرار کنند و مسائل و مشکلات خود را مستقیماً با ولی نعمت خویش در میان بگذارند. اگر راه تماس عادی و معمولی با ایشان داشتند؛ شاید در یاد کردن امام زمان علیه السلام توفیق بیشتر داشتند.

البته وقتی غربت ائمه پیشین علیهم السلام را - حتی در میان دوستدارانشان - در زمان حضورشان می‌بینیم، در می‌یابیم که روح توجه به امام عصر علیه السلام و ذکر ایشان، معرفت است. و بدون معرفت، این غربت و غفلت، هم چنان باقی و برقرار است. هم چنان که با بودن معرفت، حضور و غیبت امام علیه السلام یکسان است. اما به هر حال، غیبت امام عصر علیه السلام امتحانی بزرگ است، که گاهی افراد سست ایمان، به دلیل ندیدن حجّت خدا، کم‌کم در ذکر امام خویش سهل‌انگار و بی‌توجه می‌گردند، و بدین ترتیب یاد آن امام حیّ، از قلب و زبان آنها هم رنگ می‌گردد، و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای آنها نیز از یاد رفته و غریب می‌شوند. با این همه، مدعیان عدّه بسیار بسیار اندکی باقی می‌مانند که امام کاظم علیه السلام در توصیف آنها می‌فرمایند:



يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ<sup>(۱)</sup>

شخص امام علیه السلام از چشم های مردم پنهان می شود، ولی یاد او از دل‌هایشان پنهان نمی‌گردد.

این گروه از مؤمنان، همواره به یاد مولای خویش هستند. شاید با چشم سر، امام زمان علیه السلام را نبینند، ولی با دیده دل، پیوسته حضرتش را مدنظر دارند، و قلب خود را جایگاه معرفت و محبت ایشان قرار داده‌اند. این است که درد هجران و یاد مشکلات و سختی‌های آن امام همام، همواره قلب آنها را متأثر می‌دارد، و چشم‌هایشان را اشکبار می‌سازد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيئًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَذَّ مَعَنَّ عَلَيْهِ عِيُونَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>(۲)</sup>

توجه داشته باشید! قسم به خدا، امام شما سالیانی از روزگارتان در غیبت خواهد بود... و چشم‌های مؤمنان بر آن حضرت گریان می‌شود.

شدت معرفت و محبت این عده بسیار کم، سبب می‌شود که دل‌هایشان به «یاد» محبوب، دردناک شود، و آثار ذکر قلبی بر زبان و سایر اعضا و جوارح ایشان جاری گردد. اما این گروه از مؤمنان، بسیار اندک شمارند، تا آن جا که خودشان نیز به تبعیت از مولای غریب‌شان همواره غریب هستند، و مورد توجه قرار نمی‌گیرند. صرف نظر از این عده که می‌توان آنها را «استثناء» دانست، بقیه آن اقلیت شیعه، در یاد کردن امام زمان علیه السلام واقعاً کوتاهی می‌کنند. و لذا آن امام همام، برای امت ناسپاس خود، غریب «از یاد رفته» است.

برای ملموس تر شدن این واقعیت تلخ، یکی از روشن‌ترین اوصاف امام علیه السلام را تذکر می‌دهیم تا هر کس خود به داوری پردازد.

در بخش پیشین اشاره شد که امام رضا علیه السلام در وصف امام معصوم علیه السلام فرموده‌اند:

الْإِمَامُ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ<sup>(۳)</sup>

(۲) کمال الدین / باب ۳۳ / ح ۳۵

(۱) بحار الانوار / ج ۵۱ / ص ۱۵۰

(۳) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱

امام (در مهربانی، مانند) پدر دلسوز و مادر نیکوکار به بچه کوچک است.

حال ببینیم مؤمنانی که امام زمان خود را به این وصف می‌شناسند، آیا ذکر و یاد مناسب با این وصف را دارند؟

فرض کنید پدر مهربان و یا مادر فداکاری داریم که به هر دلیل نمی‌توانیم مستقیماً با ایشان پیوند داشته باشیم. به تعبیری، نسبت به ما غائب هستند، مثلاً مسافرت رفته و یا گرفتار زندان شده و یا به هر دلیلی از دسترس ما خارج می‌باشند. ما چقدر از این پدر و مادر به سفر رفته و یا در بند خویش یاد می‌کنیم؟ خصوصاً اگر والدین خیلی دلسوز و فداکار بوده و فرزندان هم با وفا باشند، واقعاً در زمانی که پدر و مادر غائب هستند، آنها را از یاد نمی‌برند؛ و جای خالی آنها را هر لحظه حس می‌کنند. هر قدر که این دوری و فراق طولانی شود، ندیدن پدر و مادر برای فرزندان، طبیعی و عادی نمی‌شود بلکه در هر مناسبت تلخ و شیرین و در هر اجتماع خانوادگی، بیش از هر کس به یاد آنها هستند، عکس آنها را در گوشه و کنار خانه قرار می‌دهند، همواره وجود پدر و مادر خویش را به دیگران گوشزد کرده و متذکر می‌شوند که پدر یا مادر، در سفر است، ولی بالاخره «می‌آید». هر کس هم که به طریقی با آنها ارتباط برقرار کند، ابتدا از احوال پدر و مادر غایب آنها جو یا می‌شود، و سپس آنها را با عبارات مختلف تسلی می‌بخشد.

فرزندان نیز، هر بار با یکدیگر تماس داشته باشند، در هر برخوردی درباره درد هجران خود سخن می‌گویند، پیش از هر کلام و بیش از هر چیز، از پدر و مادر خود صحبت می‌کنند و از یکدیگر می‌پرسند که آیا نامه‌ای دریافت نکرده‌اید؟! تماس تلفنی نداشته‌اید؟ حالشان چطور است؟ فلان خبر ناگوار و یا خوشحال کننده وقتی به آنها رسید، چه حالی داشتند؟

خلاصه، به هر مناسبت و بهانه‌ای، آن یاد قلبی خویش را به صورت‌های گوناگون به زبان می‌آورند. هر کدام از آنها آرزو می‌کنند که بتوانند حداقل صدای پدر و مادر خویش را بشنوند. اگر تماس تلفنی برقرار شود، هر یک از اعضاء خانواده در شنیدن صدای آنها از دیگری سبقت می‌گیرند. و حتی اگر بفهمند که آنها کاملاً سالم هستند، باز هم راضی نمی‌شوند و می‌خواهند که آنها را ببینند و یا لااقل صدایشان را بشنوند و ...

در این میان، دخترها از پسرها بیشتر تب و تاب دارند، همان طور که والدین - مخصوصاً پدر - دختر را بر پسر مقدم می‌دارد.<sup>(۱)</sup> به همین دلیل، دخترها بیشتر احساس دلشنگی می‌کنند.

گاهی مجلس سرور خانوادگی برگزار می‌شود، مثلاً روز عیدی فرامی‌رسد و یا مجلس عروسی پیش می‌آید و... وقتی همه دور هم گرد آمده‌اند، غیبت آن عزیزان در این مجلس شادی، ناراحتی آنها را افزوده، و دائماً با دل و زبان، متذکر یاد پدر و مادر شده، و این سخنان را به زبان می‌آورند: اگر پدر بود...! اگر مادر بود...!

اگر بشنوند پدر و مادرشان به چیزی نیاز دارند، همه فرزندان برای تأمین آن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. اگر پدر و مادر گرفتار باشند، لازم نیست کسی به آنها بگوید که برایشان دعا کنید. فرزندان، به طور طبیعی از هیچ کاری برای رهایی والدین خود مضایقه ندارند، در انجام انواع دعاها و توسلات کوتاهی نمی‌کنند، اگر بشنوند که عمل یا نذری در رفع گرفتاری آنها اثر دارد، فوراً به انجام آن اهتمام می‌ورزند، هر کاری را که احتمال اثر داشته باشد انجام می‌دهند، و در دعا و خواستن حوائج، آنها را بر خویش مقدم می‌دارند.

بی‌خبر ماندن از وضعیت پدر و مادر، سخت‌ترین حالتی است که برای فرزندان ممکن است پیش آید. اگر مدتی نامه‌ای دریافت نکرده یا تماس تلفنی نداشته باشند، متحمل بیشترین رنج و ناراحتی می‌شوند و... این وضعیت فرزندان مهربان در مقابل والدین دلسوز و فداکارشان است.

حال ببینیم آنچه در این مثال بیان شد، چقدر بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - که امام زمان ما هستند - تطبیق می‌کند، و سپس وضعیت مؤمنان را نسبت به ایشان بسنجیم.

آیا ایشان پدر مهربان و دلسوزی برای شیعیان و دوستدارانشان نیستند؟! آیا ایشان به اندازه یک پدر خوب و دوست داشتنی و یک مادر نیکوکار نسبت به فرزند

(۱) در آداب تربیت فرزندان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که پدر در هدیه دادن به فرزندانش خوب است که دختر را بر پسر مقدم دارد: «لِيُنْذِرَ بِالْأُنْثَى قَبْلَ الذَّكَورِ» بحار الانوار / ج ۱۰۴ / ص ۶۹

کوچکش، به دوستان خود لطف و محبت ندارند؟ آیا ایشان گرفتار و دربند زندان غیبت نیستند؟! آیا از خبرهای ناراحت کننده ما آگاهی ندارند؟! ایشان با آگاهی از این خبرها، چه حالی پیدا می کنند؟!

واقعیت این است که همه ما فرزندان کوچک - و گاه، فرزندان ناخلف - امام علیه السلام هستیم که در هر لحظه و هر حالت - آسانی یا سختی، شادی یا غم، غنا یا فقر، و در هر آن و هر دم - به دستگیری و رسیدگی ایشان نیاز داریم. اما چقدر مثل یک فرزند خوب با ایشان برخورد کرده ایم؟ چند درصد از مؤمنان - همان گونه که به پدر و مادر خویش توجه می کنند - با حضرت بقیة الله علیه السلام ارتباط قلبی دارند؟ چقدر جای خالی امام زمان علیه السلام برای ما مشهود است؟ چند بار پیش آمده که از عمق دل بگوئیم: اگر مولای ما حاضر بود، چنین و چنان می شد؟ در خوشی ها و ناخوشی های خود، چقدر به یاد ایشان بوده ایم؟ آیا از بی خبری نسبت به ایشان هیچ احساس ناراحتی می کنیم؟ خدای ناکرده امر غیبت برای ما عادی نشده است؟ آیا برای ما واقعاً سخت است که با همه نشست و برخاست داشته باشیم و در هر محفلی شرکت کنیم، ولی جمال زیبای ایشان را نبینیم؟! چند درصد از شیعیان، این فراز دعای ندبه را از اعماق وجود خود زمزمه می کنند:

عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الخُلُقَ وَ لا تُرَى، وَ لا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيساً وَ لا تُجَوِّى<sup>(۱)</sup>

برای من سخت است که همه را ببینم، ولی شما دیده نشوی، و هیچ صدا و نجوایی از شما نشنوم.

چه تعداد از معتقدان به ایشان، جای خالی حضرتش را همواره احساس می کنند و از ته دل می سوزند؟ اگر پدر و مادرمان در زندان باشند، همه را ببینیم، ولی با آنها نتوانیم ارتباط برقرار کنیم، زجر می بریم و برای آنها دعا می کنیم یا نه؟! امام زمان علیه السلام هم به واقع زندانی هستند. به کار بردن تعبیر « زندانی » برای ایشان، مجاز و مبالغه نیست. این سنتی است که از حضرت یوسف علیه السلام در آن حضرت وجود دارد<sup>(۲)</sup>.

(۱) بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۰۸

(۲) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت، در ضمن بیان شباهتهای حضرت مهدی با برخی از

حال چه تعداد از مؤمنان، درد زندانی بودنِ مولایشان در زمان غیبت را، با تمام وجود حس می‌کنند و از این مسأله در رنج هستند؟ آیا زندگی بدون دیدن ایشان برای ما حقیقتاً سخت و تلخ است؟ چند درصد از شیعیان - بدون این که احتیاج به سفارش داشته باشند - برای فرج آن حضرت دعا می‌کنند؟ خود ما چقدر برای رهایی ایشان از بند زندان، توسل پیدا کرده‌ایم؟ آیا مجلسی به طور خاص برای دعا در حق ایشان و تعجیل فرجشان تشکیل داده‌ایم؟ اینها همه جای تأمل دارد.

در میان عده بسیار اندک از اقلیت شیعه، چند درصد، این گونه به فکر ولی نعمت خویش هستند و انتظار رسیدن خبر و اثری از ایشان را می‌کشند؟ چند نفر از مؤمنان سراغ دارید که به هر بهانه‌ای به یاد امام موعود محبوب خود می‌افتند و به هر مناسبتی از مولای خویش یاد می‌کنند و می‌گویند: اگر مولایم غایب نبود... چنین و چنان نمی‌شد! حق این است که هر چه مدت زندانی بودن این پدر دلسوز بیشتر می‌شود، بی‌تابی در فراق ایشان نیز باید افزون گردد، اما آیا اکنون چنین است؟

با این تفصیل، اگر بگوئیم امام زمان علیه السلام در میان معتقدان به ایشان هم فراموش شده و از یاد رفته‌اند، اغراق و مبالغه نکرده‌ایم. می‌بینیم که متأسفانه - آن طور که باید - از آن حضرت یاد نمی‌شود، و لذا ایشان در میان خواص هم غریب هستند.

تمام آنچه گفته شد، بیان غربت ایشان، صرفاً نسبت به یکی از اوصافشان بود. اگر در مورد دیگر ویژگی‌های ایشان هم بررسی کنیم، وضعی بهتر از این ندارد. پس به خود حق می‌دهیم که بگوئیم امام زمان ما، در این زمان، واقعاً «از یاد رفته» و غریب هستند. این وضع دردآور، در حالی است که اگر محبت به آن حضرت، واقعاً در حد شایسته و مورد انتظار باشد، نباید هیچ‌گاه ایشان را از یاد ببریم. لذا باید از این غفلت شیطانی عقوبت‌آور، احساس خطر کرده و همواره از خدا بخواهیم به ما توفیق دهد که یاد امام خود را فراموش نکنیم، و پیوسته به پیشگاه الهی عرضه بداریم:

اللَّهُمَّ... وَ لَا تُسِنَا ذِكْرَهُ، وَ انْتِظَارَهُ، وَ الْإِيمَانَ بِهِ، وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ، وَ

الدُّعَاءَ لَهُ، وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ، حَتَّى لَا يَقْنَطَنَا طَوْلُ غَيْبِهِ مِنْ قِيَامِهِ، وَيَكُونَ يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ<sup>(۱)</sup>

خدایا... و از یاد ما مبر یاد او، انتظار او، ایمان به او، شدت یقین به ظهور او، دعا برای او، و درود فرستادن برای او را؛ تا این که طول غیبت حضرتش، ما را از قیامش نومید نسازد، و یقین ما به این امر (قیام حضرت مهدی علیه السلام) همانند یقین ما به قیام پیامبرت صلی الله علیه و آله باشد، و (همسان یقینی که داریم به) آنچه وحی و قرآن تو، که (رسول تو) آورده است.

توفیق فراموش نکردن امام علیه السلام از طریق ازدیاد معرفت و محبت، و با تذکرات پیوسته مؤمنان به یکدیگر حاصل می شود.

صاحب کتاب ارزشمند «مکیال المکارم»، در بحث ذکر امام علیه السلام تذکر داده اند که شیعیان باید نسبت به این امر، اهتمام و جدیت داشته باشند. در قسمتی از فرمایشات خود چنین آورده اند:

وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْغَفْلَةِ وَ الْأِعْرَاضِ عَنْهُ، فَوَا أَسْفَا عَلَيْكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ<sup>(۲)</sup>: « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى<sup>(۳)</sup>»

و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای عزوجل فرموده: «و هر کس از ذکر من اعراض کند، همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت، او را نابینا محشور خواهیم ساخت. [در آن حال] گوید: پروردگارا! چرا نابینایم محشور فرمودی، در حالی که من در دنیا بینا بودم؟! [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید، پس تو آنها را از یاد بردی و غفلت کردی، و همین طور امروز تو فراموش می شوی»<sup>(۴)</sup>

(۲) سوره طه / آیات ۱۲۴ - ۱۲۶  
(۴) ترجمه مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۴۴۲

(۱) کمال الدین / باب ۴۵ / ح ۴۳  
(۳) مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۳۰۹

در حدیث آمده است که منظور از آیات، در آیه شریفه سوره طه، ائمه معصومین علیهم السلام هستند. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

الْآيَاتُ، الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

مراد از آیات، ائمه علیهم السلام هستند.

اگر کسی امامان خود را در دنیا فراموش کند، روز قیامت خودش از یاد می‌رود، و نایبنا محشور می‌شود. صاحب مکیال در ادامه می‌فرماید:

کدام سختی و تنگی، از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است؟ و کدام حسرت، از کوری روز قیامت بزرگتر؟! و کدامین بیم و وحشت، از آن پشیمانی زشت‌تر و کوبنده‌تر؟ چه مصیبت بزرگ و دردناکی!!

پس شتاب کن، شتاب، برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت.<sup>(۲)</sup>

برای رهایی از این ندامت و مصیبت دنیوی و اخروی، چه راهی وجود دارد؟ چگونه می‌توان از « معیشتِ ضنک » در دنیا و کوری قیامت نجات یافت؟ مرحوم صاحب مکیال خود توصیه می‌کنند که:

و این حاصل نمی‌گردد مگر با یاد مولایت، تا در دنیا و آخرت، دستت را بگیرد،

که خدای تبارک و تعالی شانه می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ

روزی که هر مردمی را با امامشان می‌خوانیم.<sup>(۳)</sup>

فَكُنْ - وَفَّقَكَ اللهُ تَعَالَى مِمَّنْ تَذْكُرُ اِمَامَهُ لِيَذْكُرَهُ<sup>(۴)</sup>

پس تو - که خدای تعالی توفیقت دهد - در زمره کسانی باش که امام خود را یاد می‌کنند، تا او هم تو را یاد کند.

تنها راه نجات از هلاکت، تمسک به عنایت امام زمان علیه السلام است. اگر شیعه، به داشتن چنین ملجأ و پناهگاهی افتخار می‌کند، چرا به سراغ آن نمی‌رود؟! پس باید دست به دستان مبارک آن حضرت داد تا انسان را در دنیا و آخرت نجات دهد، و او را در روز

(۲) ترجمه مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۴۴۳

(۴) مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۳۰۹

(۱) تفسیر کنز الدقائق / ج ۸ / ص ۳۷۰

(۳) همان مدرک.

قیامت در زمره پیروان خویش قرار دهد.

اما متأسفانه نه تنها جاهلان نسبت به امامت، بلکه حتی کسانی که نسبت به اهمیّت این موضوع آگاهی دارند، باز هم در حدّ شایانِ توجه، از مولای خویش یاد نمی‌کنند، و کوتاهی آنها در انجام وظیفه خویش، سبب محرومیّت عدّه دیگری از آشنایی با امام علیه السلام شده است و این امر یاد امام زمان علیه السلام را در جامعه، به تدریج محو می‌سازد.

امام جواد علیه السلام در حدیثی ضمن معرفی جانشینان خویش به مسئله «موت ذکر» امام زمان علیه السلام در زمان غیبت اشاره کرده‌اند:

امام بعد از من، پسر من علی است. امر او، امر من است. و سخن او، سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می‌باشد. سپس سکوت فرمود. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند:

إِنَّ مَنْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ<sup>(۱)</sup>

بعد از حسن پسرش، قائم به حق، و همان شخصی است که انتظار او را می‌کشند. عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! چرا ایشان «قائم» نامیده شده‌اند؟ فرمود: زیرا او زمانی قیام می‌کند که یادش مُرده است، و اکثر معتقدین به امامت وی، از عقیده خود باز گشته‌اند.

مُردن و از بین رفتن ذکر امام علیه السلام چگونه است؟ هر نعمتی اگر متناسب با ویژگی‌ها و ارزش خود در ظرف و زمینه مناسب و شایسته از او یاد نشود، در حقیقت ذکرش مُرده است. با مروری بر مسأله «ذکر» درباره صفت «پدر دلسوز» و «مادر نیکوکار» دیدیم که چگونه در ذکر امام زمان علیه السلام از این جهت کوتاهی می‌شود، و عدّه بسیار بسیار اندک هم - آن چنان که باید - از مولای خویش یاد نمی‌کنند. از طرفی اقلیّت شیعه نیز، در حدّ



عمیق و شایسته آن، از اوصاف امامشان آگاهی ندارند. و لذا حقوق ایشان را درست نمی‌شناسند. از طرف دیگر، اکثریت مردم زمین هم اصلاً امام‌شناس نیستند، تا بخواهند به زنده نگهداشتن ذکر ایشان پردازند. پس به راستی می‌توان گفت که ذکر امام علیه السلام در دنیای امروز مرده است.

چقدر مرتکب کوتاه بینی شده‌ایم اگر برگزاری چند مراسم مربوط به نیمه شعبان و اندکی چراغانی و پوستر و... را دلیل بر زنده بودن یادشان در روی زمین بدانیم. یاد امام علیه السلام باید متناسب با مقام و منزلت ایشان و زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف با همه انواع و اقسامش باشد. در غیر این صورت، هر عقل سلیمی چنین مولایی را «از یاد رفته و غریب» می‌داند.

به هر حال نباید بپنداریم که «موت ذکر» امام زمان علیه السلام، به این است که هیچ کس تولد ایشان را جشن نگیرد و به یاد ایشان نقل و شیرینی پخش نشود. البته هیچ کس تردید ندارد که برپایی همین مراسم و مجالس - گرچه یک بار در سال - لازم است، ولی کیست که درباره اوج مقام و فضائل حضرت بقیة الله ارواحنا فدا، اندکی از بسیار بداند، و با قطره‌ای از دریای حقوق حقّه حضرتش - که بر عهده ما است - آشنا باشد، آن گاه این مجالس یک بار در سال را برای تذکر و یاد آوری نسبت به حضرتش کافی بداند؟

باید با دید عمیق‌تر و وسیع‌تر به مسأله نگریم. باید دید اعتقاد صحیح نسبت به امام زمان علیه السلام در کل جامعه به چه صورت است. متفکران و اندیشمندان در این باره چه اندازه روشن هستند؟ و چقدر در زمینه معرفی ایشان تلاش می‌کنند؟ با چه دقت نظر و عمق، به مسأله مهدویت توجه می‌شود؟ برای معرفی صحیح امام علیه السلام چه تعداد جزوه و کتاب و نشریه منتشر می‌شود؟ چند درصد از کسانی که نیمه شعبان در جشن میلاد آن حضرت شرکت می‌کنند، با وظایف خود نسبت به ایشان آشنا هستند؟ جامعه دوستداران حضرت بقیة الله ارواحنا فدا، تا چه اندازه برای تربیت نسلی مهدوی و منتظر حضرتش می‌کوشند؟ برای رسیدن از جامعه موجود به جامعه موعود، چه کرده‌ایم؟ برای آشنا ساختن جهانیان - که همه، رعیت حجت خدا هستند و بر سر خوان احسان او نشسته‌اند - با ولی نعمت خود چه تدبیری اندیشیده‌ایم؟ آیا عواقب کفران نعمت -

آن هم چنین نعمتی والا و بی‌مانند - را می‌دانیم؟ آیا در فکرِ رهایی از عواقبِ این ناسپاسی هستیم؟

اگر همهٔ اینها در حدّ مناسب و شایسته‌ای وجود داشته باشد، یاد حضرتش در جامعه زنده می‌ماند. ولی متأسفانه فرمایش امام جواد علیه السلام در حقّ حضرت مهدی علیه السلام صادق است. همین غربتِ جانسوز، قلب امام جواد و دیگر ائمه علیهم السلام را به درد آورده، و چشم‌هایشان را اشکبار کرده است.

خدایا به غربتِ آن محبوب پنهانی رحم کن و هر چه زودتر، جهان را به ظهورش نورانی بگردان.

## فصل سوم

### امام فرو نهاده

#### معنای سوم غریب

یکی دیگر از معانی غریب، «فرو نهاده» یا «وانهاده» یا «وا گذاشته» است. فرو نهاده به کسی گفته می‌شود که مهجور، متروک و معطل، باقی مانده باشد. «مهجور» کسی است که او را کنار گذاشته باشند. متروک یعنی ترک شده، و معطل هم به معنی تعطیل شده است. «تعطیل» در مقابل استفاده و بهره بردن است، و معطل به چیزی گفته می‌شود که در جهت هدفی که برای آن وضع شده از آن استفاده نشود. اگر «معطل» صفت شخص باشد، چنین شخصی غریب افتاده است. این معنای غریب، ممکن است فرع بر عدم شناخت، یا فراموش کردن، و یا ناشی از کوتاهی کردن دیگران در حق شخص باشد.

عالمی را در نظر بگیرید که در یک رشته علمی متخصص است. این عالم در دو حالت ممکن است فرو نهاده شود، و در نتیجه غریب افتد.

حالت اول این که در موقعیتی قرار بگیرد که اطرافیان او را شناسند و از تخصص او خبر نداشته باشند. طبیعتاً به دلیل نشناختن او از او بهره علمی نمی‌برند. حتی هنگام رویارویی با مشکلی که به علم او نیاز دارند، به او مراجعه نمی‌کنند. زیرا نمی‌دانند چه گوهری در اختیار دارند. لذا از آن دانشمند، استفاده نمی‌شود، و او مهجور و متروک باقی می‌ماند.

در «حالت دوم» آن عالم شناخته شده است و اطرافیان نسبت به علم و تخصص او معرفت لازم را دارند، ولی در بهره بردن از او کوتاهی کرده و به او مراجعه نمی‌کنند، و بدین گونه وی را معطل و متروک می‌گذارند. در هر دو حالت، این عالم - دانسته و یا ندانسته - «غریب» واقع می‌شود.

پزشکی ماهر را در نظر بگیرید که در یک منطقه می‌تواند بسیاری از مشکلات مردم را حل کند، اما مورد مراجعه قرار نگیرد. او می‌تواند مشکل گشای بیماران باشد، اما اگر به او مراجعه نشود، غریب می‌افتد. این غریت پزشک، یا ناشی از عدم شناخت اوست، یا فراموش شدن او، و یا کوتاهی کردن در مراجعه به او. در هر صورت، هر کس که مطب این پزشک را خالی ببیند، برای غربت او متأثر می‌شود.

این معنای غربت - که ناشی از مهجور و متروک و معطل ماندن شخص است - کاملاً به شکر عملی مربوط می‌شود، چرا که شکر عملی نسبت به هر نعمتی، استفاده مناسب از آن است و اگر نعمتی فرو نهاده شود، معلوم است که مورد بهره برداری شایسته قرار نگرفته است.

### مهجور بودن امام عصر علیه السلام

شکر عملی نسبت به بزرگترین نعمت خدا - یعنی وجود مقدس امام عصر علیه السلام - بهره بردن از ایشان است در مسیری که خداوند معین فرموده است. بنابراین شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام به این است که انسان‌ها نسبت به هر وصفی از اوصاف حضرتش، وظیفه خود را انجام داده و حق آن را ادا کنند، در غیر این صورت، کفران نعمت صورت گرفته و امام علیه السلام غریب می‌ماند.

### علم مصبوب

امام زمان علیه السلام «علم مصبوب» است. شکر عملی این کمال، آن است که هر کس دنبال کسب علم می‌رود، به عنوان سرچشمه و منبع علم، به ایشان رجوع کند. و هنگام درس گرفتن از استاد و مطالعه و تحقیق، همه افراد را واسطه‌هایی بدانند که به برکت

امام علیه السلام، از وساطت آنها بهره‌مند می‌شود، یعنی در هر پیشرفت علمی، خود را مدیون توجهات و عنایات امام علیه السلام بداند.

اما آیا در عمل چنین است؟ آیا مردم عملاً با امام زمان علیه السلام رفتار شایسته «علم مصبوب» می‌کنند، یا این که حضرتش از این جهت، مهجور و متروک می‌باشند؟ اکثر/قریب به اتفاق مردم، اصلاً نمی‌دانند نعمت «علم مصبوب» در عالم وجود دارد و به همین دلیل به ایشان مراجعه نمی‌کنند. پس مهجوریت و متروک بودن امام علیه السلام برای این اکثریت، به دلیل عدم معرفت آنها است. ولی برای اهل معرفت چطور؟ آنها می‌دانند امامشان علم مصبوب است. و اگر از آنها سؤال شود، به این واقعیت اذعان می‌کنند، اما آیا حق این صفت امام علیه السلام را ادا می‌کنند؟ یا این که در عمل کوتاهی کرده، و آن شأنی را که شایسته است، برای ایشان قائل نمی‌شوند؟ واقعیت این است که با توجه به آنچه در فصل اول از همین بخش، تحت عنوان «بی‌اعتقادی به امام علیه السلام و راه نجات از آن» بیان شد، باید بگوئیم: متأسفانه امام زمان علیه السلام برای اهل معرفت هم مهجور بوده و حق «علم مصبوب» بودن ایشان در عمل ادا نمی‌گردد.<sup>(۱)</sup>

### کشتی نجات

اگر امام علیه السلام را کشتی نجات می‌دانیم، باید هنگام برخورد با گرفتاری‌های مادی یا معنوی و روحی پیش از همه به یاد ایشان بیفتیم، و بیش از ایشان، بر هیچ کس تکیه و اعتماد نکنیم.

اما وضع فعلی ما چگونه است؟ جوانان ما دچار مشکلات اساسی در دینداری هستند، اما چند درصد کسانی که اهل دردند و مشکل را می‌فهمند، راه حل آن را آشنایی و معرفت بیشتر جوان با امام زمان علیه السلام و انجام وظیفه در قبال آن حضرت می‌دانند؟ چه تعداد از صاحب‌نظران مسائل تربیتی، راه حل مشکلات جوانان را در

(۱) به منظور خودداری از اطالۀ کلام، از تکرار آن مطلب در اینجا صرف‌نظر می‌کنیم. ولی از خوانندگان محترم درخواست می‌شود که یک بار دیگر آن مطالب را مطالعه فرمایند، با این توجه که در آنجا بحث اعتقاد مطرح بود و اینجا سخن از عمل است.

معرفت عمیق ایشان نسبت به امام عصر علیه السلام و آشنا شدن آنها به مکتب تربیتی اهل بیت علیهم السلام و عمل به وظایف خود در قبال ایشان می دانند و به این امر توصیه و تشویق می کنند؟

خدای مهربان، سفینه نجاتی برای این امت قرار داده است که از دیدگان مردم غایب است، ولی در حال غیبت هم می تواند هر غریق را نجات دهد. سؤال، این است: چند درصد از کسانی که در معرض غرق شدن هستند، واقعاً به این کشتی مراجعه می کنند؟ کسی که در حال غرق شدن است، به محض دیدن یک کشتی، به هر قیمتی که باشد، خودش را به آن می رساند. ولی اکثر مردم - حتی شیعیان - امام زمان علیه السلام را به این صفت نمی شناسند. وعده بسیار اندکی هم که از این ویژگی امام علیه السلام آگاهی دارند، - چنان که باید و شاید - به ایشان مراجعه نمی کنند. بنابراین در عمل، شکر این نعمت - در خور ارزش آن - ادا نمی شود و امام عصر علیه السلام از این جهت نیز مهجور است، و معطل و متروک مانده است.

### ریشه هر خیر

ویژگی دیگر امام علیه السلام « **أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ** » است. در بخش قبل دیدیم که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

**نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ** <sup>(۱)</sup>

ما ریشه هر نیکی هستیم.

آیا به این کلام امام علیه السلام اعتقاد داریم یا نه؟ آیا در عمل، رفتار متناسب با این عقیده در ما وجود دارد؟ اگر ایشان را حقیقتاً اصل هر خیری می دانیم، باید در عمل برای کسب خیرات، بیش از هر چیز و پیش از هر کاری، به امام زمان علیه السلام مراجعه کنیم، اما آیا واقعاً این گونه است؟

اگر خیر دنیوی می خواهیم، مثلاً رفاه و آرامش و امکانات مادی و... طلب می کنیم، باید به دنبال ایشان برویم و در تقویت رابطه خود با آن حضرت - از طریق عمل به

احکام دین - بکوشیم. اگر خیر معنوی - مانند تقوی، توحید و معرفت امام علیه السلام - می خواهیم، باز هم باید به سراغ خود حضرت برویم. اما با کمال تأسف می بینیم که به حضرت بقیة الله ارواحفداه، - آن طور که شایسته است - نه در مسائل مادی مراجعه می شود، نه در مسائل معنوی.

چند درصد مردم برای رسیدن به توحید واقعی، از باب امام عصر علیه السلام وارد می شوند؟! و چقدر می کوشند که معرفت خود را نسبت به امام خویش بالا ببرند؟ آیا برای کسب توحید - به همان میزان که به سخنان اهل فلسفه و عرفان و دانشمندان غیر شیعه رجوع می شود - به معارف گهربار اهل بیت علیهم السلام بها داده می شود؟!

حق نعمت « أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ »، وقتی ادا می شود که انسان به راستی امام عصر علیه السلام را منشأ همه خیرات بداند، و از این سرچشمه پرفیض، بهره بگیرد. اگر از این منبع خیرات استفاده مناسب و شایسته نشود، حق آن در عمل ادا نشده است. پس کاملاً روشن است که امام زمان علیه السلام در این وصف نیز مهجور و متروک باقی مانده، و غریب و مکفور هستند.

## آب شیرین و گوارا

امام رضا علیه السلام فرموده اند:

الإمام الماء العذب على الظماء<sup>(۱)</sup>

امام، آب شیرین در وقت تشنگی است.

آیا انسان‌ها از این آب شیرین استفاده کافی می کنند؟ آیا حق این نعمت - آن طور که باید - ادا می شود؟ آیا شکر عملی این نعمت را به جای می آوریم؟

حق این نعمت، وقتی ادا می شود که تشنگان برای رفع تشنگی، از آن آب شیرین استفاده کنند، نه این که آن را رها کرده و بخواهند با هر آب تلخ و شوری رفع عطش کنند. از بهترین مصادیق آن، تشنگی در مسائل اعتقادی است. چند درصد از شیعیان، برای رفع این عطش، سراغ امام علیه السلام و احادیث ایشان می روند؟ آیا برای احادیث

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ج ۱

ائمہ علیہم السلام شأن مناسبی قائل هستند؟ و یا این که گفتار متکلمان غیر مسلمان یا دانشمندان ضد شیعه را مبنای « دین شناسی » قرار می دهند؟ این امر مورد ابتلاء متفکرین و دانشمندان جامعه است نه مردم عادی. و متأسفانه آنها در عمل، بهای لازم را به سخنان گهربار اهل بیت علیہم السلام نمی دهند. اگر چنین است، پس شکر نعمت این آب شیرین و گوارا چگونه ادا می شود؟ آیا امام علیہ السلام در این صفت خویش، مهجور و متروک و معطل باقی نمانده است؟!

### شاهد بر ائمت

در بخش پیشین درباره وصف شاهد و گواه بودن امام علیہ السلام، به مناسبت سخن گفتیم. کسی که امام عصر علیہ السلام را « شاهد » می داند، در عمل باید به این ملتزم باشد. او وظیفه دارد که برای ایشان، حداقل شأن یک شاهد عادی را قائل باشد، و در عمل، به عقیده خود ترتیب اثر دهد.

فرض کنید در حضور دوست خدا ترس خود هستید، که موقعیت شما نزد او، برایتان مهم است و نزد او آبرو دارید. شما در منظر و محضر او چگونه عمل می کنید؟ احتمالاً از انجام خیلی کارها منصرف می شوید، حتی بعضی از کارهای مباح که ممکن است در حالت عادی انجام دهید. گاهی حتی اگر کودکی هم شاهد کارهای ما باشد، نحوه رفتار ما تغییر می یابد.

اگر آبرو داری نزد یک دوست برای ما مهم است و در عمل ما اثر دارد، دقت کنیم که آیا آبرو داشتن ما نزد امام زمان علیہ السلام هم همین قدر مهم است؟! وقتی معتقدیم که امام زمان علیہ السلام ما را می بینند و کارهای ما به ایشان عرضه می شود، این اعتقاد چقدر در عمل ما اثر دارد؟ آیا ما را از ارتکاب کاری که آبرویمان را نزد ایشان به خطر می اندازد، باز می دارد؟ واقعیت این است که هر اندازه در عمل از انجام معاصی خودداری نکنیم، و به فکر حفظ آبروی خود نزد امام عصر علیہ السلام نباشیم، مرتکب کوتاهی در شکر عملی شده ایم، و وظیفه خود را نسبت به ایشان ادا نکرده ایم، و به همین میزان، امام عصر علیہ السلام برای ما متروک و غریب افتاده اند.



امام زمان علیه السلام در عمل نزد محبتان حضرتش هم به طور نسبی مهجور و متروک هستند. و هر کدام از اهل معرفت - به میزانی که در اداء شکر عملی مناسب با شأن ایشان کوتاهی کنند - حضرت را غریب قرار داده‌اند.

### رفیق مونس

شکر عملی یک رفیق و همدم دلسوز، وقتی ادا می‌شود که انسان با او انس بگیرد، رفاقت خوبی با او داشته باشد، به راحتی او را از دست ندهد، او را از خود نرنجاند، و خلاصه هر چه رفاقت او را محکم‌تر می‌سازد انجام دهد. به علاوه از هر چه در دوستی با او تأثیر منفی می‌گذارد، خودداری کند و... امام علیه السلام نیز انیس رفیق است، همان طور که امام رضا علیه السلام فرموده‌اند:

الإمام... الأنیس الرفیق<sup>(۱)</sup>

پس باید حق رفاقت ایشان ادا شود، چرا که رفاقت، دو طرفه است نه یک طرفه. ما باید مونس خوبی برای ایشان باشیم. و همان‌گونه که ایشان - در عین بی‌نیازی از ما و در اوج عظمت - از ما یاد می‌کنند، ما نیز - در شدت نیاز پیوسته و احتیاج مبرم - باید از ایشان یاد کنیم.

آن حضرت ارواحنا له الفداء فرموده‌اند:

إنا غیرُ مُهمِلینَ لمُراعاتِکمُ ولا ناسینَ لِذِکرِکمُ<sup>(۲)</sup>

ما، در رسیدگی و مراقبت از شما کوتاهی نکرده، و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم.

اگر ما بدانیم که دوست دلسوزی هر روز به یاد ما است، اگر ما با او تماس نگیریم او با ما ارتباط برقرار می‌کند، و اگر ما از او سراغ نگیریم و حال او را نپرسیم، او سراغ ما را می‌گیرد و از حال ما پرس و جو می‌کند، اگر مسافرت هم برود ما را فراموش نمی‌کند و از ما خبر می‌گیرد. طبیعی است که ما هم پیوسته و مرتب از او یاد کرده و دعاگوی او می‌شویم، مکرر برایش نامه می‌نویسیم و او را به مجالس خود دعوت می‌کنیم و...

(۱) اصول کافی / کتاب الحجة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱

(۲) احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۲۳

اگر ما واقعاً این گونه با امام زمان علیه السلام انس بگیریم، زندگی فردی و جمعی ما به گونه دیگری می شود، متفاوت با آنچه اکنون هست. ولی متأسفانه می بینیم که حتی در جامعه شیعه هم، امام زمان علیه السلام - آن چنان که شایسته است - در زندگی رعیت و امت خود نقش اساسی ندارند، تا آن جا که می توان ادعا کرد که از متن زندگی افراد حذف شده اند. با این همه، آن حضرت، بزرگوارانه، انس خود را به طور یک طرفه با شیعیان خویش برقرار نگاه داشته اند و اگر آنها به یاد امام زمان علیه السلام نیستند، ایشان به یاد آنها هستند. اگر آنها با حضرت مهدی علیه السلام رفاقت نمی کنند، حضرت با آنها رفیق هستند. کجا در عالم، چنین دوستی پیدا می شود که سالهای سال به طور یک طرفه با دیگری رفاقت کند، در حالی که هیچ نیازی هم به او ندارد! اما چقدر جای تأسف دارد که شکر این رفیق و مونس عزیز گزارده نمی شود، و باز هم مهجور و متروک قرار داده می شود! خدایا ما را ببخش!

### پدر دلسوز

شکرِ عملی پدر دلسوز، چه زمانی ادا می شود؟! همان رفتاری که با پدر دلسوز و مادر نیکوکار خویش داریم - بلکه بالاتر از آن - باید با امام زمان علیه السلام داشته باشیم. در غیر این صورت، حق ایشان را ادا نکرده ایم و در انجام شکر عملی کوتاهی نموده ایم، و این پدر دلسوز و مادر نیکوکار را فرو نهاده ایم.

در فصل سوم همین بخش، دیدیم که رفتار ما شیعیان نسبت به امام عصر علیه السلام چقدر با رفتار ما نسبت به پدر و مادر مهربان، تفاوت می کند. و همین مقدار برای اثبات مهجور و غریب بودن آن حضرت کافی است.

اینها مثالهایی بود برای روشن شدن این که حق شکر امام علیه السلام در این اوصاف ادا نمی شود. وقتی حق امام علیه السلام ادا می شود که حق تک تک اوصاف ایشان ادا شود، زیرا اعتقاد به هر یک از صفات امام علیه السلام و وظیفه خاصی بر عهده انسان می گذارد. تنها در صورتی حق آن نعمت ادا می شود که انسان آن وظیفه را انجام دهد. در غیر این صورت، امام عصر علیه السلام از آن حیث مکفور می ماند و از همین حیث، ایشان غریب می افتند.

با نگاهی به جامعه خود، می‌توانیم ببینیم که چند درصد از دوستان امام زمان علیه السلام نسبت به اوصاف ایشان، در عمل وظیفه خود را انجام می‌دهند. و با بررسی در این امر، به این نتیجه می‌رسیم که امام علیه السلام در میان دوستان خویش هم غریب هستند. از کسانی که اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسند، هیچ انتظاری نیست، چرا که آنها معرفت ندارند، و لذا با قلب و زبان و عمل، شاکر این نعمت نیستند. اما به هر حال امام زمان علیه السلام برای آنها هم غریب و مهجور است، چون نمی‌دانند که باید به ایشان مراجعه کنند، و امام علیه السلام را معطل و متروک می‌گذارند. نتیجه این که امام زمان علیه السلام در میان کسانی که ایشان را نمی‌شناسند و حتی عده بسیار قلیلی که ایشان را می‌شناسند، به هر حال مهجور و غریب است.

### مقایسه « بئر معطله » با « ماء معین »

دلایل نقلی نیز، این شهود تجربی را تأیید می‌کنند. در قرآن کریم آمده است:

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ<sup>(۱)</sup>

چه بسیار آبادی‌هایی را که (اهل آنها) ستمکار بودند، هلاک کردیم. پس دیوارها روی پایه‌هایشان خراب شد، و چاه‌ها بدون استفاده و قصرهای مرتفع خالی ماند.

محل بحث ما آخر آیه است که خدای متعال فرموده است: چه بسیار چاه‌هایی که بدون استفاده باقی ماند. چاه را، زمانی معطله می‌نامند که قابل استفاده و بهره‌برداری باشد، و بتوان از آن آب بیرون کشید، ولی اکنون متروک شده و دیگر از آن آب استخراج نمی‌شود.

« قصر مشید » به قصر مجلل و مرتفعی گفته می‌شود که اکنون خالی از سکنه باقی مانده است. در آیه به این مطلب اشاره شده که ما وقتی اهل آبادی‌ها را هلاک کردیم، چاه‌های آنها بدون استفاده شد و قصرهایشان خالی ماند.

با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام می‌بینیم که در تفسیر « بئر معطله » فرموده‌اند:

كَمْ مِنْ عَالِمٍ لَا يُرْجَعُ إِلَيْهِ وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ<sup>(۱)</sup>

چه بسیار عالمی که کسی به او مراجعه نمی‌کند، و از علم او بهره نمی‌برند.

عالم، به چاه آب تشبیه شده که از آن ماده حیات استخراج می‌شود. و مراد از معطل و بدون استفاده ماندن چاه آب، مراجعه نشدن به عالم و بهره نبردن از علم او است. امامان علیهم‌السلام، عالمانی هستند که به ایشان - در خور شأن و مقامشان - مراجعه نشده است و از علم ایشان استفاده کامل و صحیح نمی‌گردد. امام زمان علیه‌السلام نیز در زمان ما «بئر معطله» است.

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است:

الْبِئْرُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ<sup>(۲)</sup>

«چاه معطل»، امام ساکت، و «قصر مشید»، امام ناطق است.

شاید علت تشبیه امام ناطق به قصر مشید، این باشد که قصر مشید، مرتفع است و همه آن را می‌بینند، و شکوه و عظمتش نمایان است، و با وجود این خالی گذاشته می‌شود. اما بئر معطله، چه بسا اصلاً وجودش مورد توجه قرار نگیرد و شناخته نشود. «امام صامت»، امامی است که - به امر خدا و حکمت الهی - از اظهار و مطرح کردن خود پرهیز می‌کند. همه امامان علیهم‌السلام شرایطی داشتند که در برخی زمانها ساکت بوده‌اند. در زمان غیبت نیز، از مصادیق بارز امام صامت، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند، و لذا به ایشان اطلاق «بئر معطله» می‌شود. انشاءالله پس از ظهور، «قصر مشید» بودن حضرت را خواهیم دید، که در آن زمان عظمت و شکوه ایشان آشکار می‌شود، انشاءالله.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «بِئْرٍ مُعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ» قَالَ: هُوَ مَثَلٌ لِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، قَوْلُهُ «بِئْرٍ مُعْطَلَةٍ»، هِيَ الَّتِي لَا يُسْتَقَى مِنْهَا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الَّذِي قَدْ غَابَ فَلَا يُقْتَبَسُ مِنْهُ الْعِلْمُ. وَ «الْقَصْرُ الْمَشِيدُ» هُوَ الْمُرْتَفِعُ، وَ هُوَ مَثَلٌ

(۱) تفسیر کنز الدقائق / ج ۹ / ص ۱۱۳ / به نقل از مجمع البیان

(۲) کافی / ج ۱ / ص ۴۲۷ / ح ۷۵

## لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

اما قول خدای عزوجل که فرموده « بِئْسَ مَعْطَلُهُ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ » فرموده‌اند: این آیه، مثل آل محمد علیهم‌السلام است. « بِئْسَ مَعْطَلُهُ » چاهی است که از آن، آب کشیده نمی‌شود، و او امام غائب است که از ایشان علمی اقتباس نمی‌شود. و « قَصْرٌ مَشِيدٌ » (یعنی بنای) مرتفع و بلند، مثلی برای امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان ایشان علیهم‌السلام می‌باشد.

هر یک از ائمه اطهار علیهم‌السلام زمانی داشته‌اند که در آن ساکت بوده‌اند و از علم آنها استفاده نمی‌شده است، ولی بارزترین مصداق « بِئْسَ مَعْطَلُهُ »، امام غائب است که متروک و معطل - و در نتیجه غریب - باقی مانده است، درست مثل چاهی که پر از آب است، ولی هیچ تشنه‌ای برای کشیدن آب از آن سراغ نمی‌گیرد. با توجه به فراوانی آب چاه، تعداد افراد تشنه‌ای که برای رفع عطش به آن مراجعه می‌کنند و نحوه استفاده مجموع - در مقایسه با آنچه شایسته بهره‌برداری از امام علیه‌السلام است - بسیار کم و اندک شمار است، که می‌توان گفت: این چاه معطل و بدون استفاده مانده است.

آیه دیگری از قرآن کریم، خاص امام زمان علیه‌السلام است:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ<sup>(۲)</sup>

(ای پیامبر) بگو اگر دیدید آبی که در اختیار شما بود فرو رفت، چه کسی برای شما آب آشکار می‌آورد؟!

در معنای « مَاءٍ مَّعِينٍ » آمده است: « الْمَاءُ الظَّاهِرُ الْجَارِي »<sup>(۳)</sup> و معنای سهولت را هم برای آن ذکر کرده‌اند.<sup>(۴)</sup> در مجموع می‌توان گفت: « مَاءٍ مَّعِينٍ » به آب جاری گفته می‌شود که بهره‌برداری از آن آسان است.

حال ببینیم مقصود از « مَاءٍ مَّعِينٍ » چیست؟

ابوبصیر نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام درباره همین آیه فرمود:

هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ -

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۲ / ص ۵۹ و ۶۰

(۲) سوره ملک / آیه ۳۰

(۳) همان مدرک.

(۴) لسان العرب / ج ۱۴ / ص ۱۰۱

جَلٌّ وَ عَزٌّ - وَ حَرَامِيهِ؟ ثُمَّ قَالَ: وَ اللّٰهُ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا<sup>(۱)</sup>

این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است، می فرماید:

اگر امام شما غائب گردد و ندانید که او کجاست. چه کسی برای شما امام آشکار می آورد که اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای - جل و عز - را برای شما بیاورد؟ سپس فرمود: قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده است، ولی تأویل آن حتماً خواهد آمد.

امام باقر علیه السلام «ماءٍ معین» را به امام ظاهر، و فرو رفتن آب در زمین را به غیبت امام علیه السلام تفسیر کرده‌اند. و فرموده‌اند که اگر امام شما غائب شود و این سرچشمه همه برکات در میان شما نباشد، کسی (جز خدای تعالی) نمی‌تواند برای شما امام آشکار بیاورد که اخبار وحی را به شما برساند، پس باید از امام غائب استفاده کنید.

بنابراین اگر آب جاری و سهل الوصولی در اختیار نباشد، مردم برای دستیابی به آب، باید تحمل سختی‌ها کنند، و با ظرف از چاه آب بیرون آورند. و چون این کار، کار آسانی نیست، کمتر کسی به آن تن می‌دهد. و لذا این چاه در زمان غیبت، بدون استفاده مناسب و به صورت معطل باقی می‌ماند.

مرحوم علامه میرزا حسین نوری در کتاب ارزشمند «نجم الثاقب» در این باره به مطلب جالبی توجه کرده‌اند. عین عبارات ایشان چنین است:

مخفی نماند که چون در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربانی به سهل و آسانی استفاده کنند و بهره ببرند، مانند تشنه‌ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اعتراف حالت منتظره نداشته باشد، لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به:

«ماءٍ معین»<sup>(۲)</sup>

امام ظاهر، مانند «ماءٍ معین»، به آسانی در دسترس مردم است، که برای دستیابی به این آب جاری، احتیاجی به کندن زمین و حفر چاه نیست. نهر گوارایی است که روی زمین می‌رود و هر کس آن را ببیند می‌تواند به راحتی از آن استفاده کند و به محض دیدن به

گواریی آن اعتراف می‌کند؛ اما اگر امام علیه السلام، ظاهر نباشد، وضعیّت چنین نیست.

مرحوم محدّث نوری قدس الله سره می‌افزاید:

در ایّام غیبت که لطف خاصّ حقّ از خلق برداشته شده - به علت سوء کردارشان - باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه، از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و علمی آموخت، مانند تشنه‌ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند. لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بئر معطله»<sup>(۱)</sup>

از «بئر معطله» می‌توان استفاده کرد، ولی بهره‌گیری از آن، به راحتی «ماء معین» نیست، چون باید به سختی و به واسطه اسباب و ادوات از چاه آب کشید. امام غائب علیه السلام مانند نهر جاری نیست که همه آن را ببینند و به راحتی از آن استفاده کنند. بلکه در زمان غیبت، استفاده از وجود مقدّس امام علیه السلام به زحمت و استغاثه و تضرّع نیاز دارد، تا بتوان از فیض ایشان بهره برد، چون زمان غیبت، هنگام امتحان است و افراد در میزان و نحوه استفاده از همین «بئر»، مورد آزمایش قرار می‌گیرند.

متأسفانه می‌بینیم که این «بئر»، معطله و متروکه باقی مانده است، عدّه بسیار زیادی، اصلاً از وجود آن آگاه نیستند. تعداد بسیار دیگری، فقط اسمی از امام غائب شنیده‌اند، ولی هیچ‌گاه در صدد بهره‌برداری صحیح و مناسب از ایشان بر نیامده‌اند. در این میان، تنها عدّه بسیار اندکی هستند که بازاری، تضرّع، عجز و لابه، دلو به این چاه انداخته، و با قلبی دردناک از آن استفاده می‌نمایند و همواره در دل آرزو می‌کنند که این چشمه زلال آشکار شود، و الطاف و نعمت‌های آن بر زمین جاری گردد.

امام رضا علیه السلام در توصیف این فتنه - که دامنگیر مردم مصیبت زده زمان غیبت می‌شود -

فرموده‌اند:

لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلِمٍ، تَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَّلِيَجَةٍ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ  
الشَّيْعَةِ الثَّالِثَةِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرِيٍّ  
وَ حَرَّانٍ، وَ كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانٍ<sup>(۲)</sup>

یک فتنه کور (خیلی مبهم و پیچیده) در راه است و ناگزیر فرامی‌رسد که هر خودی و دوست نزدیکی را سرنگون می‌کند. این فتنه، زمانی است که شیعیان، سؤمین از فرزندان مراگم می‌کنند، که اهل آسمان و زمین و هر زن و مرد دلسوخته و هر غمگین و اندوهناکی، بر آن حضرت گریه می‌کند.

امام رضا علیه السلام از یک فتنه خبر می‌دهند. «فتنه» به معنای امتحانی است که انسان را می‌فریبد، و هر کس ممکن است در مقابل آن فریب خورده و بلغزد. به علاوه در بیان دشواری این امتحان، تصریح فرموده‌اند که این فتنه، «صَمَاءٌ صَيْلَمٌ» است. «صَمَاءٌ» به معنای «کر» و «صَيْلَمٌ» به معنای «شدید» است. یعنی این امتحان، چنان سخت و نامعلوم است که دوستان و خواص را هم بر زمین می‌زند و همه در معرض سقوط و انحراف قرار می‌گیرند.

امام رضا علیه السلام این زمان را هنگام گریه و زاری اهل آسمان و زمین دانسته‌اند، دوره‌ای که اهل درد، از گم کردن امام زمانشان، غمگین و افسرده خاطر هستند، شادی و خوشحالی نمی‌بینند، چون غم امام غائب از دل ایشان بیرون نمی‌رود، زندگی آنها با غم و اندوه بر غیبت امام زمانشان عجین است، لذا در پی بسیاری از خوشی‌های اهل دنیا نیستند، و در شادی‌ها و جشن‌ها، دل سوخته آنها التیام نمی‌یابد.

امام رضا علیه السلام سپس فرمودند:

بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيٌّ جَدِّي، شَبِيهِ وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ، تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ، كَمِ مِنْ حَرِيٍّ مُؤْمِنَةٍ وَ كَمِ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ، عِنْدَ فَقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ، كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُودُوا نِدَاءً يُسْمَعُ مِنْ بُعْدٍ كَمَا يُسْمَعُ مِنْ قُرْبٍ، يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ<sup>(۱)</sup>

پدر و مادرم فدای آن کس که هم نام جدم است، شبیه من و شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است. نوری که از شعاع نور قدسی روشنایی می‌گیرد، از او نمایان است. چه بسیارند زنها و مردهای مؤمن که در گم کردن «ماء معین»، دلسوخته و اندوهناک



و سرگردان و ناراحت هستند. گویی آنها را می بینم که در بدترین شرایط نومیدی هستند. (در هنگام ظهور) آنها را صدا می کنند. با صدایی که از دور - همچون نزدیک - شنیده می شود، که این ندا برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.

این وصف حال شیعه دلسوخته، هنگام گم کردن «ماء معین» است، و حزن و اندوهی که برای گم شدن این آب گوارا دارد. درد شیعه این است که این ماء معین چرا غائب شده است؟ چرا وقتی بخواهند دیگران را به سوی امام عصر علیه السلام متوجه سازند، باید نشانی «بئر معطله» را بدهند؟ چرا حضرتش در این زمان قدرت و مکنت ظاهری ندارد؟ و چرا شیعیانشان هم در وضعیت ناامیدکننده ای هستند؟

اما در عین ناامیدی، در زمانی که توقع نمی رود و با محاسبات عادی قابل پیش بینی نیست، به صورت ناگهانی ندای ظهور سر می دهند و یاران با وفای خویش را می خوانند. این ندای ملکوتی، دلهای اندوهناک و سوخته مؤمنان را تسلی می بخشد، و سبب عذاب کافران می گردد.

بار دیگر در حدیث شریف دقت کنید. امام ابوالحسن الرضا علیه السلام - که خود حجت معصوم خدا است - درباره حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می فرماید: «پدر و مادرم فدای او». سخن در این است که آیا ما انسانهای عادی که امروز امت و رعیت این امام برحق هستیم، حاضر هستیم از عزیزترین عزیزان خود، در راه ولایت حضرتش بگذریم؟ امروز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، چندتن دوستدار دلسوخته دارد که او صاف بیان شده در این حدیث، درباره آنها صادق باشد؟

چنان امام معصوم عزیز بی همتا، با آن همه فضائل خدا دادی در میان ما هست، با این همه تنهایی و بی یآوری، با این نیازی که امت به ایشان دارد، اما از مراجعه به حضرتش خودداری می شود. راستی، اگر بخواهیم در این زمان، کسی را «غریب» بنامیم، بجز این حجت بزرگوار الهی، کسی را می یابیم؟

## فصل چهارم

### امام دور از اهل و دیار

#### معنای چهارم غریب

یکی از رایج ترین معانی غریب که بسیار استفاده می شود، زمانی صدق می کند که شخص از اهل - یعنی نزدیکان درجه اول - و دیار و سرزمین خویش دور افتاده باشد. صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم» در بیان این معنای غربت می فرمایند:

الْبُعْدُ عَنِ الْأَهْلِ وَالْوَطَنِ وَالْدِّيَارِ<sup>(۱)</sup>

#### عزالت امام عصر علیه السلام

امام عصر علیه السلام به این معنا هم غریب است، چرا که در زمان غیبت، جای ایشان در میان دوستان و نزدیکانشان خالی است، و از سرزمین و وطن خویش هم دور افتاده اند. به عبارتی حضرت بقیة الله علیه السلام به امر الهی از اهل و دیار خود کناره گیری کرده اند، که جای خالی ایشان در میان مردم و دوستان و نزدیکانشان مشهود است. به این کناره گیری از مردم، تعبیر «عزالت» هم اطلاق شده است.

امام صادق علیه السلام در بیان عزالت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرموده اند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ، وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ، وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةً، وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ<sup>(۲)</sup>

(۲) غیبت نعمانی / ص ۱۸۸ / باب ۱۰ / ح ۴۱

(۱) مکیال المکارم / ج ۱ / ص ۱۳۸

قطعاً صاحب این امر غیبتی دارد. و قطعاً در غیبتش کناره گیری (از مردم) خواهد داشت. و مدینه (برای ایشان) محل سکونت خوبی است. و سی نفر هستند که حضرت از آنها وحشتی ندارد.

پس امام زمان علیه السلام قطعاً در زمان غیبت عزلت دارند، یعنی از مردم گوشه گیری می کنند و جایی منزل می گیرند که دور از دیدگان مردم باشد. البته غیبت حضرت بدین معنی نیست که ایشان اصلاً روی کره زمین نباشند. و عزلت ایشان منافاتی ندارد با این که گاهی حضرت در میان مردم بیایند، و قدم روی فرش های آنها بگذارند. بلکه در روایت آمده است:

يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ<sup>(۱)</sup>

(امام زمان علیه السلام) در بین مردم رفت و آمد می کند، در بازارهای ایشان راه می رود و روی فرش های آنها قدم می گذارد، ولی (مردم) ایشان را نمی شناسند.

گاهی اوقات، حضرت در جمع دوستان خویش حاضر می شوند، در خانه های آنها رفت و آمد می کنند و شیعیان ایشان را می بینند، اما نمی شناسند. نتیجه این که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، با این که گاهی در میان مردم حضور می یابند، اما محل سکونت خود را دور از آنها انتخاب می کنند. پس ایشان در میان مردم، منزل ثابت و اقامتگاه دائمی ندارند. بنابراین غریب و دور از اهل و دیار باقی می مانند.

این معنا از غربت، یک واقعیت بدیهی است و احتیاجی به اثبات ندارد، چرا که جای خالی حضرت در میان دوستان کاملاً مشهود است. قرنهاست که شیعیان به دور هم جمع می شوند، در حالی که عزیزترین عزیزانشان در میان آنها نیست. اگر یکی از اعضای خانواده به سفر رفته و از دیگر اعضا جدا افتاده باشد، جای خالی او در خانواده کاملاً محسوس است، حتی اگر گاهی تماس بگیرد و به دوستان خویش سر بزند... اما همین که نمی تواند کنار آنها زندگی کند، غریب افتاده است.

امام زمان علیه السلام هم این چنین غریب هستند، زیرا فقط سی نفرند که حضرت از آنها ترسی ندارند و تنها این عده معدود می توانند با حضرت معاشرت داشته و ملازم

رکابشان باشند. اینها موالی خاص حضرت هستند که در روایت آمده است:

لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ<sup>(۱)</sup>

در غیبت کبری، مکان حضرت را - جز کارگزاران خاص ایشان در امر دین - کسی نمی داند.

### سکونت امام عصر علیه السلام در نقاط دور دست

علاوه بر کناره گیری از اهل، مسأله دور بودن از سرزمین و بلاد هم برای امام زمان علیه السلام مطرح است. از حدیث امام صادق علیه السلام برمی آید که حضرت به زندگی در مدینه و اطراف آن علاقه دارند.<sup>(۲)</sup> هم چنان که همه ائمه علیهم السلام به سرزمین جدشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار علاقه مند بوده اند، در آن جا احساس آرامش می کرده اند و هنگام خروج از آن شهر غمناک می شدند. به عنوان مثال، وقتی خواستند امام رضا علیه السلام را به اجبار از مدینه به خراسان ببرند، حضرت چندین بار برای وداع با جد بزرگوارشان، بر سر قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. و هر بار با صدای بلند گریه و فغان سر دادند و سپس به کسی که شاهد حالات ایشان بود، فرمودند:

فَإِنِّي أَخْرَجُ مِنْ جَوَارِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ أَمُوتُ فِي غُرْبَةٍ، وَ أُدْفَنُ فِي جَنْبِ هَارُونَ<sup>(۳)</sup>

مرا از کنار جدم (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) می برند، و من در غربت می میرم، و در کنار هارون دفن می شوم.

علیرغم علاقه حضرت مهدی علیه السلام به مدینه منوره، پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام به ایشان سفارش فرموده اند که در دورترین و مخفی ترین مکانها سکنی گزینند، تا در امان باشند. امام عصر علیه السلام سفارش پدر را چنین بیان فرموده اند:

(۱) غیبت نعمانی / ص ۱۷۰ / ح ۱

(۲) یکی از شیفتگان حضرت به نام عیسی بن مهدی جوهری که در زمان غیبت صغری (۲۶۸ هـ. ق) در منطقه «صاریا» (در حومه مدینه) خدمت حضرت رسیده، گفته است که حضرت در آنجا سکونت گزیده بودند. (نجم الثاقب / ص ۳۵۶ / باب ششم / حکایت هیجدهم)

(۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ص ۱۱۷

إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَهْدَ إِلَى أَنْ لَا أَوْطِنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَأَقْصَاهَا،  
إِسْرَاراً لِأَمْرِي وَتَخْصِيناً لِمَحَلِّي بِمَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَالْمَرَدَّةِ، مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ  
الضَّوَالِ<sup>(۱)</sup>

به درستی که پدرم (امام حسن عسکری علیه السلام) با من عهد کرده‌اند که وطنی از زمین -  
جز مخفی‌ترین و دورترین جای آن - برنگیرم، تا این که امر خود را پوشیده سازم، و  
به خاطر وجود نیرنگهای گمراهان و منحرفان، مکان خود را از فتنه‌های اتمهای  
گمراه، محفوظ بدارم.

این روایت، شاهدهی بر اثبات غربت امام زمان علیه السلام، به معنای مورد بحث است.  
خداوند سبحان می‌خواهد ایشان از شر دشمنان محفوظ باشند. یک راه محفوظ  
ماندنشان، این است که محلّ زندگیشان دور افتاده باشد، و در جایی قرار گیرند که دست  
کسی به آن جانمی‌رسد، و بدین صورت از شرّ منحرفان و گمراهان محفوظ بمانند. البته  
خداوند عزّوجلّ قادر است که ولیّ خود را - بدون این که وطنش را در مکانهای دور افتاده  
قرار دهد - حفظ کند، ولی فعلاً - بنابر حدیث یاد شده - چنین اراده کرده است.

به هر حال، امام حسن عسکری علیه السلام از آن جایی که می‌دانستند وجود مقدّس امام  
زمان علیه السلام به وسیلهٔ دوستان نادان و دشمنان دانا در معرض خطر قرار می‌گیرند، از ایشان  
خواسته‌اند که در جاهای دور دست سکنی گزینند. و مسلماً دوری ایشان از محلّ مورد  
علاقه و دوستان مخلص، سبب غربت آن حضرت می‌شود.

اما در این میان، دل‌های اهل طاعت و اخلاص، بی‌قرار و ناآرام، به سوی امام زمان علیه السلام  
پر می‌کشد، و جز به یاد ایشان آرام نمی‌گیرد. آنها به پرندگانی می‌مانند که در هر نقطهٔ دور  
و نزدیکی رها شوند، همواره به سوی آشیانهٔ خود برمی‌گردند. امام حسن عسکری علیه السلام  
فرزند خود را در مصیبت غربتش، این چنین تسلی داده‌اند:

إِعْلَمُ أَنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَالْإِخْلَاصِ تُزْعُ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ إِلَى أَوْكَارِهَا<sup>(۲)</sup>  
بدان که دل‌های اهل طاعت و اخلاص به سوی تو - همچون پرنده به آشیانش - کنده  
شده است.

در این روایت، دوستان امام زمان علیه السلام با وصف اهل طاعت و اخلاص معرفی شده‌اند. و بدین ترتیب، حضرت نشان داده‌اند که آنها متدین‌های واقعی هستند که دل‌هایشان به سوی امام زمان علیه السلام کنده شده است.<sup>(۱)</sup> دل‌های آنها، تنها نزد امام زمان علیه السلام آرامش می‌یابد، همان‌طور که پرندگان، تا وقتی در آشیان خود نباشند، آرامش ندارند و مضطرب هستند. محلّ قرار و آرام دل‌های اهل طاعت نیز، وجود مبارک امام عصر علیه السلام است. بدن‌های ایشان هر جا باشد، اما قلوب آنها نزد مولایشان است، و جز به ایشان قرار و آرامش ندارد. اما چه باید کرد که این ولی نعمت همه عالم، دور از وطن و دوستان خویش به سر می‌برد. آنچه قلب دوستداران حضرتش را به درد می‌آورد، این است که گل سرسبد هستی - که همگان به طفیل او زنده‌اند و از کنار سفره او روزی می‌خورند - خود، آواره بیابانهاست، در مقام و منزلتی که انتظار می‌رود و در جایگاهی که باید مطرح باشد نیست، در مناصب و مواقعی که حق مسلم و خاص ایشان است، جای حضرتش خالی است. این درد، بر قلب کسانی که امام شناس واقعی هستند، همواره سنگینی می‌کند، اما چاره‌ای جز صبر و دعا برای این غریب دور از اهل و دیار ندارند.

## فصل پنجم

### امام بی یار و یاور

#### معنای پنجم غریب

کم بودن اعوان و انصار، یکی دیگر از معانی صریح و روشن غربت است. کسی که به اندازه کافی یار و یاور نداشته باشد، حقیقتاً غریب است.

#### اندک بودن یاران امام عصر علیه السلام

امام زمان علیه السلام به این معنا نیز غریب هستند، چرا که تعداد دوستان واقعی و مخلص ایشان بسیار اندک است. اگر به اندازه کافی یار و یاور داشتند، امر ظهورشان این اندازه به تعویق نمی افتاد.

جناب عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام روایت مفصلی نقل می فرمایند که بخشی از آن، کمی یاران امام زمان علیه السلام را نشان می دهد:

يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرٍ، ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: « أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »<sup>(۱)</sup> فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ، أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ، فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعِقْدُ - وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ - خَرَجَ بِأُذُنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ<sup>(۲)</sup>

سیصد و سیزده نفر از اصحاب امام زمان علیه السلام به تعداد اهل بدر، از اطراف زمین به

سوی آن حضرت گرد می آیند. و این ناظر به کلام خدای عزوجل است که فرمود: «هر جا که باشید، خدا همه شما را گرد می آورد، به درستی که خدا بر هر کاری توانا است.» وقتی این عده از اهل اخلاص جمع شدند، خدا امرش را آشکار می کند. پس وقتی ده هزار نفر مرد کامل شدند، ایشان به اذن خدای عزوجل خروج می کنند.

وقتی سیصد و سیزده نفر از اهل اخلاص جمع شدند، خداوند امر ظهور حضرت علیه السلام را آشکار می نماید. اما انجام آن رسالتی که خدای عزوجل به عهده ایشان قرار داده، زمانی شروع می شود که ده هزار نفر کامل شوند.

اگر امام زمان علیه السلام فقط سیصد و سیزده یار مخلص - با تمام شرایط لازمه - داشته باشند، ظهور می کنند. پس بسیار جای افسوس است که در طول تاریخ، هنوز این تعداد انصار و اعوان واقعی برای حضرتش گرد نیامده است. این عده باید در مجموع تاریخ جمع شوند. و لزومی ندارد که همه آنها در یک زمان زنده باشند، بلکه ممکن است بسیاری از آنها از دنیا رفته باشند و هنگام ظهور مبعوث شده، و آماده یاری حضرت گردند، و به سوی ایشان بشتابند.

بارزترین شاهد غربت امام زمان علیه السلام این است که سالهای طولانی گذشته، و هنوز این تعداد معدود یار و یاور واقعی برای حضرتش آماده نشده است.

مرحوم صاحب مکیال - اعلی الله مقامه الشریف - با تذکر به این مطلب می فرماید:

فَانظُرْ أَيُّهَا الْعَاقِلُ كَيْفَ طَالَ السِّنُّونَ وَ مَضَى الْأَعْوَامُ، وَ لَمْ تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْعِدَّةُ لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهَذَا أَقْوَى شَاهِدٍ عَلَى قِلَّةِ أَنْصَارِهِ وَ غُرْبَتِهِ<sup>(۱)</sup>

ای انسان فهمیده! نگاه کن، چگونه سالها طولانی شد و سالیان زیاد گذشت، اما هنوز این تعداد برای امام علیه السلام جمع نشده است! این خود، قوی ترین دلیل بر کمی یاران و غربت حضرت علیه السلام است.

یاران امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور، باید ویژگی های زیادی داشته باشند که به سادگی در افراد جمع نمی شود. به عنوان مثال، یکی از ویژگی های یاران امام علیه السلام در زمان ظهور، تسلیم محض بودن آنها نسبت به حضرت است، در حدی که



« هارون مکی » یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نسبت به ایشان داشت.

روزی « سهل بن حسن خراسانی » خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: چه چیزی شما را باز می دارد از این که حق مسلم خود (حکومت و خلافت) را به دست آورید، در حالی که صد هزار شیعه آماده جنگیدن در اختیار شما هست؟! حضرت برای امتحان او دستور فرمودند تا تنور را روشن کنند. وقتی آتش در تنور برافروخته شد و شعله اش بالا گرفت، به آن مرد خراسانی دستور دادند که وارد تنور شود. او که پنداشته بود امام علیه السلام از سخنان او غضبناک شده و قصد مجازاتش را دارند، عرض کرد: آقا مرا ببخشید، به آتش عذابم نکنید!

در همین اثنا، هارون مکی وارد شد. در حالی که کفش هایش در دستش بود، پس از عرض سلام به امام صادق علیه السلام و پاسخ ایشان، حضرت بدون هیچ مقدمه و توضیحی به او فرمودند: کفشهایت را بگذار و داخل تنور بنشین! او هم بدون تأمل و پرسشی این کار را انجام داد. امام علیه السلام در این حال، با آن مرد خراسانی به گفتگو پرداخت، و درباره خراسان مطالبی به او فرمود که گویی شاهد و ناظر بر آن بوده است. سپس به سهل بن حسن فرمودند: برخیز و داخل تنور را بنگر! او دید هارون مکی چهار زانو داخل تنور نشسته و با دیدن امام علیه السلام و سهل بن حسن به آنها سلام کرد. اینجا بود که حضرت صادق علیه السلام از مرد خراسانی پرسیدند: در خراسان چه تعداد مثل هارون دارید؟ او گفت: قسم به خدا یک نفر هم این گونه نداریم. آن گاه حضرت فرمودند:

أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاوِدِينَ لَنَا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ (۱)

آگاه باشید که ما در وقتی که (حتی) پنج نفر یار و کمک کار نداریم، خروج نمی کنیم. ما نسبت به وقت (خروج) آگاه تر هستیم.

تسلیم بودن تا این حد نسبت به امام علیه السلام، خصوصیتی است که کمتر میان شیعیان دیده می شود و نشانه کمال ایمان است.

اگر ویژگی های دیگر یاران حضرت در وقت ظهور هم به این ویژگی اضافه شود،

معلوم می‌گردد که همواره تعداد اصحاب حضرت در هر زمانی بسیار اندک بوده است. بنابراین حضرت مهدی علیه السلام از جهت بی‌یار و یاور بودن، غریب بوده و هستند.

## یاری امام عصر علیه السلام در زمان غیبت و ظهور

مرحوم صاحب مکیال پس از ذکر دو معنای اخیر غربت، فرموده‌اند:

هُوَ رُوْحِي فِدَاهُ غَرِيبٌ بِكَلِّ الْمَغْنَيْنِ، فَيَا عِبَادَ اللَّهِ أَعِينُوهُ وَ يَا عِبَادَ اللَّهِ  
انصُرُوهُ<sup>(۱)</sup>

حضرت مهدی علیه السلام - که جانم فدایش باد - به هر دو معنا (بی‌یار و یاور، و دور از اهل و دیار) غریب هستند. پس ای بندگان خدا! ایشان را کمک کنید. ای بندگان خدا! ایشان را یاری کنید.

نکته مهم در این بحث، این است که سیصد و سیزده نفر اصحاب اولیه و ده هزار نفر بعدی، یاران امام زمان علیه السلام برای ظهور ایشان هستند که ما آنها را نمی‌شناسیم، و نمی‌دانیم که جزء آنها هستیم یا خیر. اما این را می‌دانیم که باید در همین زمان غیبت، کمر همت به یاری این امام غریب ببندیم، و بکوشیم با شناخت اوصاف یاران ایشان، آنها را در خود پیاده کنیم، و نیز سعی در تربیت و ساختن کسان دیگری با آن خصوصیات داشته باشیم. در آن صورت، جزء یاران امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ایشان قرار خواهیم گرفت. از همین طریق می‌توانیم امیدوار باشیم که جزء یاوران زمان ظهورشان هم قرار بگیریم.

پس مهم این است که به وظیفه فعلی خود - یعنی یاری امام غریب در زمان غیبت - بپردازیم، در انجام آن کوتاهی نکنیم و دعای شریف: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ»<sup>(۲)</sup> را مکرر بخوانیم، و از پروردگار منان، عاجزانه و مُصرَّانه بخواهیم که این دعا را در حق ما - هم در زمان غیبت و هم هنگام ظهور امام زمان علیه السلام - مستجاب فرماید.

به هر حال، کسی که واقعاً آرزو دارد که از یاران امامش در زمان ظهور باشد، باید به وسیله یاری کردن آن حضرت در زمان غیبت، و با تحقق بخشیدن اوصاف یاران ایشان در خود و سایرین، صداقت و اخلاص خود را در این امر به اثبات برساند. آن‌گاه امیدوار

امام بی یار و یاور / ۳۳۵

باشد که خداوند متعال، او را در زمره یاران حضرت در زمان ظهور هم قرار دهد. بنابراین عمل به سفارش مرحوم صاحب مکیال، تنها راهی است که پیش روی علاقمندان به یارن، امام زمان علیه السلام وجود دارد، و نباید از آن غفلت کرد.

بررسی مهم ترین راههای یاری امام غریب - که قسمت بسیار مهم و عملی این کتاب است - در بخش بعدی خواهد آمد.

## فصل ششم

### مُنتقم خون امام حسین علیه السلام

#### امام غریب

گفتیم که امام زمان علیه السلام به پنج معنا غریب هستند: ناشناخته، از یاد رفته، فرو نهاده، دور از اهل و دیار، و بی یار و یاور. سه معنای اول غربت، از جهتی در مقابل سه مرتبه شکر قلبی، زبانی و عملی است. و دو معنای دیگر نیز، به طور صریح و روشن درباره امام عصر علیه السلام صدق می کند. در خاتمه این بخش، به نقل حدیثی از امام کاظم علیه السلام تبرک می جوئیم که همه آنچه گذشت، به نحوی توضیح و تشریح این حدیث شریف است. امام کاظم علیه السلام، حضرت مهدی عجل الله تعالی شریف را به عنوان امام غریب معرفی فرموده اند. و شنیدن این حدیث، برای ما - که مأموم این امام هستیم - بسیار درد آور است.

داوود بن کثیر رقی - از یاران برجسته امام موسی کاظم علیه السلام - می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. قَالَ: هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ، الْغَائِبُ عَنْ أَهْلِهِ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام درباره صاحب این امر پرسیدم. ایشان فرمودند: او طرد شده تنها، غریب، پنهان از نزدیکانش و به خاطر کشته شدن پدرش مظلوم است.

« طرید » به کسی اطلاق می شود که طرد شده است. امام زمان علیه السلام به راستی در این زمان

(۱) کمال الدین / ج ۲ / ص ۳۶۱ / باب ۳۲ / ح ۴

طرد شده هستند، چرا که موقعیت و منزلتی را که در شأن ایشان است، برایشان در نظر نمی‌گیرند، و حقوق ایشان - آن گونه که باید - ادا نمی‌شود.

هیچ کدام از مراحل شکر در برابر این نعمت عظیم الهی، به طور شایسته ادا نمی‌شود. به عبارتی، در عین این که نعمت عامّ وجود امام زمان علیه السلام شامل حال همه هست، ولی شکر آن گزارده نمی‌شود. تا جایی که مردم، ولی نعمت خویش را کنار گذاشته‌اند، و - فهمیده یا نفهمیده - ایشان را با قلب و زبان و عمل خویش طرد کرده‌اند.

«و حید» - یعنی تنها - به کسی گفته می‌شود که متناسب با شأن و مقام خود، یاران همراه نداشته باشد، «کسی به او مراجعه نکند»، و «اعوان و انصار نداشته باشد». درباره او صاف «غریب» و «غائب از اهل و نزدیکان» نیز در گذشته توضیح دادیم.

### خونخواه سیدالشهداء علیه السلام

امام موسی بن جعفر علیه السلام در معرفی حضرت بقیة الله علیه السلام در این حدیث فرموده‌اند: «الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ». و این عبارت، اشاره به مصیبتی عظیم برای آن حضرت دارد. «وَتُر» یعنی جنایتی از قبیل قتل و غارت و به اسارت گرفتن، و «مَوْتُور» یعنی کسی که مورد چنین جنایتی واقع شده است. «الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ» یعنی: کسی که به خاطر جنایت به پدرش، مورد ظلم واقع شده است.<sup>(۱)</sup>

بالاترین این جنایت‌ها، کشته شدن پدر است. تحمل این جنایت، هنگامی سخت‌تر است که شخص هنوز انتقام خون پدر را از قاتل او نگرفته است. به همین جهت، بعضی از کتب لغت در معنای «مَوْتُور» چنین آورده‌اند:

مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَلَمْ يُدْرِكْ بِدَمِهِ<sup>(۲)</sup>

کسی که یکی از نزدیکانش کشته شده، و هنوز به خونخواهی او برنخاسته است. امام زمان علیه السلام به خاطر پدر بزرگوارشان مظلوم هستند، زیرا پدر بزرگوارشان به قتل رسیده، و ایشان که ولی دم مقتول هستند، هنوز انتقام خون پدر را از قاتلان نگرفته‌اند.

پدر ایشان که به قتل رسیده، همان آقای مظلومانِ عالم حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در طول تاریخ و همه روزگار، مظلومی چون او وجود نداشته و ندارد. انتقام گیرنده این سیدِ مظلومانِ عالم، امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشند که هنوز این کار را نکرده اند. و چون ایشان خونخواه پدر هستند، یکی از مأموریت های حضرتش پس از ظهور، انتقام گرفتن از قاتلانِ حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

یکی از القاب امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ، «ثَائِرِ دَمِ الْحُسَيْنِ وَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» است.<sup>(۱)</sup> برای فهم معنای این عبارت، ابتدا «ثائر» را معنی می کنیم. مرحوم صاحب مکیال در توضیح آن چنین آورده اند:

«الثَّائِرُ: الَّذِي لَا يَبْقَى عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يُدْرِكَ ثَارَهُ»<sup>(۲)</sup>

ثائر، کسی است که تا وقتی خونخواهی نکرده، قرار و آرام ندارد.

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باید خونی را قصاص کند که از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و اهل بیت و اصحاب ایشان ریخته شده است. یعنی انتقام خون ایشان را بگیرد، و تا زمانی که این خونخواهی تحقق نیافته، آرام و قرار ندارد.

هر فرد مقتول، ولی دمى - صاحب خونی - دارد که شرعاً حق قصاص قاتل را دارد. خداوند متعال در قرآن کریم به این مطلب تصریح کرده است:

مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا<sup>(۳)</sup>

کسی که مظلوم کشته شود، ما برای او (نسبت به قاتل) سلطه قرار داده ایم.

خداوند برای صاحب خون کسی که مظلومانه کشته شود، شرعاً این حق را قرار داده که بتواند قاتل را قصاص کند و انتقام خون او را از قاتل بگیرد. در تفسیر عیاشی ذیل این آیه شریفه از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است:

هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قُتِلَ مَظْلُوماً وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ، وَ الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ طَلَبَ بِثَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۴)</sup>

مقتول (در این آیه) حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است که مظلومانه کشته شد، و ما صاحبان

(۱) مکیال المکارم / ج ۱ / ص ۶۳

(۲) مکیال المکارم / ج ۱ / ص ۶۳

(۳) سوره اسراء / آیه ۳۳

(۴) تفسیر عیاشی / ج ۲ / ص ۲۹۰ / ح ۶۷

خون ایشان هستیم. و قیام کننده از ما اهل بیت، وقتی قیام کند، خونخواهی حسین علیه السلام را می نماید.

آیه شریفه، بیانگر یک حکم فقهی است، ولی تأویل آن به امام حسین علیه السلام برمی گردد که خون ایشان بناحق ریخته شد، و صاحب این خون، همه ائمه معصومین علیهم السلام هستند. و اولین خونخواه ایشان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. همه اهل بیت علیهم السلام حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در انتظار روزی هستند که چنین امری عملی گردد. در بعضی احادیث آمده است:

« وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، به ایشان خطاب شد: آیا دوست داری اوصیاء خود را ببینی؟ حضرت فرمودند: بلی. خطاب آمد: به طرف راست عرش توجه کن.

فَالْتَفَتَ، فَإِذَا بِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فِي ضَخْضَاخٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ، وَ هُوَ فِي وَسْطِهِمْ يَعْنِي الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدًا! هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ، وَ هَذَا الثَّائِرُ مِنْ عَثْرَتِكَ. وَ عِزَّتِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي <sup>(۱)</sup>

پس (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) به آن سمت توجه فرمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام را دیدند که در پرده ای از نور هستند و ایستاده نماز می خوانند. و او (یعنی مهدی علیه السلام) مانند ستاره درخشانی وسط آنهاست. خداوند خطاب فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینها حجّت ها هستند، و او خونخواه از بخاندان توست. قسم به عزّت من که او حجّت واجب برای دوستان من و انتقام گیرنده از دشمنان من است.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

وقتی جدم امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان الهی به ضجه و گریه آمدند

و عرضه داشتند: ای پروردگار و آقای ما! آیا از کشندگانِ برگزیدهٔ آفریدگانت در می‌گذری؟ خدای عزوجل در پاسخ به آنها فرمود: آرام باشید! قسم به عزت و جلال خود، من از ایشان - هر چند بعد از گذشت مدت زمانی - قطعاً انتقام خواهم گرفت. سپس خداوند، امامان از فرزند امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به فرشتگان شناسانید، و آنها با دیدن ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مسرور شدند.

در میان آنها یک نفر ایستاده مشغول نماز خواندن بود، خدای عزوجل فرمود:

بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ<sup>(۱)</sup>

با همین کسی که ایستاده است، از آنها انتقام می‌گیرم.

### انتقام الهی از قاتلانِ امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ منتقم و خونخواه خونهای بناحق ریخته است. این وصف حضرتش انشاءالله در زمان ظهورشان محقق می‌شود. انتقام‌گیری حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ یک مسئله شخصی نیست، بلکه مسألهٔ دین خدا مطرح است. آنچه در کربلا رخ داد، از نظر اعتقادی، ستیز همهٔ اسلام با همهٔ کفر بود، چرا که معرفت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، میوه و ثمرهٔ درخت توحید است. کسانی که با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگیدند، در حقیقت با ادعای مسلمانی، به انکار توحید و ردّ نبوت برخاستند. این نفاق، به مراتب از کفر صریح کافران صدر اسلام، بدتر و خطرناک‌تر بوده و هست. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگام ظهور، توحید حقیقی را عملی می‌سازند، بنابراین از دشمنان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ که در واقع دشمنان خدا هستند انتقام می‌گیرند.

بعضی از گویندگان با این که هیچ شناخت درستی از دین و معرفت دینی ندارند، اما به خود اجازه می‌دهند دربارهٔ همه معارف دینی اظهار نظر کنند. اینان با بهانه تراشی‌های بی‌پایه و سست، خواسته‌اند این باور دینی را یک امر صرفاً عاطفی قلمداد کنند که منشأ کینه توزی و اختلاف‌انگیزی بین مسلمانان می‌شود. آن‌گاه یک مغالطهٔ به ظاهر برهانی را به عنوان دلیل ادعای خود مطرح می‌کنند، می‌گویند: در روزگاری که دولت امویان بر سر



کار بود، یعنی کشندگان امام حسین علیه السلام هنوز به حکومت و ریاست خود ادامه می دادند، خیلی طبیعی بود که طرفداران فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آرزو کنند که روزی بر دشمنان خود - که هنوز بر سر کار بودند - دست یابند و انتقام آن خونهای به ناحق ریخته را از آنها بگیرند. اما اکنون، بیش از سیزده قرن از آن زمان گذشته، نه از امویان و عباسیان خبری است و نه دشمنان و کشندگان بالفعل و نه اعقاب و نسل های بعد از آنها، هیچ کدام در صحنه وجود نیستند، لذا شعله ور کردن و زنده نگهداشتن عنصر انتقام و کینه توزی و خشونت و خونریزی و - از طریق تحریک عواطف - دشمنان غیر عینی و موهوم تراشیدن، چیزی جز جفا کردن نسبت به یک واقعه زیبای انسانی (شهادت) نیست!!

انحراف مدافعان این نظریه به آن جا رسیده که مدعی شده اند: دعاها و زیارتنامه هایی که متضمن چنین سخنانی هستند، در همان زمان ها ساخته شده اند و اکنون دیگر فلسفه خود را از دست داده اند، بنابراین یکی از وظایف متفکران و رهبران دینی را در دوران ما، تجدید نظر کردن در مضامین آن دعاها و زیارتنامه ها دانسته اند!!

این سخنان واهی و سست، وقتی بارنگ و لعاب روشنفکر مآبانه بیان شود، می تواند باعث فریب افراد بی اطلاع و ساده لوح در معارف دینی گردد، و آنها را از پذیرش یک اعتقاد اصیل اسلامی باز دارد. انتقام از کشندگان سیدالشهداء علیه السلام یکی از برنامه های امام عصر علیه السلام است که به صورت ناجوانمردانه ای مورد انکار قرار گرفته، و از مصادیق کفران نعمت قلبی نسبت به این صفت ایشان به شمار می آید.

در اینجا بدون این که بخواهیم به تفصیل - و با پاسخ به یکایک اشکالات - وارد این بحث شویم، به بیان عقیده صحیح و مستدل در این موضوع اکتفا می کنیم.

اصل مسأله این است که واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام همراه با اهل بیت علیهم السلام و اصحاب خود در عاشورای سال ۶۱ هجری، حادثه ای نیست که فقط به زمان وقوعش مربوط باشد و صرفاً از دشمنی شخصی بنی امیه با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نشأت گرفته باشد. ریشه های اصلی این مصیبت بزرگ، به صدر اسلام و دشمنی های حساب شده منافقان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت برمی گردد. از همان زمان، کسانی، به نام اسلام و تحت عنوان دفاع از دین خدا، ظلم به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را پی ریزی کردند. آنها

مهم‌ترین نقش را در ستم‌های بعدی دشمنان نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام داشتند. به همین دلیل، در زیارت مأثور و مستند عاشورا - که حدیث قدسی است - می‌خوانیم:

لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ (۱)

خداوند، گروهی را که ظلم و ستم به شما اهل بیت علیهم‌السلام را پی‌ریزی کردند، از رحمت خود دور فرماید.

در عبارت دیگر از آن زیارت معتبر، اعلام بیزاری از همین افراد را، وسیله تقرب خود به سوی خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت زهرا علیها‌السلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار می‌دهیم:

يَا اَبَاعَبْدِ اللّٰهِ! اِنِّي اتَّقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ وَ اِلَى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِلَى فَاطِمَةَ وَ اِلَى الْحَسَنِ وَ اِلَيْكَ... بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ (۲)

ای ابا عبد الله! من... به وسیله بیزاری جستن از کسانی که ظلم و ستم به شما اهل بیت را پی‌ریزی کردند، به سوی خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و به شما تقرب می‌جویم.

این حقیقت با رساترین بیان در زیارات مختلف امام حسین علیه‌السلام ذکر شده و درسی است که زائر آن حضرت از خواندن آنها می‌گیرد.

به همین جهت، مصیبت روز عاشورا برای همه اهل بیت علیهم‌السلام بسیار سنگین و جانگداز است. خاندان وحی علیهم‌السلام، ایام محرم و عاشورا در هر سال را ایام حزن و سوگواری خود می‌دانستند. به عنوان نمونه، امام رضا علیه‌السلام فرمودند:

اِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَفْرَحَ جُفُوْنَا وَ اَسْبَلَ دُمُوْعَنَا وَ اَذَلَّ عَزِيْزَنَا بِاَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ اَوْرَثْتَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ اِلَى يَوْمِ الْاِنْقِضَاءِ ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ (۳)

روز امام حسین علیه‌السلام (عاشورا) پلکهای ما را زخم نموده، و اشکهای ما را ریزان ساخته، و عزیز ما را در سرزمین گرفتاری و بلا، به ذلت انداخته است. و (این مصیبت) باعث شده که ما - تا پایان دنیا - در اندوه و گرفتاری باقی بمانیم! پس گریه

(۱) بحارالانوار / ج ۱۰۱ / ص ۲۹۴ / به نقل از المصباح شیخ طوسی

(۲) بحارالانوار / ج ۴۴ / ص ۲۸۴

(۳) همان مدرک.

کنندگان باید بر مانند حسین علیه السلام بگریزند.

این حدیث، بیان کننده بعضی از مصائب اهل بیت علیهم السلام در غم عاشورای امام حسین علیه السلام است.

اما گفت و شنود مفضل با امام صادق علیه السلام پرده از واقعیت عمیق تر و تلخ تری برمی دارد. مفضل - که از خواص اصحاب امام علیه السلام بود - روزی به ایشان عرض کرد:

إِنَّ يَوْمَكُمْ فِي الْقِصَاصِ لِأَعْظَمِ مِنْ يَوْمِ مُحْتَتِكُمْ

روزی که شما (دشمنان خود را) قصاص می کنید، از روز غم و محنت شما بزرگتر است.

او می خواست با این گفتار خود، امام صادق علیه السلام را نسبت به مصیبت های اهل بیت علیهم السلام تسلی دهد، بر این اساس که خوشحالی از قصاص دشمنان، ناراحتی های گذشته ایشان را جبران می کند. ولی حضرت در پاسخ او فرمودند:

وَلَا كَيْوَمِ مُحْتَتِنَا بِكَرْبَلَاءَ

ولی نه مانند غم و ناراحتی مادر کربلا.

یعنی قصاص کردن دشمنان، ناراحتی های مادر روز عاشورا و سرزمین کربلا را جبران نمی کند، آن محنتی است که به تعبیر امام رضا علیه السلام تا پایان دنیا باقی خواهند ماند، و حتی با انتقام گیری امام عصر علیه السلام از کشندگان سیدالشهداء علیهم السلام نیز، از بین نخواهد رفت. آن گاه امام صادق علیه السلام به مصیبتی تلخ تر و سخت تر از عاشورای امام حسین علیه السلام اشاره فرمودند:

وَإِنْ كَانَ يَوْمُ السَّقِيفَةِ وَ إِحْرَاقُ النَّارِ عَلَى بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ ، وَ زَيْنَبَ وَ أُمَّ كَلْثُومَ [ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ] وَ فِضَّةَ وَ قَتْلُ مُحْسِنٍ بِالرَّفْسَةِ أَعْظَمَ وَ أَدْهَى وَ أَمْرٌ ، لِأَنَّهُ أَصْلُ يَوْمِ الْعَذَابِ <sup>(۱)</sup>

هر چند که (مصیبت) روز سقیفه (غصب خلافت) و آتش زدن خانه امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و حضرت زهرا و حضرت زینب و ام کلثوم علیهم السلام و فضا

(۱) فاطمه الزهراء علیها السلام . بهجة قلب المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم / ص ۵۳۲ / به نقل از نوائب الدهور علامه میرجهانی / ص

(خادمه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ) و کشتن حضرت محسن عَلَيْهِ السَّلَامُ (در شکم مادرش حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ) با لگد، بزرگتر و سنگین تر و تلخ تر بود، چون ریشه مصیبت ها و عذابها همان بود.

مصیبت عاشورا، بیش از آن که معلول ظلم و ستم بنی امیه در حق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باشد، برخاسته از اساس منحرف و باطلی بود که پایه گذاران سقیفه و کشتندگان محسن فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پی ریزی کردند. اساس ظلم نسبت به عترت پاک پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همان جنایتی بود که اولی و دومی و سومی مرتکب شدند، همان کسانی که در زیارت شریفه عاشورا، از خداوند عزوجل می خواهیم آنها را به طور خاص مورد لعنت خود قرار دهد، و از رحمت خود دور بدارد:

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَ اِبْدَأُ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ. اللَّهُمَّ اَلْعَنِ يَزِيدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ خَامِسًا، وَ اَلْعَنِ عُبَيْدَ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بَنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا<sup>(۱)</sup>

درخواست لعن از جانب خداوند، ابتدا برای اولی و دومی و سومی می شود، و در مرتبه چهارم به معاویه می رسد. آن گاه در مرتبه پنجم، نوبت به یزید و همراهانش در کشتن سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ می رسد.

با این ترتیب، زیارت عاشورای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، درسی عمیق به زیارت کنندگان آن حضرت می دهد، و آنها را با اساس و ریشه ظلم به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آشنا می کند. از جمله آثار مداومت بر این زیارت که با تعابیر مختلف مورد تاکید قرار گرفته است<sup>(۲)</sup>، ثبات قدم زائر در همین عقیده زیر بنایی است.

آگاهی از پایه گذاران ظلم به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صرفاً اطلاع یافتن از یک امر تاریخی نیست، بلکه کاملاً جنبه اعتقادی دارد، زیرا آنها با این پایه گذاری، در صدد تحریف دین در تمام ابعاد بودند، و هدف آنها، محو کامل اسلام محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرار دادن یک سلسله بدعت به نام دین بود. از سوی دیگر، رسالت ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مبارزه با همین بدعتها و حفظ اسلام از تحریفها بود. بدین ترتیب خلفای غاصب، یک مکتب ساختگی در برابر

اسلام واقعی ساختند، و در برابر اهل بیت علیهم السلام ایستادند. و این رویارویی جبهه حق و باطل، بعد از دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا به امروز ادامه داشته است. شناخت رهبران این دو جبهه و آشنایی با اهداف و عملکرد آنها، برای هر کس که به شناخت اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه دارد، بسیار ضروری است.<sup>(۱)</sup>

همین امروز اگر کسی بخواهد آئین اسلام را بررسی کند و درباره حقایق آن به تحقیق بپردازد، باید به کدام مکتب و مذهب به عنوان اسلام روی آورد؟ مکتب اهل بیت علیهم السلام (مذهب جعفری) یا مکتب خلافت (مذاهب اربعه)؟ این دو مکتب، همین امروز هم به قدری با یکدیگر اختلاف دارند که هیچ کس نمی تواند با مطالعه منابع هر دو گروه، به اصول و فروع یکسانی در امر دین برسد. کافی است موارد اختلاف دو گروه را در بحث توحید، نبوت، امامت، معاد و عدل ببینیم، تا بفهمیم غیر از اشتراکی که در الفاظ این اصول وجود دارد، محتوا و مفاهیم اینها تفاوت‌هایی جدی و اساسی با یکدیگر دارند.<sup>(۲)</sup> در احکام عملی و فرعی هم خلفای جائر و فقهای اجیر آنان، آن چنان بدعت‌های مختلف در دین وارد کرده‌اند که به کمتر اشتراکی در جزئیات احکام برخورد می‌کنیم.

پس شناخت بدعت‌گذاران اولیه در دین اسلام و آشنایی با مکتب آنها، برای تشخیص مذهب صحیح، هم بر مسلمانان و هم بر غیر ایشان، در همه زمانها ضرورت تام دارد. و هیچ کس نمی تواند امروز بدون اطلاع مستند و درست از تاریخ صدر اسلام، به دین‌شناسی صحیح دست یابد. نتیجه این شناخت صحیح، آن است که هر مسلمان واقعی، وقتی از جنایت‌کنندگان ابا عبدالله علیه السلام و نیت و عقیده آنها آگاهی می‌یابد، بادل و زبان از اعمال آنها اعلام بیزاری می‌کند، و با اظهار نفرت از آنها، بر همه پیروانشان/ تا قیام

(۱) برای مطالعه تفصیلی درباره رویارویی مکتب خلافت با مکتب امامت، به کتاب «نقش انمه در احیاء دین» نوشته آقای سید مرتضی عسکری مراجعه شود.

(۲) برای مطالعه درباره اعتقادات دو مکتب و آشنایی با اختلافات بین آنها، به کتابهای «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پرسید» نوشته دکتر سید محمد تیجانی سماوی، ترجمه سید محمد جواد مهری و نیز کتاب «معالم المدرستین» در دو مجلد از علامه سید مرتضی عسکری یا ترجمه آن بنام «دو مکتب در اسلام» در سه مجلد، و کتاب «سیری در صحیحین» نوشته آقای محمد صادق نجمی مراجعه کنید.

قیامت - نفرین می فرستد، و می کوشد تا در عمل، از آلودگی های فکری، زبانی و عملی آن ظالمان دور بماند. به این جمله زیارت عاشورا توجه کنید:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ <sup>(۱)</sup>

یعنی آخرین کسی که از مسیر بنیان گذاران ظلم به اهل بیت علیهم السلام پیروی می کند، در کنار اولین آنها باید نفرین و از رحمت الهی دور گردد. یک مسلمان واقعی، باید هم از پایه گذاران دشمنی با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بیزاری جوید و هم از پیروان آنها اعلام برائت نماید، و این عمل خود را وسیله تقرب به خداوند و حجّت های معصوم او بداند:

اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُوَالَاةِ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ <sup>(۲)</sup>

من به سوی خداوند و به شما (اهل بیت علیهم السلام) تقرب می جویم، از طریق دوستی با شما و دوستی با دوست شما، و از طریق بیزاری جستن از دشمنان شما و کسانی که با شما جنگ راه انداختند، و نیز از طریق بیزاری جستن از پیروان ایشان، و کسانی که راه آنها را دنبال می کنند.

به همین جهت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

لَعَنَ اللَّهُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ نَاصِرِيهِمْ، وَ السَّاكِتِينَ عَنْ لَعْنِهِمْ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ يُسَكِّتُهُمْ <sup>(۳)</sup>

خدا لعنت کند کشتندگان حسین علیه السلام و دوستداران آنها و یاری کنندگان ایشان را، و آن کسانی که بدون وجود شرایط تقیه - که سبب سکوت آنها (از لعن) بشود - از لعن کردن آنها ساکت هستند!

پس در هر زمان، یکی از وظایف دینی مؤمنان، آشنایی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام و طرز تفکر و مکتب ایشان، و اعلام بیزاری از راه و رسم آنها و پیروانشان، و لعن آنها به زبان و عمل است.

از این بالاتر، هر کسی در هر زمان و هر مکان، به کشتن سید الشهداء علیه السلام و یاران وفادار

(۲) همان مدرک.

(۱) بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵

(۳) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۴

حضرتش قلباً راضی و خشنود باشد، خود جزء کشتندگان آن حضرت محسوب می‌گردد.  
پیامبر خدا ﷺ فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الرَّاضِينَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شُرَكَاءُ قَتَلْتِهِ (۱)

آگاه باشید، کسانی که به کشتن حسین ﷺ راضی و خشنود باشند، در کشتن او شریک  
قاتلانش هستند!

به همین جهت در احادیث آمده است که وقتی امام عصر ﷺ ظهور می‌فرماید، انتقام  
خون سیدالشهداء ﷺ را از فرزندان کشتندگان ایشان می‌گیرد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ... يَبْعَثُ عَلَىٰ بَقَايَا ذُرِّيَّتِهِمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَادِيًا مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ  
الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ، يُحْرِقُهُمْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ (۲)

همانا خداوند... بر باقیمانده از فرزندان کشتندگان اهل بیت ﷺ، پیش از روز قیامت،  
یک (بزرگوار) هدایت یافته هدایت کننده از نسل حسین مظلوم ﷺ بر می‌انگیزد، تا  
با شمشیر دوستانش، آنها را بسوزاند تا به جهنم برسند.

البته برای کسانی که با معارف اعتقادی اسلام آشنایی ندارند، پذیرش این مطلب  
سنگین است که کسانی به خاطر کار پدران خود، مورد عذاب الهی قرار بگیرند. به همین  
دلیل، از ائمه اطهار ﷺ درباره آن سؤال می‌کردند و ایشان پاسخ می‌دادند. به عنوان نمونه،  
«عبدالکریم هروی» از امام رضا ﷺ می‌پرسد: نظر شما درباره سخن امام صادق ﷺ  
چیست که فرمود:

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ

یعنی: وقتی قائم ﷺ ظهور کند، کشتندگان حسین ﷺ را - به سبب اعمال پدرانشان - به  
قتل می‌رساند.

امام رضا ﷺ فرمودند: همین طور است. (مطلب همان گونه است که امام  
صادق ﷺ فرموده‌اند) هروی می‌پرسد: پس آیه قرآن چیست که می‌فرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (۳)

(۲) همان مدرک.

(۱) بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۳۰۴

(۳) سوره انعام / آیه ۱۶۴

هیچ کس بار (عمل) دیگری را به دوش نمی‌کشد.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ اقْوَالِهِ، وَلَكِنْ ذَرَارِي قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْضَوْنَ  
بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا، وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ. وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا  
قُتِلَ بِالمَشْرِقِ، فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي المَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاغِبُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
شَرِيكَ القَاتِلِ. وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ القَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَا هُمْ بِفِعْلِ  
آبَائِهِمْ<sup>(۱)</sup>

خداوند در همه گفتارهایش راست فرموده است. ولی فرزندانِ کُشدگانِ حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به اعمال پدران خود راضی هستند، و به آن افتخار می‌کنند. و هر کس به انجام چیزی راضی و خشنود باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است، تا آن جا که اگر کسی در مشرق کشته شود و فرد دیگری در مغرب به کشتن او راضی باشد، رضایت دهنده نزد خدای عزوجل، شریک قاتل محسوب می‌شود. و حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی ظهور می‌فرمایند، صرفاً به دلیل رضایت آنها نسبت به عمل پدرانشان، آنها را به قتل می‌رسانند.

بنابراین اگر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ انتقام خون جدشان را از فرزندان قاتلانِ ایشان بگیرند، به جهت رضایت آنها نسبت به جنایت پدرانشان می‌باشد. اینان در حقیقت، به سبب عمل خودشان - یعنی رضایت از قتل و جنایت پدرانشان در کربلا - کشته می‌شوند. به همین دلیل، در بعضی از زیارات امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند زیارت عاشورا، پس از درخواست لعن خدا بر کُشدگان سیدالشهداء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اعوان و انصارشان، چنین می‌خوانیم:

لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً<sup>(۲)</sup>

بدین گونه، درخواست لعن خدا بر همه بنی امیه و خاندان زیاد و خاندان مروان تا روز قیامت می‌شود.

در همین زیارت شریفه آمده است که:



هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

در روز عاشورا خاندان زیاد و مروان، به خاطر کشتن حسین علیه السلام شاد شدند.

افراد معدودی، به عنوان کشتندگان مستقیم سیدالشهداء علیه السلام مباشرت به این جنایت کردند، اما تمام خاندان آنها - بلکه همه طوائف بنی امیه - به عمل آنها شاد شده و راضی بوده‌اند. از این رو، مستحق لعن الهی بوده و هستند.

بنابراین اگر ائمه اطهار علیهم السلام به شیعیان سفارش کرده‌اند که زیارت عاشورا و امثال آن را همیشه بخوانند، و در همه زمان‌ها بر بنی امیه لعن و نفرین کنند، از این جهت است که فرزندان بنی امیه در طول تاریخ، همیشه از جنایت پدران خود راضی و خوشحال بوده‌اند، و به آن افتخار کرده و می‌کنند. پس درخواست لعن برای آنها، نه تنها ظلم نیست، بلکه عین عدالت و حق طلبی است.

کشتندگان مستقیم سیدالشهداء علیه السلام قرن‌هاست که به آتش الهی گرفتار هستند، گرچه هیچ کدام اکنون زنده نیستند؛ اما آیندگان و پیروان آنها - که چه بسا از نسل آنها هم نباشند - در همه زمان‌ها بوده و هستند. هنگام ظهور امام عصر علیه السلام نیز، عده‌ای از آنها حضور دارند که به خاطر رضایت و شادی و افتخار کردن به اعمال قاتلان، در جنایت آنها شریک هستند و باید انتقام خون شهدای کربلا از آنها گرفته شود.<sup>(۲)</sup>

وقتی امام زمان علیه السلام به این صورت، انتقام جد شهید خود را می‌گیرند، عده‌ای می‌گویند که ایشان در کشتن، زیاده روی و اسراف می‌کند. این از آن جهت است که حضرت، کسانی را به قتل می‌رساند که مستقیماً امام حسین علیه السلام را نکشته‌اند. در قرآن می‌فرماید:

مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِیِّهِ سُلْطٰنًا فَلَا یُسْرِفُ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا<sup>(۳)</sup>

حضرت باقر العلوم علیه السلام، ذیل این آیه شریفه تصریح فرموده‌اند:

الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ، طَلَبَ بِنَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقْتُلُ حَتَّى يُقَالَ: قَدْ أُسْرِفَ فِی الْقَتْلِ

(۱) بحارالانوار / ج ۱۰۱ / ص ۲۹۵

(۲) درباره اهمیت و ارزش اعمال قلبی مانند «رضایت» و «خوشحالی» به خاطر انجام یک عمل، در بخش چهارم

(۳) سوره اسراء / آیه ۳۳

کتاب توضیح بیشتری خواهد آمد.

قیام کننده از ما (اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وقتی قیام کند، از حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خونخواهی می کند. پس تا آن جا می کشد که گفته می شود: ایشان در کشتن زیاده روی کرده است.

سپس خود حضرت، آیه شریفه را توضیح می دهند:

الْمُقْتُولُ: الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَلِيُّهُ: الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالْإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ / أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ<sup>(۱)</sup>

کشته شده، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و ولی (خون) ایشان، امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و زیاده روی در کشتن، به این است که غیر قاتل را (به جرم کشتن مقتول) بکشد.

کسانی که در زمان ظهور، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را متهم به اسراف در قتل می کنند، نمی دانند که ایشان، غیر قاتلین را به دلیل رضایت و شادی آنها از جنایت قاتلین، به قتل می رسانند. این کوتاه نظران، چون دلیل آن گونه انتقام حضرت را نمی دانند، می پندارند که ایشان در کشتن زیاده روی کرده اند. آنها چون می بینند امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ کسانی را می کشند که در زمان کشتن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نبوده اند و در این امر، فعالیت مستقیم نداشته اند، حکم به اسراف ایشان در قتل می کنند. اما در واقع، اسراف در کار نیست، چون آنها به خاطر کار خودشان (یعنی رضایت و شادی قلبی و افتخار کردن به جنایت قاتلین) کشته می شوند. در گذشته به تفصیل گفتیم که عمل قلبی، همانند عمل خارجی مورد محاسبه است. و همین اعمال قلبی و نفسانی، آنها را شریک قتل سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ گردانیده است. پس، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ اسراف در قتل نمی کنند. فقط ظاهر و صورت خارجی عمل ایشان، به شکل اسراف در قتل است. و کسی که حکمت و دلیل عمل ایشان را بفهمد، حکم به اسراف در قتل نمی کند.

البته این نوع قصاص برای مادر دنیا جایز نیست. و کسی نمی تواند به استناد عمل امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از ظهور، کسانی را که به انجام ظلم و جنایتی راضی هستند، به سبب رضایت قلبی آنها، قصاص کند. تکلیف ما از نظر فقهی، در این زمان، قصاص از شخص قاتل است و فراتر رفتن از این حد، اسراف در قتل محسوب می شود.

باید دانست که بعضی از اقدامهای امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از ظهور، باروش معمول دیگران

و حتی امامان گذشته علیهم السلام تفاوت دارد. به عنوان مثال، در مسأله قضاوت، حکم فقهی این است که قاضی باید به استناد مدارک و شواهد موجود که «بینه» نامیده می شود، حکم نماید، هر چند که خود در واقع بداند که حق با کدام یک از طرفین دعوی است. و لذا گاهی برخلاف علم قطعی خود، حکمی صادر می نماید. ائمه اطهار علیهم السلام هم در هنگام قضاوت، علم خود را ملاک نمی دانستند، و صرفاً بر اساس «بینه» و شواهد ارائه شده، حکم به «ظاهر» می کردند، با این که از «واقع»، بدون نیاز به «بینه»، آگاه بودند.

اما در همین مورد قضاوت، بعضی از انبیاء الهی، از جانب خدای عز و جلّ مأموریت داشتند که قضاوت را بر اساس علم خود - بدون ملاحظه شاهد و بینه - انجام دهند. یکی از این پیامبران، حضرت داود علیه السلام بودند که قضاوت ایشان به باطن افراد معروف است. این ویژگی از ایشان در امام عصر علیه السلام پس از ظهور، مشاهده خواهد شد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ، لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَحْكُمُ بِعِلْمِهِ، وَ يُخْبِرُ كُلَّ قَوْمٍ بِمَا اسْتَبْطَنُوهُ، وَ يَعْرِفُ وَلِيَّهُ مِنْ عَدُوِّهِ بِالتَّوَسُّمِ<sup>(۱)</sup>

وقتی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، همانند قضاوت حضرت داود علیه السلام بین مردم قضاوت خواهد کرد. او نیاز به بینه (شاهد) ندارد، (بلکه) خدای متعال (واقعیت را) به او الهام می کند. و او به علم خود (نسبت به واقع) حکم خواهد نمود. و هر گروهی را به آنچه در باطن خود دارند. خبر می دهد و دوست خود را از دشمنش با فراست باطنی تشخیص می دهد.

قضاوت به باطن افراد و در نظر نگرفتن شواهد و بیّنات، در زمره اموری است که در میان اهل بیت علیهم السلام اختصاص به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه پس از ظهورشان دارد، و هیچ یک از معصومان بزرگوار علیهم السلام حتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روشی نداشتند. انتقام امام زمان علیه السلام پس از ظهور، از کسانی که به کشتن جدّ غریب ایشان، رضایت

دارند، نیز کاری است که هیچ کدام از امامان گذشته ما انجام نمی دادند، با این که در زمان همه آنها، افرادی از بنی امیه و غیر ایشان وجود داشتند که به این جنایت خشنود و از آن خوشحال بودند. در واقع می توان گفت که بر مبنای عدل الهی، همه افرادِ راضی به یک ظلم و جنایت، حقیقتاً در جرم و جنایت، شریک ظالمان و جانیان هستند، و استحقاق عقوبت خدا را در دنیا و آخرت دارند. ولی تا قبل از ظهور امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به عقوبت دنیوی آنها، فضل الهی شامل حالشان خواهد بود. اما پس از قیام آن حضرت، دیگر عفو و بخششی نسبت به مجازات آنها در دنیا، به حکم الهی - و بر مبنای عدل خدا - در کار نخواهد بود.

در مجموع می توان گفت: با این که احکام زمان ظهور حضرت، در بعضی موارد، تفاوتی با قبل از آن خواهد داشت، اما سیره و روش کلی ایشان - به لحاظ مبانی و قواعد - با سیره پدران معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفاوت نمی کند.

بر این اساس، نکته قابل توجه در انتقام گیری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ در هنگام ظهور، این است که این کار، یک عمل عاطفی یا از روی کینه توزی نیست. عصمت الهی این معصومان پاک نهاد، از سوئی، و تاریخ زندگی ایشان - از سوی دیگر - به خوبی نشان می دهد که این بزرگواران، مظهر رحمت و سرچشمه صفات کریمه اخلاقی بودند، و رذیلت هایی چون کینه توزی، هرگز در ارواح پاک ایشان جای نداشته است. اما وقتی حساب دین خدا و رضا و سخط الهی پیش می آمد، ایشان اهل مسامحه و گذشت نبودند. خود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» بودند، آن جا که حق و عدل حکم می کرد، با قاطعیت احکام الهی را جاری می ساختند. و از کشتن دشمنان محارب در جنگها ابا نداشتند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز، با این که به عطف و مهربانی شناخته شده بودند، وقتی پای عدالت در کار می آمد، سختگیرترین حکام در اجرای آن بودند، و در کشتن مخالفان دین خدا که بسیاری از آنها ظاهراً مسلمان و اهل نماز و روزه و عبادت هم بودند، کوچکترین سستی و سازش از خود نشان نمی دادند.

همین سیره و روش را امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از ظهور خود خواهند داشت. ایشان هم - به

حکم حدیث قدسی لوح - « رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ » هستند<sup>(۱)</sup> و نظیر جدشان، « أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ »<sup>(۲)</sup>، ولی « بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ » هستند<sup>(۳)</sup>. فقط دشمنان خدا در زمان ظهور، طعم تلخ انتقام الهی را خواهند چشید. این انتقام، حکم عدل الهی است که در دنیا و قبل از وقوع قیامت عملی می‌گردد. همان‌گونه که عذاب خدا در قیامت - و حتی خلود و جاودانگی در عذاب - برای کافران عین عدل اوست و آن را معلول کینه توزی و خشنونت طلبی پروردگار، نمی‌توان دانست، انتقام‌گیری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در دوره پس از ظهور امام عصر علیه‌السلام را نیز نمی‌توان این‌گونه تفسیر کرد، چرا که آن اقدام به دست حجت معصوم منصوب منصوص الهی انجام می‌گیرد. و با رفتار هیچ شخص دیگری قابل قیاس نیست، همان‌گونه که خود اهل بیت علیهم‌السلام با دیگران قابل قیاس نیستند. چنین برداشتهای انحرافی، فقط از آن کسانی است که در فهم دین، معیارهای صحیح قرآنی و روایی را نپذیرفته‌اند، و با موازین مادی و الحادی می‌خواهند درباره معارف اصیل دینی اظهار نظر کنند.

بحث خود را در این خصوص با نقل این حدیث قدسی به پایان می‌بریم:

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: وقتی حضرت موسی، برادرش هارون علیه‌السلام را از دست داد، از خدا برای او طلب مغفرت کرد. خداوند متعال در پاسخ به موسی چنین وحی فرمود:

يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ  
بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ<sup>(۴)</sup>

ای موسی! اگر درباره اولین و آخرین از من چیزی بخواهی، تو را اجابت می‌کنم، جز قاتل حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام که من از او انتقام می‌گیرم.

اینجا سخن از « انتقام خدا » از قاتل امام حسین علیه‌السلام است. این حدیث و امثال آن نشان می‌دهد که این کار، یک عمل الهی است، نه بشری. بنابراین احکام و لوازم اعمال بشری بر

(۱) اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصر علیهم علیهم‌السلام / ح ۳ قال الله عزوجل: أَكْمَلُ ذَلِكَ

بَابِيهِ « م ح م د » رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ .

(۲) سوره فتح / آیه ۲۹

(۴) عیون اخبار الرضا علیه‌السلام / ج ۲ / ص ۴۷ / ح ۱۷۹

(۳) سوره توبه / آیه ۱۲۸

مُنتَقَمِ خُونِ اِمَامِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ / ۳۵۵

آن بار نمی شود. و تنها موازین الهی در مورد آن راهگشا است، که این موازین، به زبان خاندان عصمت و وحی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، بیان شده است.

از خدای تعالی، توفیق معرفت و اعتقاد صحیح به این کلمات نورانی را مسئلت

داریم.

## بخش چهارم :

### یاری غریب

- فصل اوّل : اهمّیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن
- فصل دوّم : یاری امام عصر علیه السلام به قلب
- فصل سوّم : یاری امام عصر علیه السلام به زبان
- فصل چهارم : یاری امام عصر علیه السلام با عمل
- فصل پنجم : یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام

## فصل اوّل

### اهمّیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن

#### اهمّیت یاری غریب

از بحث درباره معانی غربت امام زمان علیه السلام نتیجه می‌گیریم که همه افراد امام‌شناس در هر موقعیتی که قرار دارند، باید اهتمام ورزند تا امام عصر علیه السلام را به طور نسبی از غربت خارج کنند، و بدین ترتیب امام غریب را یاری و نصرت نمایند.

شیعیان امام‌شناس باید شکر این نعمت عظیم - یعنی شناخت امام علیه السلام - را با قلب و زبان و عمل خویش به جای آورند، تا برای غیر شیعه و همچنین شیعیان غافل نیز، امام زمان علیه السلام مطرح شود، و آنها هم بفهمند که در ارتباط با حضرت چه وظایفی دارند.

سه معنای اوّل غربت، در حقیقت به عدم معرفت و اعتقاد به آن حضرت برمی‌گردد. بعضی‌ها اصلاً نمی‌دانند که امام زمان علیه السلام کیست، برخی نسبت به اوصاف حضرت علیه السلام بیگانه هستند. و کسانی هم که ایشان را می‌شناسند، نوعاً در قدرشناسی قلبی و زبانی و عملی از این نعمت بزرگ، کوتاهی می‌کنند.

حال اگر ما بخواهیم شکر قلبی نسبت به این نعمت ارزشمند داشته باشیم، باید در جهت معرفی امام علیه السلام به کسانی که ایشان را نمی‌شناسند و یا دچار غفلت از معرفت هستند، کوشش کنیم.

تلاش برای معرفی امام عصر عجل الله تعالی فرجه، که برخاسته از شکر قلبی است، می‌تواند



به طور نسبی حضرت را از سه معنای اول غربت خارج سازد، تا مردم بیشتر امام زمان خود را بشناسند و به یاد ایشان باشند، و به حضرتش مراجعه نمایند.

اما برای خارج شدن امام عصر علیه السلام از غربت به معنای چهارم - یعنی «دور از اهل و دیار بودن» حضرت - تنها راه، ظهور ایشان می باشد، تا این که بتوانند در شهر و دیار خویش، و در کنار نزدیکان و دوستان خود، زندگی کنند. البته دوستان امام علیه السلام می توانند در سرعت بخشیدن به امر ظهور، مؤثر باشند، و با شناسایی موانع ظهور، برای رفع آنها تلاش و کوشش نمایند.

قطعاً یکی از موانع ظهور امام عصر علیه السلام نداشتن یار و یاور است که تحت عنوان معنای پنجم غربت از آن سخن گفتیم. بنابراین تلاش در راه یاری حضرت، این مانع جدی را کم کم برطرف می کند، و قدم برداشتن در این مسیر، به تدریج از غربت ایشان می کاهد، تا روزی که انشاءالله ظهور و فرج ایشان فرا برسد و به طور کامل از غربت خارج گردند. پس برای یاری امام غریب، باید در مرحله اول به معرفی ایشان اهتمام ورزیم.

## معرفی امام غریب

برای این که شکر قلبی نسبت به نعمت بزرگ امام شناسی داشته باشیم، باید در جهت شناساندن حضرت به کسانی که ایشان را نمی شناسند، قدم برداریم. کسی که امام زمان علیه السلام را می شناسد، دوست دارد دیگران هم ایشان را بشناسند و وظیفه خود را در قبال آن حضرت ادا کنند.

شیعیان باید ببینند که چگونه می توانند در جهت معرفی امام علیه السلام قدم بردارند. و باید خود را نسبت به کسانی که از این نعمت برخوردار نیستند، مسؤول بدانند. البته امام شناسی یک امر نسبی است؛ و هر کس در هر رتبه ای باشد، امکان پیشرفت به مراتب بالاتر از آن را دارد. از این رو، نمی تواند منتظر رسیدن به حد کمال امام شناسی باشد تا به وظیفه معرفی امام علیه السلام اقدام نماید. بلکه هر کس در حدی که خدای عزوجل به او معرفت داده است، باید به شناساندن این نعمت اقدام نماید، و دست کسانی را که در امام شناسی به رتبه او نرسیده اند، بگیرد.

## اهمیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن / ۳۶۱

اگر کسانی که از این نعمت بزرگ الهی برخوردارند، شکر عملی و زبانی آن را ادا کنند، معرفی امام علیه السلام تا حدّ زیادی جامه عمل به خود می پوشد. اگر هر کسی که نعمت شناخت امام زمان به او عطا شده، شکر قلبی خویش را بر زبان و دیگر اعضاء و جوارح خود جاری سازد، به سهم خود از کفران نعمت معرفت امام علیه السلام جلوگیری کرده است و از پاداش این کار برخوردار می گردد.

هر چند که معرفی امام زمان علیه السلام برای همه شیعیان یک تکلیف است، اما خدای متعال - به فضل و کرم خود - بر انجام این وظیفه عقلی، ثواب و پاداش بسیاری مترتب ساخته است.

امام حسن عسکری علیه السلام از قول امام سجاده علیه السلام نقل فرموده اند که:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي وَحَبِّبْ خَلْقِي إِلَيَّ

خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که: ای موسی! مرا نزد آفریدگانم محبوب گردان و آنها را هم محبوب من کن.

خدای عزوجل به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: کاری کن تا آفریدگان من، مرا دوست بدارند، و قلباً به من علاقمند باشند. هم چنین کاری کن که من هم آنها را دوست بدارم، و به آنها محبت و رزم، و لطف و عنایتم به آنها بیشتر شود.

قال: يَا رَبِّ كَيْفَ أَفْعَلُ؟ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ آيَاتِي وَ نَعْمَائِي لِيُحِبُّونِي، فَلَأَنْ تَرُدَّ آيَاتًا عَنْ بَابِي، أَوْ ضَالًّا عَنْ فَنَائِي، أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا

حضرت موسی علیه السلام پرسید: برای رسیدن به این امر، چگونه عمل کنم؟ خداوند فرمود: نعمت های مرا به یاد آنها بیاور، تا مرا دوست بدارند. این که تو، یک بنده فراری از درگاه من، یا کسی را که درگاه مرا گم کرده، به من بازگردانی، برای تو بهتر است از این که صد سال عبادت کنی، به طوری که روزها روزه بگیری، و شبها به عبادت بایستی.

پس راه تبلیغ دین، این است که انسان از طریق تذکر مردم به نعمت های الهی، چنان کند که آنها این نعمت ها را در زندگی خود بیابند، تا بدین ترتیب، نسبت به خدا محبت

ایجاد شود، و بنده با محبت و علاقه به درگاه الهی رو کند.

قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَنْ هَذَا الْعَبْدُ الْأَبْقَى مِنْكَ؟ قَالَ: الْعَاصِي الْمُتَمَرِّدُ

حضرت موسی علیه السلام عرض می‌کند: بنده فراری از تو کیست؟ جواب فرمود: شخص معصیت‌کار سرکش.

چنین شخصی معمولاً نسبت به گناهان خود حالت پشیمانی پیدا نمی‌کند، چون به قدری در گناه غوطه‌ور شده است که دیگر در خانه خدا نمی‌آید، و از توبه و پشیمانی مأیوس است، پس بنده متمرد و فراری است.

قَالَ: فَمَنْ الضَّالُّ عَنْ فِتْنَائِكَ؟ قَالَ: الْجَاهِلُ بِإِمَامِ زَمَانِهِ، وَالْغَائِبُ عَنْهُ بَعْدَ مَا عَرَفَهُ، الْجَاهِلُ بِشَرِيعَةِ دِينِهِ، تُعْرِفُهُ شَرِيعَتُهُ وَ مَا يَعْبُدُ بِهِ رَبَّهُ وَ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ

حضرت موسی علیه السلام پرسید: کسی که درگاه تو را گم کرده کیست؟ خدای متعال پاسخ داد: کسی که امام زمانش را نمی‌شناسد و بعد از شناختنش از او غائب است، کسی که به آئین دین خود آگاه نیست. شریعتش را، و راه بندگی پروردگارش را به او یاد بدهی، و طریق جلب رضایت خدا را به او ارائه کنی.

امام زمان علیه السلام باب خدا است. بنابراین هر کسی ایشان را نشناسد، در واقع با درگاه و آستان قدس الهی آشنایی ندارد. پس کسی که امام زمان خود را نشناسد و یابا وجود شناخت ایشان، توجهی به سوی آن حضرت نداشته باشد - یعنی نداند که چگونه می‌تواند با ایشان ارتباط داشته باشد - چنین کسی در حقیقت درگاه پروردگارش را گم کرده است (الضال عن فناء الله).

غیبت امام عصر علیه السلام کسانی را که شناخت درستی از دین و شریعت خود ندارند، به سرگردانی و بلا تکلیفی می‌اندازد. اینان نمی‌دانند که چگونه می‌توانند از امام خود بهره‌مند شوند و لذا گمشدگانی هستند که احتیاج به کمک و دستگیری دارند.

خدای متعال، این دو گروه را «ضال» خوانده است: گروه اول، آنها که امام زمان خود را نمی‌شناسند. گروه دوم: جاهلانی که در غیبت امام علیه السلام وظیفه دینی خود را نمی‌دانند. نسبت به گروه اول، وظیفه عالمان، معرفی امام زمان علیه السلام است تا آنها از جهل نسبت به

## اهمیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن / ۳۶۳

این امر مهم و حیاتی خارج شوند. اما در مورد گروه دوم، باید کاری کرد که فهم و معرفت ایشان نسبت به دین، تصحیح و تکمیل گردد تا غیبت امام علیه السلام باعث سرگردانی و گمراهی آنها نشود، و بدانند که چگونه می توانند در زمان غیبت هم از امام خویش بهره مند شوند. باید شریعت را به آنها شناساند تا به وظایف دینی خود آگاه شوند و بفهمند که چگونه می توانند رضایت خدای خود را جلب نمایند. اصلی ترین رکن شریعت که باید به آنها شناسانده شود، نعمت امام علیه السلام و کیفیت شکرگزاری نسبت به ایشان است و از آنجا که شناساندن امام زمان علیه السلام نقش اصلی و محوری را دارد، امام سجّاد علیه السلام در پایان حدیث به عالمان شیعه که موفق به انجام این وظیفه گردند، چنین بشارت داده اند:

فَأَبَشِّرُوا عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا بِالثَّوَابِ الْأَعْظَمِ وَالْجَزَاءِ الْأَوْفَرِ<sup>(۱)</sup>

پس بشارت باد بر عالمان شیعه ما، به ثواب بزرگتر و پاداش فراوان تر.

این مطلب باید سرلوحه عمل شیعیان باشد که از هر طریقی به معرفتی امام علیه السلام و شریعت او اقدام نمایند تا امام زمان علیه السلام را از غربت در آورده و از ثواب بزرگ این عبادت بی بدیل بهره مند شوند. باشد که در زمان ظهور حضرتش، نظاره گر لبخند رضایت و خشنودی مولای خود باشند، و از رضایت قلبی حضرتش، به عنوان برترین و والاترین اجر و مزد خویش بهره مند گردند. و در زمره کسانی قرار گیرند که در دوره غیبت حضرتش، نه تنها ایشان را فراموش نکرده اند، بلکه فراموش کنندگان را هم به ایشان یادآور شده اند.

## اقسام یاری امام عصر علیه السلام

یاری امام زمان علیه السلام یکی از مهمترین راههای شکرگزاری از این نعمت بزرگ است. شخص امام شناس، باید همه مراحل شکر را در مقابل ولی نعمت خویش به جا آورد. در مرحله اول، «شکر قلبی» نعمت امام علیه السلام، یاری ایشان به قلب است. انسان شاکر باید بررسی کند که چگونه می تواند قلباً امام خود را یاری نماید؛ مسلماً در این مرحله، ابتدا معرفت صحیح ایشان به اسم و وصف، و سپس محبت قلبی مطرح می شود که خود

مرتبه والایی از یاری غریب است.

یاری قلبی امام زمان علیه السلام که متناظر با شکر قلبی نسبت به این نعمت است، وقتی عملی می شود که ایشان را به عنوان ولی نعمت بشناسیم، و نعمت و جودشان را مورد تصدیق و قبول قلبی قرار دهیم، و همواره در این تصدیق قلبی ثبات داشته باشیم. البته این شناخت قلبی، منتهی به محبت قلبی می شود که تکمیل کننده نصرت قلبی است، و به مرتبه بالاتر معرفت ختم می گردد.

در مرحله دوم، «شکر زبانی» این نعمت که برخاسته از معرفت و محبت قلبی است، می تواند به وسیله یاری زبانی حضرت علیه السلام صورت پذیرد. ذکر و یاد زبانی امام زمان علیه السلام، تبلیغ دین و معرفی زبانی امام عصر علیه السلام از مصادیق یاری زبانی این نعمت است. هر کس که از نعمت معرفت امام علیه السلام برخوردار شد، می تواند با یاری ایشان به وسیله زبان خویش، شکر زبانی این نعمت را به جا آورد.

در مرحله سوم، «شکر عملی» نعمت مطرح می شود. بهره برداری صحیح از نعمت امام علیه السلام وقتی صورت می پذیرد که انسان، با عمل خویش، در مسیر بندگی پروردگار متعال قرار گرفته و دیگران را نیز به این مسیر هدایت کند، و بدین وسیله به یاری امام عصر علیه السلام بشتابد. پس هر کس که می خواهد شکر عملی این نعمت را ادا کند، باید با هر عملی که از دست او ساخته است، به یاری حضرتش بشتابد و به معرفی و تبلیغ عملی امام زمان علیه السلام پردازد.

کسی که وظیفه شکرگزاری خود را در مقابل نعمت امام علیه السلام - در حد توان خویش - به جا آورد، در مقابل این ادای وظیفه می تواند به رضایت اهل بیت علیهم السلام دست یابد. و البته رضای ایشان، جز رضای خداوند متعال نیست.

چگونگی برخورد امام جعفر صادق علیه السلام با یکی از شیعیان که اهتمام به یاری ایشان داشته است، نشان می دهد که دوستان امام عصر علیه السلام می توانند از طریق ادای وظیفه شکر خویش، به رضایت و محبت ایشان دست یابند:

امام صادق علیه السلام هشام بن حکم را - در حالی که نوجوان بود و تازه صورتش موی کمی در آورده بود - بالاتر از همه بزرگان اصحاب خویش قرار دادند. و آن گاه که

اهمیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن / ۳۶۵

دیدند این کار بر آن سالخورده‌گان سنگین و گران آمده است، هشام را این گونه معرفی فرمودند:

هَذَا ناصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ<sup>(۱)</sup>

این شخص، با قلب و زبان و دست خود، یاور ما (اهل بیت علیهم السلام) است.

بدین ترتیب اهمیت شیوه‌های مختلف یاری امام علیه السلام روشن می‌گردد. مسلماً شیعیان زمان غیبت هم می‌توانند به وسیله یاری ولی نعمت غریب خویش، به رضایت حضرتش دست یافته و منزلت و الایی نزد ایشان پیدا کنند.

## فصل دوم

### یاری امام عصر علیه السلام به قلب

#### دین شناسی

لازمه شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام یاری ایشان به قلب است. از آنجا که مهم ترین عمل قلب معرفت است، برای یاری قلبی حضرتش، باید در جهت حصول معرفت بیشتر امام علیه السلام کوشش نمود.

پایه و اساس یاری حضرت، شناخت و قبول اوصاف امام علیه السلام است، که ارزشمندترین عمل قلب است. کسی که می خواهد برای خارج کردن مولایش از غربت بکوشد، باید در درجه اول، خود، معرفت صحیح و کامل از امام زمان خویش داشته و قلباً تسلیم کمالات ایشان باشد. این عمل قلب، مقدمه و اساس مراتب بعدی یاری امام علیه السلام می شود، همان طور که شکر قلبی، روح همه مراحل شکر است.

معرفت قلبی نسبت به این نعمت عظیم الهی، باید همواره در قلب عارف پایدار باشد. ثبات این اعتقاد در قلب نیز، از مصادیق یاری قلبی ایشان است. هر چه معرفت امام علیه السلام در قلب، عمیق تر و صحیح تر باشد، یاری کردن حضرتش بهتر و کاملتر صدق می کند.

بنابراین برای نیل به این نوع یاری حضرت، باید در راه امام شناسی - که روح و مغز دین شناسی است - قدم برداشت، تا بدین وسیله خداوند عز و جل، توفیق یاری حضرتش را بیشتر عطا فرماید.

معرفت صحیح امام علیه السلام عصاره و نتیجه شناخت دین است. هر قدر انسان در مسیر

دین شناسی قدمهای صحیح بیشتر و خالص تر بردارد، به همان اندازه به امام شناسی - که ثمره و نتیجه آن است - سریع تر و کامل تر نائل می شود. از این رو، یکی از وظایف یاران امام عصر علیه السلام این است که شناخت خود از دین را عمیق تر، دقیق تر و کامل تر کنند.

در روایت آمده است که یاوران امام عصر علیه السلام در زمان ظهور، دین را به خوبی می شناسند، و اهل بصیرت در دین هستند. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیف یاران معدود امام زمان علیه السلام در زمان غیبت فرموده اند:

تُجَلَّى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَ يُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَ يُعْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ  
بَعْدَ الصَّبُوحِ <sup>(۱)</sup>

دیدگانیشان با آیات نازل شده قرآن، جلا داده می شود. و تفسیر قرآن در گوش های جانیشان می نشیند. و جام حکمت، صبح و شام به کامشان ریخته می شود.

هر چیزی وقتی جلا داده می شود که زنگارهای آن زدوده شود. یاوران امام عصر علیه السلام نیز با قرآن انس دارند، به وسیله آن زنگارهای قلب خود را می زدایند تا جایی که چشم دل آنها با بصیرتی که پیدا می کنند، نورانی می گردد. تفسیر حقایق قرآن در گوش جان آنها، رسوخ می کند. تنها به خواندن قرآن اکتفا نمی کنند، بلکه معارف آن در عمق جانیشان می نشیند. خدای سبحان به آنها حکمت واقعی را عطا فرموده، که در همه اوقات زندگی خود، از آن سیراب می شوند.

بصیرت قلب، نتیجه حکمت و فقاہت در دین است، و برای دستیابی به حقیقت آن باید تفقه کرد.

## فقاہت، تنها راه بصیرت در دین

امام موسی کاظم علیه السلام راه رسیدن به بصیرت و عبادت را چنین بیان کرده اند:

تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ، وَ السَّبَبُ إِلَى  
الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا <sup>(۲)</sup>

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۹ / ص ۱۲۶ و نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۱۵۰

(۲) بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۳۲۱ / ح ۱۹



در دین خدا تفقه کنید. زیرا فقه، کلید بصیرت و کامل کننده عبادت است. (انسان را) به منزلت‌های والا مرتبه و درجات ارزشمند در دین و دنیا می‌رساند.

بصیرتی که یاری کنندگان امام زمان علیه السلام باید داشته باشند، از طریق تفقه حاصل می‌شود. و بدین وسیله آخرت و حتی دنیای خود را به دست می‌آورند. شاید حاصل شدن دنیا به وسیله تفقه، در ابتدا عجیب به نظر آید. اما با کمی دقت می‌بینیم که در واقع لذت دنیا را کسانی که بیشتر عیش و نوش می‌کنند، نمی‌برند. به عنوان مثال، به بچه‌ای که با اسباب بازی خود مدتی مشغول بازی است چگونه نگاه می‌شود؟! آیا خوشگذرانی او کودکانه و از روی نادانی محسوب نمی‌شود؟ آیا خوشی او بیهوده نیست؟ هر عاقلی با دیدن او لبخندی زده و متذکر می‌شود که او به چیزهای بی‌ارزشی دل خوش کرده و از دنیا هیچ نمی‌فهمد.

کسانی که به انواع امور مادی دنیوی مثل پُست و مقام و شهرت... دل خوش هستند، در حقیقت چیزی از لذت دنیا نمی‌فهمند، بلکه لذت دنیا را کسانی می‌برند که آن را نردبان آخرت خویش قرار داده‌اند، دنیا را محل تجارت می‌دانند<sup>(۱)</sup>، و آگاهانه و از روی بصیرت دینی از آن کمال استفاده را می‌نمایند. اینان، این حقیقت را می‌چشند که لذت دنیا لزوماً با امور حیوانی تأمین نمی‌شود. مثلاً لذتی که یک امام‌شناس از زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام در کربلا می‌برد، با هیچ یک از لذات حیوانی قابل مقایسه نیست.

افراد عاقل با تفقه در دین، در می‌یابند که چه عواملی ارزش دل‌خوشی دارد. و اگر انسان بخواهد از دنیای خودش لذت ببرد، این لذت را در کجا می‌تواند بیابد. با تفقه در دین، می‌توان به درجه‌ای رسید که خوشی‌های انسان در مسیر رضای خدا قرار گیرد و لذت‌های روحی و حتی جسمانی‌اش هم عبادت خدا محسوب شود. بنابراین عابد فقیه بر عابد غیر فقیه به مراتب رجحان می‌یابد.

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت می‌فرماید:

---

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: إِنَّ الدُّنْيَا مَسْجِدٌ أَحْبَبَ إِلَيْهِ وَ مَضَلَّنِي مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَ مَهَيَّبُوا وَحْيِي اللَّهُ وَ مَشَجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرُّحْمَةَ وَ زَبَحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۱۸ / باب ۱۲۷ / ص ۳۲۵)  
دنیا مسجد دوستان خدا، نمازخانه ملائکه الهی، محل فرود وحی خدا، و محل تجارت اولیاء خداست که در آن رحمت الهی و بهشت را کسب می‌کنند.

فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ. وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا<sup>(۱)</sup>

برتری عابد فقیه بر عابد (غیر فقیه)، مثل برتری خورشید بر ستارگان است. و کسی که فقاہت در دینش نداشته باشد، خدا به هیچ عمل او راضی نمی شود.

ستاره‌ها وقتی درخشندگی دارند که خورشید در آسمان نباشد. و زمانی که خورشید طلوع کند، ستاره‌ها محو می شوند. بنابراین همه عبادت کنندگان در برابر یک فقیه، چندان اثر بخش نیستند. ارزش عبادت به این است که انسان با فقاہت آن را انجام دهد، تا جایی که بدون تفقه، هیچ عملی پذیرفته نمی شود.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ<sup>(۲)</sup>

عبادتی که از روی تفقه نباشد، خیری در آن نیست.

عبادتی هدف از خلقت و مورد رضایت خدا است، که برخاسته از تفقه باشد. لذا همه خیرات که در رأس آنها رضایت خالق متعال است، فقط به وسیله فقاہت در دین حاصل می شود. و خدای جل جلاله، هر خیری در زندگی انسان را به وسیله تفقه در دین جاری می سازد.

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده‌اند:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ<sup>(۳)</sup>

زمانی که خدا برای کسی خیر بخواهد، فقاہت در دین به او عطا می کند.

امام صادق علیه السلام خیر را، نه در پول و شهرت و مدرک و دیگر امور دنیایی بلکه در فقاہت دینی خلاصه کرده‌اند. به خاطر اهمّیت و نقش مهم فقه دین، پیامبر صلی الله علیه و آله سعی می فرمودند به روش‌های مختلف، مردم را به سوی آن ترغیب نمایند، و اهمال کاران در تفقه را مورد سرزنش قرار می دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

(۲) بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۴۱ / ح ۲۴

(۱) بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۳۲۱ / ح ۱۹

(۳) بحار الانوار / ج ۱ / ص ۲۱۷ / حدیث ۳۳

یاری امام عصر علیه السلام به قلب / ۳۷۱

أَفِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ فِيهِ أَمْرَ دِينِهِ وَ يَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ <sup>(۱)</sup>

اف بر هر مسلمانی که در هر هفته روزی را قرار ندهد که در آن روز، امر دینش را تفقه کند و از دینش سؤال نماید.

عبارت «کل جمعة» یعنی هر هفته که از یک جمعه تا جمعه بعد ادامه می‌یابد. البته درباره‌ی خاص روز جمعه سفارش شده است که انسان مقداری از امور دنیوی را کنار بگذارد و به آخرتش برسد، اما به هر حال انسان در هفته حداقل یک روز باید دنبال تفقه در امر دینش برود.

حال باید بررسی کنیم که این تفقه یا فقاہت در دین که این قدر به آن سفارش شده و از خصوصیات یاوران امام زمان علیه السلام است، یعنی چه؟ و چگونه حاصل می‌شود؟

## تفقه در دین

آیا تفقه‌ی که معیار رضایت الهی و وسیله‌ی کسب خیر دنیا و آخرت است، به معنای همان فقه اصطلاحی است؟ اصطلاح فقیه در عرف جامعه، به کسی اطلاق می‌شود که دروس حوزه را خوانده باشد، عربی و فقه و اصول و... بداند، و مبلغ دین باشد. فقاہت به این معنا شرایط خاصی دارد، و طبیعی است که عده‌ی محدودی می‌توانند بدین معنا فقیه شوند. این سؤال پیش می‌آید که آیا خدای تعالی فقط از عمل این عده راضی است؟ آیا جامعه به پزشک و مهندس و نانوا و بنا و... نیاز ندارد؟ آیا خالق سبحان، عمل آنها را نمی‌پذیرد؟!

در پاسخ به این پرسش‌ها باید توجه کنیم که فقاہت در دین، گستره‌ی وسیعی دارد، که فقه مصطلح، بخشی از آن است. فقاہت در دین، یعنی فهم و درک عمیق دینی، به طوری که انسان در هر جزء دین به عمق آن پی برد.

فقیه در عرف ما، به کسی گفته می‌شود که در «احکام عملی» دین، درک و فهم عمیق داشته باشد. و از آن جا که ائمه اطهار علیهم السلام برای عموم مردم، باب تقلید در فروع دین را باز

کرده‌اند، فهم عمیق برای به دست آوردن احکام دین از روی منابع آن مورد نیاز تمام افراد نیست، بلکه می‌توانند از یک مرجع تقلید پیروی کنند.

اما بخشی از دین که در آن تقلید جایز نیست، مربوط به اعتقادات می‌شود که هر کس باید خود در اصول اعتقادی فهم و درک عمیق پیدا کند، یعنی «فقیه» شود، و در هر بخشی از اصول اعتقادات باید به عمق آن برسد. اینجاست که اهمیّت و لزوم تفقه، نمایان می‌شود، و تعبیر « مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا » صدق می‌کند.

بنابراین در مهم‌ترین رکن دین - یعنی توحید یا خداشناسی - فقه، اهمیّت بسزائی دارد، و همه باید در حدّ وسع و امکانات خودشان، خداشناسی فقیهانه داشته باشند. ولی متأسفانه در جامعه‌ای که تقریباً همه در آن خداشناس هستند، درصد بسیار بسیار اندکی، از فقه در خداشناسی و معرفت پروردگار برخوردارند. چه بسیارند افرادی که با نیّت خالصّ - اما بدون بصیرت لازم - دنبال تفقه در خداشناسی بوده‌اند، اما چون راه را درست نرفته‌اند، خدای فطری خویش را با یک سلسله از زنگارهای اصطلاحات و افکار پوشانده و در عمل توحید خود را محجوب کرده‌اند. توحید، در عمق وجود کسانی که از سرفهم و معرفت - و نه از روی عادت و سنت‌های آباء و اجدادی - خداشناس شده باشند، مانند درختی ریشه می‌کند، و لذا اعتقادشان به راحتی دستخوش آفات و تردیدها نمی‌گردد.

اگر کسی از روی فقاہت، موخّد شود، شبهات مربوط به خداشناسی، او را نمی‌لغزاند و دچار شکّ و تردید نمی‌سازد، بلکه راسخ و استوار بر اعتقاد خویش می‌ایستد، و به دلائل عقلی و فطری، تنها آن را حقّ می‌شمرد. چنین کسی ارزش اعتقاد خود را در ردیف مسیحیان، کلیمیان و زرتشتیان نمی‌داند، قائل به صلح کلی<sup>(۱)</sup> و اعتقادات بوقلمونی نمی‌گردد، و ایستادگی بر اعتقاد به وحدانیّت الهی را - که البته همراه با حسن اخلاق با دیگران است - تنگ نظری نمی‌شمارد. بلکه توحید فطری همراه با تفقه در آن، با همه وجودش عجین می‌گردد و جزء جدا ناپذیر او می‌شود.

نشانه فقاہت این است که اعتقادات، برخاسته از بصیرت باشد، نه از روی عادت.

(۱) و به اصطلاح امروز «پلورالیسم دینی» (کثرت‌گرایی دینی)

بنابراین اگر انسان با شبهه‌ای هم مواجه شود، حتی اگر نتواند پاسخ دهد، اما خودش نمی‌لغزد و به شک و تردید نمی‌افتد.

شناخت صحیح پروردگار متعال، نه تنها در اندیشه، که در اعمال و رفتار فرد نیز، اثر می‌گذارد، و آثار ثمرات آن در طول زندگی او نمایان می‌گردد. لذا فرد خداشناس، خدا را در زندگی خود حاضر و ناظر می‌بیند. و به درجات بالای تسلیم، توکل، رضا و صبر... دست می‌یابد. از نشانه‌های یارانِ امام زمان علیه السلام، خشیت آنها از خداوند است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

هُمْ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ<sup>(۱)</sup>

فقاہت در توحید که مورد بحث ما است، وابستگی و ارتباط مستقیم به دروس و علوم رایج و مصطلح قدیم و جدید ندارد. گاهی یک فرد عامی که سواد هم ندارد، در خداشناسی فطری فقیه می‌شود، و آثار توحید در او نمایان می‌گردد. اما یک شخص تحصیل کرده و با سواد، ممکن است ذره‌ای فقاہت در توحید نداشته باشد. و در عین آشنایی با براهین متعدد خداشناسی به رسوخ در توحید نرسیده باشد. لذا می‌بینیم با کوچکترین شبهه‌ای، نه تنها خودش دگرگون می‌شود، که دیگران را هم با کلام پر زرق و برق خویش به انحراف می‌کشاند. به علاوه، در مقابل مسائل مختلف زندگی روزمره خویش نیز، نشانی از توکل و صبر... و دیگر ثمرات خداشناسی ندارد.

ارکان اصلی دین، هر کدام فقهی دارند. پس به فقه در نبوت هم باید توجه شود. فقه در نبوت، یعنی این که انسان، نبی را همان‌گونه بشناسد که خدای تعالی شناسانده است. و بر این اساس، معرفت صحیح و با بصیرت داشته باشد. در مورد «نبوت» و «نبی»، تنها دانستن اسم پیامبر و استناد به قرآن کفایت نمی‌کند، بلکه یاوران امام زمان علیه السلام باید چنان در نبوت راسخ باشند که هر اشکالی در این موضوع مطرح شد، در قلب آنها ذره‌ای تردید ایجاد نکند.

لزوم فقیه بودن در مسأله امامت نیز، برای دین شناسانی که می‌خواهند امام زمان علیه السلام را به دیگران معرفی کنند، کاملاً روشن است. اعتقاد به مسأله امامت، باید توأم با فهم عمیق

باشد، تا توحید به ثمر بنشیند و تزلزل و سستی در آن راه پیدا نکند.  
 هر کس که می خواهد مبلغ دین و امام زمان علیه السلام باشد، باید خودش خداشناسی صحیح داشته باشد. آن گونه که در وصف یاران حضرت مهدی علیه السلام آمده است:

هُمُ الَّذِينَ وَحَدُّوا اللَّهَ حَقَّ تَوْحِيدِهِ<sup>(۱)</sup>

آنها کسانی هستند که وحدانیت الهی را - همان گونه که حق توحید اوست - پاس می دارند.

توحید بدون پیامبرشناسی و امامشناسی محقق نمی شود، و حق توحید بدون امامشناسی ادا نمی گردد. بنابراین کسانی که می خواهند با معرفی امام زمان علیه السلام ایشان را از غربت خارج سازند، باید خود در معرفت خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام به درک و بصیرت عمیق برسند، یعنی باید دین شناس باشند، و بدین ترتیب قلباً امام زمان خویش را یاری کنند.

تذکر مهم و ضروری در این موضوع، آن است که ملاک و مبنا برای بررسی صحت فقهت، تطابق آن با محکمت اخبار و احادیث معتبره اهل بیت علیهم السلام است. این ملاک، در عقاید، احکام و اخلاق فردی و اجتماعی، ضابطه بررسی و شناخت فقهت صحیح است از این رو، کلام ناسنجیده هر متکلم پُرگویی، به معنای فطری بودن آن کلام نیست، گرچه بر زبان شاعری نیز جاری شود، و سالها به عنوان درس توحید به مردم عرضه گردد.

## ثبات در دینداری

یکی از آثار فقهت در دین، استواری و تزلزل ناپذیری در اعتقادات دینی است. کسانی که ایمان در دل‌هایشان رسوخ کرده و در امر دین فقیه شده‌اند، هیچ شکی هر قلب آنها راه نیافته و در اعتقادات خود، از کوه استوارتر هستند. یکی از ویژگیهای یاران امام عصر علیه السلام همین است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رِجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ، فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ<sup>(۲)</sup>

این‌ها انسانهایی هستند که گویی دل‌هایشان پاره‌های آهن است، با شک آمیخته نیست، وقتی پای خدا در میان آید، از سنگ سخت‌تر هستند.

آهن، ضرب المثل سختی و انعطاف‌ناپذیری است. تشبیه قلوب این افراد به آهن، نشان دهنده این حقیقت است که آنها هرگز در اعتقادات خویش تزلزل پیدا نمی‌کنند و ذره‌ای شک در وجود آنها راه پیدا نمی‌کند.<sup>(۱)</sup> البته این مرتبه از اعتقاد، بدون داشتن بصیرت و فقاہت در دین، میسر نمی‌شود.

اگر کسی به لطف خدای تعالی فقیه در دین شود، هر قدر که فهم دینی او عمیق‌تر باشد، در امر دین راسخ‌تر می‌گردد.

با الهام از کلام امام صادق علیه السلام می‌توان به ارتباط فقاہت با ثبات در دین پی برد:

امام صادق علیه السلام به یکی اصحاب خویش به نام بشیر فرموده‌اند:

لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ! إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفِقْهِهِ  
اِحْتِاجَ إِلَيْهِمْ. فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ<sup>(۲)</sup>

کسی از اصحاب ما که اهل تفقه نباشد، خیری در او نیست؛ ای بشیر! از اصحاب ما، آن که مستغنی به فقه خود نباشد، به آنها (مخالفان دین) احتیاج پیدا می‌کند. و وقتی که محتاج آنها شد، او را - بدون آن که خودش بفهمد - به وادی گمراهی خود وارد می‌کنند.

دینداری شخص باید بر پایه دین‌شناسی باشد. و گرنه در دین خود ثابت قدم نمی‌شود، و مسلماً نمی‌تواند دین را به دیگران بشناساند. کسی که دچار تزلزل شده و آرامش و طمأنینه لازم را ندارد، به هر طرف روی می‌آورد، برای حفظ دین خود به دیگران احتیاج پیدا می‌کند، و به سفره دیگران نیازمند می‌شود. کسی بر سر خوان بی‌پایان اهل بیت علیهم السلام بنشیند، از توحیدی که آنها فرموده‌اند اشباع می‌شود، و نیازی به بحث‌های متفرقه دیگران نمی‌یابد. کسانی که از این سرچشمه علم دین سیراب نگردند، بسان

(۱) بر عکس کسانی که شکاکیت در معرفت را عین عقلائیّت می‌دانند. و معتقدند که اگر کسی به این مرحله نرسیده باشد، اصلاً عاقل نیست!

(۲) اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / ح ۶

تشنگان برای به دست آوردن آب، به هر آب گیل آلودی سر می زنند، و به هر سرابی امید می بندند.

و این چنین می شود که گاهی کسانی برای دستیابی به توحید، حتی سراغ متکلمین مسیحی می روند که قائل به تثلیث هستند! در نتیجه بازار ترجمه سخنان آنها در مسیر شناخت دین اسلام (!) گرم می شود. و همه همت بعضی از این افراد، مطالعه و پذیرش آثار کفار و مشرکین می گردد، تا آن جا که در این امر، از یکدیگر سبقت گرفته و به آن افتخار هم می کنند. متأسفانه این گرایش انحرافی در میان گروهی از تحصیل کرده‌ها، شدت یافته است. برخی هم برای این که اسم و رسمی در جامعه به دست آورند، تنور این کوره ضلالت را داغتر می کنند، و برای کسانی که اقبالی به آن نشان نمی دهند، دل می سوزانند. همه اینها دست به دست هم داده، و عده زیادی از افرادی اطلاع ساده لوح را بدون این که خود بفهمند - به انحراف می اندازد، آنها کم کم به دشمنان دین روی آورده و دین صحیح را از دست می دهند.

همه این آفات، ناشی از نداشتن تفقه در دین است. با تمسک به اهل بیت علیهم السلام می توان فقیه در دین شد، و مُجدّانه در راه اطاعت خدا گام برداشت، همان طور که امام جواد علیه السلام در وصف یاران امام زمان علیه السلام فرموده‌اند:

كِدَادُونَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ <sup>(۱)</sup>

آنها اهل تلاش و جدیت در اطاعت از امام زمان خود هستند.

تلاش و کوشش در اطاعت از امام علیه السلام، تلاش در راه بندگی خداست که همه دین ما را تشکیل می دهد.

جدّیت در دینداری، چیزی نیست که صرفاً با تصمیم و اراده شخص نسبت به آن، صورت عملی پیدا کند. و هیچ کس نمی تواند مدّعی شود که: من الآن تصمیم می گیرم که در اطاعت خدا و امام زمان علیه السلام جدّیت داشته باشم و بتواند با همین تصمیم خود به آن حالت دست پیدا کند. عزم و اراده، شرط لازم برای تحقق جدّیت هست، ولی شرط کافی برای آن نمی باشد. هم چنین با توصیه و سفارش هم این حالت به وجود نمی آید. هیچ



برای آن نمی باشد. هم چنین با توصیه و سفارش هم این حالت به وجود نمی آید. هیچ کس را نمی توان با امر به جدیت داشتن، به این مرتبه رساند.

مهمترین عامل در تحقق این ویژگی، همانا بصیرت و فقاہت در دین است که به صورت یک عامل درونی تأثیر خود را در فرد می گذارد و روحیه استقامت و جدیت در دینداری را به طور ناخود آگاه در او به وجود می آورد. البته آگاهی به اهمیت این امر و عزم و اراده قوی نسبت به ایجاد و پایداری و استقامت در حفظ آن، در رسوخ و استحکام و دوام آن مؤثر و مفید است و قطعاً یکی از مصادیق یاری امام علیه السلام با قلب، همین جدیت داشتن در دینداری است که شخص می تواند قربةً الى الله به قصد یاری امام زمانش، این ویژگی را در خود نگهدارد.

### یاری امام علیه السلام با محبت به ایشان

یکی دیگر از مصادیق نصرت امام عصر علیه السلام با قلب، محبت ورزیدن به ایشان است. کسی که معرفت آن حضرت در اعماق قلبش رسوخ کرده است، به طور طبیعی محبتش نسبت به ایشان زیاد می گردد. چنین شخصی با حفظ این محبت، از طریق عمل به موجبات آن و التزام به آثار و لوازم آن، می تواند امام زمانش را با محبت خود یاری کند. پس محبت ورزیدن به امام علیه السلام مرتبه بعدی یاری به قلب است که از معرفت برمی خیزد. شناخت صحیح امام علیه السلام، قلب شناسا را پر از محبت معروف می کند. قلبی که هملو از محبت امام زمان علیه السلام شده است، همه حالاتش براساس این محبت قلبی شکل می گیرد و اعمال او نیز متناسب با میزان محبت قلبی اش، روح و ارزش پیدا می کند. بنابراین محبت قلبی ورزیدن به امام علیه السلام، نه تنها خود درجه بالائی از یاری قلبی ایشان است، بلکه مراتب بعدی یاری حضرت را شکل بخشیده و ارزشمند می سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

إِنَّمَا مَثَلُكَ مَثَلُ قُلٍّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَكَأَنَّهُ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ. وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثِي الْقُرْآنِ. وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ. وَ كَذَلِكَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ ثُلُثِ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ. وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ ثُلُثِي ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ. وَ مَنْ

أَحَبُّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ، وَيَدِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ<sup>(۱)</sup>

مَثَلُ تُو، مَثَلُ سُورَةُ « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » است. کسی که یک بار آن را بخواند، مثل این است که یک سوم قرآن را خوانده است. و کسی که دو بار آن را بخواند، مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده. و کسی که سه بار آن را بخواند، مثل این است که همه قرآن را خوانده است. و همین طور است کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد، مانند یک سوم پاداش اعمال بندگان را برده است. و کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش یاری کند، مانند این است که دو سوم پاداش اعمال بندگان را برده است. و کسی که تو را با قلبش دوست داشته و با زبان و دستش یاری کند، معادل پاداش همه اعمال بندگان را برده است.

دوست داشتن قلبی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصوم ایشان علیهم السلام فضائل و برکات زیادی دارد، که یکی از آنها فضیلت یاری حضرات معصومین علیهم السلام است. انسان می تواند اهل بیت علیهم السلام را به نیت یاری کردن ایشان با قلب دوست بدارد، و با این ترتیب دو پاداش ببرد: یکی پاداش دوست داشتن ایشان، و دوم پاداش یاری کردن آنها، که هر یک از این دو عنوان، مستقلاً باعث جلب رضایت الهی و بالا رفتن درجات معنوی انسان می گردد.

محبت قلبی نسبت به امام علیه السلام نه تنها نوعی یاری کردن ایشان است، بلکه در مراتب بعدی، یاری کردن امام علیه السلام هم باید وجود داشته باشد. بدون محبت، هیچ یک از انحاء یاری کردن امام علیه السلام عملی نمی شود. این محبت که برخاسته از معرفت است، به منزله خونی است که در کالبد همه اقسام یاری امام علیه السلام جریان دارد، بنابراین حیات هر یک از اقسام بعدی نیز به این است که از روی محبت برخاسته از معرفت امام علیه السلام باشد.

## فصل سوم

### یاری امام عصر علیه السلام به زبان

آنچه در بخش دوم کتاب درباره شکر زبانی نعمت امام علیه السلام بیان شد، همگی مصداق یاری ایشان به زبان است. تبلیغ دین به زبان، نشر فضایل ائمه علیهم السلام با زبان و قلم، معرفی زبانی امام عصر علیه السلام و به طور کلی بیان اعتقادات و احکام دینی، هر کدام به نحوی یاری کردن امام زمان علیه السلام محسوب می شود. انسان می تواند همه این وظایف را به قصد و نیت یاری رساندن به حضرت انجام دهد، تا خود را مصداق « ناصِرُنَا بِلِسَانِهِ » - که امام صادق علیه السلام در معرفی هشام بن حکم فرمودند - قرار دهد، و به اندازه دو سوم کارهای خوب بندگان پاداش ببرد. بنابراین کسی که از نعمت معرفت امام علیه السلام بهره مند شده است، به شکرانه این موهبت الهی، باید با معرفی حضرتش به دیگران و به طور کلی تبلیغ صحیح و عمیق دین تا جایی که از دست او برمی آید، امام خود را تا حدی از غربت خارج گرداند.

### وظیفه تبلیغ دین

هر فرد دین شناسی که در دینداری ثابت قدم باشد، وظیفه دارد به همان مقداری که از فقاہت نصیب برده است، تبلیغ دین کند تا افراد دیگر نیز در مسیر دین شناسی قرار گیرند. در غیر این صورت، در مقابل خدای جل جلاله و امام زمان خویش علیه السلام مسؤؤل است و مورد مؤاخذه قرار می گیرد که چرا شکر نعمت دین شناسی را با انتشار آن ادا

نکرده است.

افراد جاهل اگر در عدم معرفت خویش کوتاهی کرده و مقصر باشند، استحقاق مؤاخذه و عقوبت پیدا می‌کنند. ولی خداوند عزوجل، قبل از این که از جاهل مقصر بپرسد، افراد عالم را مورد پرسش قرار می‌دهد که چرا علم خود را منتشر نکرده‌اند.

امام صادق علیه السلام در روایتی به سنگینی وظیفه دین شناسان تصریح فرموده‌اند:

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ <sup>(۱)</sup>

در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام خواندم که خدا بر نادانها پیمانی برای طلب علم نگرفته است، مگر بعد از این که از دانشمندان برای بذل علم به نادانها عهد گرفته است.

جاهلان، وظیفه کسب دین دارند. ولی عالمان در درجه اول و قبل از آنها موظف هستند که غیرت دینی داشته باشند و با احساس مسؤولیت به تبلیغ دین پردازند. عالمان، نباید دور خود و دوستانشان خط کشیده و به مجالس خصوصی خویش اکتفا کنند. بلکه باید برای دین، دل بسوزانند و مخلصانه به تبلیغ آن پردازند. و اگر به این وظیفه مهم خویش اهتمام کنند، خداوند تعالی، اجر و پاداش بسیاری به ایشان ارزانی می‌دارد.

امام باقر علیه السلام در بیان فضیلت فرد دین شناسی که به تبلیغ دین می‌پردازد، فرموده‌اند:

عَالِمٌ يُتَنَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ <sup>(۲)</sup>

عالمی که (دیگران) از علمش بهره‌مند شوند، از هفتاد هزار عبادت کننده برتر است. وظیفه تبلیغ دین، منحصر به قشر خاصی از افراد نیست، بلکه هر کس - در هر لباسی و هر شغلی که باشد - می‌تواند به همان اندازه‌ای که فقاہت دینی دارد، با عمل و کلام خویش به گسترش دین همت گمارد. اگر کسی حتی یک روایت از اهل بیت علیهم السلام آموخت، می‌تواند آن را به دیگران نیز ابلاغ کند و آنها را - از علم خود - به اندازه همان یک روایت - بهره‌مند گرداند. بدین ترتیب هر عالمی، به نسبت علم خویش، می‌تواند با ارشاد دیگران به ثواب تبلیغ دین دست یابد.

(۱) اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب بذل العلم / حدیث ۱

(۲) اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / ح ۸

امام باقر علیه السلام مژده داده‌اند که ثواب انتشار علم دین برتر از عمل هفتاد هزار عابد است. باید توجه داشته باشیم که سخن اهل بیت علیهم السلام حجت است و در کلام ایشان مبالغه نیست. لذا این بشارت جای تأمل بسیار دارد، چرا که فرد دین‌شناس، با اعتقاد به وعده امام علیه السلام می‌تواند به تجارت پر سودی دست زند، و بدین وسیله زندگی جاوید خویش را تأمین سازد.

معاویة بن عمار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ، وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ، أَيُّهَا أَفْضَلُ؟

شخصی حدیث شما را زیاد نقل می‌کند و در میان مردم نشر می‌دهد و آن را در دلهای مردم و شیعیان شما استوار و محکم می‌کند، و چه بسا عابدی از شیعیان شما (این گونه) روایت نمی‌کند، کدام یک برتر هستند؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يُشَدِّدُ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ<sup>(۱)</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که احادیث ما را بسیار نقل می‌کند و با آن دلهای شیعیان را محکم می‌سازد، از هزار عبادت‌کننده بهتر و با فضیلت‌تر است.

متأسفانه بسیاری از شیعیان، حتی زمانی که بخواهند دنبال دین‌شناسی بروند، به روایات اهل بیت علیهم السلام - آن چنان که شایسته است - مراجعه نمی‌کنند، و دلهای آنها به وسیله احادیث محکم نمی‌شود. حتی در میان بسیاری از تحصیل کرده‌ها، حدیث چندان طرفدار ندارد، چرا که نسبت به جایگاه آن در علم دین، جاهل هستند<sup>(۲)</sup> و طعم کسب علم از مکتب اهل بیت علیهم السلام را نچشیده‌اند. لذا هر کس پایه‌های اعتقاد به حدیث را در میان

(۱) اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / حدیث ۹

(۲) معمولاً به محض این که سخن از مراجعه به احادیث مطرح می‌شود، برخی شبهات بی‌اساس را ناآگاهانه در باب سندیت حدیث و گاهی هم دلالت آن به میان می‌آورند. اما اگر با عمل به توصیه خود اهل بیت علیهم السلام، تحمّل حدیث را داشته باشند، و مانند بسیاری از امور دیگر برای تحقیق و جستجو در امر دین، نیم‌نگاهی به علم حدیث بیندازند، می‌فهمند که چقدر در حق خویش ظلم نموده‌اند و خود را از منبع علم حقیقی محروم ساخته‌اند.

در این زمینه می‌توانید به بخش سوم کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همین نویسنده مراجعه نمایید.

دل‌های شیعیان محکم کند، باب علم دین را به روی آنها گشوده است.

امام صادق علیه السلام به تحکیم قلوب « شیعیان » نسبت به احادیث تأکید فرموده‌اند و به وصف تشیع تصریح کرده‌اند. معلوم است که حتی این عده - که جزء اقلیت امام شناس هستند - برای پی بردن به اهمّیت احادیث اهل بیت علیهم السلام به تبلیغ و آموزش نیاز دارند. و هر کس به اندازه علمی که در این زمینه دارد، باید غیرت به خرج دهد و دیگران را مطلع سازد، و بدین ترتیب از ثواب بسیار این عمل نیز بهره‌مند گردد.

تبلیغ امر دین در زمانی که صاحب اصلی آن در زندان غیبت اسیر است، اهمّیت بیشتر دارد. چرا که شیعیان سرگردان در این دوره، یتیمانی هستند که در غیاب پدر دلسوز خویش ممکن است دچار هر گونه انحراف و حیرت و... شوند. در چنین زمانی، هر کس به نوعی در دستگیری از یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله بکوشد، قطعاً از ثواب بسیاری بهره‌مند می‌گردد، چرا که آنها یتیمان نیازمند به تعلیم و تربیت والدین هستند که با غیبت ولی خویش، از دسترسی عادی به منبع علم محروم شده‌اند. اینان در فقدان مربی خویش، چاره‌ای ندارند جز این که با توسل و طلب یاری از امام زمان علیه السلام به تفقه در دین پردازند، تا از امتحان سخت دینداری در زمان غیبت، سربلند و پیروز بیرون آیند.

امام حسن عسکری علیه السلام آخرین ولی شیعیان قبل از غیبت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده و آنها را در معرض مصیبت بزرگی می‌دیدند، و می‌دانستند که چه امتحان بزرگی در پیش روی آنها قرار دارد. آن امام همام، توصیه‌های فراوان در باب تشویق به تعلیم و دستگیری از ضعیفان شیعه - خصوصاً در غیبت امام زمان علیه السلام - فرموده‌اند. با رجوع به کتب روایی می‌بینیم که حدود ۹۰٪ این احادیث، از زبان حضرتش و یابه واسطه ایشان روایت نقل شده است. و این مسأله برای دوستان امام عصر علیه السلام بسیار جای تأمل دارد.

امام حسن عسکری از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل فرموده‌اند:

فَقِيهُ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيماً مِنْ آيَاتِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعْلِيمِ مَا هُوَ  
مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ، أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ، لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطُّ، وَ  
هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِيهِ،

فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدٍ (۱)

یک دین‌شناس که یکی از یتیمان ما را که از ما بریده است و ما را نمی‌بیند، با تعلیم آنچه نیازمند آن است نجات دهد، تحملش برای شیطان، از هزار عابد سخت‌تر است. زیرا همت عابد، فقط خود اوست. اما همت آن فقیه، غیر از خودش، بندگان و کنیزان خدا هستند، برای این که آنها را از دست ابلیس و سرکشانی که از او پیروی می‌کنند، نجات دهد. و این عمل نزد خدا از (عمل) یک میلیون مرد و یک میلیون زن عبادت کننده بهتر است.

البته در زمان امام هفتم علیه السلام هم کسانی بوده‌اند که به ایشان دسترسی نداشته‌اند، خصوصاً این که ایشان مدت زیادی از عمر خویش را در زندان گذرانده‌اند. و از این جهت، حضرت مهدی علیه السلام با ایشان شباهت دارند. لذا دین‌شناسان را به تبلیغ دین تشویق فرموده‌اند. و با وجود این که توجه ایشان به ارزش عبادت و اعمال عبادی پوشیده نیست، همت بر دستگیری از محتاجان در امر دین را بسیار ارزشمندتر از سایر عبادات شمرده‌اند.

بنابراین - خصوصاً در زمان دوری از امام معصوم علیه السلام - جا دارد که هر کس بیندیشد که چگونه می‌تواند به این عمل ارزشمند اهتمام ورزد، تا در دنیا و آخرت به درجات رفیع دست یابد، همان طور که در توصیف یاران امام زمان علیه السلام آمده است:

طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، يُنْجِيهِمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ، يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ، مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ الْمِسْكَ الَّذِي يَسْطَعُ رِيحُهُ لَا يَتَغَيَّرُ أَبَدًا، وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ نُورُهُ أَبَدًا (۲)

خوشا به حال کسانی که امام زمان علیه السلام را دوست دارند (۳)، و خوشا به حال کسانی که به

(۱) بحار الانوار / ج ۲ / کتاب العلم / ص ۵ / ح ۹ (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۱ / ص ۶۳

(۳) در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام، «طوبی» به عنوان درختی در بهشت وصف شده، که ریشه آن در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است، و در خانه هر یک از مؤمنان، شاخه‌ای از آن وجود دارد. (کمال الدین / ج ۱ / باب ۳۳ / ح ۵۵)

لذا جمله اول را می‌توان چنین ترجمه کرد: درخت بهشتی طوبی برای کسانی است که... تا آخر حدیث.

ایشان اعتقاد دارند. خدا آنها را، به سبب آن حضرت. از هلاکت (بی‌دین شدن) نجات می‌دهد. و به سبب اقرار و اعتراف به خدا و رسول و تمام امامان علیهم‌السلام. خدا بهشت را برایشان می‌گشاید. مَثَل آنها در زمین، مَثَل مُشک است که بوی خوش آن همه جا پخش می‌شود، ولی خودش از بین نمی‌رود. مَثَل آنها در آسمان، مَثَل ماه تابان است که نور آن هرگز خاموش نمی‌شود.

یاوران امام زمان علیه‌السلام باید مانند مُشک باشند که بوی خوش امامشان از آنها استشمام شود. یعنی کسانی که در شعاع وجود آنها قرار می‌گیرند، عطر معرفت امام علیه‌السلام به مشامشان برسد، و بدین ترتیب معرفت امام زمان علیه‌السلام را منتشر سازند. یاوران امام غریب علیه‌السلام باید مانند ماه به درخشند و هرگز سختی‌های دوران غیبت، نور وجود آنها را خاموش نسازد. و باید تا روزی که خورشید ولایت جلوه نماید، دیگران را از ماه وجود خود بهره‌مند سازند.

## دفاع فرهنگی از دین

دوستان اهل بیت علیهم‌السلام نیت و اعتقادش این است که باید امام زمان علیه‌السلام را در زمان غیبت یاری کند. از این رو، نمی‌تواند نسبت به هجوم و تعرض به حریم امامش بی‌تفاوت باشد، چرا که حریم امام عصر علیه‌السلام حریم دین است، پس یکی از بهترین مصادیق یاری امام غریب، دفاع از اعتقادات اصیل تشیع، مقابله با هجوم مخالفان شیعه، و پاسخگویی به شبهات دشمنان امام زمان علیه‌السلام در زمان غیبت ایشان است. مقابله با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به معنای دفاع فرهنگی از دین و امام زمان علیه‌السلام است، چرا که در زمان غیبت، مرزهای عقیدتی شیعه بسیار مورد حمله قرار می‌گیرد، و برای مقابله با ترویج باطل، هر زلزله و مرد شیعه باید مجهز شود. هر کس اگر غیرت دینی داشته باشد، در اطراف خویش زمینه‌هایی برای دفاع از دین می‌یابد. پس باید با صرف وقت و سرمایه و زحمت و... در امر دین تفقه کند و خود را به علمی مجهز سازد که بتواند با آن پاسخ دشمن را بدهد، هم و غم او دفاع از حریم امام زمان علیه‌السلام باشد و برای انجام این وظیفه خویش احساس مسؤولیت کند، یعنی از لحاظ علمی و تبلیغی آن قدر خود را قوی سازد که دشمنان در حضور او جرأت



عرض اندام و اظهار شبهه به خود ندهند.

در میان شیعیان، وجود مردان و زنانی ضرورت دارد که مرزبان تشیع باشند و با پشتوانه علمی خود، باعث دلگرمی ضعفای شیعه گردند. برای رسیدن به این درجه از تفقه در اعتقادات، باید زحمت زیادی کشید، و تحمل رنجهایی را بر خود هموار کرد. در زمان غیبت صاحب دین که جوانان و حتی افراد با تجربه، در انواع دامهای روشنفکر خوانده شدگان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام گرفتار می شوند، ضرورت وجود چنین افرادی به خوبی محسوس است.

شیعیان دلسوز و کسانی که از غربت امام زمان علیه السلام رنج می برند، باید جستجو کنند که سنگر تشیع و امام زمان علیه السلام از کجا لطمه خورده و چگونه در معرض خطر واقع شده است، تا با تفقه و بصیرت در دین، بتوانند در مقابل انحرافات ایستادگی کنند، و در این تلاش و کوشش، نیت و همتی جز کسب رضایت خدا و امام زمان علیه السلام نداشته باشند، و به خوش آمدن یا عدم رضایت غیر ایشان اهمیتی ندهند.

### وصف یاران حضرت مهدی از زبان امام عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی، دلهای دوستان امام زمان علیه السلام را به پرندگانی تشبیه فرموده‌اند که به سوی آشیان خویش پر می‌کشند. و در ادامه می‌فرمایند:

هُمْ مَعْشَرٌ يَطْلُعُونَ بِمَخَائِلِ الذَّلَّةِ وَالْإِسْتِكَانَةِ، وَ هُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَرَرَةٌ أَعْرَاءُ

این‌ها نزد خدا نیکو کردار و محترم هستند، اما به گمان دیگران، خوار و حقیر به نظر می‌آیند.

«مخائل» جمع «مخیله» به معنای «مظنه» یعنی محل ظن و گمان است. یاوران امام زمان علیه السلام ممکن است در معرض عزت و احترام دیگران نباشند، بلکه برعکس شاید مردم درباره آنها خیال ذلت و خواری کنند. به تعبیر دیگر، آنها در چشم مردم خیلی بزرگ نیستند، چون نخواسته‌اند که خودشان را مطرح کنند، اما در پیشگاه خدای متعال، عزیز و محترم هستند.

يَبْرُزُونَ بِأَنْفُسٍ مُخْتَلَّةٍ مُحْتَاجَةٍ، وَ هُمْ أَهْلُ الْقَنَاعَةِ وَالْإِعْتِصَامِ

آنها به صورت افراد علیل و فقیر آشکار می‌شوند، در حالی که اهل قناعت و اعتصام به خدا هستند.

اینان در ظاهر فقیر و دردمند به نظر می‌رسند. ولی در واقع اهل عافیت هستند، چشم طمع به کسی ندارند، و تنها نقطه پناه و دستگیری‌شان خداست.

إِسْتَبَطُوا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَىٰ مُجَاهَدَةِ الْأَضْدَادِ

دین را استنباط می‌کنند، و از طریق مجاهده با دشمنان به یاری آن اقدام می‌کنند.

«استنباط» در لغت، یعنی: کندن چاه و بیرون آوردن آب از آن به وسیله دلو یا سطل. یاران امام عصر علیه السلام توانایی استنباط دین را دارند، یعنی می‌توانند با تلاش و کوشش علمی به عمق آن برسند، و معارف دینی را از ریشه و پایه (منابع اصلی آن) به دست آورند. این همان فقاہتی است که توانایی بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل دینی را به انسان می‌دهد.

یاران امام عصر علیه السلام با ابزار فقاہت و از طریق مجاهده علمی با دشمنان دین، آن را یاری می‌نمایند. البته توجه داریم که مجاهده به آمادگی نیاز دارد. ورود به میدان بحث بدون تجهیز قبلی امکان ندارد. یک جنگجو برای پیکار در میدان جنگ، باید دوره آموزش نظامی ببیند. و اگر بدون آمادگی وارد جنگ شود، نه تنها به خودش، بلکه به هم‌زمانش نیز جفا کرده است. اگر انسان برای مبارزه در جهاد فرهنگی نیز کسب مهارت نکند، هم خودش و هم دیگران را به خطر می‌اندازد.

امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه روایت یاد شده می‌فرمایند:

خَصَّهُمُ اللَّهُ بِإِحْتِمَالِ الضَّمِّ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمَلَهُمْ بِاتِّسَاعِ الْعِزِّ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَجَبَّلَهُمْ عَلَىٰ خَلَاتِقِ الصَّبْرِ لِيَكُونَ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ الْحُسْنَى <sup>(۱)</sup>

خدا آنها را به تحمل کردن ظلم و ستم در دنیا اختصاص داده است، برای این که ایشان را مشمول عزت و وسیع در آخرت قرار دهد. خداوند ویژگی صبر را در سرشت آنها قرار داده است، برای این که فرجام نیکو، از آن ایشان باشد.

از آن جا که خدای مهربان، مؤمنان را دوست دارد، گاهی آنها را به یک سلسله بلا یا

مبتلا می‌کند و در دنیا مظلوم واقع می‌شوند؛ مثلاً به آنها تهمت زده می‌شود یا تحقیر می‌شوند یا حقی از آنها ضایع می‌شود و... البته بدون آن که خودشان به این مظلومیت راضی باشند و از سر خشنودی زیر بار ظلم بروند. اما خدای عزوجل می‌خواهد آنها بدین وسیله ترقی یابند و مقرب درگاه الهی شوند. لذا آنها را از این بلا یا خارج نمی‌سازد، و در نتیجه نزد خدا عزیزتر می‌شوند. در آخرت که پرده‌ها کنار رفت، معلوم می‌شود که اینها رستگاران واقعی هستند.

خداوند متعال، فطرت این افراد را با صبر، عجین ساخته است. اینان با مجاهدت در دین و تحمل سختی‌ها و ظلم‌های دنیا، سرانجام عاقبت به خیر می‌شوند، و به احسن وجه، نتیجه عمل خویش را می‌بینند.

نشانه دینداری و پیوند با امام عصر علیه السلام این نیست که انسان در زندگی هیچ ناملایمتی نداشته باشد و هیچ ظلم و ستمی به او صورت نگیرد. نباید تصور کرد که هر کس ارتباط و اتصال با امام زمان علیه السلام داشته باشد، دیگر هیچ درد و ناراحتی نباید پیدا کند.

خدای متعال گاهی برای این گونه کسان، سختی و بلا مقدر می‌کند تا خالص‌تر شوند و به مقامات بالاتری برسند. از طرفی همواره باید توجه داشته باشند که دنیا محل آرامش نیست و انسان برای خوش گذرانی به دنیا نیامده است، بنابراین باید با تحمل سختی‌های دوران غیبت در دین ثابت قدم بماند.

### احتجاج با مخالفان امام علیه السلام

کسانی که خداوند سبحان، آنها را از هلاکت در زمان غیبت نجات بخشیده است، باید برای شکر این نعمت الهی احساس مسؤولیت نمایند و دست دیگران را هم بگیرند، تا رایحه خوش معرفت امام علیه السلام به مشام آنها هم برسد.

اگر کسی واقعاً دوستدار امام زمان علیه السلام باشد، حقیقتاً علاقمند است که دوستداران حضرتش زیاد شوند. چنین کسی غربت محبوب خویش را به هیچ قیمتی نمی‌پسندد. لذا افزونی شمار یاوران امام عصر علیه السلام برای او اهمیت بسیار دارد و از آن لذت می‌برد. از این رو، هرگز از تربیت امام‌شناس واقعی دریغ نمی‌ورزد. خداوند متعال نیز در مقابل عمل

آنها که افضل اعمال است، بهترین پاداش‌های خویش را به ایشان ارزانی می‌دارد.

امام حسن عسکری از قول امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

أَفْضَلُ مَا يُقَدَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَفِائِقَتِهِ وَ ذَلِّهِ وَ  
مَسْكَنَتِهِ، أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ  
لِرَسُولِهِ، يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ  
جَنَانِ اللَّهِ، فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ وَ يَقُولُونَ: طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ  
عَنِ الْأَبْرَارِ وَ يَا أَيُّهَا الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ <sup>(۱)</sup>

بهترین چیزی که یک عالم از دوستان اهل ولایت ما، برای روز فقر و نیازمندی و  
خواری و بیچارگی خود پیش می‌فرستد، این است که در دنیا به فریاد بیچاره‌ای از  
دوستان ما - که به دست دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار است - برسد. چنین فردی  
(در قیامت) از قبرش برمی‌خیزد، در حالی که فرشتگان (خدا) برای استقبال از او، از  
کنار قبرش تا جایگاهی که در بهشت‌های الهی دارد، صف کشیده‌اند. پس او را روی  
بالهای خود می‌برند و به او می‌گویند: خوشا به حال تو، ای ردکننده سگها از خوبان، و  
ای کسی که نسبت به امامان برگزیده تعصب داشته‌ای.

یکی از کارهای دشمنان اهل بیت علیهم السلام و بعضی از فریب خوردگان آنها، گرفتن غیرت  
دینی از شیعیان است، که تحت عناوین ظاهر فریبی همچون «مسالمت دینی»، مردم را به  
لاقیدی نسبت به مبانی محکم دینی و اعتقادی فرامی‌خوانند. به این ترتیب، کم‌کم  
بدعت‌های صریح و اساسی در دین رواج پیدا می‌کند و زشتی عمل آنها از بین می‌رود.  
البته این گونه افراد - که به قول امام رضا علیه السلام مانند سگان به نیکان حمله می‌کنند -  
همیشه عنوان «غیر شیعه» ندارند. بلکه غالباً تحت عنوان دین و تشیع، اعتقادات صحیح  
را به بازی می‌گیرند، و با کلام و قلم خویش به تشکیک در اصول اعتقادی می‌پردازند.  
غالباً هم عده‌ای خوش باور و بی‌سواد که واقعاً دنبال علم دین هستند، کتابها و مقالات  
اینان را با علاقه و از روی غیرت دینی می‌خوانند و دچار تزلزل می‌شوند.

کسانی که خدای منان به آنها بهره‌ای از علم دین را عطا کرده و ثبات در دین دارند، باید

با دقت و ظرافت و دلسوزی، و بدون قصد و نظر شخصی به نیت یاری امام عصر علیه السلام، افراد صالح و ناآگاه را مطلع سازند. و از حضرت عاجزانه بخواهند که به آنها توفیق تبلیغ صحیح دین را عطا فرماید. مهم این است که معرفت امام زمان علیه السلام عصاره همه دین است. بنابراین اگر کسی بخواهد با روش صحیح و اصولی، دین را تبلیغ کند، باید به تبلیغ و معرفی امام زمان علیه السلام پردازد، چرا که معرفی صحیح ایشان، معرفی کل دین است. پس باید از هر طریقی و با استفاده از همه توانایی‌ها، به این امر مهم پرداخت، و در مقابل هرگونه انحراف و کج فهمی ایستادگی نمود.

کسی که می‌خواهد در وادی حمایت و یاری امام زمانش قدم گذارد و ایشان را از جهت مقابله با دشمنانشان یاری کند، باید به ارزش و اهمیت کار خود، آگاه باشد، تا با قوت قلب، استوار و ثابت قدم در مقابل مشکلات این مجاهده ایستادگی نماید.

امام صادق علیه السلام ضمن ارائه یک دستورالعمل برای مقابله با دشمنان، در بیان پاداش افرادی که به دفاع فرهنگی از دین می‌پردازند، فرموده‌اند:

مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيعَتِنَا الْمَوَالِينِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ،  
يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَيَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَيُفْخِمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، جَعَلَ اللَّهُ هَمَّهُ أَمْلاكَ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ،  
يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ  
الدُّنْيَا أَمْلاكَ، قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلٌ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ  
وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ، لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ! <sup>(۱)</sup>

کسی که همتش این باشد که ناصبی‌ها (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) را بشکند، و شر آنها را از سر شیعیان و دوستان بیچاره ماکم کند، و از آنچه نشانه رسوایی آنها است پرده برداری نماید، و زشتی‌های آنها را آشکار کند، و شکوه و جلال امر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را نمایان سازد، خداوند همین همت او را به دارائی‌های بهشتی برای ساختن قصرها و خانه‌هایشان تبدیل می‌کند که به ازاء هر حرفی از حجت‌هایش علیه دشمنان خدا، بیش از دارائی‌های همه اهل دنیا از آنها استفاده کند، دارائی‌هایی که

توان هر یک از آنها بیش از (قدرت) حمل آسمانها و زمین است.

پس چه بسیار ساختمانها و چه بسیار نعمت‌ها و چه بسیار قصرهایی (خواهد داشت) که ارزش آنها را غیر از پروردگار مالک جهانها نمی‌داند.

به بیان امام صادق علیه السلام، این ثواب بزرگ که فقط خدای بزرگ قدر عظمت آن را می‌داند، به کسانی تعلق می‌گیرد که بر شکستن ابهت علمی دشمنان اهل بیت علیهم السلام همت گمارند، و شر آنها را از سر ضعفای شیعه کم کنند. بسیاری از دوستداران خالص و ارادتمندان واقعی اهل بیت علیهم السلام متأسفانه از فقاقت کافی در امر دین برخوردار نیستند. لذا در مقابل شبهات، تاب مقاومت ندارند. بنابراین باید به آنها قوت قلب داد و به یاری آنها شتافت که ناصبی‌ها، آنها را از پیشوایان برحق خود جدا نسازند.

به تعبیر امام صادق علیه السلام باید دشمنان دین را خرد کرد، از این طریق که هم زشتی‌های آنها را به دیگران نشان داد و هم این که عقاید نادرست و مغرضانه آنها را معرفی نمود، و بدین ترتیب موقعیت و منزلت آنها را نزد دیگران پائین آورد. بنابراین به هر وسیله مشروع، باید از جنایات علمی و عملی و عیوب دشمنان اهل بیت علیهم السلام پرده برداری کرد تا خوار و رسوا شوند. شبهات آنها را پاسخ داد تا دیگران فریب نخورند. تمام این کارهای ارزشمند را با الهام و استمداد از علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام می‌توان انجام داد، تا از این طریق، عظمت علمی ایشان برای مردم واضح و روشن گردد، و عزت و سربلندی ایشان نزد شیعیان محفوظ ماند، و ضعفاء شیعه نیز، از خطر گمراهی مصون بمانند.

### حفظ دین تا لحظه مرگ

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های اهل معرفت، این است که بتوانند دین خود را تا لحظه مرگ حفظ نمایند، و این تنها گوهر ارزشمند زندگی خویش را به سر منزل مقصود برسانند، تا در مواقع هولناک بعد از مرگ - خصوصاً شب اول قبر - بتوانند پاسخگوی اعتقادات خویش باشند. خدای متعال به کسانی که در راه حفظ و صیانت دین افراد می‌کوشند، وعده فرموده است که در آن منزل خطرناک، اعتقادات صحیح را خود به آنها تلقین نماید، و آنها را به عالی‌ترین درجات بهشت برساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این وعده الهی فرموده‌اند:

مَنْ قَوَّىٰ مَسْكِنًا فِي دِينِهِ ضَعِيفًا فِي مَعْرِفَتِهِ عَلِيًّا نَاصِبًا مُخَالَفٍ فَأَفْحَمَهُ، لَقَّنَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُدْلَىٰ فِي قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ عَلِيٌّ وَلِيِّي، وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَ الْقُرْآنُ بَهْجَتِي وَ عُدَّتِي، وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي، فَيَقُولُ اللَّهُ: أَذَلَّيْتَ بِالْحُجَّةِ، فَوَجَّبتْ لَكَ أَعَالِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَهُ رِيَاضِ الْجَنَّةِ<sup>(۱)</sup>

کسی که فردی نیازمند در امر دینش و ناتوان در معرفتش را در مقابل دشمن تقویت کند و آن مخالف را محکوم نماید، روزی که او را در قبر می گذارند خدا به او تلقین می فرماید که بگوید: الله، پروردگار من، حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر من و حضرت علی علیه السلام ولی من است، و کعبه، قبله من، و قرآن، شادمانی (قلب) و ساز و برگ من، و مؤمنان برادران من هستند. پس خداوند می فرماید: دلیل و برهان قاطع آوردی، پس به این سبب بالاترین درجات بهشت بر تو واجب شد. در این هنگام، قبرش به یکی از فرح بخش ترین باغهای بهشت تبدیل می شود.

بنابراین با حمایت از افراد ضعیف در برابر هجوم فرهنگی و اعتقادی دشمنان، می توان به حُسن عاقبت رسید، و با ایمان کامل در پیشگاه پروردگار متعال محشور گشت.

## حمایت از دین در برابر دشمنان

اکنون، ما در زمان غیبت به سر می بریم که لزوم حمایت از حقوق امام غریب علیه السلام و حفظ یاران حضرت از سقوط در گرداب گمراهی مشهودتر است. در زمانی که دینداری افراد در آن بسیار سخت توصیف شده است، مؤمنان نباید از هیچ گونه کوششی در راه حفظ دین خود و دیگر شیعیان دریغ کنند، و باید مطمئن باشند که از این راه می توانند به رضایتِ ولیِ نعمت خویش برسند.

خواندن شرح حال کسانی که در زمان ائمه پیشین صلوات الله علیهم اجمعین، موفق به دفاع از حریم امام زمان خویش بوده اند، سرمشق خوبی برای محرومین از درک حضور امام علیه السلام است:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای بعضی از اصحاب خود بیان فرموده‌اند که عده‌ای از دوستان و محبتان آل پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت ایشان رسیده بودند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما یک همسایه ناصبی داریم که ما را آزار می‌دهد، برای ما دلیل می‌آورد که اولی و دومی و سومی بر امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح دارند، و سخنانی می‌گویند که نمی‌دانیم چگونه جواب آنها را بدهیم و از پس آنها برآییم.

حضرت عسکری علیه السلام (به یکی از شاگردان خود) فرمودند:

سراغ جمعی که با این ناصبی هم عقیده هستند برو، و خوب به حرفهایشان گوش بده. آنها از تو می‌خواهند که تو بحث کنی، پس تو هم وارد بحث شو و رئیس آنها را محکوم ساز، و شوکت و عزت او را خرد کن، و با دلیل، تند و تیزی او را درهم شکن، و چیزی از آن حجت‌هایش باقی نگذار.

آن شاگرد (به محل مورد نظر) رفت. آنها هم جمع شدند و او با آنها بحث کرد و رئیسشان را ساکت نمود (او را محکوم ساخت) و آن چنان او را پیچاند که نفهمید در آسمان است یا در زمین.

اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام گفتند: ما آن قدر شادمان شدیم که کسی غیر از خدا اندازه آن را نمی‌داند. و به همان اندازه که ما خوشحال شدیم، آن فرد ناصبی و پیروان متعصب او ناراحت و غمناک شدند. وقتی خدمت آن حضرت علیه السلام برگشتیم، ایشان فرمودند:

إِنَّ الَّذِي فِي السَّمَاوَاتِ مِنَ الْفَرْحِ وَالطَّرَبِ بِكُسْرِ هَذَا الْعَدُوِّ لِلَّهِ، كَانَ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ بِحَضْرَتِكُمْ. وَالَّذِي كَانَ بِحَضْرَةِ إِبْلِيسَ وَ عْتَاةِ مَرَدَّتِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْغَمِّ، أَشَدُّ مِمَّا كَانَ بِحَضْرَتِهِمْ. وَ لَقَدْ صَلَّى عَلَيَّ هَذَا الْكَاسِرِ لَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْحُجُبُ وَالْكَرْسِيُّ. وَ قَابَلَهَا اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ. فَأَكْرَمَ إِيَابَهُ وَ عَظَّمَ ثَوَابَهُ. وَ لَقَدْ لَعَنَتْ تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ عَدُوَّ اللَّهِ الْمَكْسُورَ، وَ قَابَلَهَا اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ، فَشَدَّدَ حِسَابَهُ وَ أَطَالَ عَذَابَهُ<sup>(۱)</sup>

آسمانیان به خاطر شکست دادن این دشمن خدا، از شما خوشحال‌تر هستند. و شیطان



و اطرافیانش، بیشتر از متعصبین و ناصبی‌ها ناراحت و غمناک هستند. و ملائکه آسمان و حجاب‌ها و کرسی، بر این کسی که دشمن امام علیه السلام را شکست داده، درود فرستادند. (خدا) صلوات ایشان را اجابت نمود، و او را در بازگشت (از این مجاهده) احترام کرد و پاداش بزرگ به او عنایت فرمود. و آن فرشتگان، دشمن خدا را که شکست خورده بود لعنت کردند، و خدا هم اجابت نمود. حساب او را سنگین و عذابش را طولانی کرد.

مقابله این شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام با دشمنان دین و غلبه او بر آنها، تا این حد باعث خوشحالی و مسرت ایشان گشت، و این چنین دست پرورده خود را مورد تشویق قرار دادند، و فضائل بسیاری برای عمل او شمردند. امام زمان علیه السلام هم وقتی شاهد مقابله دوستان خویش با دشمنان دین شوند، آنها را به همین صورت مورد استقبال قرار داده و قلب مبارکشان شاد می‌گردد و برای آنها دعا می‌کنند. یکی از دعاهای آن حضرت برای کسانی که برای دفاع از دین خدا به مجاهده با دشمنان می‌پردازند، چنین است:

وَاجْعَلْ مَنْ يَتَّبِعُنِي لِنُصْرَةِ دِينِكَ مُؤَيَّدِينَ، وَ فِي سَبِيلِكَ مُجَاهِدِينَ، وَ عَلَيَّ مَنْ أَرَادَنِي وَ أَرَادَهُمْ بِسُوءٍ مَنْصُورِينَ<sup>(۱)</sup>

(خدایا!) آن کسانی را که برای یاری دین تو، از من پیروی می‌کنند، تأیید فرما. و آنها را (از) مجاهدین در راه خود قرار بده. و آنها را در مقابل کسانی که نسبت به من و ایشان نیت بدی دارند، یاری فرما.

امام جواد علیه السلام نیز درباره فضیلت دفع دشمنان دین می‌فرماید:

إِنَّ عَدُوًّا مِنْ أَعْدَائِنَا النَّوَاصِبِ، يَدْفَعُهُ بِمَا تَعَلَّمَهُ مِنْ عُلُومِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ، لَأَفْضَلُ لَهُ مِنْ كُلِّ مَالٍ لِمَنْ فَضِّلَ عَلَيْهِ، وَلَوْ تَصَدَّقَ بِأَلْفِ ضَعْفَةٍ<sup>(۲)</sup>

اگر کسی به وسیله آنچه از علوم اهل بیت علیهم السلام آموخته، دشمنی از دشمنان ما را دفع کند، برایش بهتر است از هر مالی که دیگری با داشتن آن بر او برتری پیدا کرده است، هر چند که هزار برابر آن را صدقه دهد.

در زمان غیبت باید بر توجّه به مسائل دین همّت گماریم. و در این امر، بین مرد و زن تفاوتی وجود ندارد، بلکه همه باید خود را مسؤول بدانند و آن را از مصادیقِ قطعی یاری امام زمان علیه السلام بدانند، و به یاری حضرتش، در راه تعلیم و تعلّم علم دین امیدوار باشند.

مواردی از توجّه خاصّ امام زمان علیه السلام به مدافعان حضرتش - حتی در زمان غیبت کبری - پویندگان این راه را دلگرم می‌سازد. به عنوان نمونه به این قضیه که مربوط به علامه حلی (ره) است، توجّه شود:

سید شهید قاضی نورالله شوشتری در احوال آیت الله علامه حلی گفته است که در بین اهل ایمان مشهور شده یکی از علمای اهل سنت - که در بعضی فنون علمی استاد شیخ بود - کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس آن را می‌خواند و مردم را گمراه می‌کرد. ولی از بیم آن که مبادا علمای شیعه آن را ردّ کنند، آن کتاب را به کسی نمی‌داد که بنویسد. علامه حلی دنبال راهی می‌گشت که آن کتاب را به دست آورد و ردّ کند. ناچار علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست کتاب قرار داد. و چون آن شخص نخواست که یک باره دست ردّ به سینه او زند، گفت: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را بیشتر از یک شب پیش کسی نگذارم. علامه حلی، آن زمان را غنیمت شمرد و کتاب را گرفت و به خانه برد که در آن شب از آن به قدر امکان بنویسد. چون به نوشتن آن مشغول شد و نیمی از شب گذشت، خواب بر او غلبه کرد. حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه حلی فرمود که کتاب را به من واگذار، و تو بخواب. چون علامه از خواب بیدار شد، آن نسخه از کرامت صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود. <sup>(۱)</sup>

این حکایت به نقل دیگری در کشکول علی بن ابراهیم مازندرانی آمده است: /

«علامه حلی کتابی را از یکی از علمای عامه (اهل سنت) خواست که از آن نسخه برداری کند ولی او آن کتاب را به علامه نمی‌داد، تا این که کتاب را - به شرط این که فقط یک شب نزد خود نگه دارد - به او امانت داد. ولی نسخه برداری از آن زمانی بیشتر وقت می‌خواست. علامه آن را به منزل آورد و شروع به نوشتن نمود. پس از

(۱) نجم الثاقب مرحوم نوری، باب ۷ / حکایت ۱۵ / با اندکی تغییر ادبی در متن

نوشتن چند صفحه خسته شد. آن گاه دید مردی که به نظر اهل حجاز می رسید، وارد شد و سلام کرد و نشست و گفت: ای شیخ! شما خط کشی کن و من این اوراق را می نویسم. شیخ برای او خط می کشید. اما سرعت نوشتن آن بزرگوار، به قدری زیاد بود که شیخ به خط کشی اوراق نمی رسید. وقتی صبح شد، نوشتن کتاب به پایان رسیده بود. و بعضی گفته اند که شیخ خسته شد و خوابید. و چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید.»<sup>(۱)</sup>

این داستان، یکی از مصادیق یاری امام عصر علیه السلام در زمان غیبت است. می بینیم که چگونه تأییدات حضرت نسبت به عمل شیخ علنی شده است. در حالی که می دانیم علامه حلی در آن شب مشغول عبادت (به معنای رایج آن، یعنی نماز و دعا و...) نبوده، بلکه سخنان باطل آن ناصبی را می نوشته، تا مطلب را یاد بگیرد و دشمن را با آن محکوم کند. البته ثواب این عملش از سایر عبادات کمتر نبوده، و می بینیم که مهر تأیید و رضایت حضرتش بر عمل او نمایان گشته است.

از این بحث نتیجه می گیریم که آشنایی با شبهات مخالفان تشیع و هیاهوی دشمنان امام زمان علیه السلام و چگونگی جواب به آنها و احتجاج منطقی و صحیح، از مصادیق یاری به زبان است که به عناوین مختلف مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است. و دیدیم که ائمه علیهم السلام کسانی را که در این مسیر گام برداشته اند، چگونه مورد تشویق قرار داده اند.

## فصل چهارم

### یاری امام عصر علیه السلام با عمل

لازمه شکر عملی امام علیه السلام یاری ایشان با عمل است. هر کس در موقعیت و امکانات خود، باید برای یاری امامش بکوشد، و با عمل خویش در حفظ و نگهداری و اداء حقوق این نعمت بزرگ تلاش کند و از همه امکانات و توانایی‌هایی خود در این زمینه بهره گیرد. تا از این طریق به وظیفه « نصرت » به « ید » - که بالاترین درجه یاری اهل بیت علیهم السلام است - نائل شود و مشمول دعا‌های خیر امام عصر علیه السلام قرار گیرد. « ید » به معنای « دست »، وسیله اعمال قدرت در انسان است. و به هر کاری که انسان با هر یک از اعضا و جوارحش انجام می‌دهد، اطلاق کار « یدی » می‌شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: « هر کاری از دست برمی‌آید، انجام بده »، منظور از دست فقط یک عضو خاص بدن نیست، بلکه هر امکان عملی که در اختیار انسان قرار دارد و می‌تواند انجام دهد، مورد نظر است.

پس عبارت « ناصرنا بیده » به کسی گفته می‌شود که با عمل خویش اهل بیت علیهم السلام را یاری نماید که شامل هرگونه عملی در جهت یاری ایشان می‌شود. با این توضیحات می‌توان گفت که از جهتی مهمترین شکل یاری امام علیه السلام این است که انسان در خلق و خوی و رفتارهای فردی و اجتماعی، هر چه بیشتر به رنگ ائمه علیهم السلام درآید، و بتواند با عمل خویش به تبلیغ دین و یاری امام زمان علیه السلام بپردازد.

### تبلیغ عملی دین

تبلیغ صحیح برای امام زمان علیه السلام تنها به وسیله زبان و قلم - مانند درس دادن و نوشتن -

عملی نمی‌شود، بلکه هر عملی که به نحوی حضرت را به دیگران شناسانده و نزد آنها محبوب سازد، تبلیغ دین و امام عصر علیه السلام محسوب می‌شود.

اگر کسی بخواهد فقط به وسیله سخن و قلم تبلیغ کند - در حالی که عملش تصدیق کننده کلامش نباشد - غالباً اثر منفی دارد. لذا در مسئله تبلیغ دین، عمل، اثر بخش‌تر و مهم‌تر از سخن است. و دیگران، آن گونه که رفتار شخص را مبنا قرار می‌دهند، به گفتارهایش توجه نمی‌کنند.

امام صادق علیه السلام توصیه فرموده‌اند که :

كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْاِجْتِهَادَ وَ الصِّدْقَ وَ  
الْوَرَعَ <sup>(۱)</sup>

مردم را بدون بهره‌گیری از زبانهایتان دعوت به خوبی‌ها کنید، تا از شما کوشش در امر دین و صداقت و ورع ببینند.

اگر انسان همزمان با تبلیغ زبانی، با انجام اعمال پسندیده، دیگران را به دینداری دعوت کند، مسلماً در جذب افراد به سمت دین، موفق‌تر خواهد بود؛ چرا که مردم، عموماً نحوه عملکرد مبلغین دین را بیشتر از سخنانشان مورد توجه قرار می‌دهند.

کسانی که از اعتقادات صحیح برخوردار هستند و به اهل بیت علیهم السلام ارادت دارند، اگر مرتکب اعمالی شوند که مورد رضایت پروردگار نیست، در حقیقت موجبات سرزنش موالیان خویش را فراهم کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام تأکید فرموده‌اند:

إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نَعِيرُ بِهِ، فَإِنَّ وَلَدَ السَّوِّءِ يُعِيرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ <sup>(۲)</sup>

مبادا عملی انجام دهید که ما به آن سرزنش شویم، زیرا فرزند خطاکار با عملش باعث سرزنش پدر خود می‌شود.

اگر از فرزندی عمل نادرستی سر بزنند، پدرش مورد نکوهش قرار می‌گیرد، و دیگران به ولی او ایراد می‌گیرند که چرا او را درست تربیت نکرده است. ائمه علیهم السلام خود را به شیعیان خویش بسیار نزدیک می‌دانند. و بسان پدر دلسوز، عملکرد فرزندانشان را مورد

توجه قرار می دهند، به طوری که اگر شیعیان مرتکب اعمال خطا شوند، از عمل آنها بسیار می رنجند، اشتباهات دوستان خود را سبب ننگ و عار خویش می شمارند، و از آنها توقع دارند که رفتارشان به گونه ای باشد که امام علیه السلام به آنها افتخار کند.

حضرت امام صادق علیه السلام در ادامه همان حدیث می فرمایند:

كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا<sup>(۱)</sup>

نسبت به کسی که منسوب به او هستید، زینت باشید. و باعث بدنامی و رسوایی او نباشید.

دوستان اهل بیت علیهم السلام به اندازه ای که به ویژگی ولایت و محبت شناخته شده اند، منسوب به ایشان هستند. بنابراین به خاطر افزودن به اعتبار ولی نعمتشان باید مراقب اعمال خویش باشند، و نباید کاری کنند که موجبات سرشکستگی و بدنامی امام زمان علیه السلام فراهم شود، زیرا هر عملی که آنها انجام دهند، دیگران آن را منسوب به آن حضرت می دانند. و اگر لغزشی در اعمال یا رفتار آنها مشاهده شود، بدین وسیله امام علیه السلام را مورد طعن قرار می دهند. لذا ائمه معصومین علیهم السلام همواره به مناسبتهای مختلف از شیعیان خود می خواستند که برای نگاهداری آبروی آنها نسبت به رفتار خود دقت بیشتری داشته باشند. آن پیشوایان هدایت علیهم السلام، گاه به صراحت توضیح داده اند که دوست دارند شیعیان در میان مردم چگونه شناخته شوند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ نُسِبْتُمْ إِلَيْنَا. كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا، كُونُوا مِثْلَ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّاسِ، إِنْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لَيَكُونَ فِي الْقَبِيلَةِ، فَيَكُونُ إِمَامَهُمْ وَ مُؤَدِّبَهُمْ وَ صَاحِبَ أَمَانَتِهِمْ وَ وَدَائِعِهِمْ<sup>(۲)</sup>

ای مردم شیعه! شما منسوب به ما هستید. برای ما زینت باشید و مایه ننگ (ما) نباشید. مانند اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام باشید که اگر یکی از آنها در قبیله حضور داشت، امام جماعت و اذان گو و امانتدار آنها می شد.

شیعیان اهل بیت علیهم السلام باید چنان رفتار کنند که میان مردم ممتاز و برجسته باشند و از

آنها به نیکی یاد شود، تا جائی که در هنگام انتخاب پیش نماز یا اذان گو، او را بر دیگران ترجیح دهند، و مایل باشند که امانت‌های خود را به او بسپارند.

به طور کلی شیعیان باید در عمل چنان سنجیده رفتار کنند که باعث خوش نامی ولی نعمت خود شوند، نه این که مردم با دیدن رفتار آنها، از دین، زده شوند و نسبت به خدای تعالی و امام عصر عجل الله تعالی فرجه در آنها بدبینی به وجود آید. لذا باید در برخورد با دیگران، آداب معاشرت را رعایت کنند. و با توجه کردن به مسائل و مشکلات دیگران دل‌های آنها را به سوی دین و امام زمانشان متمایل سازند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با یک کافر ذمی<sup>(۱)</sup> (که حضرت رانمی شناخت) ملاقات نمود.

و با هم همراه شدند. شخص کافر از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: شما کجا می‌روید؟ فرمودند: کوفه. وقتی به محلی رسیدند که مسیر آنها از هم جدا می‌شد، حضرت همراه او ادامه مسیر دادند؛ کافر ذمی گفت: مگر شما نمی‌خواستید به کوفه بروید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: بلی. کافر ذمی گفت: از راه کوفه گذشتید، حضرت علیه السلام فرمودند: بله می‌دانم، کافر پرسید: اگر می‌دانید، چرا با من می‌آئید؟ حضرت علیه السلام فرمودند:

هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَرَاقَهُ، وَكَذَلِكَ  
أَمَرْنَا نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

از چیزهایی که مصاحبت خوب را کامل می‌کند، این است که انسان، همراه و مصاحب خود را هنگام جدائی، مدت زمان کمی بدرقه کند. و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ما این چنین دستور داده‌اند.

ذمی گفت: آیا واقعاً پیامبر شما این گونه دستور داده‌اند؟ حضرت علیه السلام فرمودند:

بلی. ذمی گفت:

لَا جَرَمَ إِنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ، فَإِنَّا أَشْهَدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ<sup>(۲)</sup>

(۱) کافر ذمی یعنی کافر اهل کتاب که با پذیرش شرایط «ذمه» اجازه می‌یابد در جامعه اسلامی زندگی کند، و مال و جانش محترم باشد. شرایط اهل ذمه در کتب فقهی ذکر شده است.

(۲) اصول کافی / کتاب العشرة / باب حُسنِ الصُّحْبَةِ وَحَقِّ الصَّاحِبِ فِي السَّفَرِ / ح ۵

## یاری امام عصر علیه السلام با عمل / ۴۰۱

به طور مستم، کسانی که از او پیروی کرده‌اند، به خاطر همین کارهای بزرگوارانه او بوده است. پس من هم شهادت می‌دهم که بر دین تو هستم. آن مرد، با امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه بازگشت. و وقتی ایشان را شناخت، مسلمان شد.

شیعیان می‌توانند با برخورد مناسب خود، تشیع و امام زمان خویش را درست معرفی کنند. و هر کس در سطح جامعه و محل کار - و حداقل در خانواده خود - می‌تواند از این طریق به تبلیغ دین و معرفی امام علیه السلام بپردازد.

### پیام امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان

هر کسی که امیرالمؤمنین و فرزندان علیهم السلام را امامان خویش می‌داند، باید در عمل نیز به ایشان اقتدا کند و با روش ایشان دیگران را به دین دعوت نماید.

حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

الْأَوْ اِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ اِمَامًا يَّقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. اَلَا وَ اِنَّ اِمَامَكُمْ قَدْ اَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. اَلَا اِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰى ذٰلِكَ، وَ لَكِنْ اَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ<sup>(۱)</sup>

بدانید هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند و از علم او نور می‌گیرد. آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از غذا به دو قرص نان اکتفا کرده است. بدانید که شما نمی‌توانید این‌گونه باشید، اما با ورع و اجتهاد و عفت و استقامت در راه راست، مرا یاری کنید.

البته ما نمی‌توانیم مثل امیرمؤمنان علیه السلام زندگی کنیم، ولی می‌توانیم به ایشان اقتدا کنیم، و بکوشیم اهل دنیا نشویم. کشش‌ها و جذبه‌های دنیا بسیار زیاد است، و معمولاً انسان را به خود مشغول می‌سازد و او را از هدف اصلی خود باز می‌دارد.

کسانی که می‌خواهند دنباله‌رو امیرالمؤمنین علیه السلام باشند، باید توجه کنند که قطعاً نمی‌توانند همه امکانات دنیا را برای خود فراهم آورند و در عین حال دلبستگی به آنها پیدا نکنند! هرگز چنین نیست. و هر کس خود بهتر می‌داند که دنیا چقدر برایش اهمیت



دارد. به ویژه در مواردی که بین امکانات مادی و امور معنوی تعارضی پیش آید، که لازم شود یکی فدای دیگری گردد. مثلاً برای تبلیغ دین یا حل مشکل یکی از اهل ایمان لازم بیاید که چیزی از توانائی‌های مادی شخص مصرف شود. در آن صورت، میزان تعلق انسان به دنیا خوب محک می‌خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از ما کمک خواسته‌اند که ایشان را با عمل خود یاری کنیم. و با ارائه شیوه یاری رساندن به ما توصیه فرموده‌اند که اجتهاد و ورع و عفت و ثبات در راه راست را پیشه خود سازیم.

اگر کسی می‌خواهد در راه یاری امام زمان علیه السلام قدم بردارد، نمی‌تواند از این مسائل غافل باشد.

### حُسن معاشرت با مردم

امام صادق علیه السلام در سفارش خود به یکی از یارانشان چنین فرمودند:

إِقْرَأْ عَلَيَّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَ يَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ. وَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَ الْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ طَوْلِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ، فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ اتَّمَنَّاكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا أَوْ فَاجِرًا... صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُوذُوا مَرْضَاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ

به هر کس از شیعیان که می‌بینی از من اطاعت می‌کند و سخنان مرا می‌پذیرد، سلام برسان. و (بگو) من شما را به تقوی و ورع در دین خود سفارش می‌کنم و این که برای خدا کوشش کنید، راستگو باشید، اداء امانت کنید، سجده‌های طولانی کنید، و همسایه نیکو باشید که پیامبر صلی الله علیه و آله این احکام را آورده‌اند. امانت هر کس را - خوب یا بد، که شما را امین دانسته است - به او برگردانید... با بستگان خود، ارتباط و رسیدگی داشته باشید، بر جنازه‌های آنها (اهل سنت) حاضر شوید، به عیادت بیمارانشان بروید، و حقوق آنها را ادا کنید.

شیعیان در هر موقعیتی که قرار دارند، باید این گونه نکات اخلاقی و شرعی را رعایت

کنند. آلودگی‌های محیط اطراف، نباید مسؤولیت‌ها را از یاد آنها ببرد. حتی اگر کار نادرستی در جامعه شایع شد، دوستان اهل بیت علیهم السلام نباید گسترش یافتن آن گناه را مجوز عمل خویش قرار دهند. بلکه همواره باید با پیشه کردن تقوا و ورع، خود را از آفات مختلف اخلاقی و دینی مصون دارند.

رعایت برخی از مسائل اخلاقی، بر دیگران، اثر به سزائی می‌نهد. مثلاً خوب همسایه داری کردن، پیوند با بستگان و رسیدگی به آنها، راست بودن در گفتار و کردار و امانت‌دار بودن، عملاً تبلیغ تشیع و یاری امام زمان علیه السلام به حساب می‌آید. حتی نسبت به افراد غیر شیعه، رعایت آدابى همچون شرکت در تشییع جنازه‌هایشان و عیادت از بیماران آنها، باعث می‌شود که به تشیع علاقه‌مند شوند.

هر چند که شیعیان به عنوان وظیفه قلبی، هیچ‌گاه از تبری نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام غافل نمی‌شوند، ولیکن حقوق غیر شیعه را باید ادا کنند. و باید رفتارشان به گونه‌ای باشد که افراد غیر معتقد را جذب نماید. در زمان امام صادق علیه السلام اکثریت جامعه را اهل سنت تشکیل می‌دادند و لذا سفارشات حضرتش، برای خوش بینی آنها نسبت به شیعیان آن زمان بسیار مؤثر و لازم بود.

در جامعه‌ای که اکثر قریب به اتفاق مردم، شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند، عمل به این سفارشات، ضرورت بیشتری دارد. در این میان، کسانی که نسبت و ارتباطشان با اهل بیت علیهم السلام بیشتر از دیگران است، عملاً آموزگار مکتب و روش ائمه علیهم السلام هستند. و انتظار طبیعی و بجای مردم از آنها، این است که در عمل، تبلیغ‌کننده راه و مرام امام زمان علیه السلام باشند.

اینها باید به گونه‌ای رفتار کنند که دیگران با دیدن حُسنِ خُلق و صداقت و ورع آنها تربیت صحیح در مکتب اهل بیت علیهم السلام را ببینند، و چنین بیندیشند که اینها به دلیل ارتباط و نسبت با ائمه علیهم السلام، چنین خُلق و خوبی پیدا کرده‌اند، و این باعث می‌شود که علاقه آنها به مکتب اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود و کم‌کم به ایشان روی آورند.

امام صادق علیه السلام در ادامه روایت فوق فرموده‌اند:

فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ حَسَنَ

خُلِقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِيُّ، فَيَسُرُّنِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الشَّرُّ، وَ قِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ وَإِذَا كَانَ عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ، دَخَلَ عَلَيَّ بَلَاؤُهُ وَ عَارُهُ، وَ قِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ<sup>(۱)</sup>

اگر یکی از شما اهل ورع در دینش و صداقت در گفتار و اداء امانت باشد، و با مردم اخلاق نیکو داشته باشد، می‌گویند: او جعفری است، این مطلب مرا خوشحال می‌سازد و از او مسرور می‌شوم و می‌گویند: این تربیت شده جعفر علیه السلام است. و اگر چنین اخلاق و رفتاری نداشته باشد، در آن صورت، گرفتاری و ننگ او به من نسبت داده می‌شود، و می‌گویند: این است تربیت جعفر علیه السلام!

در پایان حدیث، امام صادق علیه السلام قسم یاد می‌کنند که پدرم (حضرت باقر العلوم علیه السلام) فرمود:

هر یک از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در قبیله خودش چنان بود که با اخلاق و رفتارش زینت آن قبیله محسوب می‌شد، چون در امانتداری، رعایت حقوق دیگران، و صداقت در گفتار، سرآمد ایشان بود. وقتی از دیگران درباره او سؤال می‌شد، همه می‌گفتند: هیچ کس مانند او نیست، در امانتداری و راستگویی از همه ما بهتر است!

### یاری امام علیه السلام یا ظلم به امام علیه السلام

کسانی که به دوستی و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام شناخته شده‌اند، رفتارشان - هرگونه باشد - به حساب پیشوایان آنها گذاشته می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر، می‌توان گفت که مردم، ائمه علیهم السلام را در آئینه اعمال و رفتار پیروانشان می‌بینند. از این رو، شیعیان با اعمالشان، هم می‌توانند مردم را بسوی محبت و ارادت نسبت به اهل بیت علیهم السلام جلب کنند یا سبب نسبت دادن بدیها به ایشان بشوند. حالت اول، از مصادیق یاری امام علیه السلام و حالت دوم، مصداق ظلم به امام علیه السلام است. باید مراقب بود که خدای ناکرده، کسانی که افتخارشان انتساب به اهل بیت علیهم السلام است، ناخود آگاه در مسیر ستم به ایشان قرار نگیرند.

امام حسن عسکری علیه السلام در سفارش خود، پس از توصیه به تقوی و ورع و صداقت در

گفتار و... تذکر دادند که رفتار خوب دوستداران اهل بیت علیهم السلام باعث شادمانی ایشان می شود. آن گاه سخن خود را چنین ادامه دادند:

اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا، جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَ اذْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ حُسْنٍ فَتَحْنُ أَهْلَهُ، وَ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ<sup>(۱)</sup>

تقوای الهی را حفظ کنید و زینت بخش (ما) باشید، و مایه ننگ و بی آبرویی (ما) نباشید. دوستی‌ها را (با اعمال خوب خود) به سوی ما جلب کنید و بدی‌ها را از ما دور سازید، چون آنچه از خوبی درباره ما گفته می شود، ما شایسته آن هستیم، ولی بدی‌هایی که به ما نسبت می دهند، ما چنین نیستیم!

شیعیان با اعمال و رفتار شایسته خود، می توانند محبت ائمه علیهم السلام را در دل‌های دیگران به وجود آورند و آنها را دوستدار و ارادتمند به ایشان کنند. از این رو، نباید با کوتاهی در این مورد، موجبات بی آبرویی و نسبت دادن صفات زشت را به پیشوایان خود فراهم آورند.

با این ترتیب، روشن است که رعایت ورع و تقوی و جدیت در امر دین، می تواند از مهم ترین مصادیق یاری ائمه علیهم السلام و تبلیغ دین باشد.

## ورع و احتیاط در دین

البته انجام دادن اعمال خیر برای همه پسندیده است. ولی اگر این کارها به قصد یاری امام زمان علیه السلام انجام پذیرد، ارزش آن چندین برابر می شود. مثلاً خوش رفتاری با همسایه، اگر به قصد یاری امام زمان علیه السلام باشد، ثواب آن بسیار بیشتر خواهد بود. اگر به نیت کسب خوشنامی برای حضرت مهدی علیه السلام هرگونه که می توانیم به دیگران رسیدگی کنیم، فضیلت بی شماری به دست آورده ایم. اگر به قصد یاری امام عصر علیه السلام «ورع» را پیشه خود سازیم و بدین وسیله تبلیغ حضرت علیه السلام کنیم، قطعاً جلب خوشنودی ایشان را کرده ایم و عمل ما از مصادیق یاری امام غریب محسوب خواهد شد. و انشاءالله این یاری

کردن به تعجیل در فرج منتهی می‌گردد، چرا که اهل بیت علیهم‌السلام خودشان فرموده‌اند:

أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِالْوَرَعِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَرْجاً<sup>(۱)</sup>

ما را به وسیله ورع یاری کنید. زیرا کسی که با ورع خدای عزوجل را ملاقات کند، نزد خدا برای او فرجی خواهد بود.

رعایت ورع به این است که انسان نسبت به حرامهای قطعی، حریم بگیرد، یعنی به شکلی حرکت کند که مطمئن باشد به حرام نمی‌افتد. و این صرفاً با رعایت احکام فقهی در حد واجب و حرام تأمین نمی‌شود. «فقه»، متکفل بیان احکام و حدود الهی است. فقیه تا وقتی از روی ادله شرعی یقین به حرمت چیزی پیدا نکند، نمی‌تواند به آن فتوا بدهد. ولی ممکن است احتیاط کند. رعایت ورع به این است که انسان به این احتیاط - هر چند احتیاط مستحب - عمل کند. «حرام» مرزی است در دین که مشخص می‌کند از چه محدوده‌ای نباید فراتر رفت. و «ورع» فضیلتی است که نه فقط با پرهیز از حرامهای قطعی بلکه با اجتناب از شبهات (اموری که حرام نیست، ولی به حرام شباهت دارد) حاصل می‌شود. ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند:

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ<sup>(۲)</sup>

با ورع‌ترین مردم، کسی است که در موارد شبهه ناک توقف کند.

احتیاط در امر دین، حکم عقل است که می‌گوید: تا قبل از رسیدن به مرز حرام قطعی، انسان باید توقف کند تا مطمئن شود به حرام نمی‌افتد. انسان اگر درست روی مرز حرکت کند، احتمال لغزش برای او بسیار است، پس برای حصول اطمینان از این که به حرام نیفتد، عقل می‌گوید: احتیاط کن!

ما، در امور مادی دنیوی، احتیاط‌های عقلی داریم. و در مواردی که خطر جدی وجود دارد، بی‌مبالاتی نمی‌کنیم. مثلاً هیچ‌گاه روی لبه پرتگاهی که یخ زده است، راه نمی‌رویم و با خود نمی‌گوئیم که ما یقین به پرت شدن نداریم! بلکه می‌گوئیم: چون احتمال پرت شدن یک احتمال جدی است، احتیاط کردن شرط عقلانیت است. بنابراین از لبه پرتگاه، تا حدی که مطمئن باشیم سقوط نمی‌کنیم، فاصله می‌گیریم.

جایی که در امور مادی و دنیوی چنین احتیاطی پسندیده است، به طریق اولی در امر دین که ضرر احتمالی آن بسیار عمیق تر است، احتیاط کردن شرط عقلانیت است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارشی به جناب کمیل بن زیاد - که از خواص اصحاب ایشان بود - فرمودند:

یا کمیل! أخوک دینک، فاحتط لدینک بما شئت<sup>(۱)</sup>

ای کمیل! برادرت دین توست. پس به هر صورتی که می خواهی، برای دین خود (به نفع آن) احتیاط کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام این سفارش را به صورت عمومی فرموده اند، بلکه به کمیل - که از نزدیکان اصحاب ایشان بوده است - چنین توصیه فرموده اند. بنابراین کسانی که می خواهند جزء یاران و نزدیکان امام عصر علیه السلام باشند، باید این گونه سفارشات را الگوی اعمال و رفتار خود قرار دهند، نه این که در پی آن باشند که راهی - هر چند خلاف احتیاط - برای حلال دانستن آنچه مشکوک است، پیدا کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بیان مثال بسیار زیبایی، لزوم پرهیز از مشتبهات را به امت خود، تذکر فرموده اند:

إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ وَالْمُشْتَبَهَاتُ بَيْنَ ذَلِكَ، كَمَا لَوْ أَنَّ رَاعِيًا رَعَى إِلَى جَانِبِ الْحِمَى، لَمْ تَلْبَثْ غَنَمُهُ أَنْ تَقَعَ فِي وَسْطِهِ، فَدَعُوا الْمُشْتَبَهَاتِ<sup>(۲)</sup>

برای هر ملکی حریم و حفاظی هست. و حریم خدا، حلال و حرام اوست. و موارد شبهه ناک، بین این دو محدوده (حلال و حرام قطعی) هستند. همان طور که اگر چوپانی (گله خود را) در کنار حریم مشخصی به چرا ببرد، بی درنگ گوسفندان او داخل آن حریم خواهند شد. در کنار مرز حرام خدا هم حرکت کردن همین طور است، پس، از موارد شبهه ناک پرهیز کنید.

انسان وقتی نزدیک مرز حرام خدا حرکت کند، بدون آن که خودش بفهمد، به حرام می افتد. یک چوپان وقتی گوسفندهایش را در کنار حریم محافظت شده ای رها کند،

اطمینان ندارد که وارد آن حریم نشوند یا مرز آن را محترم بشمارند. چنین چوپانِ لاابالی، یک لحظه که به خود می‌آید، متوجه می‌شود که گوسفندهایش وارد حریم ممنوعه شده‌اند، و دیگر کاری از دستش بر نمی‌آید. ما انسان‌ها نیز چنین هستیم. وقتی چسبیده به مرزهای حرام حرکت کنیم و به گمان خود بخواهیم از حلال حداکثر استفاده را ببریم، آن وقت بدون این که متوجه شویم، به حرام قطعی می‌افتیم. عقل و نقل می‌گویند که انسان به حلال قطعی بسنده کند، و در پی عمل به موارد شبهه‌ناک نباشد تا از وقوع در خطر افتادن به حرام قطعی در امان بماند.

اینجا موضع تسامح و تساهل نیست، چون ضرر احتمالی یک ضرر جدی و جبران‌ناپذیر است. اگر دین انسان از دست او برود، به هیچ عنوان قابل جبران نیست. و لذا عقل می‌گوید که انسان، طریق احتیاط را پیش بگیرد.

بنابراین، کسی که می‌خواهد امام غریبش را یاری کند باید از طریق ورع اقدام نماید، و به این وعده امیدوار باشد که خداوند در این رعایت ورع برای او فرجی قرار دهد و گشایش در کارهایش فراهم کند.

و هر کس که غیبت امام زمان علیه السلام را بزرگترین گرفتاری خود می‌داند، می‌تواند تعجیل در فرج ایشان را بدین وسیله جستجو نماید تا به مراد و محبوب خود برسد. با این همه سفارش که درباره یاری امام عصر علیه السلام از طریق ورع رسیده، مناسب است به برخی از روش‌های عملی رعایت ورع در خانم‌ها و آقایان اشاره‌ای داشته باشیم.

## ورع و عفت خانم‌ها

همه شیعیان امام‌شناس - اعم از زن و مرد - موظف به یاری امام زمانشان هستند. همه باید در عمل، مبلغ دین باشند، چرا که وظیفه تبلیغ و معرفی امام زمان علیه السلام خاص مردان نیست، بانوان نیز باید در امر تبلیغ و معرفی امام زمانشان، با مردان سهیم باشند. پس برای این که بتوانند این وظیفه خویش را به خوبی ادا کنند، باید در درجه اول، خودشان عامل به دستورات دین باشند و روح ورع یا مراقبت دین را در خود تقویت نمایند.

کسی که می‌خواهد با عمل خود به تبلیغ دین پردازد، باید تا آن جا که می‌تواند، ورع

در دینداری را رعایت کند. برخی از این رعایت‌ها ویژه خانم‌ها است، که متأسفانه گاهی اوقات، آن چنان که شایسته زنان شیعه است رعایت نمی‌شود. و این عدم رعایت اگر رواج پیدا کند، سبب می‌شود که بعضی از ارزش‌های صحیح، در میان افراد متدین به صورت وارونه جلوه کند.

اما کسانی که واقعاً می‌خواهند امام زمان خود را یاری کنند، باید در درجه اول وظایف خود را خوب بدانند، و سپس با عمل به آنها رضای اهل بیت علیهم السلام را جستجو نمایند، حتی اگر به مخالفت با آنچه در بین مردم رایج است، بینجامد و با ارزش‌های ساختگی در جامعه تعارض داشته باشد.

در این قسمت به بیان برخی از مسائلی می‌پردازیم که مخصوص بانوان است و به دینداری آنها مربوط می‌شود، تا انشاءالله بتوانند با آگاهی بهتر نسبت به وظایف خویش، راه پیاده کردن ورع را بیشتر بشناسند و به آن کاملتر عمل کنند و از طریق ثبات در دینداری به تبلیغ دین پردازند.

سیره عملی حضرت زهرا علیها السلام می‌تواند بهترین منبع برای خانم‌ها در جهت شناخت وظایف خاص ایشان باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، تا ایشان در مورد وظایف خاص هر کدام حکم فرمایند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین حکم فرمودند که: حضرت فاطمه علیها السلام کارهای داخل منزل را انجام دهند، و امیرالمؤمنین علیه السلام وظایف خارج از منزل را بر عهده گیرند. اینجا بود که حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

فَلَا يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ الشُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِإِكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ تَحْمُلَ أَرْقَابِ  
الرِّجَالِ<sup>(۱)</sup>

جز خدا کسی نمی‌داند که من چقدر خوشحال شدم! از این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تماس و برخورد داشتن با مردها را از عهده من برداشتند.



اگر پیامبر ﷺ کار بیرون از خانه را به عهده حضرت زهرا علیها السلام می گذاشتند، ایشان ناچار با مردها سرو کار پیدا می کردند و می بینیم که دختر پیامبر علیها السلام بسیار از این کار کراهت داشتند. در مقابل، انجام وظیفه در خانه را برای خود پسندیده دانسته و آن را حقیر نشمرده اند.

هر خانم متدینی، باید در انتخاب کار و وظیفه خویش، در درجه اول رضای خدا و اهل بیت علیهم السلام را جستجو کند، و کار کردن بر آن مبنا را برای خود افتخار بداند، حتی اگر محیط و اجتماع، پذیرای عمل او نباشند، و نحوه عملکرد او را نشانه بی عرضگی او بدانند.

اگر در بعضی شرایط خاص و محدود، خانم‌ها به دلایل مختلف مجبور به کار کردن در خارج از خانه می شوند، باید همواره به این نکته توجه کنند که خروج از منزل برای آنها به عنوان « ارزش » مطرح نشود، بلکه این امر از روی ضرورت و اجبار مطرح شده است به طوری که اگر ضرورتی در کار نبود، ترجیح می دادند مطابق تقسیم کار پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نمایند.

البته کسانی که تفقه در دین داشته باشند، از شناخت مسؤلیت خویش و عمل به آن، خشنود و راضی می شوند. هم چنان که حضرت زهرا علیها السلام خشنودی خود از حکم پیامبر صلی الله علیه و آله را وصف ناپذیر شمردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز وقتی بی دقتی مردها در کنترل خروج زنها از منزل و برخورد آنها با نامحرم را دیدند، با تعجب بسیار، آنها را چنین عتاب و خطاب فرمودند:

يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ نُبِّئْتُ أَنَّ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعْنَ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟! (۱)

ای اهل عراق! به من خبر رسیده که زنان شما در کوچه‌ها با مردها برخورد می نمایند، آیا حیای نمی کنید؟! (۱)

أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَ لَا تَغَارُونَ نِسَاءَكُمْ يَخْرُجْنَ إِلَى الْأَسْوَاقِ وَ يُزَاهِنَنَّ الْعُلُوجَ؟! (۲)

(۱) وسائل الشیعه، ج ۱۴ / باب ۱۳۲ / ح ۱

(۲) وسائل الشیعه، ج ۱۴ / ص ۱۷۴ / باب ۱۳۲ / ح ۲

روایات باب از ۱۳۲ از ج ۱۴ کتاب وسائل الشیعه، تحت عنوان: « باب کراهة خروج النساء و اختلاطهن بالرجال » (باب مکروه بودن بیرون رفتن زنان و اختلاط آنها با مردان) ذکر شده است.

آیا حیا نمی‌کنید؟! و آیا غیرت نمی‌کنید که زنهای شما به بازارها می‌روند و با مردهای خشن سر و کار پیدا می‌کنند؟!

وقتی زنان در مکانهای عمومی مثل بازار رفت و آمد کنند، خواه ناخواه برخوردهای گوناگونی با مردان نامحرم پیدا می‌کنند، اعمّ از برخوردهای فیزیکی که در جاهای شلوغ بیشتر پیش می‌آید، یا سر و کله زدن و اختلاط‌های گوناگون درباره مسائل مختلف، که همه اینها خلاف رضای پروردگار متعال و اهل بیت علیهم السلام است.

### نظر شرع مقدّس در مورد عبادات بانوان

در شرع مقدّس، نه تنها خروج زنان و اختلاط آنها با نامحرمان برای کارهای روزمره دنیوی مذمت شده است، بلکه حتی بسیاری از اعمال عبادی که لازمه آنها شرکت در مجامع عمومی و تماس و برخورد با نامحرمان و یا در معرض تماشای آنها قرار گرفتن است، از عهده ایشان برداشته شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

يا عَلِيُّ! لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا آذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ... وَلَا هَرُؤَلَةٌ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْؤَةِ وَلَا اسْتِلامُ الْحَجَرِ...<sup>(۱)</sup>

ای علی! برای زن‌ها، شرکت در نماز جمعه و جماعت (عمومی در خارج منزل)، اذان و اقامه گفتن (برای عموم)، ... هرؤله بین صفا و مروه، و استلام حجرالاسود نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حفظ و صیانت زنان از نامحرمان را، مهم‌تر از بسیاری از اعمال مستحبّ شمرده و تصریح کرده‌اند که این گونه امور برای آنها وجوب و یا استحبابی ندارد.

به عنوان مثال، استلام حجر یعنی دست مالیدن به حجرالاسود - با توجه به ازدحامی که معمولاً اطراف آن هست - باعث می‌شود که زنان، تماس بدنی با مردان پیدا کنند.

اذان گو شدن در مجامع عمومی (نه این که اذان را در منزل برای خود بگویند) آنها را

در معرض توجه و دید نامحرمان قرار می‌دهد.

هَرَوَلَهُ كَرْدَن - که حالتی بین دویدن و راه رفتن در مسافتی معین از سعی، بین صفا و مروه که محل رفت و آمد عموم حجاج است - برای زنان مناسب نیست، چون سبب جلب توجه مردان نامحرم به اندامهای بدن ایشان می‌گردد.

وظیفه شرکت در نماز جماعت هم از خانم‌ها برداشته شده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَخَدَّهَا فِي بَيْتِهَا كَفَضْلِ صَلَاتِهَا فِي الْجُمُعِ خَمْسًا وَعَشْرِينَ دَرَجَةً<sup>(۱)</sup>

نماز زن به تنهایی در خانه‌اش، از نماز جماعت او بیست و پنج برابر بیشتر فضیلت دارد.

اگر خانم‌ها توجه کنند که ثواب نماز آنها در خانه، بیست و پنج برابر ثواب نماز جماعت در خارج منزل است، باور می‌کنند که نماز خواندن آنها در خانه به منزله محروم شدن از ثواب و فضیلت نماز جماعت نیست. بلکه خداوند که شارع دین است، این گونه عبادت پوشیده را برای آنها شایسته‌تر شمرده و ثواب بیشتری به آن بخشیده است.

فقهای بزرگ شیعه نیز به پیروی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نماز خواندن زنان را در مکان‌های پوشیده‌تر منزل، بهتر و با فضیلت‌تر دانسته‌اند.

مرجع بزرگ شیعه حضرت آیه الله العظمی مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در کتاب شریف «العروة الوثقی» در قسمت مکان نمازگزار چنین فتوا داده‌اند:

«الْأَفْضَلُ لِلنِّسَاءِ الصَّلَاةُ فِي بُيُوتِهِنَّ وَ أَفْضَلُ الْبُيُوتِ بَيْتُ الْمَخْدَعِ»<sup>(۲)</sup>

برای زنان بهتر این است که در خانه‌هایشان نماز گزارند و بهترین اتاقها، اتاق خلوت (جایی که محل ورود بیگانگان نباشد) است.<sup>(۳)</sup>

بنابراین خانم‌ها بهتر است مکان‌های خلوت و پوشیده را - که محل ورود و عبور نامحرمان نیست - برای نماز انتخاب کنند و از این طریق امید ثواب بیشتر را از خداوند

(۱) بحارالانوار / ج ۸۳ / ص ۳۷۱ / ح ۳۱ (۲) العروة الوثقی / ج ۱ / ص ۵۹۶

(۳) مرحوم آیه الله سید ابوالقاسم خویی هم در رساله خود چنین آورده‌اند:

«صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ وَأَفْضَلُ الْبُيُوتِ الْمَخْدَعُ» (منهاج الصالحین / ج ۱ / مساله ۵۶۱)

نماز خواندن زن در خانه‌اش بهتر است و بهترین جاهای خانه (برای نماز زن) اتاق خلوت است.

داشته باشند. در این گونه موارد، ضرورت و اهمّیت یادگیری علم دین ملموس تر می شود تا انسان بتواند با تحمل زحمت کمتر، رضای پروردگار خویش را بهتر و کامل تر به دست آورد.

### کلام حضرت زهرا علیها السلام در مورد قرب زن به پروردگار

وقتی خدای عزوجل - حتی برای انجام برخی از عبادات - راضی به خروج خانم ها از منزل و تماس آنها با نامحرم نیست، زشتی ظاهر شدن بانوان در مناظر و مجامع عمومی برای انجام امور دنیوی کاملاً بدیهی است، هر چند که متأسفانه در مواردی - به خاطر عدم رعایت این حکم شرعی و الهی - قبح آن حتی در نظر بسیاری از مردان و زنان با ایمان، از بین رفته است.

البته زنانی که می خواهند با ورع و دینداری، امام و مقتدای خود را یاری کنند، هرگز وضع محیط اطراف را ملاک عمل خویش نمی گیرند، بلکه همواره به دنبال رضای الهی هستند، و الگوی مناسب برای رسیدن به این هدف را برمی گزینند تا بتوانند به بالاترین درجات قرب به پروردگار برسند.

در حدیث آمده است که :

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اصحاب خود - که امیرالمؤمنین علیه السلام هم در میان ایشان بود -

پرسید:

مَتَى تَكُونُ (الْمَرْأَةُ) أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا؟

چه موقع زن بالاترین درجه قرب به پروردگارش را دارد؟

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این سؤال را خدمت حضرت زهرا علیها السلام مطرح

کردند، ایشان در پاسخ فرمودند:

أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا

نزدیکترین حالت زن به پروردگارش، آن است که ملازم اندرونی ترین قسمت خانه اش باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که من جواب فاطمه علیها السلام را به پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي <sup>(۱)</sup>

به درستی که فاطمه علیها السلام پاره تن من است.

در این روایت به صورت خیلی صریح تأکید شده است که خانم‌ها اگر بخواهند تقرب به خدا پیدا کنند، باید ملازم قعرخانه خود باشند، یعنی در حقیقت به غیر « ضرورت » نباید از خانه خارج شوند، و هر یک باری که با نامحرم کمتر تماس بگیرند، بهتر است.

حضرت زهرا علیها السلام فرموده‌اند:

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ <sup>(۲)</sup>

برای زنان بهتر است که نه مردی را ببینند، و نه این که مردها آنها را ببینند.

بانوان در هر موقعیتی که قرار می‌گیرند، می‌توانند این اصل کلی را رعایت کنند، و تا جایی که ضرورت ندارد از برخورد با آقایان پرهیزند. حتی وقتی که مجبور هستند که از خانه خارج شوند، لازم نیست که با نامحرمانان اختلاط کنند و مستقیماً در معرض دید آنها واقع شوند. و اگر چنین عمل کنند، برای خودشان بهتر است.

تعبیری که حضرت زهرا علیها السلام به کار برده‌اند، تعبیر « خیر » به معنای « بهتر » است. کلام قدسی ایشان برای کسانی است که تحصیل رضای خدای عزوجل برایشان اهمیت دارد و در پی یافتن مسیری هستند که بهتر بتوانند خدا را بندگی کنند.

در این مسیر، بعضی از کارهایی که شرعاً هم مباح شمرده می‌شود، به خاطر رعایت ورع کنار گذاشته می‌شوند. به عنوان مثال نگاه کردن زن بدون لذت به سر و صورت مرد نامحرم، به فتوای عده‌ای از فقها حرام <sup>(۳)</sup> و به فتوای بعضی دیگر جایز می‌باشد، هر چند که احتیاط مستحب در ترک آن است <sup>(۴)</sup>.

پس اقتضای ورع این است که بانوان متدین از این کار پرهیز کنند. چون همان طور که

(۱) بحار الانوار / ج ۱۰۳ / ص ۲۵۰ / ح ۳ (۲) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱۲۹ / ح ۳

(۳) العروة الوثقی / ج ۲ / کتاب النکاح / ص ۸۰۳ / مسأله ۳۱

(۴) منهاج الصالحین / مرحوم آیه الله خویی / ج ۲ / ص ۲۶۰ / مسأله ۱۲۳۲

گذشت « ورع » این است که شخص نه تنها از محرّمات قطعی، بلکه از مشتبهات نیز پرهیزد. و چیزی که فقهای بزرگ شیعه بعضی آن را حرام می دانند و بعضی دیگر احتیاط مستحبّ را در ترک آن دانسته اند، قطعاً جزء مشتبهات محسوب می شود. زنان مؤمن و ارادتمند به امام زمان علیه السلام می توانند به این سفارش عمل کنند. و در عین حال، در حدّ ضرورت و بدون لذّت - نه بیشتر از آن - با نامحرم سخن بگویند یا سخن او را بشنوند.

### ضرورت تعلیم و تعلّم برای زنان

یکی از مهمّ ترین اموری که برای زن و مرد به طور مساوی ضرورت دارد، تحصیل علوم و معارف دینی است که به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ (۱)

جستجوی علم (دین) بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است (۲).

حال اگر خانم‌ها بتوانند علم دین را بدون تماس با نامحرمان بیاموزند، باید چنین کنند. و گرنه مجازند که در حدّ ضرورت، در مجلس درس کسی که به ایشان نامحرم است شرکت کنند و درس دین را بیاموزند، اما لازمه این کار، نگاه آنها به مرد نامحرم و نگاه کردن آن مرد به ایشان نیست، بلکه در این مورد می توانند به توصیه قرآن کریم عمل کنند که فرموده است:

إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ (۳)

هنگامی که از زنها چیزی می خواهید، از پشت حجابی از آنها درخواست کنید. این کار برای حفظ پاکی دلهای شما و آنها بهتر است.

به طور کلی اگر مبنا و اساس برخوردهای زنان متدین و پیرو امام زمان علیه السلام با نامحرم،

(۱) بحار الانوار / ج ۱ / ص ۱۷۷ / ح ۵۴

(۲) برای روشن شدن این که چرا منظور از « علم » در این حدیث و احادیث مشابه آن، علم دین است، مراجعه کنید به کتاب « در جستجوی علم دین » نوشته جناب آقای سید محمد ضیاء آبادی، فصل اول.

(۳) سوره احزاب / آیه ۵۴

همان سفارش حضرت زهرا علیها السلام باشد، همه رویارویی‌ها و تماس‌های مستقیم آنها با نامحرم، از زندگی حذف می‌شود. آن‌گاه در مواردی که بیرون رفتن از خانه با نامحرم ضرورت می‌یابد، حتی المقدور می‌کوشند که اولاً تماس مستقیم با آنها نداشته باشند، ثانیاً سخن گفتن با نامحرم را به حدّ اقلّ لازم تقلیل می‌دهند و با توجه به مبانی یاد شده، این رفتار را نه خودشان حمل بر بی‌ادبی و عدم رعایت آداب معاشرت می‌کنند، نه دیگران.

البته ضرورت مورد بحث، همیشه ضرورت شرعی و وجوب فقهی نیست، بلکه ضرورت‌های عرفی را هم شامل می‌شود. مثلاً خانمی که وظیفه خرید مایحتاج زندگی را خود بر عهده دارد، مجبور می‌شود برای خرید، خودش به بازار برود. در این صورت ضرورتی او را از خانه بیرون آورده است. اما این ضرورت اقتضا نمی‌کند که او هنگام خرید، بیش از حدّ لازم سخن بگوید، یا در برخورد با مردم کوچک و بزرگ، رعایت‌های لازم را به کار نیندازد.

در سخن گفتن هم رعایت حدّ اقلّ آداب معاشرت، جزء ضرورت‌های عرفی به حساب می‌آید، مانند سلام کردن زن به مرد که در شرع مطهر اسلام، ابتدا کردن مرد در سلام به زن مکروه است<sup>(۱)</sup> ولی سلام کردن زن به مرد، مکروه دانسته نشده است.

امر تعلیم و تربیت دختران مؤمن و مسلمان هم یک ضرورت است که باید خانم‌های مؤمن و متدین عهده‌دار آن شوند، هر چند لازمه آن، بیرون آمدن از خانه و برخورد محدود با نامحرم باشد. اشتغال به تحصیل در علوم روز و حتی متخصص شدن در رشته‌هایی نظیر بیماری‌های زنان که اختصاص به خانم‌ها دارد، در حدّ تأمین نیاز زنان و دختران مؤمن و متدین؛ اگر عملاً ضربه‌ای به اعتقادات و اخلاق و تدین شخص وارد نکند، می‌تواند جزء ضروریات به حساب آید. در این خصوص، حفظ فرد از تنزل روحی در امر دین بر هر خدمتی که می‌تواند به جامعه برساند، قطعاً مقدم است. بنابراین کسی که احتمال انحراف او از مسیر شرع و سست شدن در عمل به وظایف دینی‌اش

(۱) العروة الوثقی ج ۲ / کتاب النکاح، ص ۸۰۴ و ۸۰۵ و یکره للرجل ابتداء النساء بالسلام... و تتأكد الكراهة فی الشائبة (برای مرد، ابتدا کردن در سلام به زنان مکروه است... و این کراهت در مورد زن جوان مؤکد می‌شود).

جدی است، نباید وارد این گونه عرصه‌ها شود. همچنین است تحصیل در رشته‌هایی که تخصص در آنها هیچ گونه ضرورتی برای خانم‌های متدین و مسلمان ندارد. در این موارد آنچه ایشان با ورود به محیط‌های ناسالم از دست می‌دهند، بسیار بیش از چیزی است که به دست می‌آورند.

مواردی نظیر صله رَحِم و انجام مراسم حج و عمره و یا زیارت مشاهد مشرفه پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و مانند اینها که تأکید زیادی در شرع اسلام نسبت به آنها وجود دارد، از ضروریات شرعی و عرفی است که خانم‌های متدین می‌توانند برای تقرّب بیشتر به سوی پروردگارشان، به این گونه امور ملتزم باشند.

اما در مجموع، نسبت به غیر چنین مواردی، مذاق دین و طریقه مورد رضای خدای سبحان و امام زمان علیه السلام این است که زنان پاک و عفیف و مؤمن، حتی المقدور از منزل خارج نشوند، تا هم تماس ایشان با نامحرمان به حداقل لازم و ضروری کاهش یابد، و هم بتوانند کانون خانواده را بهتر گرم و صمیمی سازند.

## ارزش کانون خانواده

یکی از حکمت‌های دستور شرع برای کمتر خارج شدن زن از خانه این است که او بتواند بنیان مقدّس خانواده را استحکام بخشد.

محور کانون خانواده در اسلام، بانوی خانه است. او می‌تواند با حسن رفتار خود، یک محیط گرم و سازنده برای همه اعضای خانواده فراهم آورد، که این کار، کم از تلاش‌های خالصانه مرد در بیرون از خانه، ندارد. یک خانم متدین نباید تصور کند که پایبند بودن به خانه و کمتر خارج شدن از آن، او را از توفیقات بسیاری محروم می‌کند. برعکس، خدای متعال، کسب بسیاری از ثوابها و انجام خیرات را برای او بسیار آسان کرده است. اگر زن، طریق تعبد پیشه سازد و در اعمال خویش نیت درست داشته باشد، می‌تواند به این پاداش‌های بزرگ دست یابد.

به عنوان نمونه، به این کلام امام صادق علیه السلام توجه کنید:

مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَشْقِي زَوْجَهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهَا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، صِيَامِ



نَهَارَهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا، وَ يَبْنِي اللَّهُ لَهَا بِكُلِّ شَرْبَةٍ تَسْقِي زَوْجَهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ  
عَفَرَ لَهَا سِتِّينَ خَطِيئَةً<sup>(۱)</sup>

هیچ زنی نیست که به همسرش یک جرعه آب بدهد، مگر این که این عمل برایش بهتر است از عبادت یکسال که روزهایش روزه گرفته و شب‌هایش مشغول عبادت باشد. و هر بار که او به شوهر خود آب بدهد، خدا برایش شهری در بهشت می‌سازد و شصت گناه او را می‌بخشد.

وقتی انسان اعمال خود را با اعتقاد و نیت صحیح انجام دهد، از نتیجه آن هم بهره‌مند می‌شود. اما گاهی شخص زحمات بسیاری را تحمل می‌کند، در حالی که عملش مطابق شرع نیست (حرمت یا کراهت دارد)، و اعتقاد و نیت صحیح نداشته است، لذا خود را از ثواب بی‌شمار آن محروم می‌سازد.

در شرع مقدس اسلام به سلامت و گرمی خانواده اهمیت زیادی داده شده است، و این مهم جز با همکاری و همراهی زن و شوهر با یکدیگر، تحقق نمی‌یابد. البته مادر خانواده، نقش اساسی و محوری در گرم نگه داشتن این کانون مقدس دارد، اما شوهر او نیز با رفتار نیک و شایسته خود، می‌تواند همسرش را در حفظ این حالت محوری، کمک فراوان نماید. یکی از این رفتارهای شایسته را، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به امام مجتبی علیه السلام تذکر فرموده‌اند:

لَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنَ الْأَمْرِ مَا يُجَاوِزُ نَفْسَهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْعَمُ لِحَالِهَا وَ أَرْخَى لِبَالِهَا وَ  
أَدْوَمُ لِحِمْلِهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ<sup>(۲)</sup>

به زن، مسؤولیتی که بالاتر از حد (تحمل) اوست، واگذار نکن. رعایت این نکته، حال او را بهتر می‌کند، فکر و خیالش را آسوده‌تر می‌دارد، و به زیباییش دوام بیشتر می‌دهد. چرا که زن، گل خوشبو است و قهرمان نیست!

اطلاق تعبیر «ریحانه» بر زن، بسیار دقیق و درس آموز است، دانستن این خصوصیت زن برای خانم‌ها و آقایان لازم و مفید است. آقایان متوجه می‌شوند که چگونه باید با زن برخورد کنند؛ شایسته است که با او رفتاری چون رفتار باغبان با گل داشته باشند و از

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۹ / ح ۳

(۲) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۷ / ح ۱

سختی دادن به زن و اعمال خشونت و زورگویی به او پرهیزند و حتی المقدور به وسیله اظهار محبت و با برخورد های لطیف و ملایم خانواده خود را اداره کنند. و زنان نیز با توجه به این خصوصیت، قدر خود را بیشتر دانسته و متوجه می شوند که اگر شرع انجام بعضی امور را از عهده آنها ساقط کرده است، به جهت رعایت «ریحانه» بودن آنهاست. و داعیه برابری با آقایان، هم مخالف با نحوه خلقت و آفرینش آنهاست، و هم به خیر و صلاح خودشان نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «زن، قهرمان نیست»، و تحمیل وظایف سنگین تحت عناوین فریبنده و شعارهای زیبا، چیزی جز ضایع کردن حقوقشان نمی باشد، و آنها را از مسیر بندگی پروردگار خارج می سازد. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت دیگری به پسرشان محمد بن حنفیه بر آن عبارات قبلی، این جملات را افزوده اند:

فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا<sup>(۱)</sup>

پس با او در هر حالی مدارا کن و با او خوش رفتار باش.

خداوند، زن را قهرمان نیافریده است. بنابراین مردها باید با آنها با ملاحظت برخورد کنند و خشونت و تندی نشان ندهند. مدارا کردن با زن ها و فراهم کردن اسباب رفاهشان، با تعبیرهای مختلفی به مردها توصیه شده و بعضی از مصادیق آن هم به عنوان حق زن بر مرد بیان شده است.

به عنوان مثال: اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام پرسید: حق زن شوهر چیست که اگر آن را انجام دهد، به زنش احسان کرده است؟ حضرت فرمودند:

يُشْبِعُهَا وَيَكْسُوها، وَ إِن جَهِلَتْ غَفَرَهَا<sup>(۲)</sup>

برای او غذا و لباس مناسب تهیه کند. و اگر از روی نادانی کار (بد)ی کرد او را ببخشد. روحیه گذشت و سختگیری نکردن مرد نسبت به زن در روایات متعددی مورد تأکید قرار گرفته است، تا آن جا که اگر مردی بر بد اخلاقی همسرش صبر پیشه کند و آن را به حساب خدا بگذارد، پاداش عظیمی نزد خدا خواهد داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَ اخْتَسَبَهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ يَصْبِرُ عَلَيْهَا  
مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ أَيُّوبَ عَلَى بَلَائِهِ<sup>(۱)</sup>

کسی که نسبت به بداخلاقی زنش صبر پیشه کند و آن را به حساب خدا بگذارد، خداوند به ازای هر بار که او بداخلاقی زنش را تحمل می‌کند، پاداشی معادل آنچه به حضرت ایوب (در صبر) برگزفتاری‌اش بخشید، عطا می‌فرماید.

شرع مقدس اسلام از یک سو به زن، دستور خوب شوهرداری داده، و از سوی دیگر، به مرد سفارش کرده که بداخلاقی همسر خود را تحمل کند و آن را به حساب خدا بگذارد. هدف از این توصیه‌هایی که در دین به زن و شوهر شده، حفظ شدن اصالت خانواده و سلامت آن است، چون این بنیاد در اسلام بیش از هر چیزی محبوب خدای متعال است.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ<sup>(۲)</sup>

هیچ ساختمانی در اسلام ساخته نشده که نزد خدای عزوجل، از ازدواج دوست داشتنی‌تر باشد.

برای حفظ این بنیاد، باید زن و شوهر، کمال همکاری را با یکدیگر داشته باشند و هر دو به معنای واقعی کلمه، «جهاد» کنند.

جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ<sup>(۳)</sup>

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

و جهاد مرد هم این است که در هر حالی با همسرش مدارا کند، بر بداخلاقی او صبر داشته باشد، انتظار بیش از حد از او نداشته باشد، از او چون یک گل خوشبو مراقبت و محافظت کند، مسؤولیت‌های سنگین بر عهده‌اش نگذارد، و اگر خطایی از او سرزد، خرده نگیرد.

(۲) وسائل الشیعه ج ۱۴ / باب ۱ / ح ۴

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۲ / ح ۱

(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۱ / ح ۲

انجام این دو نوع وظیفه، هر دو جهاد است. و تا این جهادها صورت نگیرد، کانون خانواده گرم و سالم نمی ماند، و با کوچکترین اختلافی از هم می پاشد.

یکی دیگر از وظایف مرد نسبت به خانواده اش، این است که به آنها رسیدگی خوب داشته باشد، نه این که خدای ناکرده خوش خلقی هایش در بیرون از خانه باشد و کسالت و بداخلاقی اش مربوط به خانواده اش باشد. رسیدگی مرد به خانواده، هم رسیدگی های روحی و معنوی و هم رسیدگی مادی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خودشان بیشتر از همه به اهل خانه خویش رسیدگی می کردند و دیگران را هم به این مسأله ترغیب می نمودند:

خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ. وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي <sup>(۱)</sup>

بهترین شما، بهترین شما برای خانواده اش است. و من، بهترین شما برای خانواده ام هستم.

رسیدگی به اهل خانه، وظیفه آقایان است. کسانی که بیرون خانه خیرشان به همه می رسد، ولی نسبت به اهل خانه بی توجهی می کنند، مطابق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل نمی کنند. بلکه رسیدگی و انجام کارهای خیر، در درجه اول باید متوجه افراد نزدیک و خانواده باشد.

اینها بعضی از مصادیق ورع برای آقایان است که می توانند با رعایت آن قصد یاری امام زمان خود علیه السلام را داشته باشند. و به این وسیله، هم به وظایف خود عمل کنند، و هم پاداش فوق العاده بزرگ یاری امام غریب خود را ببرند.

### رعایت عفاف در ارتباط با نامحرم

مرد و زن نامحرم در ارتباط با یکدیگر باید جوری عفت را رعایت کنند که مطمئن شوند در حرام واقع نمی گردند. در اینجا به ذکر نمونه هایی از خلاف عفت در ارتباط مرد و زن نامحرم با یکدیگر می پردازیم:

### دست دادن با نامحرم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً حَرَامًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ<sup>(۱)</sup>

کسی که با زن نامحرمی دست بدهد، روز قیامت در حالی محشور می شود که به غل و زنجیر کشیده شده، سپس دستور می دهند که او را در آتش بیندازند. اگر قسمتهایی از بدن دو مرد یا دو زن هم با یکدیگر تماس شهوت آلود، پیدا کنند؛ مرتکب حرام قطعی شده اند.

### نگاه شهوت آمیز

نگاه شهوت آمیز، هم خودش گناه است، و هم ریشه و زمینه ساز گناهان بعدی در انسان می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ. وَ كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً<sup>(۲)</sup>

نگاه (حرام) تیری مسموم از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاههایی که حسرت طولانی به دنبال می آورد.

نگاه حرام، مقدمه انجام گناهانی است که چه بسا انسان در ابتدا تصور انجام آنها را هم نمی کند. و به همین جهت است که شرع مقدس اسلام، نسبت به رو در رو قرار نگرفتن زن و مرد نامحرم سختگیری کرده است. نگاه حرام ممکن است از مرد به زن یا مرد به مرد و نیز از زن به مرد یا زن به زن باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

النَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً<sup>(۳)</sup>

نگاه بعد از نگاه، در دل، (بذر) شهوت را می کارد. و برای فریب دادن نگاه کننده کفایت می کند.

گاهی انسان نگاهش به نامحرم می افتد، این نگاه اول که اختیاری هم نیست، بخشوده شده است. ولی اگر انسان عمداً نگاهش را به نامحرم ادامه دهد، این نگاه یا نگاههای

(۲) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱۰۴ / ح ۱

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱۰۶ / ح ۴

(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱۰۴ / ح ۶

بعدی بذر شهوت را در دل انسان می‌کارد، و همین برای انحراف او از مسیر صحیح و افتادن به حرامهای بعدی کفایت می‌کند.

اما اگر به خاطر رضای خدا از نگاه عمدی و اختیاری چشم بپوشد، خدای متعال وعده فرموده است که پاداش معنوی او را در همین دنیا بلافاصله عطا فرماید.  
امام صادق علیه السلام فرمود:

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ. مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ  
أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ<sup>(۱)</sup>

نگاه (حرام) تیری مسموم از تیرهای شیطان است که هر کس به خاطر خدای عزوجل - نه به خاطر غیر خدا - از آن چشم پوشد، خداوند، آرامش و ایمانی که طعم آن را بچشد، بلافاصله به او عطا می‌فرماید.

این پاداش وجدانی از بزرگترین نعمت‌های خدا در دنیا است که انسان می‌تواند از طریق ورع به دست آورد. و اگر به نیت یاری امام زمانش باشد، پاداش یاری امام علیه السلام هم به آن ضمیمه می‌شود که بسیار شیرین‌تر و لذت بخش‌تر خواهد شد.

### شوخی با نامحرم

انسان در مسیر انجام کارهای مشروع (مستحب یا واجب) در ارتباط با نامحرم، نباید از حد مجاز شرعی تجاوز کند که یکی از مصادیق آن، شوخی با نامحرم است.  
ابوبصیر، از یاران و شاگردان برجسته امام صادق و امام باقر علیهما السلام بوده و احادیث بسیاری از طریق او نقل شده است. او می‌گوید:

كُنْتُ أَقْرَبُ امْرَأَةً، كُنْتُ أَعْلَمُهَا الْقُرْآنَ، فَأَزَحَّتْهَا بِشَيْءٍ، فَقَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ؟ فَغَطَّيْتُ وَجْهِي. فَقَالَ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ: لَا تَعُودَنَّ إِلَيْهَا<sup>(۲)</sup>

من به زنی قرآن یاد می‌دادم، پس با او یک شوخی کردم! وقتی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم (بدون مقدمه) به من فرمودند: به آن زن چه گفتی؟ ابوبصیر می‌گوید: صورتم

را (از خجالت) پوشاندم. حضرت فرمودند: دیگر پیش آن زن برنگرد.

ابوبصیر، یک شخصیت مورد توجه و علاقه امام علیه السلام بوده است. ولی به هر حال معصوم نبود، و در یک لحظه، در ضمن تعلیم قرآن - که یک امر کاملاً دینی و مورد رضای خداوند است - از حد مجاز شرع در ارتباط با نامحرم تجاوز کرد. همین باعث شد که امام زمانش از او آزرده خاطر شده و به خاطر حفظ خودش، به او دستور دهند که دیگر با آن زن نامحرم، رفت و آمد نکند، یعنی از خیر تعلیم قرآن هم به او بگذرد.

این درسی است برای همه شیعیان، که در ارتباط با نامحرم به امور غیر ضروری کشیده نشوند، و تماس آنها - حتی در سخن گفتن - بسیار سنجیده و حساب شده باشد، و از شوخی با نامحرمان اجتناب کنند. این امر، به خصوص در مورد کسانی که به امر مقدس تعلیم و تربیت دینی با زنان نامحرم سروکار دارند، اهمیت خاصی پیدا می کند. اینان باید بدانند که شیطان، در مورد کسانی که به امور دینی اشتغال دارند، فعالیت بیشتر و زیرکانه تری دارد. گاهی آنها را از طریق یک توجیه به ظاهر شرعی فریب می دهد، به طوری که خیال می کنند که کار حرام آنها، خلاف مسیر تعلیم و تربیت ایشان نیست، و از نیرنگ شیطان غافل می شوند.

دقت در این امور لازم است. نباید رعایت مسائلی را که در شرع، چنین واضح و روشن است، از مصادیق مقدس بازی و افراطی گری دانست. این گونه برخورد کردن، خود مصادیق فریب و نیرنگ شیطان است. و کسانی که قصد یاری امام زمانشان علیه السلام را دارند، نباید تا این حد ساده لوح و سطحی نگر باشند.

### ملاقات با زن نامحرم بدون اجازه ولی او

اصولاً وارد شدن مرد بر زن نامحرم، در صورتی که پدر یا شوهر او اجازه نداده باشند، امر پسندیده ای نیست.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا

### بِإِذْنِ أَوْلِيَّائِهِنَّ<sup>(۱)</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله نهی فرمودند که مردها بر زن‌ها - بدون اجازه اولیای آنها - وارد شوند. مرد، حق ندارد وارد خانه‌ای شود که در آن زن نامحرم هست و زن هم نباید به چنین عملی رضایت دهد، مگر این که ولی او یعنی پدر یا شوهرش اجازه داده باشند. خلوت کردن مرد با زن نامحرم، مقدمه بسیاری از انحرافات بعدی است که در شرع، از آن نهی شده است. این عمل، در صورتی که فرد دیگری نتواند وارد محل آنها شود و احتمال وقوع معصیتی وجود داشته باشد، شرعاً حرام است.<sup>(۲)</sup>

خلوت با زن نامحرم، در غیر این صورت‌ها - یعنی اگر فرد سومی بتواند وارد شود یا این که احتمال وقوع در حرام برای آنها نباشد - حرام فقهی نیست. ولی رعایت ورع اقتضا می‌کند که دوستان اهل بیت علیهم السلام از این امر مشتبه پرهیزند. و به این وسیله، هم دین خود را حفظ کنند، و هم امام زمانشان را یاری نمایند.

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱۱۸ / ح ۱

(۲) المسائل المنتخبه / مرحوم آیه الله خویی / ص ۳۰۸ / مساله ۱۰۳۰





## فصل پنجم

### یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام

#### یاری امام حسین علیه السلام ، بالاترین درجه یاری امام عصر علیه السلام

یکی از راههایی که ائمه اطهار علیهم السلام برای یاری امام زمان علیه السلام به ما آموخته‌اند، کمک به حضرتش از طریق یاری امام حسین علیه السلام است، همان طور که خود امام حسین علیه السلام در کربلا به یاران خویش فرمودند:

فَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي أَنَّ وَوَلَدِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ ، وَحِيداً  
عَطْشَاناً ، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وَوَلَدَهُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)

جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر دادند که فرزندم حسین علیه السلام در بیابان کربلا در حال غربت و تنهایی و تشنگی کشته می‌شود. پس کسی که او را یاری کند، به تحقیق مرا و فرزندش «قائم علیه السلام» را یاری کرده است.

یاران امام حسین علیه السلام، در حقیقت یاران امام زمان علیه السلام هستند. اگر کسی امام حسین علیه السلام را یاری کند، در حقیقت به یاری قائم آل محمد علیه السلام شتافته است.

در زمان غربت امام زمان علیه السلام کسانی که در صدد یاری حضرتش هستند، باید این عمل مقدّس را سرلوحه برنامه خویش قرار دهند. و بدانند که اصحاب امام حسین علیه السلام و ولی نعمت خویش را با گرانمایه‌ترین سرمایه انسان - یعنی «جان» خود - یاری کردند، و در

(۱) شیوه‌های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله / ص ۱۹۱ / به نقل از فوائد المشاهد (این حدیث در جلد دوم فوائد المشاهد صفحه ۴۶۶ که در دست چاپ می‌باشد آمده است).

زمره سادات شهداء قرار گرفتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

... وَ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ سَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِي، أَخُوهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ الْمَظْلُومُ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولُ فِي أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ . أَلَا إِنَّهُ وَ أَصْحَابَهُ مِنْ  
سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>(۱)</sup>

بهترین خلق و آقای آنها بعد از پسر حسن علیه السلام، برادرش حسین علیه السلام است که بعد از  
برادرش مورد ظلم قرار می‌گیرد، و در سرزمین ناراحتی و گرفتاری به قتل می‌رسد.  
آگاه باشید که او و اصحابش در روز قیامت، در زمره سروران شهیدان هستند.

تا قبل از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابش، جناب حمزه بن عبدالمطلب، ملقب به  
سیدالشهداء بودند. اما بعد از عاشورای سال ۶۱ هجری، این لقب به صورت مطلق برای  
امام حسین علیه السلام به کار می‌رود. اصحاب آن حضرت نیز به واسطه ایشان کسب شرافت و  
سیادت کرده‌اند، و جزو سروران شهداء قرار گرفته‌اند.

از آن جا که این عده، گرانبهاترین کالای زندگی خویش را - با معرفت و محبت - در راه  
یاری امام زمان خود در طبق اخلاص نهادند، به بالاترین حد یاری امام زمان علیه السلام دست  
یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بالاترین حد یاری اهل بیت علیهم السلام را جنگ با دشمنان ایشان  
دانسته‌اند، و ثواب این عمل را بالاترین درجه سعادت اخروی شمرده‌اند:

مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا بِبَيْدِهِ، فَهُمْ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا.  
وَ مَنْ أَحَبَّنَا وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُقَاتِلْ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا فَهُوَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ  
بِدَرَجَةٍ<sup>(۲)</sup>

کسی که ما را با قلبش دوست بدارد و با زبانش یاری کند، و همراه ما با دشمنان ما  
بجنگد، پس (در قیامت) با ما و در درجه ما خواهد بود. و کسی که ما را دوست داشته  
باشد و با زبانش یاری کند، ولی همراه ما با دشمنان ما نجنگد، در درجه پایین‌تری  
قرار دارد.

کسانی که می‌خواهند به بالاترین درجه یاری امام علیه السلام دست یابند، باید به جنگ با

یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام / ۴۲۹

دشمنان اهل بیت علیهم السلام برخیزند و جان خویش را در این راه بذل نمایند. اصحاب امام حسین علیه السلام نمونه بارز این نوع یاری امام علیه السلام هستند. کسانی که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام قرار گرفته‌اند، باید از خدا بخواهند تا معرفتی به آنها عطا فرماید که بفهمند اگر چه در زمان سیدالشهداء علیه السلام نبوده‌اند، ولی می‌توانند از طریق یاری ایشان عملاً به این توفیق دست یابند.

### یاری سیدالشهداء علیه السلام در زمان ما

امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری قمری به شهادت رسیده‌اند. و اکنون که حدود ۱۳۶۰ سال از آن تاریخ گذشته است، باز هم می‌توان ایشان را یاری کرد، و از این طریق در زمره یاری کنندگان امام زمان علیه السلام قرار گرفت.

یکی از راههای یاری امام حسین علیه السلام برای کسانی که در زمان ایشان در کربلا حاضر نبوده‌اند، این است که در دنیا قلب خویش را با آن امام علیه السلام گره بزنند، و به وسیله محبت قلبی عمیق به حضرتش، به این فوز اکبر دست یابند.

جابر بن عبدالله انصاری یکی از یاران با وفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که زمان امامت امام حسین علیه السلام را نیز درک کرد، ولی در روز عاشورا موفق به شرکت در لشکر آن حضرت نشد. جابر در روز اربعین همان سال توفیق زیارت قبر ایشان را یافت و چون نابینا بود، از عطیه عوفی خواست که دست او را روی قبر سیدالشهداء علیه السلام بگذارد. سپس - از شدت ناراحتی و مصیبت - از هوش رفت و روی قبر افتاد. وقتی به هوش آمد، سه بار «یا حسین» گفت و افزود:

**حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ**

دوستی که پاسخ دوستش را نمی‌دهد.

بعد سخنانی خطاب به آن حضرت گفت و سپس به ارواح شهداء سلام نمود و عرض کرد:

قسم به خداوندی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد، ما با شما در هر آنچه شما

وارد شدید، شریک شدیم.

عطیه از جابر پرسید: ما که کوه و دشتی را طی نکردیم و شمشیر نزدیم، در حالی که بین سرها و بدنهای ایشان و نیز بین آنها و فرزندانشان جدائی افتاد، و زنهای ایشان همسران خود را از دست دادند. پس چگونه ما با ایشان شریک شدیم؟! جابر در پاسخ گفت:

يَا عَطِيَّةُ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا خَيْرَ مَعَهُمْ، وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ

ای عطیه! از حبیبیم رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: کسی که گروهی را دوست بدارد، با آنها محشور می شود. و کسی که عمل گروهی را دوست بدارد، در عمل آنها شریک می شود.

سپس اضافه می کند:

وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ إِنَّ نَيْتِي وَ نِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ<sup>(۱)</sup>

قسم به کسی که محمد ﷺ را به حق برانگیخت، نیت من و اصحابم (دوستانم) همان نیتی است که امام حسین عليه السلام و اصحابش داشته اند.

جابر بن عبدالله انصاری از قول پیامبر ﷺ یک قانون الهی را بیان می کند. محبت یک عمل قلبی و اختیاری است که می تواند انسان را به محبوب خویش برساند. از این رو، کسانی که همراه حضرت سیدالشهداء عليه السلام در کربلا نبوده اند، در هر زمانی که هستند، می توانند با «نیت» و «محبت» خود، همراه ایشان شوند، و حتی فیض شهادت در رکاب ایشان را ببرند. یعنی هم در دنیا جزء اصحاب امام حسین عليه السلام شوند، و هم در آخرت پاداش یاران با وفای ایشان را ببرند.

نیت، یک عمل قلبی است که روح و جان اعمال خارجی است، و قدر و منزلت آنها را رقم می زند. امام باقر عليه السلام درباره ارزش نیت فرموده اند:

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ

نیت مؤمن بهتر از عمل اوست، زیرا (فرد مؤمن)، کار خوبی را نیت می کند که به

(انجام دادن) آن نمی‌رسد.

و نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ، وَ يَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ<sup>(۱)</sup>

و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا قصد و آرزوی کار بدی را می‌کند که به (انجام دادن) آن نمی‌رسد.

پس نیت انسان، مهم‌تر از کار اوست، چه آن را انجام بدهد و یا ندهد. معیار و ملاک ارزش اعمال، همین نیت است. خداوند هم به نیت‌ها توجه می‌کند و ملاک حسابرسی او نیت انسانهاست. بسیاری از اعمال هست که افراد می‌خواسته‌اند آنها را انجام دهند، ولی موفق نشده‌اند، اما در روز قیامت، آن اعمال را در نامه عمل خویش مشاهده می‌نمایند. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>(۲)</sup>

خداوند، مردم را در روز قیامت، براساس نیت‌هایشان محشور می‌کند.

پس هر کسی نیت جدی و اساسی برای یاری امام حسین علیه السلام دارد، اجر آن را برده، و همان فضیلت را در پیشگاه الهی خواهد داشت. اما نکته مهم، تسلیم بودن در مقابل این قانون الهی است. یعنی انسان با دل و جان، این سنت الهی را باور کند و نسبت به وعده الهی در این خصوص حُسن ظن داشته باشد، تا به وسیله نیتش در زمرة یاران امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام در روز واقعه عاشورا هنوز متولد نشده بودند، و پدر بزرگوارشان در آن سفر، تقریباً پنج ساله بودند. با این همه، خود و تمام شیعیان خود را در زمرة شهدای کربلا می‌شمارند و می‌فرمایند:

إِنِّي لَا أَخْرِجُ نَفْسِي مِنْ شُهَدَاءِ الطُّقُوفِ وَ لَا أَعُدُّ ثَوَابِي أَقَلَّ مِنْهُمْ، لِأَنَّ مِنْ نِيَّتِي النَّصْرَةَ لَوْ شَهِدْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ. وَ كَذَلِكَ شِيعَتُنَا هُمُ الشُّهَدَاءُ وَ إِن مَاتُوا عَلَيَّ فُرُشِهِمْ<sup>(۳)</sup>

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱ / ص ۳۹ / ح ۱۷ (۲) وسائل الشیعه / ج ۱ / ص ۳۴ / ح ۵

(۳) مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۲۲۸ / به نقل از شرح صحیفه سجادیة سید نعمت الله جزایری

من خود را خارج از شهدای دشت کربلا نمی دانم و پاداشم را کمتر از آنها نمی شمارم؛ زیرا نیت من این است که اگر آن روز را درک می کردم (امام حسین علیه السلام را) یاری می کردم. و هم چنین شیعیان ما، شهیدان (محسوب) هستند، هر چند که در بسترهایشان از دنیا بروند.

محبت به امام علیه السلام و نیت یاری ایشان، رمز و کلید فتح این سعادت بزرگ است. انسان با این دو عمل اختیاری قلبی، می تواند به درجات بسیار والا صعود نماید. امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب - که روز اول محرم خدمت حضرتش رسیده بود - چنین آموخته اند:

يَا ابْنَ شَيْبٍ! إِنَّ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ؛ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً<sup>(۱)</sup>

ای پسر شیب! اگر خوشحال می شوی از این که مانند ثواب کسانی را که همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده اند داشته باشی، هر وقت به یاد آنها می افتی، بگو: «ای کاش من با آنها بودم، و به رستگاری بزرگی دست می یافتم».

دوستان امام حسین علیه السلام وقتی به یاد سیدالشهداء علیه السلام و یاران ایشان می افتند، از سویدای دل آرزو می کنند که ای کاش در آن زمان بودند و به یاری حضرتش می شتافتند. این نیت و محبت آنها تصنعی نیست، بلکه سراسر وجود آنها بر این آرزو و تمنای قلبی گواهی می دهد، و همین آرزوی خود را به زبان اظهار می دارند. از این رو، به فضل الهی، مشمول ثواب عظیم این عمل می گردند.

«تأسف» بر عدم توانایی یاری امام حسین و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام، نشانه ای بارز برای وجود این آرزو و تمنای قلبی است. اگر کسی واقعاً نیت فداکاری و جانفشانی در رکاب امام حسین علیه السلام را از سر محبت داشته باشد، حقیقتاً به خاطر عدم توفیق نسبت به انجام آن، تأسف و حسرت می خورد.

مرحوم سید ابن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» در بخشی از زیارت جامعه ائمه

المؤمنین علیهم السلام نقل می نماید که :

بأبي أنتم و أمي يا آل المصطفى ... نحن نُشهدُ اللهَ أنا قد شارَكنا أولياءكم و  
أنصاركم المتقدِّمين، في إراقة دماءِ الناكثين و القاسطين و المارقين و قتلَةِ  
أبي عبد الله سيِّدِ شبابِ أهلِ الجنَّةِ عليه السَّلامُ يومَ كَرْبلاءَ، بالنِّياتِ و القلوبِ و  
التَّأسفِ على قوَّتِ تلكِ المواقِفِ الَّتِي حَضَرُوا لِضُرَّتِكُمْ، و عَلَيْنَا مِنَّا السَّلامُ  
و رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ<sup>(۱)</sup>

ای آل پیامبر صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدایتان باد... ما خدا را شاهد می گیریم که با دوستان  
و یاران دیرین شما در ریختن خون ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و  
صفین و نهران در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام) شریک هستیم. و نیز در ریختن خون  
کشندگان ابی عبدالله علیه السلام سید جوانان اهل بهشت در روز کربلا - بانیت ها و دلها و با  
تأسف خوردن به جهت از دست دادن موقعیت هایی که یاران شما به خاطر یاری  
کردن شما داشتند - شریک هستیم. و بر شما باد درود و رحمت و برکات خداوند.

انسان اگر چیز ارزشمندی را از دست بدهد، تأسف می خورد، البته به شرط این که  
نسبت به آن معرفت داشته باشد و به ارزش آن پی برده باشد. بعضی از افراد امام شناس به  
درجه ای از معرفت می رسند که وقتی یاد کربلا و اصحاب امام حسین علیه السلام می افتند، واقعاً  
حسرت و تأسف می خورند و در دل های خود که مالا مال از معرفت و محبت امام است،  
احساس اندوه می کنند و غصه می خورند که چرا در آن زمان و آن موقعیت، حاضر نبودند  
تا از سیدالشهداء علیه السلام دفاع کنند و جان ناقابل خود را فدای آن حضرت نمایند.

هر کس که واقعاً این حالت تأسف را داشته باشد و در دل حسرت درک آن شرایط را  
بخورد، با همین معرفت و محبت و نیتش می تواند امیدوار باشد که در همین زمان - پس از  
گذشت قرن ها - خود را در حادثه عاشورا حاضر بداند، و از یاران امام حسین علیه السلام محسوب  
شود، و به وسیله یاری آن حضرت، امام زمان غریبش را یاری کند. آن امام همام، که تائر و  
خونخواه امام حسین علیه السلام است، بیش از همه، در مصیبت روز عاشورا درد می کشد. و  
اشتیاق ایشان به یاری و خونخواهی جد غریبش از هر کس دیگری بیشتر است.



ان شاء الله روزی خواهد آمد که یاران مخلص قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ، حضرتش را در خوانخواهی پدر بزرگوارشان علیه السلام یاری کنند.

### شعار امام عصر علیه السلام و یارانش

یکی از مهم ترین مأموریت های الهی امام عصر علیه السلام در زمان ظهور، انتقام خون سیدالشهداء علیه السلام از دشمنان ایشان است. این مسأله آن قدر اهمّیت دارد که شعار اصلی آن حضرت محسوب می شود.

در زیارتی خطاب به ناحیه مقدسه آن حضرت چنین می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ، وَالْغَائِبِ  
عَنِ الْعُيُونِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَفْكَارِ، بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ الْوَارِثِ ذَا الْفَقَارِ، الَّذِي يَظْهَرُ فِي  
بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذِي الْأَسْتَارِ وَيُنَادِي بِشِعَارِ « يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ »: أَنَا الطَّالِبُ  
بِالْأَوْتَارِ، أَنَا قَاصِمٌ كُلِّ جَبَّارٍ، الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ ابْنُ الْحَسَنِ، عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ  
السَّلَامِ (۱)

سلام بر امام دانای پنهان از دیدگان و حاضر در شهرها، و پنهان از چشم ها و حاضر در اندیشه ها، باقیمانده نیکان، وارث ذوالفقار، همان کسی که در خانه پرده پوش خدا آشکار می شود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهد (و می گوید): من قصاص کننده خون های بناحق ریخته ام، من خردکننده هر ستمگر هستم، و آن قیام کننده ام که در انتظارم بوده اند، پسر (امام) حسن که بر او و خاندانش بهترین درودها باد.

معمولاً در شعارهای هر کس، عصاره و چکیده هدف او را می توان یافت. شعار خونخواهی حضرت مهدی علیه السلام از جدّ مظلوم خود در هنگام ظهور، اهمّیت این امر را در نزد خدای عزوجل و امام زمان علیه السلام نشان می دهد.

یکی از اوصاف یاران امام زمان علیه السلام نیز، این است که در زمان ظهور به تبعیت از مولای خویش به خونخواهی امام حسین علیه السلام برمی خیزند و آرزویشان توفیق شهادت در راه

خداست. امام صادق علیه السلام در توصیف آنها فرموده‌اند:

يَتَمَنُّونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، شِعَارُهُمْ يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ ... بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ  
إِمَامَ الْحَقِّ<sup>(۱)</sup>

آرزو می‌کنند که در راه خدا کشته شوند، شعار ایشان «یا ثارات الحسین علیه السلام» است... خدا به وسیله آنها امام حق را یاری می‌کند.

«ثارات» جمع «ثار» به معنای «خون» است. ترکیب «یا ثارات...» در مصیبت‌ها، به کار می‌رود که انسان، از شدت آنها، «ندبه» (زاری و فریاد) کند. پس منظور از تعبیر «یا ثارات الحسین علیه السلام»، ندبه کردن برای خونخواهی امام حسین علیه السلام است.

یکی از القاب امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «ثارالله» است، همان طور که در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ<sup>(۲)</sup>

سلام بر تو ای خون خدا و ای پسر خونس.

در تعبیر «ثارالله» کلمه «ثار» به «الله» اضافه شده و این ترکیب اضافه تشریفی است. از آن جا که خون حضرت سیدالشهداء علیه السلام شرافت بسیاری نزد پروردگار دارد و خدای تعالی، خود، خونخواه اوست، لذا آن را به خود منسوب کرده است، همان طور که به اهل بیت علیهم السلام به خاطر شرافتشان «آل الله» گفته می‌شود، و خانه کعبه به دلیل احترامش نزد خداوند، «بیت الله» نام دارد.

خون امام حسین علیه السلام از شریف‌ترین خون‌هایی است که در عالم بر زمین ریخته شده و انتقام آن هنوز گرفته نشده است. امام زمان علیه السلام هنگام ظهورشان، به کمک یاوران خویش، انتقام ایشان را از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌گیرند.

امام عصر علیه السلام و یارانش، با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام برمی‌خیزند. و این شعار، همه اهداف و خواسته‌های آنها را یک جا بیان می‌دارد. بنابراین در صدر برنامه یاران امام زمان علیه السلام آشنایی بیشتر با سیدالشهداء علیه السلام و اصحاب باوفای ایشان است، تا بهتر بدانند که خون بناحق ریخته شده این بزرگواران، چه ارزشی نزد خدای تعالی دارد، تا آنجا که

موجود تمام انبیاء و اولیاء و نور چشم همه خوبان عالم، ظهورش برای خونخواهی از این گوهرهای گرانقدر است.

ارزش خون یارانِ مخلصِ ابی عبدالله الحسین علیه السلام به این است که در راه دفاع از امام زمانشان که غریب و تنها و طرید و بی کس مانده بود، مظلومانه به زمین ریخته شد. این خونها وقتی با خون حجّت خدا (تارالله) درآمیخت، به شرافت خون حضرتش، شرافتی یافت که در تاریخ بشریت بی نظیر است.

پس باید از اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام درس معرفت و محبت و اخلاص و فدا کردن همه چیز در راه یاری امام زمان علیه السلام آموخت. چه بهتر که بعضی از احوال و اوصاف ایشان را از تاریخ بیاموزیم.

### احوال یاران امام حسین علیه السلام

آرزوی بزرگان شیعیان، این است که در زمره یاران سیدالشهداء علیهم السلام باشند. اینان، تمنای ظهور امام زمان علیه السلام را دارند، تا در رکابش به خونخواهی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام برخیزند. البته این افراد، باید از احوال یاران حضرتش مطلع باشند و بدانند که آنها چه نیتی داشته‌اند و چگونه در راه یاری امام زمان خویش، همه دارایی و هستی خود را فدا کردند. هر کسی نمی‌تواند ادعا کند که نیت اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام را دارد. اصحاب امام حسین علیه السلام تا وقتی زنده بودند، اجازه ندادند که هیچ یک از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میدان بروند. آنان، همه چیز خود را فدای امام حسین علیه السلام و اولاد ایشان نمودند، همواره نسبت به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می‌کردند و در عمل نیز محبت قلبی خویش را نشان دادند. به چند نمونه از فداکاری‌ها و جانفشانی‌های اصحاب امام حسین علیه السلام اشاره می‌کنیم تا با دقت در این نمونه‌ها، ببینیم که نیت و اعتقاد و روحیه کسانی که واقعاً می‌خواهند امام زمان خویش را از طریق یاری امام حسین علیه السلام یاری نمایند چگونه باید باشد.

چون شب عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السلام یارانشان را جمع کردند و پس از حمد و ثنای الهی به آنها فرمودند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرَّ وَلَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً عَنِّي خَيْراً، وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً، وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ، وَ ذَرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي <sup>(۱)</sup>

من اصحابی شایسته‌تر از شما و خاندانی نیکوکارتر و بهتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خدا از طرف من به شما جزای خیر دهد. تاریکی شب، شما را فرا گرفته است، پس آن را مرکب خود قرار دهید. و هر کدام از شما، دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرد. در تاریکی این شب پخش شوید، و مرا با این قوم رها کنید که این‌ها با کسی غیر از من کاری ندارند.

برادران و فرزندان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و فرزندان حضرت زینب علیه السلام گفتند: چرا چنین کاری کنیم؟! برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز خدا برای ما چنین چیزی را نخواهد. نخستین کسی که این سخنان را به زبان آورد، حضرت عباس بن علی علیه السلام بود و دیگران هم پس از او سخن گفتند.

وقتی نوبت به اصحاب رسید، «مسلم بن عوسجه» برخاست و گفت:

ما شما را این چنین تنها بگذاریم، در حالی که دشمن شما را احاطه کرده است، و روی برگردانیم و برویم؟! نه، هرگز خداوند مرا بدین حال نبیند. من چنین نمی‌کنم مگر این که نیزه خود را در سینه‌های آنها خرد کنم. و تا شمشیر به دستم هست، با آنها می‌جنگم. و اگر بدون سلاح بمانم، با سنگ آنها را می‌زنم، و از شما جدا نمی‌شوم تا در کنار تان بمیرم.

سپس «سعید بن عبدالله حنفی» برخاست و گفت:

نه، قسم به خدا، ای پسر رسول خدا! هرگز شما را تنها نمی‌گذاریم تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد شما حفظ کرده‌ایم. و اگر بدانم که در رکاب شما کشته می‌شوم و باز زنده خارج شده و تمام ذرات بدنم را به باد می‌دهند، هفتاد بار بر من چنین رود، باز هم از شما جدا نمی‌شوم تا جان خود را فدایتان بکنم. اکنون که یک

کشته شدن بیشتر نیست و پس از آن کرامتی جاودان خواهد بود، چرا چنین نکنم؟! سپس «زهیر بن قین» برخاست و گفت:

قسم به خدا، ای پسر رسول خدا ﷺ! دوست داشتم هزار بار کشته شده و سپس زنده گردم، و خدا با این کشته شدن‌های من، کشته شدن را از شما و از برادران و فرزندان و اهل بیت جوان شما دفع کند. (۱)

می‌بینیم که اصحاب امام حسین علیه السلام خدمت امام زمانشان عرض می‌کنند که حاضرند بارها و بارها به جای ایشان و خاندانشان کشته شوند، و کشته شدن در این مسیر، در کامشان بسیار گوارا و لذیذ است. راستی چه کسانی می‌توانند چنین صادقانه اظهار کنند که حاضرند به جای اهل بیت علیهم السلام کشته شوند؟ مسلماً اینها از محبت بسیار بالایی نسبت به امام برخوردار بودند. اصحاب امام حسین علیه السلام این گونه بودند، و ادعای خود را در روز عاشورا ثابت کردند، به طوری که برای فدا کردن جانشان پیش روی امام علیه السلام با یکدیگر مسابقه گذاشتند. (۲)

### سعید بن عبدالله حنفی

روز عاشورا هنگام نماز ظهر، امام حسین علیه السلام به «زهیر بن قین» و «سعید بن عبدالله حنفی» فرمودند که جلوی آن حضرت بایستند. سپس ایشان با عده‌ای از یارانشان به نماز خوف ایستادند. یک تیر به سوی حضرت آمد. «سعید بن عبدالله حنفی» خود را در مسیر تیر قرارداد و آن را به جان خرید. و هر تیری که به سمت حضرت می‌آمد، به استقبال آن می‌رفت تا این که بر زمین افتاد، در حالی که مخالفین را لعنت می‌کرد و می‌گفت: «خدایا به پیامبرت سلام مرا ابلاغ کن، و ایشان را از درد زخم‌های من آگاه کن. من می‌خواستم پاداش یاری فرزند پیغمبرت را ببرم.» سپس از دنیا رفت، در حالی که غیر از زخم‌هایی که بر اثر ضربه‌های شمشیر و نیزه

(۱) متن سخنان این سه یار با وفای امام حسین علیه السلام در کتاب «اللَّهُوْفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّفُوْفِ» ص ۹۱ تا ۹۳ آمده است که ما ترجمه آن را در این جا آوردیم. (۲) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۶۸۳

به وجود آمده بود سیزده تیر در بدنش باقی بود.<sup>(۱)</sup>

در نقل دیگری آمده است که این شهید والامقام، در آخرین لحظات حیات، این جملات را بر زبان جاری کرد:

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَ ثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغ نبيك عني السلامَ وَ أبلغه ما لقيتُ مِنْ  
ألمِ الجراحِ، فَإني أزدتُ بِذلك نُصرةَ ذُرِّيَّةِ نبيك<sup>(۲)</sup>

خدایا آنها را همچون قوم عاد و ثمود لعنت کن. خدایا سلام مرا به پیامبرت برسان و درد زخم‌های مرا به او ابلاغ کن، من می‌خواستم با این کار خود، فرزندان پیامبرت را یاری کنم.

سپس به ابا عبدالله علیه السلام رو کرد و گفت:

أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

ای پسر رسول خدا! آیا (به عهد خود) وفا کردم؟

حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند:

نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ<sup>(۳)</sup>

بله تو در بهشت پیش روی من هستی.

می‌بینیم که سعید بن عبدالله حنفی در حالی که از همه چیز خود در راه مولای خود گذشته است، در لحظات آخر هم، تنها رضایت ایشان را مدنظر دارد و می‌خواهد وفاداری خود را ثابت کند.

### برادران غفاری

سپس عبدالله و عبدالرحمان غفاری به خدمت آن شاه شهدا آمدند و گفتند: «

السلام عليك يا ابا عبدالله! به خدمت تو آمده‌ایم که جان خود را فدای تو کنیم.»

حضرت فرمود: «مرحبا! پیش بیایید و مهتای شهادت شوید!»

به نزدیک آمدند، و قطرات اشک حسرت از دیده باریدند. حضرت فرمود: «ای

(۱) اللهوف علی قتلی الطفوف / ص ۱۱۰ و ۱۱۱

(۲) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۶۳۳ / به نقل از مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی

(۳) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۶۳۸ / به نقل از مقتل الحسين علیه السلام مقرّم

فرزندان برادر! سبب گریه شما چیست؟ به خدا سوگند امیدوارم که بعد از یک ساعت دیگر، دیده شما روشن و دل شما شاد باشد.»

گفتند: «فدای تو شویم! بر حال خود گریه نمی‌کنیم! ولیکن بر حال تو می‌گرییم که مخالفان از همه طرف به تو احاطه کردند و نمی‌توانیم شترایشان را از تو دفع کنیم.» حضرت فرمود: «خدا جزا دهد شما را به سبب اندوهی که بر حال من دارید، بهترین جزای پرهیزکاران.»

پس آن حضرت را وداع کردند و به سوی میدان روان شدند و سرهای خود را در راه آن سرور درباختند و سر عزت بر اوج رفعت افراختند.<sup>(۱)</sup>

در این مورد هم، می‌بینیم که این دو برادر برای بذل جان‌هایشان پیش روی ولی نعمت خویش، چگونه مشتاق بودند. انسان به طور طبیعی کشته شدن را دوست ندارد، ولی محبت آنها به امام زمانشان علیه السلام آن قدر زیاد بود که کشته شدن را محبوب ایشان ساخته بود. خود را مواجه با مرگ می‌دیدند، ولی نگران خود نبودند. بلکه چون می‌دیدند دشمن، امام زمانشان را محاصره کرده و آنها نمی‌توانند از ایشان دفاع کنند، اندوهناک شدند. و بالاخره در این راه، جان خود را فدا کردند.

### عابس بن ابی شیب

یکی دیگر از اصحاب بسیار و الامقام امام حسین علیه السلام، «عابس بن ابی شیب» نام دارد که شرح حال او در حوادث روز عاشورا آمده است. وی به امام حسین علیه السلام عرض کرد:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزَّ عَلَيَّ  
وَلَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ. وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّمِيمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ  
عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي لَفَعَلْتُهُ<sup>(۲)</sup>

یا ابا عبد الله! به خدا قسم روی زمین، از دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوب‌تر از تو نزد من نیست. و اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و کشته شدن

(۱) موسوعة الامام الحسين علیه السلام : ج ۳ / ص ۶۸۷ / به نقل از جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی / ص ۶۷۲ و ۶۷۳

(۲) موسوعة الامام الحسين علیه السلام : ج ۳ / ص ۷۱۵

را از شما دفع کنم، قطعاً این کار را می‌کردم.

محبت، نیروی محرکه انسان است و انسان به وسیله محبت می‌تواند به درجه‌ای برسد که مثل «عابس» آرزو کند که عزیزترین متاع خویش را در راه محبوب فدا کند.

### عمرو بن جناده

«عمرو بن جناده» نوجوانی است که با وجود کم سن و سال بودن، از درجه بالائی از معرفت امام علیه السلام برخوردار بود. پدر این نوجوان، «جناده بن کعب انصاری» از شیعیان با اخلاص بود که در میدان دفاع از حضرت سیدالشهداء علیه السلام شرکت کرده بود، و همسرش «ام عمرو» و پسرش «عمرو» را همراه خود به کربلا آورده بود. «عمرو»، نه سال - و به قولی یازده سال - بیشتر نداشت، و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

«وقتی جناده بن کعب کشته شد، همسر او لباس رزم به تن پسرش کرد و به او گفت: ای پسرکم، برو در پیش روی پسر رسول خدا بجنگ. عمرو آمد و خدمت امام حسین علیه السلام رسید تا اجازه بگیرد.

امام حسین علیه السلام به او اجازه نفرمودند و گفتند: این نوجوانی است که پدرش در میدان جنگ کشته شده است، شاید مادرش از این که او به جنگ برود، کراهت داشته باشد. پسر عرض کرد: مادرم به من چنین دستور داده است!»<sup>(۱)</sup>

می‌بینیم که این نوجوان در سن و سالی بوده که امام حسین علیه السلام به او ترحم می‌کنند و اجازه نبرد نمی‌دهند. ولی او با شجاعت، اذن میدان می‌خواهد. رجزهای او در میدان جنگ، حاکی از کمال معرفت او نسبت به امام زمانش است. به راستی نوجوانان لشکر امام حسین علیه السلام نیز نمونه و الگو بوده‌اند. هر کدام از یاران امام حسین علیه السلام که می‌خواستند به میدان بروند، رجزهایی می‌خواندند و در ابتدا خود را معرفی می‌کردند و معمولاً نسب خود را بیان می‌داشتند. اما این پسر به خاطر کمال معرفتی که داشت، نسب خود را چنین بیان کرد:

(۱) ترجمه عبارات موسوعه الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۱



أَمِيرِ حُسَيْنٍ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ

امیر من حسین علیه السلام است، و چه خوب امیری است!

شُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

امیری که باعث شادی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالِدَاهُ

علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام پدر و مادرش هستند.

فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ؟

آیا نظیری برای او سراغ دارید؟!

لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى

سیمایش بسان خورشید تابناک است.

لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرٍ<sup>(۱)</sup>

مانند ماه شب چهارده، نور می تابد.

این رَجَز، کمال معرفت گوینده آن را نشان می دهد. انسان باید حقیقت معرفت

امام علیه السلام را یافته باشد و در نتیجه به نقطه اوج معرفت و بندگی خدا رسیده باشد، تا چنین

سخن بگوید. عمل هر کس، در حقیقت میوه معرفت اوست، و خدای منان، این نوجوان

را به جایی رسانده بود که در سنّ و سال کم، این چنین امام شناس شود.

این نوجوان جنگید و زود به شهادت رسید. پس سرش را از تن جدا کردند و به طرف

لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادر، سر فرزند را برداشت و گفت: أَحَسَنْتِ اِي

پسرکم! ای شادی قلبم! و ای نور چشمم! سپس به خیمه برگشت، یک عمود خیمه (یا

شمشیری) برداشت، به دشمن حمله کرد، با آن دو نفر را به هلاکت رساند و

رَجَزهایی خواند. امام حسین علیه السلام فرمودند که برگردد و برایش دعا کردند و او را به

خیمه برگرداندند.<sup>(۲)</sup>

یاری امام حسین علیه السلام توفیق بزرگی است که تلاش و از خود گذشتگی در مسیر آن، به

میزان معرفت و محبت شخص وابسته است. هر کس در هر سنّ و سالی - چه پیر و چه

(۱) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۳ به نقل از مقتل الحسين علیه السلام بحرالعلوم

(۲) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۳ / ترجمه ای از عبارت مقتل الحسين علیه السلام بحرالعلوم

جوان - می تواند از همه هستی خویش در این راه بگذرد، و تمام توانایی خود را به کار بندد.

### « حبیب بن مظاهر » و « مسلم بن عوسجه »

« حبیب بن مظاهر » و « مسلم بن عوسجه » که هر دو از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودند، با این که در سن پیری بودند، اما باقیمانده توان خود را به پیشگاه امامشان تقدیم کرده، و هم و غمی جز یاری امام علیه السلام نداشتند.

ابتدا « مسلم بن عوسجه » وارد میدان شد و در مبارزه با دشمن پایداری کرد. بر هول و هراس جنگ شکیبایی کرد، تا این که روی زمین افتاد، در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت. امام حسین علیه السلام - در حالی که حبیب بن مظاهر - همراه ایشان بود، بر بالینش رفتند فرمودند: مسلم! خدا تو را رحمت کند سپس این آیه را تلاوت کردند:

مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا<sup>(۱)</sup>

بعضی از آنها از دنیا رفتند و بعضی دیگر در انتظار نشسته اند، و آنها چیزی را تغییر نداده اند.

حبیب به مسلم نزدیک شد و گفت: تحمل مرگ تو، برای من بسیار دشوار است، بشارت باد بر تو بهشت. مسلم با صدائی ضعیف گفت: خدا ترا بشارت دهد. سپس حبیب به او گفت: اگر چنین نبود که می دانستم بزودی دنبال تو خواهم آمد، دوست داشتم مرا به آنچه برایت اهمیت دارد، وصیت می کردی.

« مسلم » در حالی که به امام حسین علیه السلام اشاره می کرد، گفت: من تو را به ایشان سفارش می کنم (أوصیک بهذا)، پیش روی او بجنگ تا بمیری. « حبیب » گفت: کاری می کنم که چشم تو روشن شود. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. رضوان الله علیه<sup>(۲)</sup>

### عمرو بن قرظہ انصاری

(۱) سورة الاحزاب : آیه ۲۳

(۲) اللہوف علی قتلی الطفوف ص ۱۰۶ و ۱۰۷. آنچه آمد. ترجمه متن کتاب است

سپس « عمرو بن قرظة الانصاری » از امام حسین علیه السلام اجازه میدان گرفت. حضرت اجازه فرمودند. او به سان کسانی که دنبال پادشاه گرفتن هستند - به جنگ پرداخت، و در خدمتگزاری به حضرتش کوشش زیادی کرد، تا این که جمع زیادی از لشکر ابن زیاد را به هلاکت رسانید.

او هم خود می جنگید و هم از امامش دفاع می کرد. هر تیری به سوی حسین علیه السلام می آمد، او با دستش جلوی آن را می گرفت، و هر شمشیری به سمت امام علیه السلام روانه می شد با جانش به استقبال آن می رفت، به طوری که در آن مدت به امام حسین علیه السلام هیچ ناراحتی نرسید. سرانجام، از شدت جراحت به زمین افتاد و رو به امام علیه السلام کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! آیا وفا کردم؟ حضرت فرمود: بله، تو در بهشت پیش روی من هستی. از طرف من به رسول خدا سلام برسان، و به ایشان بگو من هم دنبال خواهم آمد. عمرو جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه <sup>(۱)</sup>

### غلام ترک

امام حسین علیه السلام غلام ترکی داشتند که فرد صالح و والا مرتبه و قاری قرآن بود. از حضرتش اجازه جنگ گرفت. حضرت اجازه فرمودند. او به لشکر حمله کرد و جنگید و عده زیادی را به قتل رساند، تا این که بر زمین افتاد و از امام حسین علیه السلام کمک خواست. حضرت بر بالینش حاضر شدند و او را در بغل گرفتند و بر او گریستند. غلام دیدگان خود را گشود، امام حسین علیه السلام را دید و تبسمی نمود. هنوز رمقی در تن داشت، که با افتخار می گفت:

مَنْ مِثْلِي، وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ اضِعُّ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي؟! <sup>(۲)</sup>

چه کسی مانند من است که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورتش را بر صورت من گذاشته است؟! <sup>(۳)</sup>

(۱) اللّهُوف علی قتلی الطفوف / ص ۱۰۷ و ۱۰۸. ترجمه عبارات متن در اینجا آمده است.

(۲) موسوعة الامام الحسين علیه السلام / ج ۳ / ص ۷۸۴ / به نقل از مقتل الحسين علیه السلام بحرالعلوم. آنچه آمد، ترجمه متن کتاب است.

سپس در محضر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و در میان دو دست مبارک ایشان جان سپرد.

این غلام، معرفت بالایی داشت و این افتخار نصیبش شد که جانش را فدای امام زمانش کند. امام حسین علیه السلام هم به راستی خوب مولایی برای او بودند، نه تنها مانند سایر اصحاب بر بالین او رفتند، بلکه با او کاری کردند که آن را در روز عاشورا، فقط برای یک نفر - آن هم فرزند دلبنده و بزرگوار و بی نظیر خود، حضرت علی اکبر علیه السلام - انجام دادند. همان صورتی را بر صورت غلام گذاشتند، که بر صورت حضرت علی اکبر علیه السلام نهادند. چنین افتخاری به برکت یاری امام زمان علیه السلام نصیب غلام شد.

انسان، گرچه به حسب ظاهر یا حتی در واقع، بی ارزش باشد، می تواند با یاری امام زمانش به مرتبه‌ای بسیار والا برسد، تا جایی که برای مولایش مانند فرزند عزیز او گردد، که در لحظه مرگ صورت، بر صورتش بگذارد، و توفیق شهادت در رکابش را به او عطا فرماید.

می بینیم که اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از همه هستی خود گذشتند، جان خود را فدای ایشان و اهل بیتشان کردند، و تا هنگامی که یکی از آنها زنده بود، نگذاشتند هیچ یک از خاندان پیامبر علیه السلام به میدان بروند.

این‌ها الگو و اسوه همه کسانی هستند که آرزوی یاری امام حسین علیه السلام را در این زمان دارند، و از خدا تمنا می کنند که در شمار اصحاب آن حضرت باشند و جان خود را فدای ایشان کنند. ما هم اگر چنین آرزویی داریم، باید وضعیت خود را بررسی کنیم و ببینیم تاکنون از چه چیز خود در راه امام زمان علیه السلام گذشته ایم. آیا حاضر هستیم از پول و مقام و موقعیت دنیایی خود، به خاطر اهل بیت علیه السلام بگذریم؟

آیا آبروی خود را خرج امام زمان علیه السلام و رفع گرفتاری از دوستان ایشان می کنیم؟ کدام رنج و سختی را تا به حال در راه یاری آن امام همام علیه السلام تحمل کرده ایم؟

آیا در مواردی که راحتی و رفاه ما به خطر می افتد، برای دفاع از حریم امامت و ولایت و مبارزه با دشمنان ائمه علیه السلام همت می کنیم؟ آیا رضایت و خشنودی ایشان را بر تحسین و تمجید دیگران ترجیح می دهیم؟

اصحاب امام حسین علیه السلام، نه تنها خود، بلکه فرزندان و جگر گوشه‌های خود را هم فدا کردند. آیا ما به فرزندان خود، راه عرض ارادت و سرسپردگی به امام زمان علیه السلام را عملاً و قولاً آموزش می‌دهیم؟  
 آیا تحمل مرارت‌ها و ستم‌ها در راه خدمت به حضرت بقیة الله ارواحفداء برای ما گوارا و شیرین هست؟

آیا وقتی شرح فداکاریهای اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام را می‌خوانیم و می‌شنویم، واقعاً آرزو می‌کنیم که ای کاش ما هم چنین سعادت‌تی داشتیم و امیدوار باشیم که روزی بتوانیم در رکاب حضرت مهدی علیه السلام چنین جانبازی کنیم؟ آیا برای چنین روزی خود را آماده ساخته‌ایم؟ اگر به ما بگویند همین امروز امام زمان شما ظهور می‌کند، آیا تعلقات ما به این و آن، اجازه می‌دهد که بدون تأخیر و درنگ به یاری آن عزیز بشتابیم؟ آیا در زندگی ما چیزی مهم‌تر از این هست که به یادش باشیم و به آرزوی وصالش روزها و شب‌ها را سپری کنیم؟

خدایا! به آبروی آن آبرومندانی که در رکاب حضرت اباعبدالله علیه السلام علیه الصلوة والسلام خون دادند و از همه هستی خود برای دفاع از امام زمانشان گذشتند و به آبروی خود امام زمان علیه السلام - که در حال حاضر، آبرومندتر از او کسی روی کره زمین زندگی نمی‌کند - چنین معرفت و این گونه ارادت و محبت را به همه کسانی که دل‌هایشان برای عزیز زهرا علیه السلام به درد می‌آید و چشم‌هایشان به خاطر مصیبت کربلا و عاشورای امام حسین علیه السلام اشکبار است، عنایت بفرما!

خدایا! جوانان عزیز شیعه را در زمان غیبت صاحب و مولا و آقایان در این مسیر قرار بده و این آرزوها را به دل‌های ما مگذار!  
 خداوندا! با زیاد کردن شوق انتظار قدوم سرورمان، و در حال صحت و سلامت ایمان، هر چه زودتر چشمان ما را به جمال دل‌آرایش روشن بفرما!

### فداکاری‌های بانوان کربلا

علاوه بر جانفشانی‌هایی که مردان همراه امام حسین علیه السلام در رکاب ایشان برای دفاع از

آن حضرت انجام دادند، زنان فداکاری هم بودند که در حادثه کربلا، به شکل دیگری امام خود را یاری کردند. اینها الگوی مناسبی هستند برای بانوانی که می خواهند بانیت و عمل خود، از طریق یاری سیدالشهداء علیه السلام، امام زمان خود حضرت بقیة الله ارواحنا فداء را یاری کنند.

یک نمونه از این فداکاریها را در داستان همسر «جنادة بن کعب انصاری» نقل کردیم و اکنون کلام را بایادآوری چند نمونه دیگر از این بانوان یاران امام حسین علیه السلام تبرک می بخشیم.

### نمونه اول

«ام البنین» مادر حضرت ابو الفضل علیه السلام امکان حضور در کربلا نیافت، ولی چهار تن از میوه های دلش در رکاب امام حسین علیه السلام بودند که همه آنها در روز عاشورا به شهادت رسیدند. داستان آگاهی یافتن این بانوی با معرفت از شهید شدن چهار فرزندش، در هنگامی که کاروان بازماندگان کربلا به مدینه رسیدند، شنیدنی و درس آموز است:

بشیر قبل از حضرت زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد که مردم را از ماجرای اهل بیت علیهم السلام خبر دهد. ام البنین او را ملاقات کرد و فرمود: ای بشیر! از حسین علیه السلام چه خبر آوردی؟ بشیر گفت: ای ام البنین! خدای تعالی به تو صبر دهد که عباس تو کشته شد! ام البنین فرمود: از حسین علیه السلام خبر بده! بشیر، یکی یکی خبر قتل فرزندانش را به او داد و ام البنین مرتباً از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت و می فرمود: فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است فدای حسینم باد. وقتی بشیر، خبر قتل آن حضرت را به او داد، صیحه کشید و گفت: ای بشیر! رگ دلم را پاره کردی، آن گاه صدا به ناله و شیون بلند کرد. (۱)

ام البنین، چهار جوان رشید دلاور را که جگر گوشه هایش بودند، تقدیم امام حسین علیه السلام نمود، ولی خبر شهادتشان او را آن چنان تکان نداد که از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام آن گونه بی تاب شد.

زنان متدین باید چنین معرفت و محبتی به امام زمان خود داشته باشند، تا بتوانند

فرزندانی برای دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام تربیت کنند، فرزندانی که با تفقه دینی و ثبات در دینداری، به یاری امام غریب خویش بشتابند.

### نمونه دوم

امّ خلف همسر مسلم بن عوسجه بود. پس از شهادت مسلم بن عوسجه پسرش آماده نبرد شد. امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای جوان! پدرت شهید شد. اگر تو نیز کشته شوی، مادرت در این بیابان در پناه چه کسی بگریزد؟ پسر مسلم خواست برگردد. مادرش شتاب زده سر راه او را گرفت و گفت: فرزندم! تو سلامتی خود را بر نصرت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح می دهی؟ من هرگز از تو راضی نمی شوم. پسر مسلم به طرف میدان جنگ برگشت و حمله سختی کرد. مادر از پشت سر پیوسته به او می گفت: ای پسر! شاد باش که هم اکنون از ساقی کوثر سیراب خواهی شد. جوان، مردانه کوشید و سی نفر از مشرکان را به قتل رساند و شربت شهادت نوشید. کوفیان سر او را بریده و به سوی مادرش افکندند. مادر سر او را برداشت و بوسید. و چنان گریست که همه به گریه افتادند. (۱)

امّ خلف در راه امام حسین علیه السلام از همه هستی خود گذشت، در حالی که می توانست دنبال مجوز و توجیهی برای نجات جان پسرش و راحتی و آسایش خود باشد، و از اذن امام حسین علیه السلام استفاده کند. در این صورت، بدون این که اشکال شرعی و عرفی بر عملش وارد شود، از زندگی بهتر دنیایی بهره مند می شد. اما دفاع از اهل بیت علیهم السلام را بر همه اینها ترجیح داد، و میوه دلش را به میدان فرستاد. آیا به راستی عمل او افراط و زیاده روی از حد و مرز دین بود؟! حال آیا اگر بانوان از بعضی درخواست هایشان به خاطر حفظ کربن خود بگذرند و رعایت ورع را پیشه سازند، مرتکب افراط و مقدس مآبی شده اند؟!

### نمونه سوم

« زهیر بن قین » از مکه به طرف عراق حرکت می کرد. وی به دلیل ترس از

(۱) ریاحین الشریعه / ج ۳ / ص ۳۰۵ / بالندکی تغییر ادبی

## یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام / ۴۴۹

بنی امیه، به گونه‌ای راه می‌پیمود که با امام حسین علیه السلام مواجه نشود. به هر منزلی می‌رسید، جایی خیمه می‌زد که نزدیک خیمه‌های امام حسین علیه السلام نباشد. در یکی از منازل، وقتی مشغول خوردن غذا شد، از جانب امام حسین علیه السلام فرستاده‌ای آمد و گفت: «ای زهیر بن قین! ابو عبد الله علیه السلام تو را می‌طلبد.» جماعت همراه او، از مخالفت با بنی امیه سخت هراسان شدند، در عین حال، نافرمانی امام حسین علیه السلام را آسان نمی‌شمردند. لذا، از شدت ناراحتی، لقمه‌ها را بر زمین گذاشتند.

در این هنگام، همسر زهیر بن قین - که دیلم نام داشت - گفت: «سبحان الله! پسر رسول خدا کسی را به سوی تو می‌فرستد و ترا طلب می‌کند، و تو، به او پاسخ نمی‌گویی؟! برخیز و شتاب کن و بشنو که او چه می‌گوید.» زهیر برخاست و با شتاب رفت. زمانی نگذشت که خندان و شادان برگشت، گویی که از چهره‌اش خورشید برمی‌تابد. به محض رسیدن، دستور داد که خیمه او را کنند، و اثاثیه او را جمع نموده و به طرف لشکرگاه امام حسین علیه السلام حمل کردند. زهیر گفت: من تصمیم قطعی گرفته‌ام که در ملازمت حسین علیه السلام کوچ کنم و جان خود را فدای او بنمایم. آنچه مال داشت بین زن و پسر عموهای خود تقسیم کرد و گفت: دیلم را به اهل خود برسانید، چرا که من دوست ندارم که اسیر شود. «دیلم» گریه کرد و گفت: تو می‌خواهی در رکاب پسر علی مرتضی علیه السلام جان بازی کنی، چرا من نخواهم در خدمت دختر مصطفی علیه السلام سرافرازی کنم؟! پس همراه زهیر روانه شد. <sup>(۱)</sup>

این بانوی فداکار، تحمل رنج و اسارت و سختی‌های مسیر کربلا تا کوفه و شام، و از آن جا به مدینه در رکاب دختران حضرت زهرا علیه السلام را بر عافیت و رفاه خود ترجیح داد. چنین بانویی، الگوی خوبی برای بانوان ارادتمند به امام زمان علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت می‌باشد، که به آنها درس گذشتن از مادیات و خوشی‌های دنیا را در راه یاری اهل بیت علیه السلام می‌دهد.



## نمونه چهارم

« قَمَر » مادر وَهَب، به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شده بود. در روز عاشورا هفده روز از عروسی « وهب » می گذشت. وقتی جمعی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، مادرش به نزد او آمد و او را تشویق به جهاد نمود. وهب مانند شیر به میدان تاخت و تعداد زیادی از افراد دشمن را به هلاکت رسانید. آن گاه به سوی مادرش شتافت و گفت: ای مادر! آیا از من راضی شدی؟ مادرش جواب داد: از تو راضی نمی شوم، مگر این که در پیش روی حسین علیه السلام به شهادت برسی... وهب دوباره به میدان جنگ رفت و به فیض شهادت رسید. کوفیان سرش را از تن جدا ساختند و به طرف سپاهیان امام حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادر وهب، سر فرزند را برگرفت و بوسید و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

شکر خدا را که روی مرا با شهادت تو در پیش روی ابی عبدالله علیه السلام سفید کرد! افرادی که به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند، از دل و جان همه هستی خود را در این راه فدا کردند. اکنون باید به وضع خود بیشتر توجه کنیم. آیا می خواهیم امام زمان خویش را در زمان غربتش یاری کنیم یا نه؟ آیا حاضر هستیم اندکی از رفاه خویش در این راه بگذریم؟ چه مقدار در راه دفاع از حضرت بقیة الله ارواحنا فداه فعالیت و تلاش می کنیم؟! آیا می توانیم حداقل از مال و منال دنیا، در راه خدمت به مولا یمان بگذریم؟! در عمل به آنچه ادعا می کنیم، چقدر نزدیک هستیم!؟

یاری سیدالشهداء علیه السلام از طریق زیارت ایشان

یکی از نشانه های کسی که نیت یاری سیدالشهداء علیه السلام را دارد، شوق و رغبت او به زیارت ایشان است. این شوق، نشانه آن است که خداوند می خواهد به او خیری برساند. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ، قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبَّ

(۱) ریاحین الشریعه / ج ۳ / ص ۳۰۳ / با اندکی تغییر ادبی در متن اصلی

### زیارتیه<sup>(۱)</sup>

کسی که خدا برایش خیر بخواهد، در قلب او محبت امام حسین علیه السلام و زیارت ایشان را قرار می دهد.

ممکن است توفیق زیارت قبر مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام برای کسی که سالیان سال شوق زیارت حضرتش را دارد، نصیب نشود. اما همین علاقه و اشتیاق او به زیارت، نشانه‌دهنده پیوند روحی و قلبی او با امام حسین علیه السلام و از مصادیق یاری ایشان به قلب می باشد.

به طور کلی یکی از نشانه‌های محبت به اهل بیت علیهم السلام، شوق و رغبت نسبت به زیارت سیدالشهداء علیه السلام می باشد. امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَعْرِضْ حُبَّنَا عَلَى قَلْبِهِ. فَإِنْ قَبِلَهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ. وَ مَنْ كَانَ لَنَا مُحِبًّا فَلْيَرْغَبْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَمَنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوَّارًا، عَرَفْنَاَهُ بِالْحُبِّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ زَوَّارًا كَانَ نَاقِصَ الْإِيمَانِ<sup>(۲)</sup>

هر کس می خواهد بداند که از اهل بهشت است، باید محبت ما را به قلب خود عرضه کند، اگر قلبش پذیرای آن باشد، پس او مؤمن است. و هر کس محبت ما را داشته باشد (نشانه‌اش این است که) باید شوق و رغبت نسبت به زیارت حسین علیه السلام داشته باشد. پس کسی که حسین علیه السلام را مکرر زیارت کند، ما او را به عنوان دوستدار خود می شناسیم (می پذیریم) و او از اهل بهشت است. و هر کس امام حسین علیه السلام را زیاد زیارت نکند، ایمانش ناقص است.

به این ترتیب، چه انسان بتواند مکرر و متعدد به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود و چه نتواند، اما شوق زیارت آن حضرت را باید در دل داشته باشد. و اگر نتواند از نزدیک قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام را زیارت کند، از دور این کار را انجام دهد. در غیر این صورت، هرگز به مرتبه ایمان کامل نمی رسد.

نکته قابل توجه در حدیث فوق، این است که مبالغه کردن در زیارت امام حسین علیه السلام،

نشانه محبت به اهل بیت علیهم السلام و بهشتی بودن معرفی شده است. و اگر کسی اهل مبالغه در این کار نباشد، او را ناقص الایمان دانسته‌اند.

به هر حال، زیارت قبر امام حسین بن علی علیه السلام یکی از حقوق خدا بر عهده انسانهاست که انجام عبادات سخت، خلأ ناشی از آن را پر نمی‌کند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ أَلْفَ حَجَّةٍ ثُمَّ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَكَانَ قَدْ تَرَكَ حَقًّا مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، وَ سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَفْرُوضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ <sup>(۱)</sup>

اگر یکی از شما هزار بار حج به جا آورد، اما قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند، یکی از حقوق خداوند را ترک کرده است، و به خاطر این کوتاهی مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرد. سپس فرمود: (ادای) حق امام حسین علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است.

زیارت قبر امام حسین علیه السلام حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت ایشان علیهم السلام است. کوتاهی کردن در ادای این حق از مصادیق «عقوق» اهل بیت علیهم السلام دانسته شده است.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: از ایشان پرسیدم: نظر شما درباره کسی که قادر به رفتن زیارت سیدالشهداء علیه السلام هست و آن را ترک کند، چیست؟ حضرت فرمود:

أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَقَّنَا <sup>(۲)</sup>

نظر من این است که چنین شخصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما (اهل بیت علیهم السلام) را ایذاء (عاق) کرده است.

عقوق اهل بیت علیهم السلام از گناهان کبیره‌ای است که کیفر آن آتش است.

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که اگر کسی بدون هیچ عذری، زیارت قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام را ترک کند، چه حکمی دارد؟ در پاسخ، فرمودند:

هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ <sup>(۳)</sup>

(۲) کامل الزیارات / باب ۴۶ / ح ۳

(۱) کامل الزیارات / باب ۷۸ / ح ۶

(۳) کامل الزیارات / باب ۷۸ / ح ۵

چنین شخصی از اهل آتش است.

ممکن است پذیرفتن این همه تأکید بر زیارت قبر امام حسین علیه السلام برای برخی افراد، قدری سنگین و دشوار باشد. علت آن آگاهی نداشتن از عظمت و اهمّیت این عبادت بزرگ نزد خدای متعال است. هر قدر آشنایی انسان با احادیثی که در فضیلت زیارت سیدالشهداء علیه السلام وارد شده، کامل تر و عمیق تر باشد، نوع اصرار و تأکیدهایی را که بر آن رفته است، بهتر می پذیرد.

نکته قابل تأمل این که با وجود این همه فضیلتی که برای زیارت امام حسین علیه السلام بیان شده است، از بعضی روایات بر می آید که ائمه اطهار علیهم السلام بسیاری از آثار و برکات این عمل شریف را ناگفته گذاشته اند. و اگر کسی همه احادیث مربوط به فضائل زیارت سیدالشهداء علیه السلام را هم بداند، باز هم نمی تواند ادعا کند که بر ابعاد وسیع خیراتی که برای آن هست، پی برده است. به این تعبیر عمیقی که حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرموده اند، توجه کنید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْفَضْلِ، لَمَاتُوا شَوْقًا وَ تَقَطَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ<sup>(۱)</sup>

اگر مردم فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام را می دانستند، از فرط اشتیاق جان می دادند و جانهایشان از حسرت قطعه قطعه می شد!

این حدیث شریف نشان می دهد که مردم، تحمل شنیدن تمام فضائل زیارت آن حضرت را ندارند. کسی که شوق چیزی را دارد، ابتدا خندان می شود. اگر شوق بیشتر شود، به گریه می افتد. اما شدت اشتیاق، با گریه هم بیان نمی شود. بلکه تحمل از دست می رود و شخص قالب تهی می کند. زیارت سیدالشهداء علیه السلام نزد خدا چنان ارزشمند و با فضیلت است که اگر کسی حقیقت آن را بداند، از فرط شوق، جان در بدن او قرار نخواهد گرفت.

به هر حال انسانهای عادی، تا وقتی در دنیا هستند، به ارزش و عظمت این عبادت بزرگ پی نمی برند. اما آن گاه که قیامت بر پا شود، قدر و منزلت زائران اباعبدالله علیه السلام چنان

آشکار شود که همه اهل محشر آرزو می کنند که ای کاش آنها هم جزء زواری آن حضرت بودند!

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا يَرَى مِمَّا يُصْنَعُ بِزُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى (۱)

هیچ کس در روز قیامت نیست، مگر آن که آرزو می کند که از زائران امام حسین علیه السلام باشد، به خاطر این که کرامت زائران حسین علیه السلام را نزد خدای متعال در آن روز می بیند.

البته تمام فضائل زیارت امام حسین علیه السلام برای ما گفته نشده است. ولی اگر به کسی معرفت صحیح و عمیق نسبت به بعضی از آنچه در روایات آمده عطا شود، و او از شوق، قالب تهی کند، جای شگفتی نیست!

در این دو حدیث شریف دقت فرمائید:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ... يَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ بِدَرَجَاتِهِمْ وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ. وَ إِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ آبَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَعْفِرُوا لَهُ، وَ يَقُولُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ، لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ. وَ إِنَّ زَائِرَهُ لَيَنْقَلِبُ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ (۲)

حضرت حسین بن علی علیه السلام در نزد پروردگارش عزوجل... به زیارت کنندگانش نظر می افکند، در حالی که نسبت به آنها - به اسم خودشان و پدرانشان و درجات و منزلت هایشان نزد خدای عزوجل - آشناتر است از شناختی که یکی از شما به فرزند خود دارد. و او هر کس را که برایش گریه می کند، می بیند؛ پس برای او طلب مغفرت می کند و از پدرانش هم می خواهد که آن بزرگواران هم برای این شخص از خدا، آمرزش بخواهند. و می فرماید: اگر زائر من، آنچه (از پاداش) را که خدا برایش فراهم کرده، می دانست، خوشحالی او از بی تابیش بیشتر بود. و زیارت کننده او

(۱) کامل الزیارات / باب ۵۰ - ح ۱

(۲) بحارالانوار / ج ۱۰۱ / ص ۶۴ / ح ۴۹

(امام حسین علیه السلام) در حالی (از زیارت) باز می‌گردد که هیچ گناهی بر او نیست.

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمودند:

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَحْضُرُ لِزُورِ قَبْرِ ابْنِهَا  
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ<sup>(۱)</sup>

حضرت فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد زائران قبر پسرش حسین علیه السلام حاضر می‌شود، پس برای آنها از گناهانشان طلب مغفرت می‌کند.

کیست که به اوج درک این فضیلت عظمی برسد که زائران کربلا در محضر مقدس حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام به زیارت مشرف می‌شوند؟ و آن گاه که به یاد سرور شهیدان علیهم السلام اشک می‌ریزند، خود آقا به ایشان نظر می‌افکنند، و همه اهل بیت علیهم السلام از خدا برایشان طلب مغفرت می‌کنند. و این‌ها مانند روزی که از مادر متولد شده‌اند، پاک و پاکیزه به اوطان خود برمی‌گردند. این یکی از خیراتی است که بر زیارت قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام مترتب می‌شود.

ناگفته نماند که رعایت «اخلاص» در زیارت آن حضرت، اهمیّت بسیار دارد. شیطان در اموری که نزد خدا فضیلت بسیار دارد، می‌کوشد که انسان را به نحوی از خیرات آن محروم کند، و این کار را اغلب از طریق مخدوش کردن نیت شخص انجام می‌دهد. بنابراین زائر ابی عبدالله علیه السلام باید در زیارت خود، قصد «قربت الی الله» و عرض ارادت به آستان اهل بیت علیهم السلام را فراموش نکند، و بکوشد که خودنمایی و ریا در عملش وارد نشود. بهترین نیت‌ها در انجام این عمل شریف، بهترین و دوست داشتنی‌ترین اجر را نزد خداوند سبحان خواهد داشت.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ زُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَيَقُومُ  
عُنُقُ مِنَ النَّاسِ، لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَيَقُولُ لَهُمْ: مَاذَا أَرَدْتُمْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ  
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ حُبًّا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
سَلَّمَ، وَحُبًّا لِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَرَحْمَةً لَهُ لِمَا أَرْتَكِبُ مِنْهُ، فَيَقَالُ لَهُمْ: هَذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَالْحَقُّوا بِهِمْ فَأَنْتُمْ مَعَهُمْ فِي دَرَجَتِهِمْ، الْحَقُّوا بِلِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَيَكُونُونَ فِي ظِلِّهِ وَهُوَ فِي يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ جَمِيعًا، فَيَكُونُونَ أَمَامَ اللِّوَاءِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ يَسَارِهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ<sup>(۱)</sup>

در روز قیامت، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: زائران حسین بن علی علیه السلام کجا هستید؟ عده‌ای از مردم برمی‌خیزند که جز خدا کسی شماره آنها را نمی‌داند. (آن منادی) به ایشان می‌گوید: قصد شما از زیارت قبر حسین علیه السلام چه بود؟ این‌ها پاسخ می‌دهند: ای خدا، زیارت ما به خاطر محبتی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام داشتیم، و به جهت آن بود که نسبت به آنچه بر سر امام حسین علیه السلام آوردند، دل ما به رحم آمد.

پس به ایشان گفته می‌شود: این است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن حسین علیهم السلام، پس به ایشان پیوندند که شما با آنها و در درجه آنها خواهید بود. به پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوندید. پس آنها در زیر سایه پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به دست علی علیه السلام است، قرار می‌گیرند. و به همین صورت، همگی وارد بهشت می‌شوند، در حالی که بعضی در پیش پرچم، برخی طرف راست، گروهی طرف چپ و عده‌ای هم در پشت پرچم هستند.

برای دوستان اهل بیت علیهم السلام پاداشی که در این حدیث معرفی شده، بسیار ارزشمند و قیمتی است.

این پاداش برای کسانی است که در زیارت قبر امام حسین علیه السلام قصدی جز عرض ارادت و محبت به خاندان رسالت و دلسوزی و ترحم نسبت به ستمهای وارده بر ایشان نداشته‌اند. چنین نیتی، البته برخاسته از معرفتی صحیح و عمیق نسبت به آل الله است که با بندگی خدا و رعایت و ظایف مقرر نسبت به ایشان به دست می‌آید. خداوند عزوجل به همه علاقمندان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام توفیق چنین معرفت و چنین نیتی عطا فرماید.

## زیارت عاشورا

مختصری از فضائل زیارت سیدالشهداء علیه السلام بیان گردید. زیارت ایشان را در هر زمان و مکانی می‌توان انجام داد، گرچه زیارت قبر مطهر ایشان از نزدیک - یعنی در کربلای معلی - آثار و برکات خاصی دارد که با مکان‌های دیگر تفاوت می‌کند. زمان‌هایی هم که برای زیارت آن حضرت بیان شده است، بسیار زیاد است، به طوری که کمتر مناسبت مهمی - خصوصاً اعیاد - در طول سال وجود دارد که در آن سفارش به زیارت امام حسین علیه السلام وارد نشده باشد.

در تمام این مناسبت‌ها، زیارت آن حضرت به نیت یاری کردن ایشان سفارش شده است،<sup>(۱)</sup> اما یک روز در سال، امتیاز خاصی دارد که سایر روزها ندارند. آن روز بیش از سایر ایام، یادآور غربت و تنهایی امام حسین علیه السلام است و خاطره فداکاریها و جانبازی‌های اهل بیت علیهم السلام و اصحاب باوفای ایشان را بیش از مواقع دیگر زنده می‌کند. آن روز، همان روزی است که جن و ملک هم برای یاری کردن آن امام غریب به حضور حضرتش رسیدند، اما هر کدام به جهتی توفیق این کار را نیافتند. در آن روز جانسوز، غربت سیدالشهداء علیه السلام به اوج خودش رسید که عنوان «غریب الغرباء»<sup>(۲)</sup> بر ایشان صادق آمد. آری، در روز عاشورا که غمناک‌ترین روز سال برای اهل بیت علیهم السلام است، کسانی که آرزویشان یاری سیدالشهداء علیه السلام و شهادت در رکاب ایشان است، با حال و هوای خاصی به زیارت آن حضرت می‌روند و بیش از اوقات دیگر، تمنای نصرت آن غریب الغرباء را می‌کنند.

بر هیچ یک از زیارات امام حسین علیه السلام به اندازه زیارت روز عاشورا در کربلای معلی تأکید نشده است. عباراتی هم که در متن زیارت عاشورا ذکر شده، روحیه یاری کردن ایشان را تقویت می‌کند. و فضیلتی هم که برای این زیارت بیان شده، دقیقاً

---

(۱) زیارت امام حسین علیه السلام در هر زمان و مکان و به هر شکل، از مصادیق یاری آن حضرت و نیز یاری امام عصر علیه السلام محسوب می‌شود. علاقمندان به مطالعه در این خصوص، به کتاب ارزشمند «شیوه‌های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» نوشته مرحوم آیه الله محمد باقر فقیه ایمانی مراجعه فرمایند.

(۲) در مفاتیح الجنان، قسمت اعمال حرم مطهر سیدالشهداء علیه السلام در زیارتی که از مرحوم سید بن طاووس نقل شده است، این لقب برای حضرتش یاده شده است.



آرزوی کسانی را برمی آورد که در حسرت یاری ایشان و شهادت در رکابشان به سر می برند.

« عَلَّقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَضَرَمِي » - راوی زیارت عاشورا - می گوید: خدمت حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم: دعایی به من تعلیم فرمائید، که اگر در روز عاشورا امام حسین علیه السلام را از نزدیک زیارت کردم، آن را بخوانم و نیز دعایی که اگر از نقاط دور و خانه خودم ایشان را زیارت کردم، آن را بخوانم.

حضرت باقر علیه السلام زیارت عاشورا را همراه با نماز زیارت و آداب خاص دیگر به او تعلیم فرمودند. و سپس در فضیلت خواندن آن فرمودند:

إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا يَدْعُو بِهِ مَنْ زَارَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ بِهَا أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَى عَنْكَ أَلْفَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ أَلْفِ دَرَجَةٍ، وَ كُنْتَ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ، وَ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ، وَ كُتِبَ لَكَ ثَوَابُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ رَسُولٍ وَ زِيَارَةِ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْذُ يَوْمِ قُتِلَ<sup>(۱)</sup>

اگر این زیارت را بخوانی، هر آینه همان دعایی را خوانده ای که فرشتگان زیارت کننده ایشان می خوانند، و خدا به سبب این زیارت، یک میلیون حسنه برای تو می نویسد و یک میلیون سیئه (بدی) را از تو می بخشاید و صد میلیون درجه تو را بالا می برد و مانند کسانی خواهی بود که همراه حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیدند، تا آن جا که با آنها در درجاتشان شریک خواهی شد، و شناخته نمی شوی مگر در زمره شهیدانی که در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند، و پاداش هر پیامبر خدا و ثواب زیارت همه کسانی برای تو نوشته می شود که حسین بن علی علیه السلام را از روز شهادتش تا کنون زیارت کرده اند.

به نظر می آید که هیچ یک از زیارات امام حسین علیه السلام مجموعه این فضائل را نداشته باشد، به ویژه این فضیلت که زائر جزء شهدای کربلا و در درجه آنها شناخته شود، و

## یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام / ۴۵۹

پاداش زیارت همه زیارت کنندگان ایشان تا آن روز نصیبش شود، که بی تردید، شمار زیادی از اولیای خدا و بزرگان دین - از جمله امام عصر ارواحنا فداه - در میان این زیارت کنندگان هستند. این بزرگترین آرزوی کسانی است که شب و روز در حسرت یاری امام غریب و مظلوم خود به سر می‌برند. و با خواندن این زیارت، می‌توانند به این آرزوی دیرین خود نائل شوند.

مضامین این زیارت نیز، اعتقاد و عزم بر یاری سیدالشهداء علیه السلام را در زائر تقویت و تشدید می‌کند، به عنوان نمونه، فرازی از دعایی که در سجده آخر زیارت خوانده می‌شود، این است:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ  
عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ بَدَّلُوا  
مُهَجَّهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>

خدایا شفاعت امام حسین علیه السلام را در روز وارد شدن (بر تو در قیامت) نصیب من گردان، و مرا نزد خود ثابت قدم بدار، تا با حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام که جان‌هایشان را فدای حسین علیه السلام کردند، صادقانه همراه باشم.

این عبارت، دعای آن کسانی است که آرزوی قرار گرفتن در بین اصحاب با وفای امام حسین علیه السلام را دارند. در پایان حدیث، امام باقر علیه السلام به علقمه کلامی فرمودند که راه سعادت مند شدن در رکاب سیدالشهداء علیه السلام را برای دوستداران امام عصر علیه السلام به خوبی هموار می‌سازد. فرمودند:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَهْرِكَ فافْعَلْ، فَلَكَ ثَرَابٌ  
جَمِيعٌ ذَلِكَ إِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى<sup>(۲)</sup>

اگر بتوانی که در طول عمر خود، هر روز، امام حسین علیه السلام را با این زیارت، زیارت کنی، این کار را انجام بده، که در آن صورت، تمام ثوابهایی که بیان شد، انشاءالله خواهی برد.

این مژده بزرگی است برای کسانی که می‌خواهند از طریق زیارت امام حسین علیه السلام، امام

زمان خود را یاری کنند. اینان در غیر روز عاشورا و از راه دور (حتی منزل خود)، هر روز می توانند به فیض شهادت در رکاب سیدالشهداء علیه السلام نائل شوند. یکی از دعاهای زائر در این زیارت شریف، فرازهایی است که در آن از خدا می خواهد تا توفیق یاری امام عصر علیه السلام را پس از ظهور، در خوانخواهی از سیدالشهداء علیه السلام به او عطا فرماید. بعنوان نمونه:

أَسْأَلُهُ... أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ لَكُمْ<sup>(۱)</sup>

از او (خدا) درخواست می کنم که خونخواهی شما را - به همراه پیشوای هدایت شده (حضرت مهدی) که سخنگوی شماست - روزی من گرداند.

اگر انسان هر روز این عبارات را از جان و دل تکرار کند، و از خدا بخواهد تا او را از یاران حضرت مهدی علیه السلام در انتقام گرفتن از جنایت کنندگان کربلا قرار دهد، همین خواندن مکرر، اثر اعتقادی فوق العاده ای در قلب او می گذارد، و او را قلباً و عملاً آماده چنین توفیقی می گرداند، بنابراین کسی که نهایت آرزویش، یاری کردن امام زمان علیه السلام از طریق یاری سیدالشهداء علیه السلام است، باید خود را به خواندن این زیارت شریف مقید کند و ضمناً بکوشد مضامین و محتوای آن را - به لطف خدای عزوجل و با توسل به اهل بیت علیهم السلام - در خود عملی سازد.

فضیلت این زیارت شریف وقتی ارزشمندتر می شود که زائر به نیابت از امام زمانش و برای دعا در تعجیل فرج ایشان، آن را در سراسر عمر خود بخواند. از خدای تعالی می خواهیم که همه دوستداران امام عصر علیه السلام را موفق به این عبادت بزرگ بگرداند.

اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْحُسَيْنِ، بِحَقِّ الْحُسَيْنِ، إِشْفِ صَدْرَ الْحُسَيْنِ، بِظُهُورِ الْحُجَّةِ.  
اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْحُجَّةِ، بِحَقِّ الْحُجَّةِ، إِشْفِ صَدْرَ الْحُجَّةِ، بِظُهُورِ الْحُجَّةِ.  
اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْمُؤْمِنِينَ، بِحَقِّ الْمُؤْمِنِينَ، إِشْفِ صُدُورَ الْمُؤْمِنِينَ، بِظُهُورِ الْحُجَّةِ.

آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم،
۲. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب،
۳. نهج البلاغه
۴. صحیفه سجادیه
۵. مهج الدعوات، سید بن طاووس
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار
۷. کتاب الغیبه، نعمانی
۸. تفسیر عیاشی
۹. تاریخ طبری
۱۰. العروة الوثقی، سید کاظم یزدی
۱۱. غرر و درر
۱۲. اقبال الاعمال، سید بن طاووس
۱۳. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی
۱۴. تفسیر نورالثقلین، ابن جمعه
۱۵. عیون الاخبار الرضا علیه السلام صدوق، محمد بن علی،
۱۶. تفسیر کنز الدقائق مشهدی قمی
۱۷. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق
۱۸. الاحتجاج، طبرسی
۱۹. بصائر الدرجات، صفار
۲۰. ینابیع الموده، قندوزی
۲۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، قمی
۲۲. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم انصاری،
۲۳. کرامات المهدی علیه السلام
۲۴. العبقری الحسان، شیخ علی اکبر نهاوندی
۲۵. برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، جواد معلّم
۲۶. سرّ دلبران، شیخ مرتضی حائری یزدی
۲۷. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری
۲۸. مجالس المهدی علیه السلام
۲۹. سردار کربلا (ترجمه العباس مقرّم) \*
۳۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید
۳۱. روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص) \*

۳۲. نجم الثاقب، میرزا حسین نوری  
۳۳. در جستجوی علم دین (سید محمد ضیاء آبادی)  
۳۴. المسائل المنتخبه، آية الله خویی  
۳۵. شیوه‌های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله  
۳۶. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام  
۳۷. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس  
۳۸. موسوعة الامام الحسين علیه السلام  
۳۹. مفاتیح الجنان، قمی، عباس،  
۴۰. ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی  
۴۱. کامل الزیارات، ابن قولویه  
۴۲. التحفه الرضویه فی مجریات الامامیه،  
محمد رضی رضوی  
۴۳. علل الشرایع، صدوق، محمد بن علی،  
۴۴. فضائل الخمسه فی الصحاح السنه، فیروز آبادی  
۴۵. منجد الطلاب  
۴۶. فاطمه الزهراء علیها السلام بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله، رحمانی همدانی  
۴۷. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری  
۴۸. نقش ائمه در احیاء دین، عسکری، سید مرتضی،  
۴۹. همراه با راستگویان، تیجانی،  
۵۰. مثنوی معنوی، جلال الدین رومی  
۵۱. منهاج الصالحین، آية الله خویی